بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والسلام والصلوة علی نبیه محمد وآله اجمعین چون سید امام ... الحسن محمد الحسینی الجرجانی رحمه الله از جمع کتاب ذخیره خوارزمشاهی فارغ گشت ... اجل سید عالم عادل بهاء الدین عمدة الاسلام علاء الدوله تاج الملوک والسلاطین ... قزل ارسلان ولی العهد ابو المظفر خوارزمشاه حسام امیر المؤمنین ... که کتاب ذخیره کتاب بزرگ است کتاب دیگر بایستی مختصر که در هر وقت در دست توان کرفت و بهر مقصود زود مطالعه توان کرد و در سفر و حضر با خود توان داشت و بحکم فرمان مبارک امیر شاه عادل این مختصر آغاز کرده شد چنانکه همه بابهای اختصاری مشتمل است بر نکتها و فواید که بیشتر کتابهای بزرگ از آن خالیست و اهل فضل و صنعت را مقصود این نکتها باشد و از بهر آنکه علم طب دو بخش است علمی و عملی و بخش علمی را فروع بسیار است اما آنچه در یاد کردن آن درین نسخه چاره نیست دو نوع است یکی تدبیر حفظ الصحت یعنی نگاه داشتن تندرستی و دیگر تقدمة المعرفه یعنی شناختن آن احوال که در بیماری بدید آید و دران احوال درازی و کوتاهی بیماری امید داری و نومیدی از بیماریها معلوم کردد بدین سبب این کتاب بر دو بخش کرده آمد علمی و عملی و قسم علمی دو مقاله کرده آمد مقاله اول از بخش نخستین اندر تدبیر حفظ الصحت و این مقاله شانزده بابست باب اول در تدبیر هوا باب دوم اندر تدبیر فصلهای سال باب سیم اندر تدبیر شهر و مسکن باب چهارم اندر تدبیر جامه پوشیدن باب پنجم اندر تدبیر قضا باب ششم اندر تدبیر آب باب هفتم اندر تدبیر شراب باب هشتم اندر تدبیر بیداری و خواب باب نهم اندر تدبیر حرکت و سکون باب دهم اندر

اندر تدبیر استفراغ بداروی مسهل باب یازدهم اندر تدبیر استفراغ بداروی قی باب دوازدهم اندر تدبیر فصد و حجامت باب سیزدهم اندر تدبیر استفراغهای دیگر باب چهاردهم اندر تدبیر اعراض نفسانی باب پانزدهم اندر تدبیر پیران باب شانزدهم اندر تدبیر زنان مقاله دوم اندر تقدمة المعرفه و این هفت بابست باب اول در شناختن بیماری باب دوم در شناختن نضج باب سیم در شناختن علامات امید واری و سلامت باب چهارم در شناختن بحران باب پنجم در شناختن علتها که بعلتهای دیگر زایل شود باب ششم در حالتها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری باشد باب هفتم در شناختن وقت مرگ بخش دوم در عملی و این هفت مقالتست مقاله اول از بخش دوم اندر وصیتها که طبیب را در علاج کوشش بران باید داشت مقاله دوم در اشارت کردن بعلاج بیماریها از سر تا بپای و آن هیجده بابست باب اول در بیماریهای سر و دماغ باب دوم در بیماریهای چشم باب سیم در بیماریهای گوش باب چهارم در بیماریهای بینی باب پنجم در بیماریهای دهان و زبان و حنجره و حلق باب ششم در بیماریهای نزله و زکام و سرفه و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه و ضیق النفس باب هفتم در بیماریهای دل باب هشتم در بیماریهای معده باب نهم در انواع اسهال باب دهم در تدبیر انواع قولنج و غیر آن باب یازدهم در بیماریهای مقعد باب دوازدهم در بیماریهای جگر باب سیزدهم در بیماریهای سپرز باب چهاردهم در انواع یرقان باب پانزدهم در انواع استسقا باب شانزدهم در بیماریهای گرده و مثانه و خصیه و ذکر باب هفدهم در بیماریهای زنان خاصه باب هیجدهم در اوجاع

مفاصل و نقرس و دوالی و داء الفیل **مقاله سیم** در تبهای حصبه و آبله و مانند آن
مقاله چهارم در آماسها و ریشها و جراحتها **مقاله پنجم** در علاج شکستگی استخوان
و کوفتگی **مقاله ششم** در تدبیر زینت و آن پاک داشتن بشره است **مقاله هفتم**
در علاج زهرها و این مختصر در دو مجلد نهاده آمد بر قطع مطول تا پیوسته اندر
موزه توان داشت و بدین جهت این مختصر را خفی علائی نام نهاده آمد و از ایزد
تعالی تمام کردن این مقصود را توفیق خواسته آمد انه ولی ذلک والمعین الیه

باب اول از مقاله اول از بخش اول در تدبیر هوا باید دانست که اسباب
تندرستی و بیماری شش نوع است و اطبا این را اسباب سته خوانند و آن
هواست و حرکت و سکون و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ
و احتقان و اعراض نفسانی و اندر حفظ الصحه تدبیر این سببها واجب است از بهر آنکه هرگه
این سببها چنان باشد که باید و آنوقت که باید سبب تندرستی باشد و هرگاه که برخلاف
این باشد سبب بیماری گردد و از این سببها هیچ مردم را گزیر نبود و لازمتر و تن او بدان محتاجتر
از هوا نیست از بهر آنکه قوام تن بسبب سه قوتست **طبیعی و حیوانی و نفسانی**
و این قوتها کار خویشتن نتوانند کرد مگر بمیانجی روح و ماده روح هواست که مردم آن را نفس
میکشد و بدین سبب از همه چیزها که بیرون تن حیوانست هواست که باندرون و بیرون
رسیده تر است و اگرچه هوا گرم و تر است اما این هوا که نزدیکست بقیاس با مزاج روح
و حرارت غریزی سرد است این هوا که بدم زدن بحرارت غریزی رسد با روح بیامیزد و گرم
شود و بسوزد و اگر بدم زدن دیگر از روح جدا نشود مزاج روح از اعتدال بگردد و هرگاه که بدم
زدن دیگر آن هوا از روح جدا شود و هوای تازه اندر آید مدد روح گردد و راحتی از آن هوای تازه بروح
رسد بدین سبب روح از هوای تازه راحتی یابد عظیم و دلیل بر آنکه این هوا که نزدیک ماست بقیاس

بمزاج

با مزاج روح سرد است آنست که هرگاه که اندر گرما هوا را بجنبانیم خنکی هوا را بیابیم از بهر
آنکه این هوا که مماس پوست ماست و ساکن است اندر مدت سکون از پوست ما حرارتی
یافته است و کیفیت آن همچو کیفیت پوست ما گشته و حس لمس را از چیزی که مانند او
باشد خبر نباشد و هرگاه هوا را بجنبانند آن هوا که مماس پوست اوست
دور شود و هوای دیگر تازه مماس پوست گردد و پوست ما از کیفیت هوای تازه خبر
یابد و بباید دانستن که این هوا که نزدیک پوست ماست هوای محض نیست لیکن با بخارها
و غبارها و دودها آمیخته است و از هر چیزی اثری پذیرفته و همچنین در هر فصلی از فصلهای
سال از طبع خویش بگردد و سبب بیماریها گردد و بهترین هوای آن باشد که بخار
دریا و دیگر آبها و مرغزارها و بخار شیها و نباتها و درختان چون بید انجیر و گوز و چون بخار
که از دیگ گرم و با قلیه و سیر و هر چیز باشد و از بوی آهک و گلخن و عفونات دور باشد
و در میان درختان انبوه و دیوارهای بلند نباشد و از جانب شمال گشاده باشد و اندر
تابستان غبارناک و در زمستان نمناک نباشد و حرکاتش معتدل باشد و گرمای
گرم تن را لاغر کند و روی زرد نماید و تشنگی آرد و دل گرم کند و قوتها ضعیف کند
و اندر رطوبتها بزودی عفونت پدید آرد و مردم سرد مزاج و ضد او در بیماری سرد را سود
دارد و رطوبتها تحلیل کند و مسام بگشاید و هوای سرد از پیش حالهای مردم تندرست
را سود دارد و مادها را غلیظ گرداند و بدین سبب آماسها و جراحتها کمتر باشد لیکن زکام
و نزله بسیار افتد و مسام بسته شود و سینه درشت گردد و هوای تر مردم لاغر را سود دارد
و پوست را نرم کند و هوای خشک ضد این باشد و هوای غلیظ هوا آن باشد که در وی ستارگان
خورد را درست نتوان دید و دم زدن در وی خوش نباشد و هوای نمناک زیان کارتر بود از هوای
غلیظ و هوای خانه گرانتر باشد از هوای صحرا و هرگاه که هوا ابر شود و بخارها با وی بیامیزد و آنوقت هوای

خانه از وی بهتر باشد و هرگاه که وبا تر آید که بخار عود و عنبر و مصطکی و کندر و صندل سپید
و لادن و قسط و چوب سرو و چوب گز و هوا با دام تخم سود دارد و در اصلاح هوا باشد و
سرکه اندر خانه و حوالی خانه پراکندن سود دارد خاصه اگر اندکی گلاب در وی حل کنند منفعت تمام دارد
باب دوم اندر تدبیر فصلهای سال اما در فصل بهار باید که در فصل زمستان در تن مردم گرد
آمده باشد و فصد و پیش از آنکه از حرارت تابستان که آن خلط منبسط گردد کم باید کرد و به دو وجه
وجه اول آنکه طعام کمتر و لطیفتر خورند و معده را از طعام پر نکنند و هر بامداد پیش از طعام اندکی
ریاضت کنند و طعام گرم و تر چون رشته و تتماج و گوشت بسیار و از طعامهای تند و شور
پرهیز کنند وجه دوم آنکه استفراغ کنند تا ماده کمتر شود و اولیتر استفراغ در فصل بهار خون
باشد و در فصل تابستان ریاضت و طعام و شراب و جماع کمتر باید کرد و آسودگی باید گزید
و شربت و شراب و غذا باید که میل به خنکی دارد و کسانی را که قی توانند کرد قی باید کرد
چند بار و مسهل قوی نشاید خورد و مثل تمر هندی و آلوی بخارایی و مانند اینها و آب میوها و آب
لبلاب و خیار چنبر و شراب گل و شراب بنفشه و شکوفه بنفشه کفایت باشد صفت
صفوف بنفشه بگیرد بنفشه خشک هفت درم تا ده درم و بکوبد و بیزد و با هم چندان شکر تبرزد
بیامیزد و با آب سرد بخورد و در فصل تابستان بیرون رطوبات و خداوند مزاج سرد را و بیماری
سرد را سود دارد و در فصل خزان از گوشت صید و گوشت قدید و جماع و از هر چه خشکی
فزاید دور باشد و شبها بر امتلای معده نشاید خفت زیرا که موجب شدت میشود و از
گرمای نیمروز و از خنکی بامداد خود را نگاه باید داشت و در آب سرد نشاید نشست و در آخر فصل
استفراغ کردن به داروی مسهل صواب باشد و قی باید کردن و شراب کهن ممزوج باید خورد
و در فصل زمستان ریاضت بسیار و غذا بیشتر باید خورد و اگر در زمستان طبع زمستان نزار دارد
غذا باندازه باید خورد و ریاضت نباید کشید و علی الجمله در زمستان اسفیدباجها و قلیه خشک

وکباب

وکباب و مانند آن باید خورد و همه با دارچینی و کرویا و غیر آن و شراب صرف باید خورد و هر که
در زمستان بیمار شود زود تدبیر استفراغ باید کرد از بهر آنکه تا سبب قوی نباشد در زمستان علت
پدید نیاید و استفراغ در زمستان به اسهال صواب باشد از آنکه به داروی قی باب سیم در تدبیر
شهر و مسکن هر مسکنی که سمت آن بلندتر باشد هوا و نسیم آن خنک تر باشد و خوش تر و دم
زدن در آن هوا آسان تر و هر مسکنی که نشیب تر و هوای آن گرم تر و بخارهای بد و دم زدن
در وی ناخوش تر و هر مسکن که از جانب کوه و از یک جانب دریا هوای آن تر باشد و
باران بسیار آید و اگر زمین سخت و خشک باشد و کوه آن سنگ باشد مضرت آن کمتر باشد
و اگر کوه آن گل باشد و زمین آن نرم و ریخته باشد تری آن زیان کارتر باشد و اگر مزاج ولایت گرم باشد
عفونتها و بیماریهای عفنی بسیار افتد و خاصه اگر مسکن در نشیب باشد و اگر با این جمله کلناکی کوه
و نرمی زمین و نشیب آن جانب شمال بسته باشد و دریا از دو جانب خوب باشد و وبا و بیماریها
اندر آن شهر بسیار افتد و مسکنی که در میان شوره و معدن گوگرد و نفط و مانند آن باشد هوا همه از
اعتدال دور بود و مسکنهای بیابانی درشت و خشک باشد و مسکن دریا تر باشد و مسکن
کوهی خاصه اگر کوه مقابل مشرق بود هوای آن درست باشد و مردم آن دراز عمر و درست سخن
باشند و مسکن آن زمین گل پاکیزه باشد و کوه و دریا از وی دور بود و هوای آن معتدل و
خوش باشد و مسکنی که اندر بطایح و نیستان و میان بیشه باشد خاصه که حشرات آنجا و
غیر آن بسیار تولد کنند و مسکنی که بر ساحل دریا باشد هوای آن درشت تر باشد از بهر
آنکه دریا عفونت و اگر بنیاد شهر بر مرتفع افتاده باشد باید که خانه بلند سازد و همه خانهای
روی او روی سوی مشرق کنند و گند شمال در روی گشاده کنند و چنان سازد که شعاع
آفتاب در بیشتر خانها در افتد و سقف خانه بلند و درها فراخ کنند معتدل آید باب
چهارم در تدبیر جامه پوشیدن هر جامه که مردم ابریشمینه نخست جامه از آن

مردم گرم شود پس مردم را گرم کند و جامه گرم جامه را گویند که مردم را گرمی بسیار
تر دهد که از وی گرمی پذیرد چون جامهٔ پشمین و جامهٔ خشک جامه را گویند که گرمی
از تن مردم بیشتر از آن پذیرد که مردم را گرم کند چون جامهٔ کتان و جامهٔ پنبه میان این و آن
باشد و ابریشم از کتان گرم‌تر است و از پنبه خشک‌تر و جامهٔ حلل و زبردار تن را گرم کند
و جامهٔ زمستان را گویند و آنچه تن را بخفید چون کتان و آنچه قصارت دارد جامهٔ تابستان باشد
و جامهٔ درشت تن را لاغر کند و پوست را سخت و جامهٔ نرم ضد این باشد و سمور در باده و برهنگی
پشت را گرم کند و پوست بره نیز گرم باشد و حرارت سنجاب کمتر از حرارت بره و روباه
بود و قاقم و سنجاب نزدیک است و حوصل کمتر از هر دو بود و سه دو جامه بهاری و خزانی است

باب پنجم در معرفت غذا

غذای نیک چیزی باشد که اندروی هیچ معنی دارویی نباشد
چون تره و میوه و آنچه از این معنی بود و آن را غذای دوایی نیز خوانند و از این نوع چیزها بر
سبیل علاج شاید خورد از بهر آنکه هرچه لطیف کننده است خون را بسوزاند و صفرا زیاده
کند و هرچه غلیظ است تری و بلغم افزاید لیکن غذای نیک نان پاکیزه است از گندم
آفت نارسیده و گوشت گوسفند یکساله تن درست و آسوده و شیر نیمبرشت که در خورد مزاج شخص
باشد و بهترین ماننده‌تر از غذای نیک از میوه انگور و انجیر است که تمام رسیده باشد اما انگور
بار رسیده گم باید که چند روز او را نگاه کرده باشند و آنجا که خرما غالب است خرمای رطب تر
باید خورد و هرگاه که از غذای نیک فضله بد آید روزه و استفراغ باید کرد و لطیف‌تر که بهتر باشد
که عادت دارند و هرگاه که از غذاهای دوایی چیزی خورده باشند بر عقب آن چیزی که ضد آن باشد
بباید خورد تا مضرت کمتر کند مثلاً سیر بازدارد چنانکه اگر خیار و کدو و کوک و مانند آن خورده باشند از
آن بترسد سیر اکنند تا نعنع و مانند این بر عقب آن باید خورد و اگر سیر و نعنع و مانند این خورده باشند
چیزی چون برگ خرفه و کدو و کوک و خیار بر عقب آن باید خورد و اگر طعام غلیظ خورده باشد که از آن
سده

سده و تولد کند چون هریسه و پاچه و نان فطیر و حلوا از نشاسته چیزی که سده بگشاید و لطیف
کننده بود لکن روا دارد چون آبکامه و کبر و سرکه و جعفری و ریخته و خردل خشک کرده و دیگر روز سکنجبین
خورد و طعام اندک خورد و اگر چیزهای تیز و شور خورده باشد در عقب آن چیزی تفه و تر چون خیار و کدو و مانند
این خورده و تفه چیزی باشد که طعمی قوی ندارد و در زمستان گوشت یخنی روا دارد و مانند این باید
خورد و در تابستان روا دارد ولیکن تر و طعام همیشه بر شهوت صادق اولی‌تر که خورند و هرگاه که
شهوت پدید آید در طعام خوردن تأخیر نباید کرد و چندان باید خورد که چون دست از طعام باز
گیرد هنوز شهوت طعام باقی باشد و پس از آنکه طعام خورده باشد طعام دیگر خوردن معده را گران کند
سخت بد باشد و اگر روزی چنین اتفاق افتد دیگر روز چیزی نخورد و ریاضت بسیار کند و پیش از آنکه از خواب
بیدار شود داند که گوارش معتدل موافق مزاج با اندکی شراب صرف باید خورد و اندر طعام خوردن
ترتیب نگاه دارد و هرچه بازکر و لطیف‌تر و زودتر بگوارد نخست باید خورد مثلاً نخست شوربا باید
آش بعد آنگاه ثرید باید خورد و پس گوشت و پس از آن حلوا و برنج چیزهای نازک چون شیر و بره و
و مانند آن نشاید خورد از بهر آنکه معده گرم شده باشد و چیز نازک زود اندر معده تباه شود و اخلاط
تباه کند و اگر کسی را غذاهای بد می‌گوارد بدان اعتماد نباید کرد از بهر آنکه روزگار خلطهای بد تولد کند
و بسیار شود و بسیار غذاها باشد که اندر آن نوعی مضرت باشد و گروهی آن را خوگر شده باشند اگر آن را
آن غذا بهتر از غذایی باشد که اندروی هیچ مضرت نباشد که اگر غذای نیک باشد ایشان را زیان دارد
و آنکسان را از آن غذا پرهیز باید کرد و چند گونه طعام مختلف اندر یک نوبت خوردن سخت بد باشد
و مدت دراز اندر یک نوبت در طعام بودن بد باشد از بهر آنکه لقمهٔ نخستین هضم پذیرد و لقمه
بازپسین از آن دور افتد و هضم ناهموار شود و بهترین تقدیر اندر طعام خوردن آن است که اندر دو روز
سه بار طعام خورند یکروز بامداد و شبانگاه و یکروز نماز پیشین و هرکه اندر یکروز دو بار طعام خوردن
عادت دارد اگر یکی بار آرد ضعیف بود و اگر یکبار عادت کند ضعیف شود و [illegible] تولد

کند و کسی را که معده گرم باشد بهتر آن بود که بامداد لقمه‌ای چند نان با شراب غوره یا شراب انار
یا شراب لیمو یا شراب ریباس رمانه این بخورد پس بریاضت مشغول شود و طعام باید
که اندک خورد و پراکنده و چنین مردم را چون گرسنه شوند صداع از معده بسیار گردد و چون
طعام خورند از معده ایشان تباه شود و هرگاه که چنین تباه شدن طعام بیافت زود طبع را
نرم کند و معده را از آن پاک کند از آب گرم یا شراب اگر باشد آن چیزی دهد و هر که از پس
طعام بخواهد خفت لختی باید رفت با آهستگی تا طعام از فم معده فرو رود و پس بخسبد و هر که از
تندرستی خوردن طعام خورد گرم شود و هر چند آن طعام که لطافت بود کی بارش بر خورد و
بتفاریق باید خورد و هر که ریاضت کمتر کند و پیر از قوت هاضمه کمتر باشد طعام اندکتر و لطیف
تر باید خورد و از جرم گوشت دست باید داشت و برق قاعت باید کرد و خداوند صفرا را
غذاهای سرد و تر باید خورد چون کنگر و چغندر و قلیه کدو و قلیه خیار و ماش مقشر اکه و واشهای
ترش چون غوره با و الوبا و ریباج با و مشوبا و دوغ با و خداوند سودا را غذاهای آنچه
تری میل دارد [illegible] باید گرم بود چون رشته و اسفیدبا با گوشت فربه و تخم مرغ نیم برشت
و مرغ فربه و مبرود و مرطوب را غذای لطیف و گرم باید خورد چون نخوداب و اسفیدباها
خاصه گوشت گنجشک و کبک و تذرو و گوشت آهو و بط فربه و توابل و دارچینی باید
و زیره و کرد با سعتر و مرطوب خاصه قلیه آنکه مر سعتر باندک سیر و گوز مغز و قلیه خشک
چنانکه گوشت سرخ از سفیدی جدا کرده باشند و بروغن جوز بریان کرده و با روغن
زیت و روغن مغز زردآلو و غذاهای لطیف تندرستی بهتر نگاه دارد و فضول از آن کمتر
زاید و غذاهای لطیف زود از معده هضم شود و غلیظ قوت بیشتر دهد و هر که غذای غلیظ
از بهر قوت خورد بر گرسنگی صادق باید خورد و کمتر باید خورد تا نیک هضم شود و قوت
فزاید و غذاهای خشک چون کاورس و عدس و گوشت نمکسود شهوت طعام ببرد و لون

بشره

بشره تباه کند و طبع خشک نماید و غذاهای چرب کسل آرد و سستی و شهوت طعام ببرد
و طعامهای سرد کسل آرد و سستی آرد و تشنگیها اعراض بر پی مرده آرد و غذاهای شور و تیز چشم را
زیان دارد و مضرت ناگواریدن نان مشتر از مضرت ناگواریدن گوشت بود یعنی تخمه
سلامت از ناگواریدن نان کمتر از آن باشد که از ناگواریدن گوشت و بسیار غذاها
هست که اندر گوهر و کمیت بهم نشاید خورد چون غوره با دوغ با هیچ و از پس انار ترش و آلو
و شفتالو و زردالو نشاید خورد و سکباج و غوره با ماهی شور و گوشت نمکسود را با سرکه و سیر
نشاید خورد و بریان نشاید پخت گوشت مرغ با جغرات نشاید پخت و از پس سکنجبین
تر آب یخ نشاید خورد و کشنیز و خربزه از پس هم نشاید خورد و سیر و پیاز با هم نشاید
خورد و گوشت بریان که از تنور برآرند نشاید پوشید و اگر بپوشند نشاید خورد و از بسیار
خوردن باید تکلف و برگشتن ترک کند و شیر و شراب اندر یکدیگر خوردن نقرس آرد
و از پس فصد و حجامت چیزهای شور خوردن گر بهق آرد و هر که اندر چیزی که مس و ارزیز
بر دانش برداشت و روغن و شیر اندر ظروف مس و روی نشاید برداشت و ماهی تازه و شیر و مغز
و خایه مرغ یکجا نشاید خورد و باقلا و جغرات یکجا نشاید خورد باب ششم اندر تدبیر آب
آب خالص سرد و تر است و باشد که بسبب نزدیکی آتش و بسبب گرمی بود گرمی
عرض در وی پدید آید اگر چیزی با وی بیامیزد و هر گاه آب خشکی پذیرد [illegible] بغیر
هرگز گوهر آب تری فرو ننهد از بهر آنکه ممکن نیست که آب تر نشود و فعل خاصه آب تری
کردن است و اگر گرمی کند یا خشکی سبب چیزی کند که با وی بیامیزد یا بسبب کیفیتی عارضی
که از چیزی دیگر پذیرفته باشد و آب باران تری فزونتر از آبهای دیگر کند و باران آذار
خالصتر از باران تابستان باشد از بهر آنکه حرارت آفتاب در زمستان ضعیف
باشد و بخارهای غلیظ تر اندر کشد و بخارهای سوخته نباشد یا کمتر باشد و باران تابستان

برضد این باشد و باران بهاری میان این و آن باشد و آب باران اگر سخت نیک باشد اما زود عفن شود از بهر آنکه لطیف است و لطیف زود عفن شود و اثر ندارد و اگر بجوشانند دیر عفن شود و یخ که از آب نیک فسرده باشند و برف که بر زمین پاک آمده باشد فرق نیست میان آنکه او را در آب افکنند و میان آنکه آب را از بیرون سرد کنند و آب سرد ضد آن را در عصب و بندها را زیان دارد و آب دریا و آب شور بیماریهای سرد و تر را و ضد آن نفرس نگاه در عشره و استسقا و فالج را سود دارد و ضد او نیز ریشها و دملها را سود دارد و اگر آب خوش را نمک در افکنند و بجوشانند همچو آب دریا شود و منفعت آن بدهد و آب شور خوردن خون را تباه کند و خارش آرد و سخت اسهال کند پس طبع را خشک کند و آب یخ همیشه اسهال کند و آب تیره باشد سنگ در گرده و مثانه زاید کند و آب گرم طعام را بر معده دارد و تشنه را خرسندی ندهد و آب سرد با علت همه تنه ریشها را سود دارد و معده گرم همچو گوارش آرد و دل گرم را که با هوای خشک باشد و بکار دارد و دماغ را زور دهد و عفونتها دفع کند و کنده آرد که حق تباه شود و لیکن از آنکه جابا بر که ماده پخته شود زیان دارد و آب گرم منش گشتن آرد و اگر سخت گرم باشد آماها را بگشاید و قولنج را سود دارد و ادرار بول کند و حیض فرود آرد و آب چاه و کاریز پس آب جوی بود و آب جوی و آب چاه بهتر بود و آب ایستاده خاصه آنکه در میان درختان و مانند آن بود سخت باشد و سپرز را بزرگ کند و همه دردها و احشا را زیان دارد و باشد که استسقا آرد و آنکه ضعیفی جگر آرد کند و ابهای بد را اصلاح توان آورد بسیار دیگر بسیار و پالودن و بهتر آن است که آب را با خاک گل بجای سرد بگذارند و بجوشانند و سپس آن باشد که بر بر سر پوشند و آب علیل را شراب با هم خورد با آب یا سرکه و سکنگبین و اگر حیرت و قابض چنین غوره و خرنوب و حب الآس در روی افکند یک روز مضرت آن باز دارد و آب زاک با شراب خورد یا چیزی که طبع را نرم کند و آب یخ با چیزی چرب یا

با ابر خیزد و اگر آب تیره باشد با سیر باید خورد و تریاق همه آبهای مخالف چهار است خاصه بسیر که پرورده و آب ایستاده هیچ چیز گرم نیست بر خورد و خربزه و خیار خشک با ابر خورد و اینجا که آب انگور برد و در روز گار گرم باشد آب را بسر که چاشنی بر شراب تشنگی کمتر آرد و اگر تخم خرفه کوبند و بسر که بیامیزند تشنگی کمتر آرد و آب کمتر حاجت باشد و بر سر طعام آب بسیار نباید خورد و اگر کسی را صبر نباشد اندک آب سرد باید و بر چه سردتر بود تشنگی بهتر نشاند و صبر کردن از تشنگی بهتر و مرطوب را سود دارد و محرور را زیان و آب خوردن ناشتا و از پس گرمابه سخت زیان دارد و اگر کسی را از آب خوردن ناشتا صبر نباشد باید که اندک آب سرد خوردن شب که از خواب بیدار شود زیان دارد خاصه اگر حاجت صادق نباشد لیکن محرور و مخمور را زیان کمتر دارد و پس طعام گرم و آب سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد آب در دهان لختی نگاه دارد و پس فرو برد و اگر تشنگی در روغن در دو غلبه کند صبر باید کردن و نهفتن تا جمع در خواب آن ماده را که تشنگی می آرد پخته شود و تحلیل کند و اگر تشنگی گاذب آب خوردن بسیار تشنگی زیاده گردد از بهر آنکه ماده مدد می یابد و قوی می شود تخم را دیان و آب با دیان تشنگی کاذب را زایل کند

باب هفتم اندر تدبیر شراب شراب اگر چه اندر دین اسلام حرام است لیکن چنین در منفعتهای دیگر مزاج برده است و طبیبان سود و زیان آن در کتب آورده اند و بعضی مردمان لذت و منفعت آن طلبند و از آنجا که طریق طب است واجب آمد منفعت و مضرت آن باز نمودن اما منفعت شراب آنست که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت غریزی است که تن مردم بدان زنده است و بدین سبب حرارت غریزی بیفزاید و طعام را هضم کند نیکو و خلطهای خام را پخته کند و بعضی را بسبب اسهال و بعضی را بادرار و بعضی بعرق دفع کند و بدین سبب است که هر که شراب خوردن عادت کند هرگاه دست از آن باز دارد هضم او تباه شود و حرارت غریزی ضعیف شود و قوتهای همه اعضا او ناقص گردد و خلطها که بعرق و اسهال و ادرار دفع شدی در تن او بماند و بیماریهای گوناگون تولد کند و دیگر نفع است که رنگ روی را برافروزد و قوت روح و

قرحهای دیگر اندر امعا پدید آرد و کند و رگها را از اخلاط پر شود و شهوت کلی ببرد و قولنج و سده پدید آرد
و رگها را فراخ کند و غذا را بهمه اندامهای تن برساند و بدین سبب تن را فربه کند و خواب خوش
آرد و مار زهر زهرهای سرد است چون افیون و شوکران و مانند آن و کژدم زده را شراب قوی
گرم کرده عظیم سود دارد خاصه که پخته باشد و این منفعتها از وقت بود که بوقت و اندازه بود و هرگاه
که از وقت و اندازه بگذرد این همه مضرت گردد از بهر آنکه منفعت بزرگ در شراب آنست
که حرارت غریزی را مدد کند و هرگاه که بسیار گردد حرارت غریزی را ضعیف کند از بهر آنکه
شراب حرارت غریزی را غذا است و او غذا پذیرنده و آنگاه قوی باشد که با غذا باندازه
قوت او بود و چون غذا افزونتر شود قوت هاضمه و غاذیه از تصرف کردن در آن عاجز آید ناچار
غذا پذیرنده ضعیف گردد و حال حرارت غریزی همچو آتش بود که اندک باشد و هیزم بسیار
بر و نهند یا چیزی که آتش اندک از فرو زدن آن هیزم بسیار عاجز آید و فرو میرد حرارت غریزی
همچنان از هضم شراب بسیار عاجز آید و ضعیف شود و مزاج که هرگاه افراط کنند بیم آنست
که بیفاجا از میان شراب بمیرد از بهر آنکه شراب زود با جزء با منفذ و هر که بسیار گردد
همه رگها را از امعا چون شش و جگر و دل پر گردد و هوا را که مدد روح حیوانی است راه گذر نیابد
در حال بیفاجا فرو میرد و این چنین و سواس و مالیخولیا و غشی کند و کندی فهم و رای ناصواب و خیرگی
چشم و بلادت و تباه شدن حواسها و ترسیدن و بیداری و بسیاری و سکته و خناق و رعشه
و نقرس و فالج و سرسام و هذیان و دیوانگی و تبهای محرقه و استسقا و چگونگی تا زله کند این علتها
در کتاب ذخیره یاد کرده آمده است بعضی مردمان باشند که هرگاه که قدحهای بزرگ خورند
دیر مست شوند و اگر قدحهای کوچک خورند زود مست شوند از بهر آنکه معده و جگر ایشان گرم
باشد چون گرم باشد و از قدح بزرگ بخار بر تر انگیخته و چون بخار شراب بر دماغ رسد زود زایل بود
دیر مست شوند و از قدح کوچک بخار زود و در تر انگیخته بدین سبب از بخار شراب زود دماغ ایشان

و بضعف شهوت عاجز آید

گردد

گردد و زود مست شوند و بباید دانست که مجرور را شراب سفید رقیق تنک موافقتر باشد و اگر
شراب قوی را کمعک کوفته بچکانند رقیق شود و بکار آید بایسته خاصه اگر ممزوج باشد و
شراب زرد قوی تر باشد هر چه رنگین قویتر باشد و مرطوب را شاید و شراب سیاه غذا بیشتر
دهد لیکن حرارت او کمتر از حرارت شراب زرد باشد خاصه شراب که رنگ آتش دارد و شراب سرخ
که طعم و بوی او ضعیف بود مجرور را شاید لیکن از معده دیر بیرون شود و شراب خوشبوی را
ریحانی گویند غذا او نرم خفقان و غشی را موافق بود و شراب ناخوشبوی دماغ را درد و اخلاط بد
افزاید و شراب شیرین فربه کند و او را صافی گردانید لیکن شده آرد و دیر گوارد و جگر و سپرز را
زیان دارد و شراب تلخ زود گوارد و سده بگشاید و خلط مغز را لطیف کند و شراب رقیق
زود در رگها بگذرد و بر دماغ بر رود و مست کند و ادرار بیشتر کند و شراب غلیظ ضد این باشد و
شراب خام ناجوشیده را آتی و هشیاری زودتر بود و نشاط زیاده کند و سخن صافی کمتر
لیکن بوی دهان از مداومت آن ناخوش گردد و دماغ را زیان دارد و شراب جوشیده تلخ
باشد گوارنده تر بود و هشیاری از او دیرتر آید و خمارش قویتر بود و نشاط آن همچو
شراب خام بود و شراب جوشیده شیرین سنگ و ریگ اندر گرده و مثانه پدید آرد
و باشد که استسقا آرد کند و شراب مویزی را رطوبت و حرارت کمتر از شراب انگوری باشد
و معده اکنتر زهد و نفخ کند و سک زیرا که مزاج ایشان سرد و خشک بود و انشاید و انواع شرابها
که از برنج و گاورس و غیر آن کنند از جمله شراب نشمرند و فعل و منفعت شراب از ایشان نیاید
جز آنکه دماغ را ممتلی کنند و شراب کهن حکم دارو دارد و شراب تمام نارسیده جگر را زیان
دارد و باشد که اسهال آورد کند و هر که از گرمی شراب رنجه شود غذا از غوره و ریواج و مانند
آن باید ساخت و نقل انار و ترنج باید کرد و هر که را شراب خوردن صداع آرد در نقل
آبی و انار باید و آنکه ماء آب سرد انار مثان هر دو سه ساله شراب خورده قوت شراب

از دماغ باز دارد و هر که را معده گرم باشد و ضعیف حب الآس و امرود ترش نقل کند و اگر
معده سرد باشد نقل کرفس و سعد و قرنفل و اترج مربی و هر که را در میان شراب قی در نشستن
آید و رنجه دارد نقل زیره و نمک و اترج پسته که بر ظاهر سفال او باشد اندر دهان نگاه دارد.
و [illegible] و شراب [illegible] دماغ را و عصبها را زیان دارد و تشنج آورد و خرد زایل [illegible] و تن [illegible] مزاج جگر
و دماغ را تباه کند و بیماریهای صعب آرد و بیم سکته و مفاجا مردن بود و کودک را [illegible]
شراب سخت زیان دارد و حرارت و قوت غریزی را تحلیل کند و کسی را که خواهد از مستی زود باز آید
سرکه آب باید یا سیر او بمقدار ده سه پیاله بخورد و دوغ ترش و برف که اندر آن خورد و کافور
صندل [illegible] بوید و روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهد و اگر کسی خواهد که مست شود عضوی را
علاج کند به زر البنج و قشر بیخ [illegible] اندر آب بپزند تا آب سرخ شود و با شراب بیامیزد و [illegible]
و هر که خواهد که شراب بسیار خورد و مست شود اگر محرور باشد آب درخت رز که از انگور
[illegible] باشد و آب انار ترش از هر یک مثقال ده درم و سرکه پنج درم بهم بیامیزد و یک وقیه
و اگر مبرود باشد سداب خشک و زیره و نمک برابر هم دو گرم بپزند و آب برگ [illegible] کنند و
برشته و اقراص کنند و خشک کنند پس سه عدد [illegible] دهان بران [illegible] کند

باب هشتم اندر تدبیر خواب و بیداری بهترین وقتی خواب را آن وقت که طعام از قعر
معده فرو رفته باشد و در قعر معده افتاده و قوت هاضمه معده در آن تصرف تمام
کرده و معده خالی خفتن زیان دارد و حرارت غریزی را زیان دارد و حرارت غریزی را
ضعیف کند و تن را لاغر گرداند و خواب روز بیماریهای رطوبتی و نزله آرد خاصه اندر
زمستان و رنگ روی را تباه کند و تن را سست سازد و کسلانی و سقوط شهوت
آرد و زیان کارترین چیزی خداوند مزاج سرد را بسیار خفتن است و کسانی که بروز
خفتن عادت کرده باشند تدریج از آن عادت باز باید گشت و خواب روز بجای

خواب

ضعیف کند [illegible] باشد

و خواب روز بجای خواب شب نیستند و روی زرد کند و وقت خفتن نخست بر پهلوی
راست باید خفتن بگردان پس بر پهلوی چپ باز گشتن و شکم را گرم باید داشت و چیزی گرم
چون سمور و مانند آن بر شکم پوشیدن و اگر شکم چسبیده سر خواب باشد تا حرارت جمع شود
و طعام را نیک هضم کند و بر پشت باز خفتن زیان دارد از بهر آنکه فضلهای دماغ را منفذ آن
از سوی [illegible] و بینی و کام سوی [illegible] میل کند [illegible] و عصبها فرود آید و نزله دارد و عصب و فالج
و درد پشت تولد کند و از آنکه در دماغ بماند کابوس و صرع و سکته تولد کند و بجز از شب
خفتن گوهر دماغ را الم کند و طعام و شراب خام و ناگوار بماند و قوت را سقوط کند و
خواب [illegible] زیان دارد بحکم آنکه از شب غذا هضم افتاده باشد و معده خالی گشته همچنان
باشد که کسی [illegible] بخسبد و آوازهای پیوسته و معتدل که هموار باشد آواز آب و آواز
که سخت نزدیک نباشد خواب آرد و [illegible] رنج [illegible] بسیار و شراب ممزوج خواب
آرد و کودکان را اگر از خواب رنج باشد که [illegible] کند و چشم فراز کند [illegible]
که باشد [illegible] و کتاب خوانند [illegible] و حکایتها [illegible] گویند [illegible] پس
از پیش او بر خیزند و چراغ [illegible] کنند در حال بخسبد باب نهم اندر تدبیر حرکت و سکون
[illegible] حرارت غریزی را سببهای بیرونی [illegible] خرج میشود و حاجت
[illegible] عوض آن [illegible] هم از گوهر خویش و حرارت [illegible] از اندرون و بیرون
[illegible] از گوهر آن [illegible] و حرارت [illegible] از گوهر [illegible] جز حرارت
[illegible] که از حرکت [illegible] از بهر آنکه چون مردم حرکت کند اندامهای او گرم شود و حرارت
غریزی را افزاید و مدد [illegible] هم از گوهر خویش و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ
اندر تدبیر صحت ریاضت است از بهر آنکه ریاضت حرارت غریزی را افزاید و فضله که هر روز اندر تن
بماند از آن تحلیل دهد و بهترین وقتی ریاضت آن باشد که طعام هضم شده باشد و طبع

احتیاط کرده و روده از فضول طعام خالی شده و سخت که مدبر ریاضت خواهد کرد بفرماید تا او را
بمالند نرم و بتدریج سخت تر مالند تا آخر سخت بمالند پس بریاضت مشغول شود و چون از ریاضت
فارغ شود باز وی را بمالند مالیدنی نرم و در میان این مالیدن دو سه بار اندامهای او را
بکشند و عصبها دراز کنند و نفس باز گیرد چندانکه فضلها که بریاضت دفع شده باشد
بدین طریق دفع شود و مدت ریاضت چندان باید کرد که رنگ روی او افروخته شود و حرکت
نشاط ... اثر کند و هر گاه که ماندگی پدید خواهد آمدن و عرق آمدن گیرد از ریاضت باز ایستد
و ریاضت بر گرسنگی زیان دارد و انواع ماندگیها که از ریاضت و غیر ریاضت پدید آید سه نوع است
قروحی و غده‌ای و ورمی گروهی گفته‌اند نوعی دیگر است و آن را قشفی خوانند ماندگی قروحی آن باشد
که اگر دست بر وی نهند یا حرکتی کند المی یابد چنانکه از قروح یابند و سبب آن فضله باشد
رقیق و بسیار و حرارت قوی که اندامها را گرم کند و گوشت و پیه را بگدازد و اندر نواحی
پوست پراکنده شود و اگر این فضله بسیار ... باشد سرما در پوشش می‌آید و اگر سخت بسیار
بود لرزه و تب تولد کند علاج اندر آبزن نشاندن و مالیدن نرم بروغنهای گشاینده
چون روغن بابونه و روغن شبت و روغن خطمی و گرمابه فاتر و طعام چیزی لطیف باید خورد
چون فروج که بآب غوره و نمک ... پخته باشند و چون ... و اسفاناج و ماش مقشر
ماندگی تمددی چنان باشد که مردم پندارد که اندامهای او کشیده است و امتلای و حرارت ... اندر
همه رگها و بندها و حرکت دشوار همی‌تواند کردن و سبب این فضله باشد که اندر عضلها مانده باشد
با وی بود علاج آن گرمابه و آبزن و روغنها که در علاج قروحی یاد کرده شد و اگر این ماندگی
نه از ریاضت تولد کند از استفراغ چاره نباشد ماندگی ورمی نوعیست که تن گرم شود و رگها
و عضلها ممتلی باشد و اگر دست بر وی نهند المی یابد چنانکه عضوی آماسیده باشد و سبب
این نوع سبب تمددی باشد علاج آن سه چیز تمام شود عموما امتلا را استفراغ کردن و کم خوردن

زایل

زایل کند و حرارت را بشربتهای خنک تسکین دهد و امتلای عضلها و الم را گرمابه و آبزن و روغنها
علاج کند و آسایش گزینند و ماندگی قشفی چنان باشد که مردم پندارد که اندر اندامهای او خشکی است
و سبب آن رنجی باشد که عرق بسیار کند یا در هوای سخت گرم سفر و رنج و روزه و کم خوردن
اتفاق افتاده باشد علاج آن گرمابه و آبزن و روغن بادام مالیدن و شربتها و گلاب
و روغن و شکر و اسفیول و طعام آنچه اندر کتاب پخته و فروج و ... باب دهم اندر
استفراغ بداروی مسهل باید دانست که مردم تندرست و کودک را و مردم خشک اندام لاغر را
و کسی را که قوت ضعیف باشد و کسی را که معده او ضعیف باشد و کسی که عضلهای او بس
ضعیف باشد و این کسی باشد که بجای حرف سین ثا میگوید و کسی که خون اندر تن او بسیار
از خلطهای دیگر باشد همچنین کرده را که او کرده آمد داروی مسهل نشاید خوردن و نیز اندر فصل
گرما و فصل سرما نشاید خاصه اندر فصل گرما پیش روز پیش از بر آمدن شعرای یمانی و شصت
روز پس از بر آمدن شعرای یمانی داروی مسهل نشاید داد و نه فصد و حجامت بباید
کرد الا ضرورت باشد فصد کند و شربتهای تسکین احتیاط بجای آرند و مباشرت نیز نباید
کرد خاصه در ایام باحور اول باحور و نوزدهم از ماه تموز و کسی را که شب دوش بزرگ باشد غمی
یا مهمی و اندیشه بزرگ دارد داروی مسهل نشاید خوردن و بسیار خوردن داروی مسهل عادت
نباید کرد ... که این ... ضعیف کند و کسی را که داروی مسهل آزموده نباشد طبیب او را باید
که وی را دارو دهد و صواب آن باشد که بغذای لطیف و آنک ... تر او کنند ... اگر چاره
نبود داروی لطیف دهد و مردم خشک مزاج را داروی نرم و لغزنده بیشتر از آن کار کند که
داروی تیز و دارو خوار باید که ... مستعد دارو کند تا مقصود حاصل شود و مضرت آن
چنان باشد که چند روز چیزی که اخلاط را ضعیف کند بخورد و معده را مراعات کند
و کند ... دارو ... طبع را بمنضجات و ملینات نرم کند تا خلط ...

بیرز و پس مسهل خوردن وان ساعت که مسهل خورد طعام باید که بر ضعم معدی
باقیه باشد و هنوز شهوت طعام پدید نیامده تا دارو را العوض عند اقبول کند و دارو سخت
شیرین نباید سبب همان علت که گفته شد و حقاش پس آنکه دارو خورده باشد نشاید
و اگر دارو قوی باشد پیش از آنکه در کار آید جنبیده دارو کار بهتر کند و دارو چون در کار آید
اگر بجنبید باز کند فعل دارو باطل شود و اگر دارو نرم و لطیف بوده باشد پیش از آنکه در کار
آید اگر بجنبد کار نکند یا کمتر کند و آب گرم خوردن پس از دارو مطبوخ قوت دارو را
ضعیف کند و از پس جهان قوی اگر در کار آن تقصیری باشد آب گرم و شوربا از پس آن
باید خوردن تا آن جهان را که از دارو در عمل آرد و بر دفع اخلاط مشغول گرداند و اگر مردم
مصطکی با اندک شکر بخورد او را یاری تمام دهد و زود دفع کند و تا دارو تمام کار نکند طعام
و شراب نباید خورد و اگر معده صفراوی باشد صبر کردن احتمال نکند پیش از دارو نان
اندک چند لقمه نان با شراب ترید کند و بخورد یا شربت گلاب یا آب انار و اگر کسی را فصد
و اسهال حاجت آید و اخلاط بر نسبتی طبعی باشد چنانکه خون بیشتر از بلغم و بلغم بیشتر از صفرا و صفرا
بیشتر از سودا این را نسبت طبیعی گویند چون اخلاط بدین ترتیب باشد بفصد و اسهال حاجت
آید طریق علاج آن که ابتدا بفصد باید کرد و اگر اخلاط منعقد است تخم مسهل باید خورد و اگر
کسی را دارو کار نکند و آسروق و بادی آرد و تمدد در عصب پدید آید شیاف حقنه بکار کند
یا دو مثقال مصطکی سوده بشکر از آب گرم باید خورد تا دارو را دفع کند و اگر رگها حس کرد
و چشمها بیرون خیزد رگ باید زد و بسیار باشد که آید و سبب غشی که از دارو باشد زایل
کند و دارو در کار آید و اگر بسبب این اغراض بر تولد کند چون اجابت بفصد و فصد باید کرد و اگر چه
پس از دو سه روز باشد و هر گاه که دارو کار نکند و تن از آن ماده که مقصود بود پاک نشود
گرما به بکار باید داشت چند روز تا ماده که بجانب روده مایل گردد است و بجانب پوست مایل گردد است

بعرق دفع کند و بسیار از سودا اگر از گرما به لذت بیابد نشان آن باشد که ماده دفع شود
و اگر لذت نیابد و تا سر در وی پدید آید در حال بیرون رود و شربت و غذای موافق بخورد
کردن و چون از دارو فارغ شود از همه چیزها که احوال مردم گران چون نشستن در برزک و غمی
بزرگ و چون جماع و خشم عظیم و مانند آن از خویشتن دور کند و طعام اندک و لطیف باید خورد
و پیش از طعام مرطوب و مبرد در جلاب ارشاد باید خورد و اندر جلاب و مجدد و صفرا و برا
اسپغول بر زقطونا و معتدل المزاج را تخم شاهسپرم و اگر کسی سخت محرور باشد اسپغول را با روغن گل
چرب کند پس اندر جلاب کند و کسی را که سخت مبرود باشد جبار اثر در روغن زیت
چرب کند و شراب خوردن پس از دارو و هم گفته که تب آرد و ضطرابی پدید آید و اگر دارو کسی
اسهال فزون از اندازه کند شیر تازه دهند تا تیزی قوت دارو را از امعا باز دارد و اگر تخم ریحان
اندر شیر بجوشانند و بدهند در حال باز دارد و اگر تب آمده باشد اسپغول و گل ارمنی و صمغ
عربی با روغن گل چرب کنند و با شراب آبی یا شراب مورد دانه بدهند و تریاق فاروق و فلونیا
اسهال باز دارد و هر گاه که اسهال چندان شود که فواق پدید آید اسپغول چرب کنند و روغن
گل دهند یا آب گرم و اطراف ببندند و عطسه آرند و فلونیا دهند و اهل طبع را و ملوک و کسانی
که دارو دشوار خورند بدبیتی لطیف باید کرد اما خدا و ندمعدهای ضعیف و گرم را که با استفراغ
حاجت آید بگیرند سقمونیا یک شربت و اندر جلاب خام حل کنند و دانه سیب ترش شیرین
پاره کنند و بکار ببارند و اندر جلاب نهند یک شب تا از آن جلاب اندر خورد و آن
آب بر چینند بر خلال می‌دهند و آن جلاب بگذارند سقمونیا یا شد و مزه ندهد و اگر مقدار سقمونیا
زیاده از یک شربت کنند آنچه ببستانند یک شربت باشد و صواب باشد و اگر
با استفراغ صفرا و رطوبت حاجت افتد ترید سفید را شسته نیم کوفته بگیرند یکدرم ریخته بحب
طبع و قوت دارو خار و صد درم آب بجوشانند تا بنیمه آید و بپالایند مقدار حاجت سقمونیا

و در این آب حل کند و مقداری شکر کوفته در وی افکند پس آب سیب ترش را کرده در افکند
و یک شب بنهند و بامداد آب سیب بپالانند مقصود حاصل آید **صفت مطبوخی** که خداوند نزله را
سود دارد بگیرند بنفشهٔ خشک پنج درم بیخ سوس مقشر نیم کوفته ده درم اندر یک من آب
بجوشانند تا نیمه باز آید پس ده درم شیرخشت با ترنجبین در وی حل کنند و بپالایند این
یک شربت باشد **صفت حب لطیف** بگیرند بنفشهٔ خشک دو درم رب سوس یک درم عسل خیار
شنبر چندانکه کفایت باشد بدان بسرشند و حل کنند نافع بود **باب یازدهم اندر تدبیر**
استفراغ بداروی قی نشاید که سینه تنگ و از گوشت برهنه بود و گردن دراز و چنبره ظاهر
و بیرون آمده باشد و نشاید که اندر سینه بیماری بود قی نشاید کرد و نشاید که دماغ و
اعضای ضعیف باشد و نشاید که سخت فربه باشند داروی مسهل اولیتر از قی باشد اما
منفعت قی آنست که بیماریها در دماغ که فرو سوی فتد سود دارد و معده را پاک کند و
آرزوهای بد چون گل خوردن و مانند آن زایل کند و آرزوی طعام پدید آید و خداوندان یرقان را
و رعشه و فالج و نقرس و مالیخولیا و قوبا را سود دارد و خداوند جذام و نشاید که مزاج
وزرد روی تشنه سود دارد و نشاید که داروی مسهل خورند و قی و غثیان دارد اگر پیش از
دارو سه روز قی کند چنین دارو خورند قی و غثیان نباشد اما مضرت قی آنست که معده را
زبون کند تا اخلاط روی بدو آرد و دندانها و بیماری چشم و سینه را زیان دارد پس اگر قی
باندازه کنند و بوقت حاجت گرانی گوش و سر زایل کند و چشم روشن کند و از بهر قی
کردن چند گونه شراب و طعام مختلف خورد مقصود تمام بحاصل آید و چون طعام و شراب
خورده باشد یکزمان صبر باید کرد تا اخلاط که مقصود است با طعام بیامیزد و کسی را که قی
دشوار افتد سه روز پیش از قی هر روز یک وقیه شربت روغن شیرخشت با یک وقیه شراب
صرف بیامیزد و بخورد و هر روز اندر گرمابه رود و روغن اندر مالد و شوربای حبوب خورد

وطعامهای

وطعامهای گوناگون و اگر هوا سرد باشد خانه گرم کند یا اندر گرمابه قی کند و در وقت قی
کردن رفاده بر پیشانی چشم نهند و بربندد و دست بشویند و چون فارغ شود چشم و روی به آب
سرد بشوید و دهان به آب گرم و چند بار غرغره کند سکنجبین با آب گرم و بهترین روزگار قی کردن
تابستان است و مرطوب قی پس از ریاضت کند و پیش از طعام و پس از طعام و
شراب اندر کم شکر آب سیب بخورد تا مادهای که در وی معده آورد باز دارد و ما قی فضله که در معده
بود یا باب اسعا دفع کند و گلشکر و اطریفل کوچک نیز سود دارد و اگر داروی قی سوزش در معده
نزله کند شوربای حبوب آن زایل کند خاصه شوربای مرغ فربه و اگر فواق پدید آید جرعه جرعه
آب گرم بخورد و عطسه می آورد و اگر در سینه و پهلوها دردی و تمددی پدید آید بر روغن بنفشه
یا روغن بابونه بمالد و به آب گرم تمیخ کند **و داروهای قی** آنچه با خطر است بگیرند تخم ترب دو درم
شبت یک درم بیرون آن چهار درم همه را بکوبند و با سکنجبین بسرشند و پس از طعام بخورند
و این یک شربت است **نوعی دیگر** ترب پاره پاره کند و اندر عصاره نهند تو بر تو و هر تویی را
نمک پراکنده پس مقداری سکنجبین عسلی بر آن کند و یک شب بنهند دیگر روز پیش از طعام
آن ترب و آن سکنجبین بخورند پس طعام خورند و تمرین قی کنند و بیا [illegible]
در میان طعام بادهای بخورند قی آرد و فقاع با آب شبت و با ماء العسل بخورند قی آرد **باب دوازدهم**
اندر تدبیر فصد و حجامت فصد استفراغی کلی است از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خون است بدین
سبب هرگاه که فصد کرده باشد از هر خلطی چیزی کم شود فصد را استفراغ کلی بدین سبب
گویند و فضیلت فصد آنست که چون رگ گشاده شود رنگ و قوام و قوت خون بیرون آمدن خون
پیدا آید و چندانکه مصلحت باشد بیرون توان کرد از رگ باز ایستادن داروی مسهل را دارد
قی اگر تقصیر کنند تدارک آن بفصد داروی دیگر توان کرد و خطرناک باشد و اگر افراط کنند بازداشتن
دشوار باشد بدین سبب فضل بسیج استفراغی بفضیلت فصد رسد و منافع خون [illegible]

آنچه ازان چاره نیست اینجا مختصری یاد کرده آید و آن آنست که معلوم است که جگر
گرم است و معدن قوه طبیعی است و تولد خون در جگر باشد و بدین سبب در خون حرارت
طبیعی است و همه تن ازان بهره یابد و بدان پرورده شود و حرکت حرارت غریزی
که معدن ان دل است هم خونست و خون از او بهمه تن میرسانند و بدین سبب است
که هرگاه کسی خون بیشتر بیرون کند ضعف قوت و غشی تولد کند و منفعت بزرگ آنست
که رگی بزرگ از جگر بدل پیوسته و نصیبی تمام از خون بدل میرسانند و آن خون در دل مرکب
قوت حیوانی گردد و در همه شریانها بدرد و قوت حیوانی بهمه تن برسانند و بدین سبب است
که هرگاه خون از شریانها بیرون شود و قوت حیوانی باطل شود مردم هلاک شوند و یکی منافع
خون آنست که پوست را رنگین و تازه و باروئق دارد و از بهر این منافع بعضی متقدمان
خون بیرون کردن بهیچ حال روا نداشته اند و این رای خطاست از بهر آنکه منفعت
خون آنوقت باشد که مقدار خون در تن چنان باشد که باید و مزاج آن چنانکه باید و هرگاه
که مقدار بیشتر شود یا مزاج آن بگردد و ناطبیعی شود و سبب بیماریها شود و زایل کردن خون
ناطبیعی واجب است و علما خواسته اند و گفته اند که هرگاه غذا از بیمار گرفته آید چیزی از نفع
و اثر کم کرده شود هم مقدار خون و هم مزاج خون باعتدال باز آید و بیرون کردن حاجت نیاید
جواب آن گوییم اگر چه این تدبیر صوابست اما بمهلت نیز آن غرض حاصل شود و باشد
که این بیماران بود که آفتی پیش دستی کند و مهلت ندهد پس بضرورت مقدار خون کم باید کرد
و صواب آن باشد که اگر چنین حال پیش آید و مدبر کرده آید غذا از نفع و
اثر کم دادن و مقدار خون بیرون کردن تا غرض حاصل آید و اگر حال بیرون
کردن اعتماد بر قوت و بر حال دل باید کرد و آن از نبض توان دانست و اولیتر آنست
که طبیب در حال فصد دست بر نبض دارد و هرگاه که تغیر و ضعف پدید آید در حال ببندد

و هرگاه که سبب فصد تباهی خون باشد اندک اندک و بدوام آن کم کردن باید بهتر مگر که اثر
ضعف پدید آید و بقراط بدین سبب میگوید که از رگ خصوصیه رگ باسلیق باید زد و اندک
خون کم کرد و باید بیست مگر بدو سبب یکی آنکه ضعف پدید آید دوم آنکه اماسی قوی باشد
و رنگ خون دیگر گردد و بیم باشد که ضعف پدید آید از بهر آنکه اماس گرم و بزرگ که از بلای
خون بسته باشد و خون را از ان موضع باز داشته و بدشواری بیرون آید و مردم
محرور و لاغر را که معده صفرا تولد کند و کسی را که مسام گشاده باشد و کسی را که فم معده
ضعیف باشد و کسی را که حس فم معده قوی باشد از غشی نگاه باید داشت و طبیب باید
که دست بر نبض دارد تا در خون اثر تغیر پدید آید در حال ببندد و در حال خون آمدن
غشی کمتر افتد بیشتر پس ازان افتد که رگ را بسته باشد و فرو کردن پیش از فصد غشی
باز دارد و خاصه کسی را که در معده او صفرا تولد کند و فم معده ضعیف باشد و اگر
اندر حال غشی قی کند غشی زایل کند و قوت باز آید و تدبیر نگاه داشتن از غشی آنست
که پیش از فصد بر ناشتا اندک باید شراب انار دهند یا شراب سیب ترش یا شراب آبی
ترش یا شراب ~~آبی ترش~~ یا شراب غوره یا مانند آن و محرور را پیش از فصد آب
انار دهند یا میبه یا نان پاره که در وی آب غوره پخته باشد و مقصود را بیشتر باز خفته فصد
کنند و هم بران شکل باشد تا خون چند آنکه باید بیرون آید اگر از قدر حاجت بهیچ حال ارادت
کند و از پس گوشت آبه و ابنه و فصاد با بزرگه بوی مشک و کت که بدان قوت توان گرداند
چنین مرغ و دواء المسک با خود دارد تا اگر غشی افتد پر مرغ فرو کنند و قی آرد و مشک بوی دهند
و دواء المسک اندر جلاب یا در آب انار حل کنند و مخلخل اندر حلق او چکانند و کسی را که تب آید در ابتدا
تب و در روز نوبت رگ نگشاید و کسی را که در وی ضعف باشد رگ نشاید زد بر تخمه و در
سکون باید کرد پس رگ زدن از بهر آنکه در دو اخلاط سوی خویش کشد رگ زدن

خلط را سوی بیرون کشد منازعت میان این و آن پدید آید و اضطراب و شور بیرون و ضعف
تولد کند و در تابستان رگ روزی باید زدن که هوا خوش باشد و در ساعت نخستین روز
خاصه مردم محرور را و در تدبیر استفراغ در اروی مسهل یاد کرده شده است که کدام روز
از فصل گرما یا مسهل شاید خورد و فصد شاید کرد و آن معتبر است در این باب نگاه باید داشت
و آن روز که رگ زنند دیگر روز طعام کمتر و لطیفتر باید خورد و چیزی که صفرا نشاند باید خورد خاصه
مردم محرور را و هر طعامی که قوت بسیار دهد چون کباب و قلیه چگک و مانند این نباید خورد
از بهر دو کار یکی آنکه مقصود فصد کردن قوت خون کم کردن باشد و طعام قوی مقصود را باطل کند
و دیگر آنکه آن روز که فصد کنند قوت و دیگر اندامها لختی ضعیف شود و قوتهای قوی باید که طعام قوی را
هضم کند و چون قوت ضعیف شود و طعام قوی خورده شود ناهضم بماند و خلط بد تولد
کند در حال گرمابه و کسالت آرد و از پس قی و از پس اسهال و از پس جماع و از پس
تخمه و رنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس هیضه و از پس کاری کردن که گرم کند
یا بسبب آن تحلیل بسیار رفته و مسام گشاده شود رگ زدن نشاید و اگر ضرورت
شود میان این حالها و میان رگ زدن سه روز یا دو روز کم نشاید هم پیش از فصد
و هم پس از فصد غلطیدن و آسودن صواب باشد لیکن نشاید خفت از بهر آنکه
کسالت و ضعیف آرد و باشد که احتلام افتد و ضعف آرد و بر سر رگ رفاده بزرگ نشاید
نهاد و بسیج عطر و کلخه نباید مالید و اگر سر رگ گرم شود بهر ساعتی باید گشاد و رفاده را
بگلاب سرد تر می باید کرد و باز بستن و مرطوب را پیش از رگ زدن ریاضت معتدل
باید کرد تا حرارت برافروزد و رطوبتها را بگدازد اما رگها که می زنند قیفال است و اکحل و
اسلیق و حبل الذراع و اسلیم و باسلیق ابطی و رابض و صافن و عرق النسا و هر یک را
منفعتی دیگر است اما فصد قیفال علتهای سر و چشم و بینی و کام و دندان و زبان و لب را

سوداوی

سوداوی را و باسلیق علتهای جگر و سپرز و ذات الجنب و شوصه و دردهای سینه و زانو و
ساق و قرم را سود دارد و اسیلم دنبال باسلیق است راست درد جگر را سود دارد
و از دست چپ درد سپرز و خداوند گزد و خارش را سود دارد و فصد اکحل علتهای همه تن را
سود دارد و حبل الذراع اندر بعضی دستها باریک است و در بعضی اکحل است
و بر زند اعلی نهاده است نزدیک خورده دست و در کتب میگویند منفعت این همچو
منفعت قیفال است و قیاس بر خلاف این واجب میکند و اما این خلاف از سهو
ناسخان افتاده است و فصد صافن خون را از همه اعضا فرود آرد و حیض بگشاید و درش
زهدان و خایه و عصیب را سود دارد و باید زیر زانو است و بعضی از طبیبان گفته اند باید
شاخهای دو دنبال کلک کها که یک رگ نیست و فصد آن درد اعصاب و درد پشت را
سود دارد و منفعت بسیار فصد آن فرودتر از منفعت صافن است و حیض بگشاید و درد مقعد
و بواسیر و درد رحم را سود دارد و فصد عرق النسا درد عرق النسا را زایل کند و منافع دیگر منافع صافن
نزدیک است اما قیفال را موضع باید زدن یا از پهنا در لوده باید زد و باریش از دیگر روی که پیران
نزد و دو کرانه آن نزد عصب و عضله و غشاء آن نباید و در زیر اکحل عصبی است احتیاط باید کرد
در لوده باید زد و دراز باید زد از بهر آنکه بسیار باشد که اکحل در میان عصب باشد و باسلیق از بهر
آنکه او شریان است از موضع خویش بگوید باید زدن و باید که موضع زنند یا از پهنا باید زد و دراز را
نباید زد و اگر در اندامها بنشد با دیگر رو باشد که از هر دو جانب او شریان باشد دست از آن باید داشت
و رگی دیگر باید جست و اندر شتر دقتها که باسلیق زنند با دیگر دو نشان وی آن باشد که بزرگ
بنور مانند عدسی یا نخودی بزرگتر و ناهموار پدید آید نباید گشاد و تا آهستگی مالیدن تا ناهموار کم
در دیگر بار و بستن و بند بزرگ باید افکندن و اگر دیگر باره با دیگر دو نباید گشاد و دو بالیدن و بستن و اگر
هم بار دیگر با دیگر دو دست از آن باید داشت و باسلیق ابطی باید زدن و هر رگی را که همچنین باید کرد

بباید زد و باسلیق را اولیتر آن باشد که پیش از نیش رسد چنانکه نیش حجامت زنند
تا سلامت ماند و باسلیق ابطی را بسیار نباید زد لیکن و اب تیم گرم باید بکار برد و بسیار
بجستن و بند بزرگ باید کرد و این رگ مقصود رگ باید داشت چنانکه زانو و بغل قدم
باشد و رگ عرق النسا را بابهام فرو باید گرفت و نیش از بالای رگ فرو باید برد و فصد اسیلم آنچه
بباید بست و مورب باید زد از زیر زانو و دست در آب گرم باید نهاد و خون چند آنکه
خواهد بر آرد و صافن را بالای استالنگ باید بست و گاهی چند بباید رفت و گرد و چندبار
پای بباید نهادن تا پای بر روی فشار رود رگ پر آید و از اصل رگ دو شاخ بر آمده است
از او و جانب و اصل در میان رو است اصل را باید زدن و آن بعض راران و سابق بباید
بست و چند گام بباید رفت و چند بار فرو باید نشست و بر خاست تا رگ پر آید
عرق النسا را و استادی بکسیر را ... در میان مقصود بند ... باقی بر ران و ساق
او می پیچند و می بندند سخت تا نزدیک استالنگ و چند بار فرو نشینند و بر خیزند و پای بر خشتی
نهند و فصد در پشت پای میان خنصر و بنصر رگ بجویند اگر یافت از خطا ایمن باشد و اگر نیابند
از پس استالنگ از جانب وحشی بجویند و آن عرق النسا است که بر روی چند
گره باشد و از زور را باید زد از بهر آنکه از دو جانب او عصب است و هر گاه که فصاد را خطا افتد
سر نشتر فصاد بعصبی رسد اگر درست باشد پای او حس گیرد و گر از تولد کند پس هر تن
بروغن بنفشه چرب باید کرد و بر روغن بادام و آب کشنیز تر و صندل و فرخ و شیاف
مامیثا را با اسفیداج ضماد کردن اگر قوت بر جای بود از دست دیگر رگ باید زد و صافن
بباید زد و اگر آن خطا برای افتد از دست رگ باید زد هم از آن جانب و اگر جراحت ریم
کند جراحت فراخ باید کرد و در فارها باید نهاد چنانکه ریم را دفع کند و اگر خطا از آن گونه
افتد که تنگ گشاده شود خون در زیر پوست گرد آید و جایگاه رگ کبود شود و اثر آن

زایل

زایل نشود بدان دست هیچ نسخت بر کرد و هر گاه که کبودی کمتر میشود نشان سلامت باشد
و اگر کبودتر میشود و سیاه تر شود از دست دیگر رگ باید زد یا رگ صافن باید زد و آن ضماد
که یاد کرده آمد بر نهادن و هر گاه که نیش بر شریان افتد در حال سر رگ باید گرفت و
دارو ها که آنرا لاروق گویند بر نهادن و زبر آن رفاده بر نهادن و بستن محکم و دست را
بر بالش محکم نهادن و باز و دست دیگر و پای که برابر این دست مجروح است بستن تا خون
برین دست مجروح میل کند و اگر از بستن رنج رسد بباید گشاد و بر پالان صفت لاروق
بکیرها از روت و دم الاخوین و شب یمانی و قلقطار و جفت و صبر و کندر و اقاقیا
از هر یک یک درم صمغ عربی دو درم این همه را بکوبند و بپیزند و بسفیده تخم مرغ بسرشند
و دارو را بر خرگوش یا قو بخته یا خانه عنکبوت یا کنره بر جراحت و کرد دارو آن نهند و
بربندند و تا ده روز نگشایند و پس از ده روز برفق بگشایند اگر خون ساکن شده باشد
باز ببندند تا معلوم گردد که جراحت بسته و محکم شده و اندرین میان طبع مقصود نگاه
دارند تا نرم شود و اعتدال باشد و نشان رسیدن نیش بشریان آنست که حرکت
بیرون آمدن خون حرکتی بانتظام باشد همچو حرکت نبض و در حال قبض ضعیف شدن
گیرد و خون شریان رقیق تر باشد و اشقر بود و اگر گوشت بر در بر خون افتد توان شنید
اما حجامت کودکان و پیران را بجای فصد باشد و بر هر عضوی که حجامت کنند آن عضو
پاک شود و اخراج حجامت از گوهر روح چیزی خرج نکند و اخراج فصد بسیار خرج شود و
کودکان را تا از شیر باز کنند بضرورت حجامت کنند و از پس آنهم بضرورت باشد
نشاید کرد از بهر آنکه ضعیف شوند و پیران ضعیف باشند و بزرگان را پس از شصت سال
حجامت نشاید کرد از بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه کند و اولیتر آن بود که روز
چهاردهم و پانزدهم از ماه فصد و حجامت نکنند و توقف کنند تا از ماه نقصان آ

و آن چون روز چهاردهم و پانزدهم باشد از بهر آنکه ماه روز چهاردهم ممتلی شود
از نور و اخلاط اندر تن درین روز حرکت کرده باشد و میل بجانب ظاهر کرده
در رگهای باریک و شاخها و رگها همه پر شده و اندرین وقت حجامت و فصاد
بیشتر آید و خلط بیشتر و هرگاه که نور ماه نقصان گیرد حجامت صاف باز گردد و اخلاط که
با حجامت حرکت کرده باشد سبب آنکه غلیظتر باشد و بستر آید و بدان زودی که حجامت صاف
باز گردد و باز نتواند گشت بدین سبب حجامت و فصد اندر نقصان ماه خلط بد
بیشتر باشد **باب سیزدهم اندر تدبیر استفراغهای دیگر** و آن هفت نوع است ادرار بول
و عرق و مخاط که از بینی آید و لعاب که از دهان آید و بن دندان و جماع و استفراغ
بشیاف و استفراغ بحقنه **اما ادرار بول** باید دانست که هر طعام که خورده شود او را سه
هضم است هضم نخستین در معده و هضم دوم در جگر است و هضم سیم در اندامها
و از هر هضمی چیزی بماند که قوت مغیره او را تمام هضم نکرده باشد و در تدبیر حفظ صحت تدبیر
رفع آن واجب است و هر فضله را طریقی است که بدان طریق دفع شود و دفع فضله نخستین
بقی باشد یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده آید و دفع فضله دوم با ادرار بول باشد از بهر
آنکه این فضله در عروق باشد و هرگاه که اندک باشد بداروی ادرار کننده دفع شود و اگر
بسیار باشد بداروها و آن فضله را اندر عروق از حجامت جدا کرده باسهال دفع کنند حاجت
ایمن و تدبیر اسهال گفته است و تدبیر او و داروهای ادرار گفته شد در بخش علاج در باب علاج
عسر البول یاد کرده آید ان شاء الله تعالی **اما منفعت** ادرار بول که باندازه حاجت بود بزرگ است
درد پهلوها و درد پشت را و کسلانی و استسقا و بیشتر بیماریها که از تری باشد زایل
کند و افراط کردن اندران بیم باشد که مثانه را ریش کند و تشنگی و علت ذیابیطس و دق
و گداز تن تولد کند **تدبیر ادرار عرق** باید دانستن که عرق فضله سیم است و طریق

رفع

رفع آن رههای باریک است و ناپیدا که آنرا مسام گویند بعضی از آن فضلها بخار است
که از همه تن بتحلیل دفع شود و آنرا نتوان دید و بعضی شوخ است بر پوست بماند و اندر گرمابه
پاک شود و بعضی عرق است که هم بطریق مسام بیرون آید و در تدبیر حفظ صحت و در علاج بعضی
بیماریها تدبیر عرق آوردن باید کرد و بدین سبب است که هرگاه بیمار عرق کند راحت یابد
و هوای گرم و رفتن و ریاضت در هوای تابستان عرق آورد اما تن را گرم کند از بهر آنکه ریاضت اندرون
تن را گرم کند و عرق آرد لیکن اندر تدبیر حفظ صحت عرق آوردن بدارو با زیان دارد و حرکت و ریاضت
کفایت باشد از بهر آنکه این نشیر برد که داروها تاب آرد و عرق بسیار آوردن تن را خشک و لاغر
کند و پوست را درشت گرداند و رطوبتهای اصلی کم آرد و تحلیل کند و دق و ذبول تولد کند **تدبیر مخاط**
باید دانست که مخاط رطوبت غلیظ را گویند که از سر راه بینی فرود آید و از آمدن آن دماغ پاک شود
و بیماریهای دماغی که از اخلاط غلیظ خیزد زایل گردد چون صرع و سکته و مانند آن و از بهر حفظ صحت
رطوبت را اندک نه آنرا که اندر دماغهاست آن رطوبتها باشد تدبیر فرود آوردن باید کرد
و تدبیر آن غرغره است و عطسه و سرکه بکار بردن و شراب و اسکهای گرم از نرم و بند
آن داشتن در بخار طبیخ بابونه گاوی سوزنده است و خربق سفید و فلفل و عطسه آرنده
نرم و بوییدن عطسه آرد و مخاط بسیار فرود آورد و این تدبیر پس از استفراغ بداروی
بداروی مسهل و ادرار و قی باید کرد که دماغ و تن را لختی پاک کرده باشد تا [illegible] شود
تدبیر لعاب باید دانست که لعاب با غلیظ است که از کام و بن زبان فرود آید و وقت
حاجت اندر آن دماغ و چشم و گوش و حلق و فم معده را سود دارد از بهر آنکه حفظ
صحت را گاه گاه تدبیر لعاب گرفتن باید کرد خاصه مرطوب را اندر زمستان
از بهر آنکه در زمستان بیشتر گرد آید و تدبیر آن بعاقرقرحا و مویزج و مانند آن باشد
که لختی بخایند و غرغره کردن بسرکه زیری و دیگر بایارج فیقرا و بکام دادن خردل و صعتر اندر کام

غرغره باید کرد یا اندر خانهٔ گرم **تدبیر استفراغ شیاف** بباید دانست که فعل شیاف در فعل
استفراغ ضعیف است و جز آنکه با وی دیگر باشد نتوان او را داد اگر چه ترکیب آن
از داروهای قوی باشد و منفعت آن در درد پشت و کمرگاه و سرین و حرارت آن باشد
از بهر هر شخصی خوردی و بود که شیاف اندر خورد او باید و از بهر مقصودی دارد باید ساخت
که لایق مقصود باشد مثلا از بهر کسی که تب دارد و محرور است بنفشه و شکر و سقمونیا باید
ساخت و از بهر مرطوب و دردهای مغز از سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق و نمک اندرانی
و شحم حنظل و سورنجان و تخم کرفس و جندبیدستر و قسط و زرنباد و انزروت و برگ
سداب و ماهی زهره باید ساخت **تدبیر استفراغ بحقنه** فعل حقنه قویتر از فعل شیاف است
از بهر آنکه بمقدار بیشتر باشد و [illegible] و گرم باشد و کسی را که مانعی باشد که او را بدان سبب
داروی مسهل نتوان داد چون ضعف معده و تولد غثیان و سبب دارو خوردن خاصه
اگر ثقل امعا باشد و مقصود او از داروی مسهل تمام نشود و چنین اشخاص را هیچ
علاج چون حقنه نیست و کسی را که بر سر زخمی افتاده باشد یا اندر دماغ آفتی و آماسی باشد حقنه
سخت نافع بود ماده را از دماغ فرود آوردن و بخار بر سر نفرستد و چون داروی مسهل و
داروی قی و حقنه گاه باشد که تا معده برآید و بیشتر آبرودهای باریک برآید بدین سبب هیچ
حال بر این حقنه نباید کرد لکن شخصی که شیرینی معده را قوت دهد باید داد تا دارو از معده
باز دارد و نگاه باید کرد اگر حقنه از بهر درد گرده و کمرگاه کنند بیمار بقفا بازخسبد و سر بر بالش
نهد چنانکه سینه او افراشته باشد و سرین او هم بر بالش آید و میان پشت بر بالین باید
نهاد و اگر از بهر درد ناف کنند بیمار بر روی خسبد چنانکه شکم او آویخته باشد و سر و سینه
بر بالش افراشته باشد و بیمار خویشتن را نگاه دارد تا در آن حال سعال نکند و عطسه
ندهد و فواق نکند و بباید دانست که اگر داروی حقنه اندک باشد بموضع نرسد و اگر بسیار

باشد

باشد سستی و نفخ و بیقراری باشد و بود که زحیر آرد و اگر سخت گرم باشد غشی آرد و اسهال
خون کند و اگر سخت سرد باشد باز کند و طبع بر اجابت نکند و اگر سخت غلیظ باشد روده
آلوده کند و نشانه را زحمت دهد و اگر سخت رقیق باشد پس فعل نکند اندرین همه صفتها
معتدل و بمقدار معتدل و آن پنجاه مثقال باشد و [illegible] پخته و نطرون زده
از ثقل پاک کند و طبیخ چغندر با روغن زیت همین فعل کند و در حقنه خداوندان درد معده
و درد امعا و خداوند سپرز و خداوند [illegible] و قولنج صعب از قنطوریون رقیق چاره
نیست و صبر و زیره و [illegible] و تخم سداب سخت نافع باشد و در بعضی حقنهها از [illegible]
چاره نباشد و بسیار باشد که سرگین کبوتر و فرفیون و جندبیدستر مقدار دو درم
در افکنند و از بهر درد سر و لیثرغس و مالیخولیا و درد چشم و درد گوش از شحم حنظل چاره نیست
و در حقنه خداوند تب نمک و بوره نشاید کرد و لکن از لعاب اسبغول و از شکر و
از طبیخ بنفشه و گلاب باید کرد و از بهر تب محرقه روغن گل با آب نیم گرم بیامیزد و حقنه کند
و از بهر سوزش زهار و ریش روده از طبیخ خشخاش و روغن گل کند و در هیچ حقنه افیون
و آب گشنیز تر نباید کرد و صبر در هیچ حقنه و هیچ شیاف نشاید **صفت طلا که بر شکم مالند**
تا طبع نرم کند [illegible] روغن بید انجیر و موم زرد و [illegible] در روغن زیت و موم روغن بگدازد
از [illegible] و قدری عصاره قثاء الحمار یا شیره شبرم یا سقمونیا یا شحم حنظل یا زهره گاو
یکی از این همه یاد و یا سه در این موم روغن بسرشند و بر شکم طلا کنند استفراغ تمام کند
و خداوند تب را که طبع خشک باشد یا اندرون شکم او [illegible] باشد و بدان سبب
شکم فرود نیاید روغن با آب نیم گرم زنند و بسیار از آن بر پهلو و تهیگاه و شکم بمالند
باشد تا طبع را نرم کند **تدبیر جماع** بباید دانست که جماع نوعی است از استفراغها و طبیعی
و از جمله [illegible] که هر گاه که چندان اتفاق افتد که باید و چندانکه باید [illegible] که باید

که سبب تندرستی باشد و هرگاه که برخلاف این باشد سبب بیماری باشد از بهر آنکه
هرگاه که اوعیه منی پر شود طبیعت محتاج شود بدفع آن اگر انکار کرده شود و استفراغ طبیعی
و مردم سبکبار و نشاط باشد و اندیشهای بد و وسواس و فروه عشق بدان زایل شود و اگر
استفراغ اتفاق نیفتد در همه تن گرانی پدید آید و باشد که منی در جای خویش گرم شود و
بخاران بدل برابر بدان سبب تبها تولد کند و باشد که ~~بخاران بدماغش رسد~~ و
وسواس و مالیخولیا و خیرگی چشم و خفقان و سرگشتن تولد کند که غذای اندامهای اصلی را
شاید بدان در بایسته‌ترین جزوی باشد اندر تن بدین سبب است که هرگاه مردم
جماع فزون از عادت کند منی که از وی جدا گردد در پنجاه درم باشد یا نباشد و اگر قصد
کند دویست درم خون بیرون کند در وی ضعف پدید نیاید که از جماع آید و این دلیل است
بر آنکه منی در بایسته‌ترین خونیست اندر تن و سبب آنکه جماع ضعیف کننده است آنست
که اوعیه منی در جماع پاک و پالوده چهار یا پنج بار پس نباید و تهی گردد و اگر بیش الحاح کند خون
بیرون آید بدان جزوها باشد که غذای اندامهای اصلی خواهد شد و هرگاه که این غذا خرج
شود بدنها در از نیابد تا در عوض آن بجای باز آید و بدین سبب است که از جماع بسیار است و جماع را
وادرار تب و اسهال و ادرار پس گرمابه و ادرار پس ریاضت تن را خشک کند و حرارت
غریزی را کم کند و چشم را تاریک و پای را ضعیف گرداند و جمله از پس هر سببی که تحلیل کند بسیار
کند چون شادی با افراط و بخور با افراط و مانند آن سخت زیان دارد و از پس امتلاء از طعام
درد بندها و سستی عصبها و سده و ضیق النفس و رعشه و استسقا تولد کند و اگر از جماع
جماع بسیار در پشت آید یا لذت جماع رنجی یابد یا از اندامهای او بوی ناخوش آید نشان آنست
که در تن او خلطهای بد است از جماع دور باید بود و تن از اخلاط پاک کردن و باید دانست
که خداوند مزاج گرم و تر در کار جماع قوی‌تر باشد و مضرت آن در وی کمتر پدید آید و خداوند

بخاران بدماغ رسد

تو ادرار بول و ضعف که ... از جماع ...

مزاج

مزاج گرم و خشک هم قوی باشد لکن از خشکی در وی پدید آید و لاغر شود و خداوند مزاج سرد
و خشک و خداوند مزاج سرد و تر هر دو سخت ضعیف باشد و مضرت آن بر هر دو زود پدید
آید باب چهارم اندر تدبیر اعراض نفسانی اما اعراض نفسانی شادیست و غم و خشم و لذت و ناامیدی
و ترس و خجلت و اندیشه کارهای مهم و عملهای باریک و امید و ناامیدی و هر یک را اندر تن مردم
اثریست ظاهر فزون از اثر طعام و شراب و فزون از اثر بیداری و خواب و حرکت و سکون
و غیر آن از بهر آنکه طعام و شراب و داروها که مردم خورد هیچ قوی‌تر و اثر کننده‌تر از زهر
نیست و بیشتر زهرها اندر تن مردم تا قرار گیرد و حرارت آن در اندرون اثر کند زیان مضرت
و فعل او پدید آید و اعراض نفسانی در حال بی هیچ مهلتی اثر کند نبینی که اندیشه که بر خاطر کسی
گذرد و سخنها و چیزهای ناخوش و خوش که بشنود در حال اثر آن بر رنگ روی پدید آید و حرکت
و سکون او دیگر شود پس معلوم شد که اثرهای اعراض نفسانی فزونتر از اثر دیگر سببهاست
و اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند و اخلاط و ارواح را در حرکت آرد چون خشم و
شادی و لذت و امید و اندیشه کارهای مهم و بعضی سرد کند چون ترس و غم و ناامیدی
و گرم کردن خشم قوی‌تر از گرم کردن شادی و دیگر اعراض نفسانی باشد و سرد کردن ترس
قوی‌تر از سرد کردن اندوه باشد و خشم که باندازه باشد غریزی را و قوت روح را و حرارت
غریزی را در تن بگستراند و خشم که عظیم بود صفرا را بجنباند و رنگ روی را بگرداند و زرد کند
و گوی را زبان دارد و مبرود و مرطوب را سود دارد و شادی باندازه روح را و حرارت
غریزی را اندر تن بگستراند و رنگ روی را برافروزد و فربه کند و بدین سبب است که بر مردم
شادکام اثر پیری کمتر پدید آید و هرگاه که کار شادی از حد بگذرد بیش از اندازه گشاده شود
و طبیعت خواهد که بر این حال نزدیک باشد و او را تکان پیش گیرد و اگر شادی از حد بیرون آید
تمام گشاده شود و روح و حرارت غریزی از بهر استقبال و طلب تماشای کمال خویش را

بیرون افکند و دل همچنان گشاده بماند و غشی افتد و باشد که بدین سبب مفاجا هلاک
شود و اندوه و ترس حرارت غریزی را ضعیف‌تر بازگرداند از بهر آنکه طبع خواهد
که از آن حال دور باشد و از بهر آنست که رخساره غمگین زرد شود و اگر اندوه و ترس از حد
گذشته باشد حرارت همه باندرون دل بازگردد و دل فراهم آید و حرارت افسرده و
خفه شود و بمیرد مفاجا بسبب ترس و اندوه کمتر از آن باشد که بسبب شادی از آنک و مردن مفاجا
از بهر آنکه حرارت روح بسبب شادی ناگاه باشد و یکبار باشد و حرکت اندوه آهسته‌تر
باشد و خجالت نیز خون را و حرارت را بگستراند و لختی رطوبت را فرو گدازد و تحلیل کند از بهر
آنکه در حال روی سرخ شود و عرق روان گردد و آخر روی زرد کند از بهر آنکه لختی تحلیل
پذیرد و منفعت ایمنی و امیدواری همچون منفعت و شادی معتدل است و مضرت و نومیدی
همچون مضرت اندوه و خالی بودن از اندیشه باطل خاطر پراکنده کند و همه قوتها را و
حرارت غریزی ضعیف کند و رنگ روی بگرداند و بیماریها زیاده کند چنانکه مشغول داشته
کارهای مهم دردها و بیماریها مشغول دارد تا کمتر دل در آن بندد و درد سبکتر شود و
هم بدین سبب است که سفر کردن و شهرها و کارهای عجب دیدن از بیماریهای دشوار و از [illegible]
عشق رهائی دهد و اندر علاج عشق هیچ داروی سودمندتر از اندیشه کارهای مهم نیست و هیچ
زیانکارتر از بیکاری و دل‌مردگی نیست اما علاج خشم بشربتهای خنک کند و بغذاها و تخمهای
خوش و بازیهای خنده‌ناک و بازیهای عجب و حاضر کردن دوستان علاج اندوه و ترس
بامیدهای قوی و بسماع و آواز خوش کند و بشراب و مغزهای گرم در علاج اعراض نفسانی
طریق دیگر است از علاج روحانی گویند و آنچنان باشد که مردم جهت بزرگ و لازم
و ارشادی و لذت؟ و غم و ترس و غیر آن در هر چه پیش آید خویشتن داری کند و این
حادثه‌ها بچشم حقارت نگرند و عقلا آن حادثه کمتر از آن نهند که شاید و از آن سبب تغیر [illegible]

پدید آید

پدید آید ظاهر کند و از دوست و دشمن پوشیده دارد و خرد آمین طریق نیک و بد روزگار گشتن
عادت کند تا تغیر احوال و حوادث در وی اثر ظاهر کند باب پانزدهم اندر تدبیر پیران مزاج
پیران سرد است و خشک هرگاه که مردم به پیری رسند همه تدبیرهای او گرمی و تری باید
کرد که میل دارد چون گرمابه و مالیدن باعتدال و بر روغنهای گرم و خوشبوی چون روغن
سوسن و یاسمن و عطرهای معتدل و شراب صرف بمقدار معتدل و اندر بستر نرم
غلطیدن و ریاضت اندک کردن و شادکامی و خرسندی جستن و از هر چه مزاج
پیر دارد چون اندوه و ترس و عطرهای سرد چون کافور و نیلوفر و از طعام ترش خورش را
دور باید داشت و باید دانست که هوای مه و بخارها و بوهای ناخوش و دود و غبار همه در پیران
اثر زیاده کند از آنکه در دیگران خویشتن از این همه نگاه باید داشت و غذا اندک اندک
باید خورد و اگر کسی را معده احتمال کند به یکبار تمام خورد روا باشد و طعام پس از آنکه از گرمابه
بیرون آیند موافقتر باشد و طعام خورده اندر گرمابه نشاید رفت و طعامهای غلیظ که
سودا افزاید نباید خورد و چیزهای تیز چون ابکامه و غیر آن نشاید خورد مگر وقتی که
رطوبت گرد آمده باشد بر سبیل علاج روا باشد و شیر سود دارد اگر معده ترش نشود
و بدین سبب برنج بشیر و عسل و شکر سود دارد و گرسنگی سخت زیان دارد و در معده
و امعاء پیران رطوبت بسیار گرد آید و گاه گاه حاجت آید بنرم داشتن طبع و بعضی
مردمان را در پیری طبع خشکتر شود [illegible] بروغن زیت یا ابکامه پس از طعام اندکی بخورند
طبع را نرم کند و نخود نرم بسفایج اندر شوربای کرم [illegible] و مقداری تخم معصفر
پاک کرده و کوفته در وی بجوشانند طبع را نرم کند و ده درم علک البطم با شکر کوفته بخورند
طبع را نرم کند و [illegible] و چهار درم افتیمون با چند دانه انجیر خشک و لختی تخم معصفر
بکوبند و بخورند تا جای تمام کند و انجیر خشک اندر ماء العسل [illegible] پیش از طعام بخورند طبع را نرم

کند و هر وقت ازین ملینات بکار میبرد از نرم طبع نرم کند و هر وقت از این ملینات بکار
بکار میبرد از نرم طبع یک چیز خورد تا ضرورت نباشد فصد نکند و طعام گوشت‌ابه
بهتر بود و پیراز او شوربای گندم و رشته و مانند آن همه با دارچینی و اندکی زنجبیل در فصلها
تریاق بزرگ و مثرودیطوس بکار دارد **باب ششم اندر تدبیر مسافران** هر که عزم سفر دارد
پیش از آنکه بسفر رود هر چه او را در سفر خواهد بود چون کم خوردن و تشنگی و گرسنگی و گرما و سرما
و مانند آن اندک اندک با او خو باید کرد مثلا اگر وقت گرما بود عادت تنعم کرما از خوردن باز
دارد و اگر وقت سرما باشد جایگاهی گشاده نشیند تا با هوای صحرا خو کند و در حضر وی
فزون از عادت کند و سخت فصد کند یا داروی مسهل تن پاک کند و چون بسفر بیرون
شود همتار رسفر نشیند و طعام خوردن بوقت فرود آمدن منزل باز افکندن تا بوقت
برنشستن معده خالی گشته باشد و در راه آب حاجت نیاید از بهر آنکه آب طعام را
در معده بپیچاند و شکم درد آورد و اگر در گرما تشنه شود سه درم تخم خرفه کوفته با سرکه بخورد
و آب ممزوج با سرکه بخورد تشنگی را زایل کند و پیوسته سر از آفتاب پوشیده دارد و هنگام
برنشستن بشربت پیش از آنکه آب سرد بخورد و اندر راه سر را بروغن بنفشه در اندود و کف
پای و عضلها دربالد و به بینی در کشد و اگر باد سموم آید بینی و دهان پوشیده دارد و بران
صبر کند و پیاز پاره کرده در دوغ ترشته بخورد و آن دوغ بیاشامد و اگر کسی را سموم زد
آب سرد بسیار بروی ریزد و پای او بآب در نهد و بروغن گل و آب گل و گلاب بر سر او
نهادن و او را آب سرد بنشاندن و برگ خرفه و کوک و خیار و مانند آن اگر چه مرطوب
اید مرافق مقداری بخورد و آب مضمضه کند و بریزد و اگر چاره نباشد جرعه جرعه بخورد و اگر
تب نباشد شیر و دوغ موافق باشد و اگر کسی را در راه سرما دریابد چون بمنزل رسد زود
پیش آتش نرود و لیکن بتدریج خویشتن را بجامه گرم باید گرفت و دست و پای را بروغن

بار وغن

یا بروغن قسط گرم کرده چرب باید کرد و از طعام شیر و روغن گاو و شیر باید خورد و دو پیاله
سه پیاله شراب صرف بخورد سرما باز دارد و روز معده خالی نباید داشت و اگر بعوض
آب شراب خورد موافق باشد و سرما زده را که اندام او کرخ شود اندر زیت و شراب با
العسل حل کرده بمالند و هنگام برنشستن پیش آتش نباید رفت البته و پای را بروغن و فرفیون
با روغن پرزد ابالله یا بسیار بقطران و کحلی موی یا قیر برانگشتان نهند و بکاغذ اندر پیچد و پای را
اندر پیچد و موزه فرو کند از سرما سلامت باشد و موزه چنان باید که پای اندرو جنبان باشد
و اگر کسی را پای سرما زده باشد شلغم بجوشند با آب کرنب یا آب شبت یا بابونه یا انجیر خشک
و پای اندر آن نهد و بهترین کارها آنست که پای در برف کند تا سرما از وی بیرون آید و پوشش
نباید رفت البته و اگر پای رنگ بگرداند باید زود اندر آب گرم نهادن تا خون تمام برود پس گل
ارمنی اندر سرکه و آب حل کنند و طلا کنند و اگر پای سیاه شود باید نشان پوسیدن باشد
و تباه شدن جز آنکه چه آنکه بهیچ وجه تدبیری دیگر نباشد و لعاب اسبغول با سپیده خایه
با کتیرا حل کنند یا صمغ عربی بر وی طلا کنند اثر باد و آفتاب از وی باز دارد و کوک نیز سود دارد
و تدبیر آن اندر جایگاه خویش گفته آمده است و روغن بابونه اندر عضلها مالیدن باز دارد
بیرون آرد و رشتها پرهیز کردن سود دارد و سیب و فرمایا که تخمه را کسی شود باشد که
باز نباید داشت تا خود باز آید پس اگر بسیار شود باز باید داشت و بشراب پرورده و مانند
آن و رب و ادار و عدس بغوره پخته فم معده را قوی کند خاصه اگر با پودنه خورد تمام شد
نصب این کتاب در حفظ صحت و اهی لنعم المعین **مقالت دوم از کتاب ذخیره اندر معرفت حال**
مقالت سیم اندر شناختن بیماری و شناختن نضج بحران و شناختن علتهای که بعت دیگر زایل شود و
شناختن حالها که در تن مردم پدید آید و شناختن بیماری که خواهد بود و این هفت
باب است **باب اول در شناختن بیماری** طریق شناختن بیماری آنست که بشناخت از علم منطق جنس و نوع

شناختن

و خاصه و فصل و عرض عام شناسد و جنس را قسمت کند و نوعها که در زیر آن باشد
یک یک بجوید و فصل هر نوعی اعنی هر نوعی را از یکدیگر جدا شود باز شناسد و نوع با پسینی
بدست آرد و نگاه کند هیچ نوع از میانه فرو نگذارد و همین طریق جنس و نوع و فصل را
خاصه و عرض عام بیماری توان شناخت و در حقیقت بیماری که باشد واقف توان شد

اما جنس بر دو وجه گویند یا جنس الاجناس که در زیر وی جنسها باشد بسیار چون جسم که
در زیر آن نبات و حیوان و جماد در آید این همه را جنس الاجناس انواع باشد و جنس الاجناس را
جنس الاعلی گویند و دوم جنس خاص است از بهر آنکه جماد و نبات و حیوان که زیر جنس الاجناس
گویند هر یک بقیاس با انواع دیگر که در زیر ایشان است جنس چون حیوان که در زیر آن مردم است و اسب و گاو
و خر و دیگر انواع جانوران در آید اینجا حیوان جنس خاص باشد و مردم و اسب و دیگر انواع جانوران
در اینجا هر یکی نوعی باشد در زیر حیوان پس جنس نامی است که بر چیزها افتد که بنوع و معنی از یکدیگر جدا شوند
و نوع نامی است که بر چیزها افتد که ذاتها که اشخاص از یکدیگر جدا باشند چون مردم که بر زید و عمرو و بکر افتد
و زید و عمرو و بکر بنوع یک اند و بشخص و عدد از یکدیگر جدا و فصل خاصتر از نوع است و آن این است
کلی و ذاتی که بر نوع افتد و هر نوع بدان نام از یکدیگر زایل شود چون نطق که بر مردم افتد از دیگر
جانوران بدان جدا شود و خاصه خاصتر از فصل است و نام است کلی غیر ذاتی یعنی عرضی
چون ضاحک و کاتب مردم را و عرض صفتی است ذاتی ولیکن بسیار چیزها که بنوع مخالفند مر چیزها را
باشد چون سپیدی در برف و در پنبه و غیر آن و مثال این جمله جنس و نوع و فصل و خاصه
و عرض بیماری آن است که مردم را التهاب آید و طبیب گوید تب بیماری است جنس اعلی و بیمار
که علاج او همی طلب که بیماری گرم است علاج چیزی سرد باید کرد و بیماری گرم جنس خاص است
از بهر آنکه بیماری هم سرد بود و گرم بود و در زیر بیماری گرم تبهای گرم و آماسهای گرم و درد سر گرم
و غیر آن در آید این همه انواع است که در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانکه در زیر تب غب

خالصه

خالصه و غیر خالصه و تب مطبقه و تب محرقه و تب یکروزه و دو روزه و تب دق
همه اینها در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانکه در زیر تب خالصه و غیر خالصه و تب شطر
الغب در آید و در زیر تب دق استسقی و دق شیخی در آید و هر نوعی را فصل ذاتی است
چون خالصه است و بفصل ذاتی از دیگر انواع جدا شود چنانکه فصل ذاتی غب خالصه است
که یک روز تب آید و روز دیگر از تب اثری نباشد و فصل ذاتی غیر خالصه است که یک روز
تب آید و روز دیگر اثری باشد و فصل ذاتی شطر الغب است که یک روز تب سخت قوی باشد
و دیگر روز تب باشد ظاهر لکن آهسته تر و خاصه حال باشد که مر نوع را باشد و روا باشد
که مر نوع نباشد و روا باشد که گاهی باشد و گاهی نباشد لکن هر گاه که باشد جز آن نوع را
نباشد چون تلخی دهان در تب صفراوی و عرض حال باشد که جمیع بیماریها را بود چون صداع
و بحرانها در تب صفراوی همین طریق خالصه از همه بیماریهای گرم و از همه انواع تبهای
گرم جدا توان کرد تا توان دانست که این بیماری خطر است که بسبب عفونت ماده است
و آن ماده صفراست و تسکین حرارت و هر گاه که طبیب جنس و نوع و عرض بیماری همین
طریق بداند و همین ترتیب باز جوید از زود در بیماری و بدین طریق علاج واقف گردد و اگر از این
طریق غافل باشد حکم نتواند کرد که بر بیماری واقف تواند شد تا علاج صواب تواند کردن

باب دوم در شناختن نضج نضج پخته شدن ماده است و هر گاه که قوت مغیره بر ماده
بیماری مستولی گردد و از اجزای او درست ساختن کرد آن را که طبیعت دفع تواند کرد چنانکه مثلا
اندر ذات الجنب بر سرفه رطوبتی بر آید بقوام معتدل و برنگ سفید و در زرد مایل زرد و آسان بر آید
و ناخوش بوی نباشد نشان نضج تمام باشد و اگر بقوام غلیظ یا رقیق باشد و برنگ سفید
یا کبود یا سبز باشد و بوی ناخوش دهد نشان تباهی و عفونت باشد و هر خطری که باشد پیش
از پدید آمدن نضج باشد و چون این نضج پدید آید بیماری روز نقصان نهد و از خطر بگذرد

پدید آید نشان نضج تمام بود و هرگاه که نضج ناقص باشد بحران هم ناقص آید و بباید دانست
که رسوب ظاهر اندر قاروره بیماری باشد که قریب و تن او لاغر باشد و طعام خورد و اندر
قاروره بیماران حکما انرام و لاغر و اندک خورش رسوب اندک باشد یا خود پیدا نشده
و ظاهر نشود و نشان نضج و قوت بیماری از رنگ آب و دیگر حالها اید جست باب سیم اندر
شناختن بحران بحران اندر لغت یونانی لفظی است گفته از خیره شدن خصمی بر خصمی
دیگر از بهر آنکه همچنانکه مدعی و خصم میکوشند تا بر یکدیگر چگونه دست یابند و هرگاه که
فرصت یابند هر یک در رفت کار خویش کنند و مهلت ندهند همچنین ماده بیماری و طبیعت
برسان دو خصم با یکدیگر میکوشند در مدت اگر ماده پخته گردد و طبیعت دست یابد
در حال نشان قوت طبیعت پیدا گردد و بحران دیگر پیدا گردد و اگر ماده مستولی شود
و طبیعت عاجز آید در حال نشان عاجزی طبیعت پیدا گردد پس معلوم شد که بحران
تغیر حال بیماریست از حالی بحالی بهتر یا بتر و بحران شش گونه است اول آنکه طبیعت
بیماری را بیکبار دفع کند و این را بحران تمام خوانند دوم آنکه طبیعت بیکبار عاجز آید و بیمار
هلاک شود و این هر دو در بیماریهای حاده باشد و معنی وی تیزی و زود درگذشتن است
سیم آنکه طبیعت ماده را اندک اندک میگزارد و دفع میکند این را تحلیل گویند چهارم آنکه
طبیعت بتدریج ضعیف میشود و ماده خام میماند تا پس از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد
و بیمار هلاک شود و این را ذبول گویند و کاهش خوانند و این سیم و چهارم اندر بیماریهای
دراز باشد که طبیبان از او مزمنه گویند پنجم اندر بحران مرکب باشد و آخر سلامت باشد
و آنچنان بود که نخست بحرانی کند سره لیکن ناقص باشد و باقی اندر مدت تمام کند و آن
از جمله بحرانهای نیک باشد ششم هم مرکب باشد لیکن نخست بحرانی کند بد و ناقص و
بموت پس از آن ناقص میشود تا تمام ناقص شود و این بحران پنجم و ششم نیز اندر بیماریهای

از بهر آنکه پس از نضج درست وقت بیماری نموده است و نباشد مگر خطایی که رود و اگرچه
نضج نشان سلامتی است پدید نابودن نضج نشان هلاک شدن است از بهر آنکه بسیار
بیماریها بود که دراز گردد و اثر نضج پدید نباشد و بیماری اندک اندک زایل گردد لیکن اعتماد
بر قوت باشد اگر قوت بر جا بود امید وارتر باشد و اگر قوت ضعیف تر باشد حال بدتر باشد
و حال خداوند تب اندر تب همچو حال عضوی باشد که وی را آماسی بود که پخته خواهد شد همچنانکه
در آماس آنروز قوی تر باشد پخته تر شود تب نیز آنروز که ماده پخته تر شود گرم تر باشد تیزتر و تشنه تر
شود و بدین سبب که غایت قوت بیماری با توقف پدید آمدن نضج بیش نباشد و از بهر آنکه
حال تب و حال ماده تب همچون حال ماده آماس است و تا اندر آماس ریم سفید هموار تولد نکند
آماس پخته نباشد اندر تبها نیز تا رسوب اندر دلیل پدید نیاید ماده تب پخته نشود در تبها پخته نباشد
در رسوب باید که سفید و هموار بود و از این نضج امنی از خطر بیماری پدید آید و درازی و کوتاهی بیماری
باندازه دیری و زودی نضج بود و نشانهای نضج ناقص و نضج تمام آنست که مثلا اندر بیماری
سرچون سرسام و زکام رطوبتی تیز رقیق سوزنده یابودن که پدید نشان آغاز نضج باشد و اگر بدین بماند
نضج ناقص است و اگر قوام آن معتدل باشد و رنگ آن سفید و زرد و فام شود نضج تمام شده همچنین اندر
درد چشم اشک رقیق گرم نشان آغاز نضج باشد و اگر معتدل تر شود نضج ناقص باشد و اگر بماند باز
آید و معتدل شود و کم کند نضج تمام باشد و اندر بیماریهای سینه همچنین و اندر ذات الجنب نفث
رقیق نشان نقصان نضج باشد و نفث معتدل آن زرد و نشان نضج تمام باشد و اندر دلیل نشان نضج
ناقص و تمام از سه وجه باید جست اما نشان خامی آنست که هر چند بول سفیدتر و رقیق تر باشد از نضج
دورتر باشد و نشان نضج یکی آنست که از پس سفیدی زرد شود یا از پس رقیقی غلیظ شود هم از آن باشد
در رسوب نکند این نشان آغاز نضج بود اما نشان دوم آنست که اندر قاروره یا بر سر آب یا در میان آب
رسوب هموار و سفیدی همچون ابری پدید آید نضج ناقص باشد سیم آنست که رسوب سفید و هموار پیوسته اندر بن قاروره

بهر اکه

حاده بود و نه از جمله مزمنه و آن روز که بحران تمام خواهد بود در بیمار اضطراب عظیم باشد
و هر گاه که بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر خواهد بود و سبب اضطراب قوت گرفتن
طبیعت باشد با ماده بیماری و هر گاه که طبیعت بیماری را بیکبار دفع تواند کرد بسیار باشد
که ماده را از اعضای رئیسه دفع کند و از اعضای دیگر دفع نتواند کرد این را بحران انتقال گویند
و مثال این آنچه پادشاهی باشد که شهرگاه دارد و ناحیت بدشمن بازگذارد و بحران انتقال
بسیار گونه باشد بعضی نیک و بعضی بد و آنچه نیک باشد ترافات و رکو تر با و بهق و آماس
بد باشد اما بیماریها چون احتباس دل و طاعون و نمله و نار فارسی و ابله و حزره و خناق
و برص و داء الفیل و غدد و دوالی و لقوه و تشنج و درد پشت و درد سرین و درد زانو و اگر
بیماری بدین علتها زایل شود مدتی بدین علتها بماند و باشد که مزمن گردد توقع بحران از قوت
قوی و خلط رقیق باید کرد و اگر قوت قوی نباشد و خلط رقیق نباشد بحران انتقالی توقع
باید کرد و بحران ماده رقیق بعرق باشد و بحران معتدل برعاف بود یا بادرار بول
یا باسهال یا بقی و بحران بیماریهای مخاط باشد یا بدمعه یا بصدمه که از گوش بالاید
و گشادن حیض و بواسیر و بسیاری از بیماریهای بحران نیک باشد خاصه کسی را که عادت
بوده باشد و بهترین و تمامترین بحرانها رعاف است پس اسهال بقی پس ادرار
بول پس عرق پس باید دانست که همه بیماریها را ابتدا است و زیاده شدن از اوقات
تزاید گویند بغایت تمام رسیدن از اوقات انتها گویند و نقصان گرفتن و از انحطاط
خوانند و بحران تمام جز بوقت انتها نباشد و مرگ هم اندر ابتدا و هم اندر وقت انتها و
هم در وقت تزاید باشد اگر نیک باشد ناقص باشد و اگر بد باشد بیمار در آن بحران سخت
بد حال باشد و آنچه در وقت انتها بود تمام باشد اگر نیک بیمار از خطر بیرون آید و اگر
طبیعت عاجز آید و بیماری مستولی شود و بیمار هلاک شود و هر بحرانها که در روز بحران نباشد

و هر گاه اندر وقت انحطاط بحران
باشد و نه مرگ و هر بحران که
در ابتدای بیماری باشد هلاک کننده
باشد و آنچه در وقت تزاید باشد

احمد

امید وار ما نجد و هر چه پیش از آن افتد نشان آن بود که ماده آن سخت بد باشد یا بسیار
و طبیعت از کردن باری و بدی ماده مضطرب شده است و از بهر آنست که
هر گاه که نشان آن پس باشد که روز چهارم دهم بحران خواهد بود پس روز دو تر از آن بحران کند اگر روز
که حرکت بحران پدید آید از جمله روزهای بحران خواهد باشد چون روز بیستم نشان آن باشد که
اگر بحران نیک باشد ناقص باشد از بهر آنکه سبب زودی حرکت بحران یا طاقتی و اضطراب
طبیعت باشد و هم بدین سبب است که اندر بیماریهای سلامت بحران بوقت خویش باشد
از بهر آنکه طبیعت با طاقت و مضطرب نشود علی الجمله حرکت بحران پیش از وقت انتها باشد
یا سبب قوت بیماری و عاجزی طبیعت باشد یا سبب بیرونی که طبیعت را به استعجال
بجنباند عرضی از اعراض نفسانی یا طعامی یا شرابی نه بقوت و نه لایق حال و هر گاه که روزی بحران باشد
توقع کند علامتی پدید آید سخت بد باشد و بباید دانست که روزگار بیماری بعضی روزهای بحران باشد
آنرا ایام الباحور گویند و بعضی روزهای خبر دهنده باشد که بحران خواهد بود و کدام روز خواهد بودن
ایام انذار خوانند و بعضی روزها در میان آن باشد که روز خبر دهنده باشد از بحران آنرا ایام الواقعة
فی الوسط گویند و بحرانهای حرکت قوی تا روز چهارم دهم باشد و تا روز بیستم بدان نزدیک باشد پس چهل روز
کمتر باشد و بتدریج قوت بحران ضعیف تر باشد تا تمام چهل روز و حصول این سخن آنست که بحرانهای
صعب و قوی تا روز بیستم باشد و آنچه از پس آن باشد آهسته تر باشد و بقراط از پس چهل روز هیچ روز را
بحران نشمرد دیگر روز شصتم و روز هشتادم و روز صد و بیستم از بهر آنکه قوت بحرانهای بیست گانه تا صد و بیست روز
باشد لیکن آن نیز نادر باشد و بس ظاهر نباشد و بباید دانست که بعضی بحرانها هر چهار روزی باشد بعضی هر
هفت روزی باشد و قوت بحران چهارگانه تا بیست روز تمام باشد و از پس بیستم ضعیف تر باشد لیکن
از این بحران نشود که از جمله روزهای خبر دهنده باشد و قوت بحران هفتگانه تا چهل روز باشد پس ضعیف تر شود
پس قوت بحران بیست گانه باشد تا صد و بیست روز و از پس صد و بیست روز بحران از پس هفت ماه باشد یا

از پس هفت سال باید پس چهارده سال یا از پس بیست و یک سال و بحران همه بیماریهای
حادّه چنین افتد در روزهای حاق باشد و بدین سبب است که بحران تب غب روز یازدهم
بیشتر از آن چشم دارند که در چهاردهم زیرا که در بیشتر بیماریها روز تبها همچون عددهای روزهای
بحران باشد مثلاً هفت روز در غب همچون هفت روز نوبت محرقه و اندر بیماریهای
مزمنه عدد ماه و سال همچون عددهای روزهای بیماریهای حادّه باشد مثلاً اندر تب ربع
سوداوی و معنی هفت ماه چون هفت نوبت تب غب است و روزهای خبر دهنده از بیماریهای
مزمنه هم بر قیاس روزهای خبر دهنده از بیماریهای حادّه باشد و اندر بیماریهای مزمنه
هم بر قیاس روزهای خبر دهنده بیماریهای حادّه باشد و اندر بحران بیماریهای مزمنه نیز
تقدیم و تأخیر رفته چنانکه یاد کرده آمد و روزهایی که بحران بدو قایل اند از الایام الواقعة الاکثر
گویند و گفته‌اند از آن روز سیم و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم باشد اما بحران روز چهارم
هرگاه که از وقت جوشش بگردد روز هفتم ابدا روز یازدهم و از الایام الواقعة الوسط روز
نهم قویتر است پس پنجم پس سیم و روز سیزدهم ضعیف است و روز ششم بحران کند لیکن بد بود
هرگاه که اندر بیماریهای حادّه روز نخستین اثر نضج پدید آید بحران روز چهارم باشد و اگر
علامات نخستین بیماری گرم و سریع الحرکت باشد بحران روز سیم باشد و اگر آهسته باشد روز پنجم
بحران باشد و اگر روز ... از روز چهارم باشد و بیماری گرم باشد بحران روز هفتم باشد
و اگر آهسته تر باشد و اگر روز ... چهارم باشد و نشانهای پدید آید بحران روز ششم
و اگر روز اندر هفتم باشد بحران اندر یازدهم یا در چهاردهم باشد و اگر روز یازدهم نوبت
زودتر آید و تب گرم باشد و اثر نضج پدید باشد بحران اندر چهاردهم باشد و اگر نضج اندر
و بیشتر اندر بیستم باشد همچنانکه چهاردهم باشد بحران در هفدهم یا اندر بیستم باشد و بیستم که در بیست و هم اندر
روز چهارم اندر روز هفتم بیست و یکم کند و باشد که اثر نضج اندر هفتم پدید آید و ضعیف باشد بحران اندر بیست و یکم
یازدهم اندر چهاردهم کند و
هفدهم اندر بیستم یا بیست و یکم کند

بگذرد

بگذرد و چهل روز برسد روز بیستم اندر روز چهلم کند و از الایام الواقعة فی الوسط هرگاه که نشانهای
که روز سیم پدید آید باشد بحران روز ششم کند و روز پنجم روز نهم اندر کند لیکن اگر نشانهای
بد باشد بحران روز ششم کند روزها که در وی بحران افتد نیک یا بد تمام یا ناقص جمله بیست و
پنجم روز است سیم و چهارم همچنین بترتیب تا روز هفدهم پس روز نوزدهم و بیستم و
بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و
هفتم و چهلم و گروهی روز اول و گروهی روز دوم از جمله روزهای بحران شمرند اما بحران که
حمی یوم بگذرد باید دوم بگذرد و از بهر آنکه نشان آن تغیر حال باشد از آن گفته اند و گروهی
دیگر گفته اند که از پس چهل روز بحران نباشد لیکن بیماری تحلیل کند و از روز بیستم تا تمام
چهل روز سیزده روز است که در وی بحران نباشد روز بیست و دوم و بیست و سیم و بیست و
پنجم و بیست و ششم و بیست و نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سیم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و
نهم و از جهت بیان تعبیر تا اثبات قرب این روزها بتجربه ساخته آمده است و نام روزها
که در وی بحران نیک باشد نشان کرده آمد و روزها که در وی بحران باشد گاهی و گاهی
نه نیز روزها که در وی بحران بد باشد یا ناقص بسیاری و در روزها که در وی بحران نباشد
بکمودی نوشته است تا بر خواننده این کتاب زود ظاهر شود ان شاء الله تعالی اما روز سیم بحران
روز چهارم بسیار باشد بیماریها و تبها که بغایت گرم باشد که اندرین روز بحران کند و خبر
دهنده آن بحران روز ششم و هفتم پس اگر نشانها نیک باشد که در روز چهارم پدید باشد تمامی
این روز ششم پدید آید و اگر نشانهای نیک باشد تمامی از روز هفتم باشد روز پنجم اندرین روز
بحرانهای نیک بسیار باشد روز ششم اندرین بحران نیک نادر باشد و اگر باشد با رنج و خطر
برود و بکس افتد روز هفتم هر بحرانی که اندرین روز باشد بی رنج و خطر باشد و او منه روز ششم است
روز ششم روز بحران نیست و اگر بنادر بحران کند نیک نباشد روز نهم روز روز بحران است

وحکم این همچون حکم روز سیوم است و پنجم و خبر دهنده از روز یازدهم چنانکه خبر دهنده است
روز چهارم از روز هشتم و هفتم روز دهم همچون روز ششم است روز یازدهم همچون روز پنجم
و نهم است و خبر دهنده است از روز چهاردهم روز دوازدهم همچون روز هشتم است روز سیزدهم
در جهاردهم است نه از روزهاست که چون این روز توقع بحران کنند و نه از روزهاست که اندروی
بحران نباشد روز چهاردهم روز بحران است و پس از روز هفدهم هیچ روزی قوی‌تر از این روز
نیست روز پانزدهم از این روز بحران کم باشد و اگر باشد نیک نباشد روز شانزدهم
همچون روز هشتم و دهم است روز هفدهم همچون روز نهم است و خبر دهنده است از روز
بیست و یکم روز هیجدهم از این روز بحران کمتر از آن بود که اندر هفدهم و اگر باشد نیک باشد
روز نوزدهم اندرین روز بحران کم باشد و اگر باشد نیک نباشد روز بیستم روز بحران است و
از چهاردهم که گذشت هیچ روز قوی‌تر از وی نیست روز بیست و یکم روز بحران است لکن اندر بیستم
بیش از آن باشد که اندرین روز بیست و دوم روز بحران نیست روز بیست و سیوم روز بحران
نیست روز بیست و چهارم روز بحران است و از پس بیستم هیچ روز قوی‌تر ازین روز نیست روز بیست و
پنجم روز بحران نیست روز بیست و ششم روز بحران نیست روز بیست و هفتم روز بحران است
و از پس بیست و چهارم هیچ روز قوی‌تر ازین روز نیست روز بیست و هشتم روز بحران است
روز سی و یکم روز بحران است روز سی و چهارم روز بحران است و آنچه پس ازین روزها باشد
ضعیف تر باشد روز سی و پنجم روز بحران نیست روز سی و ششم روز بحران نیست روز
سی و هفتم روز بحران است روز سی و هشتم روز بحران نیست روز سی و نهم روز بحران است
روز چهلم روز بحران است و هر بحرانی که پس ازین باشد ضعیف باشد چنین یاد کرده آمده است
که نامهای روز بحرانها و غیر بحرانها کدام است و کدام رگها نوشته آمده است از رگها تجربه و قوت
روز بحرانها و ضعف آن و هیچ اندیشه معلوم کرده که روزها که درو بحران تمام نیک باشد

کدام است

کدام است و چند است و آن روز چهارم است و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و
بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم جمله یازده روز است از روزهای
که درو کار بحران باشد و کدام است و چند است و آن روز سیوم است و پنجم و نهم و یازدهم
و سیزدهم و هفدهم جمله شش است و روزها که درو بحران ناقص باشد یا بد باشد و با رنج
و خطر باشد کدام است و چند است و آن روز ششم است و هشتم و نوزدهم جمله است روز
باشد و روزها که درو بحران نباشد ناقص است و دوم است و دهم است و بیستم و بیست و [illegible]
و بیست و ششم و بیست و هشتم و سی ام و سی و دوم و سی و سیوم و سی و پنجم
و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم جمله سیزده است مبلغ بیست و هشت روز بحکم روز اول
و دوم تمام است چهل روز یاد کرده آمده است

باب چهارم در نشانهای سلامت و امیدواری

هرگاه که بیمار راست بخفته و زود بهلو باز تواند خفت و در بستر پشت فرو نرود و خرد از بهلو
به دیگر بهلو تواند گشت و بران شکل خسبد که اندر تندرستی عادت داشته است این همه نشانهای قوت
طبیعت است و امیدواری خاصه که مزاج بیمار طبیعی باشد و نبض قوی و اگر بیمار را بسر نگیرند
و بیماری زیاده شود نشان تندرستی باشد از قوت طبیعت و از امیدواری و خواب اندر
شب و بامداد که از خواب بیدار شود آسوده تر بود و حاسه‌ها درست و نظر همچون نظر
تندرستان نشان سلامت دماغ بود و عطسه از پس برسام نشان پاک شدن دماغ
بود و حیات و رنگ و روی بر حال خویش بود نشان بهلوت بیماری باشد خاصه اگر
دیگر نشانها نشان سلامت باشد و هموار حرارت تب اندر همه تن نشان سلامت باشد
از بهر آنکه معلوم گردد که در احشا آماس نیست و اندر تب مطبقه ناقص روز بحران نشان پاک
شدن عروق بود از عفونت و اندر تب صفراوی شرابهای که از آب خاله گویند نشان
خیر باشد و اندر تبهای گرم رعاف و قی و اسهال و ادرار بول و عرق اندر روز بحران

نشان سلامت باشد و اندر همه بیماریها شهوت طعام نشان قوت معده و دیگر احشا بود و سلامت
جگر **باب پنجم در شناختن علتها که بعضی بدیگر زایل شود** هرگاه که خداوند تب گرم را گوش کر شود پس اسهال
صفرا اتفاق افتد کری زایل شود و همچنین درد چشم به اسهال زایل شود و ممکن باشد که خداوند اسهال
صفراوی را ماده صفرا و را گوش کر شود اسهال باز ایستد از بهر آنکه ماده صفراوی روی سوی
بالا کند و اگر خداوند استسقا را اسهال معوی اتفاق افتد یا رطوبتی تب پاک بود علت
او بدان زایل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی را تب آید حرارت تب او ماده بلغمی را بگدازد
و تشنج زایل شود و صرع بتب ربع زایل شود و یا سهل کرده و سوء المزاج سرد که اندر معده
و احشا باشد هم زایل شود و اگر خداوند ذات الریه را در پای جراحتی پدید آید و آنچه بسر فرا آرد
نشان نضج دارد علامت باشد که ماده باطراف انتقال کرده است بدفع طبیعت و
همچنین اگر خداوند ذات الریه را اندر بن گوش یا حوالی سینه و سر و پهلو ها ریشها پدید آید دلیل
بحران انتقال باشد و امید سلامت بود لیکن این ریشها بسبب ماده زود صور شود و اگر خداوند
مالیخولیا و خداوند سرسام را بواسیر پدید آید بحران انتقال باشد و علت بدان زایل شود و
من دیدم که خداوند مالیخولیا را رشته بر آمد بر پای و مالیخولیا زایل شد و اگر خداوند خناق و ذبحه را
بر سینه آماسی و سرخی پدید آید بحران انتقال باشد و طبیعت ماده را از ظاهر دفع کرده باشد و همچنین اگر
در ظاهر حلق و زبان آماسی پدید آید بحران انتقال باشد و اگر خداوند سرفه کهن را در خایه آماسی پدید آید
نشان سرفه زایل شود از بهر آنکه اندامهای دم زدن را با اندامهای تناسل مشارکت است و اگر
خداوند داء الثعلب را دوالی پدید آید داء الثعلب زایل شود از بهر آنکه ماده بدو انتقال کرده باشد
و علت زایل شود و همچنین اگر خداوند درد گرده را درد اندامها و نقرس را دوالی پدید آید ماده
انتقال کرده باشد و علت زایل شود و اگر خداوند فواق امتلائی را عطسه پدید آید فواق زایل شود
باب ششم در شناختن حالها که در تن مردم میباید و نشان بیماری باشد هرگاه که اندر چشم و روی
اختلاج

اختلاج بسیار افتد بیم لقوه باشد و اگر در عضوی دیگر باشد بیم بود که در آن عضو تشنج افتد
و هرگاه که چشم و روی سرخ میشود و از چشم آب بسیار آید و روشنائی نخواهد که بیند و از زمین
آن جد ولها بیم سرسام باشد سر گران پیوسته و کابوس بسیار مقدمه صرع باشد اندوه
مندی و ناخوشی دل بی سببی پیوسته مقدمه مالیخولیا باشد و دیدن خیال پیش چشم چون پشه
چیزی دودی مقدمه آب باشد از درد شقیقه صعب و صداع پیوسته بیم کننده باشد بعلت
اشیا یا آب [illegible] و کندی جانها و اختلاج همه اندامها که پیوسته باشد مقدمه سکته باشد
بسیاری زکام و نزله بیم کننده باشد بعلت ذات الریه و سل عرق آمدن بسیار از همه تن
نشان امتلا باشد یا نشان رقیق باشد اخلاط و بیم کننده باشد بسقوط قوت عرق آمدن با حرارت
بیم کننده بود بتبهای عفونتی امتلا مفرط بیم کننده باشد بسکته یا بدانکه خون از گلو بر آمدن گیرد
یا بقی ثقل احرشبی نشان تخمه باشد بر آن احرشبی بیم کننده باشد بتبهای عفونتی را سقوط شهوت
و کسر و الم و ماندگی نشان امتلا و مقدمه بیماری باشد سقوط شهوت با منش گشتن و تولد
باد در شکم مقدمه قولنج باشد شهوت طعام فزون از عادت نشان سوء المزاج
سرد بود در معده بی ماده یا با ماده سقوط شهوت با تولد باد در معده نشان گرمی فم معده
باشد آرزوی ترشیها نشان تولد صفرا باشد در معده نشان تیزیها چون خردل و
مانند آن نشان ماده غلیظ باشد در معده سرخی چشم و تیرگی رنگ روی و تنگی نفس و
گرفتن آواز مقدمه جذام باشد بسیاری [illegible] نشان خراجی بزرگ باشد بسیاری
غددها مقدمه دبیله عظیم باشد تهی شدن [illegible] و لازم بسیار مقدمه برص باشد خفقان که پیوسته
مردم تندرست را بیم کننده باشد بمرگ مفاجات گرانی و [illegible] و تمدد که اندر جگر باشد و میل
بسوی پهلو و پشت دارد نشان علتی باشد در حدبه جگر و غلبه ثقل و اندک [illegible] باشد
و مقدمه یرقان آماس پشت چشم و دست و پای نشان ضعیف جگر و مقدمه استسقا باشد

کرانی و تمدد و تهیگاه نشان آفت باشد و درکرده اسهال که مقعده را بسوزاند بیم کرده باشد
بلیج العاسوزانیدن آب تاختن بیم کننده را که از مثانه ریشی برآید خارید مقعده سبب
گرم خیزد و مقعده بر ... باشد **باب هفتم در شناختن وقت مرگ** اندر تبها و نوبت تبها
در بیماریهای حاده صعب و کشنده آن روز بیم بود که در بیماریهای سلیم بحران نیک باشد
و اندر بیماریهای محرقه و آنچه بدان ماند در ابتدای نوبت تبها بیم بود و نشان مرگ آن باشد
که عقل شوریده شود و تاسه صعب خیزد با ضعف و غشیدن پس اندروس و تاریک شدن چشم
تولد کند و دل در زحیر و بیماری قرار نگیرد و هلاک شود و در تبهای بلغمی در اول نوبت بیم بود
و نشان آن آن باشد که مدت سرما دراز گردد و گرم نشود و نبض ضعیف و متفاوت بماند
و کسل و سبات پدید آید و در این میان هلاک شود و در جمله مرگ آن ساعت باشد از روز
اندر وقت تب که اعراض تب و بیماری پدید آید و صعب‌ترین پدید آید تا باشد اگر راسته اول نوبت
تب باشد یا در زیادت و هر بیماری که در ابتدا رعوبت با در وقت تزاید بیم بیشتر در تبها بیم مرگ
سبب آن آماس باشد در اندامهای اندرونی و اندرین وقت ماده اندر حرکت آید و در وی اندران
موضع نهند و الم زیاده گردد و اسهال در دل باز دهد یا در بیماریها که ماده آن سخت باشد
و بسیار باشد که طبیعت از حرکت آن زحمت شود و حال طبیعت با آن همچنان باشد که
کودرا ز ... بسیار فرو میرد یا همچو حال کسی که او را کلیفت رنجور و اندر وقتها هم بیم مرگ
بسبب طبیعت از ماده زحمت شود و با در وقت اختلاط نوبت نیز بیم مرگ و لیکن در مرگ
جز بسببی قوی که اتفاق افتد چون اسهال قوی یا خشمی عظیم در جمله بسببی از اسباب ان
چون غم عظیم و شادی عظیم و آنچه بدین ماند یا بسببی از نوع دیگر چون طعام و شرابها موافق
و نخست عرق گرچه کند پس بیم حقیقت آنست که اثر اختلاط با ضرر باشد و اکثری باشد
لیکن قوتها ضعیف شده باشد و حرارت غریزی تحلیل پذیرفته و نبض ضعیف و اسیر شده
بران

بدان ماند که تب او را اختلاط است و نباشد از بهر آنکه در اختلاط راستی قوتها باز آید و حرارت
غریزی باز فروزد و نبض قوی‌تر گردد و نظام برپا ما در آنچه در وقت اختلاط بسیار بیم بود و بیشتر
اسهال بیم بود و سبب آن بسیاری ماده باشد و تباه شدن ماده و اخلاط و این حال [illegible]
باشد که بعضی اندر ظاهر تن پیدا باشد و بعضی باطن باز گردد و اسهال تولد کند و احشاء را بگدازد
و میگذارد تا هلاک شود و علامتهای مرگ در بیماری دیگر اندر چشم و بینی و گوش پدید آید و اصداغ
پدید آید و چشمها را اندرون افتد و بینی باریک شود و سرد گردد و باشد که سر بینی کبود شود یا سپید
و گوش همچنین سرد شود و تشنج شود و ناخنها کبود گردد و پوست پیشانی کشیده شود همچو
کسی پوست تر برگیرد و بر چیزی پوشد تا خشک شود و پوست پیشانی در استخوانها همچنان شود
این همه نشانهای سرد شدن خون است و فرو مردن حرارت غریزی و از رسیدن اطراف
و ابرو و سیاهی چشم سوی بالا شود و سپیدی پیدا همی آید و از جمله علامتهای بد آنست که بیمار
بر پشت باز افتد و دستها فرو گذارد و بنشیب فرو آید در بستر و دندان بهم برمی زند
و صرر کند و بعضی را باشد که لب زیرین برجهد و دندانها که پوشیده بود برهنه شود
و چشمها گشاده بماند و بعضی انگشت بر دیوار همی مالند و بعضی باشد که بدست حرکت کردن
گیرد چنانکه کسی مگس پیش چشم میراند و چنانکه کسی ریزه از جامه برچیند و چنانکه کسی کاه
از دیوار بیرون کند این همه نشانها و علامتهای بد است و نشان نزدیک وقت مرگ
است والله اعلم و احکم و هو خیر الحاکمین تمام شد جلد اول از خفی علائی

بسم الله الرحمن الرحیم

بخش دوم علائی از کتاب خفی علائی این بخش مشتمل است بر هفت مقاله و اندر هر مقاله
و هر یا بکته که از آن باب مقصود آن نکته باشد و در بیشترین کتب اگر بجویند نیابند و
غرض اهل علم و تحصیل از مطالعه کتب این نکتها باشد هر یک بشرحی که بدین کتاب لایق باشد.

یاد کرده آمده است چنانکه مقصود مفهوم گردد و چیزی پوشیده نماند مقالهٔ اول اندر وصیتها
که طبیب را در علاج گوش باید داشت مقاله دوم اشارت کردن بعلاج بیماریهای
اندامها از سر تا پای و آن هجده باب است باب اول اندر بیماریهای سر و دماغ باب دوم
اندر بیماریهای چشم باب سیم اندر بیماریهای گوش باب چهارم اندر بیماریهای بینی
باب پنجم اندر بیماریهای دهان و زبان و دندان و حلق و حنجره باب ششم اندر
زکام و نزله و سرفه و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه و ضیق النفس باب هفتم اندر بیماریهای
دل باب هشتم اندر بیماریهای معده باب نهم اندر انواع اسهال باب دهم
اندر انواع قولنج و غیر آن باب یازدهم اندر بیماریهای مقعده باب دوازدهم اندر بیماریهای
جگر باب سیزدهم اندر بیماریهای سپرز باب چهاردهم اندر انواع یرقان باب پانزدهم
اندر استسقا باب شانزدهم اندر بیماریهای گرده و مثانه و خصیه و ذکر و مانند آن باب
هفدهم اندر بیماریهای خاصه زنان باب هجدهم اندر بیماریهای اوجاع مفاصل و نقرس
و درد پا و داء الفیل مقاله سیم اندر تبها و آبله و حصبه و مانند آن مقاله چهارم در آماسها
و ریشها و جراحتها مقاله پنجم در انواع شکسته بندی اندامها و کوفتگی و بیرون رفتن
بندها از جای خویش مقاله ششم در تدبیر زینت و پاک داشتن ظاهر تن مقاله هفتم
در علاج زهرها مقالهٔ اول در وصیتها که طبیب را گوش باید داشت چون که بنزدیک بیمار
آید پس از آنکه همه شرطهای امانت و دین و شفقتهای مردمی بجای آورده باشد و چشم و گوش
و دست و زبان از همه ناپسندیده نگاه باید داشت باید که نوع بیماری و حقیقت
آن بداند بدان طریق که در بخش نخستین این کتاب یاد کرده آمده است پس احوال آن
روز که گذشته بپرسد و بداند تا قوت بیمار امروز چون قوت دیروز است یا کمتر است یا
بیشتر و فردا نیز احوال بپرسد اگر روز همان باشد حکم کند بر بیماری که بنهایت رسیده است

واگر بیمار

واگر بیمار روی بتر نهد گویند هنوز در تزاید است واگر هر روز بگاه دیگر بیماری در انحطاط است و پایان
رسیده است تدبیر باید در خور آن احوال کند چنانکه در بخش نخستین این کتاب یاد کرده آمده است
و باید پرسید که بیمار در هیچ عضوی الم می یابد تا اگر معلوم گردد که درد میباید دانست که منبع
بیماری در آن عضو است و اندر آغاز بیماری ماده بدان عضو ریخته میشود و آن عضو را قوت
دهد ضمادی موافق یا بنطولی صفت ضماد و نطول کشنیز عدس مقشر سماق نار پوست گل سرخ
برگ مورد از هر یکی پاره است و بپزند در آب و خرقه در آن ترکنند و بر آن عضو می نهند
و ثفل آن ضماد کنند و احوال خواب بپرسند اگر بیمار را خواب می آید بداند که دماغ بسلامت نزدیک است و آن دلیل
آسایش است و سلامت است و اگر خواب نمی آید بر خلاف این باشد و از شهوت طعام بپرسد
اگر شهوت بر جا باشد بداند که اعضای غذا بسلامت است امید واری زیاده گردد و جایگاه چراغ
لایق حال بیمار فرماید از رخت و شربت و دارو و خدمتگار اختیار کند چنانکه باید و در بیماریهای
گرم خانه خنک فرماید و بیمار را بجامه پوشیده نگذارد تا رخت حکما همراه آن بدل او نرسد
و تن او گرم نشود و حرارت باندرون باز نگردد و اگر بیمار کودک یا اهل تنعم باشد یا قوت
ضعیف بود و چیزی آرزو خواهد متابعت آرزوهای او باید کرد از آن انواع یا مانند آن چیزی
می باید داد اندک اندک و باید دانست که حال قوت اندر بیماری همچون توشه است در سفر
همچنانکه مسافر در سفر توشه نگاه دارد تا سفر تمام کند طبیب باید که همه عنایت سوی نگاه داشتن
قوت بیمار کند تا بیماری بدان پایان رسد و بدان سبب گاه گاه باشد که طبیب را حاجت
آید که بیمار را چیزی دهد که داند که سبب بیماری بدان زیاده شود لیکن بدان بنگرد و بنگاه داشتن
قوت مشغول شود و این چنان باشد که در تب محرقه بیمار را غشی افتد طبیب اندرین حال بحرارت
تب ننگرد و نان بشراب ترکند و بدو دهد تا قوت باز آید و همچنین در قولنج سرد هرگاه که درد سخت
صعب آید طبیب داروی خدر کننده دهد تا بیمار از درد بیخبر شود و بدین طریق عارضه قوی زایل کند

پس بعلاج وجب باز آید و آنجا که قوت قوی باشد و باستفراغ حاجت آید هیچ توقف نباید
کرد و آنجا که قوت ضعیف باشد نخست حفظ صحت باید کرد پس استفراغ و آنجا که استفراغ
تمام حاجت آید یکبار بر طبیعت الحاح نشاید بتعاریق استفراغ باید کرد و اگر بیماری خطرناک
باشد و این متواتر بود که قوت چندان پای دارد که ماده پخته شود از زود استفراغ و علاج
قوی کند و در بیماریهای کهن هر چند روزی فترتی باید افکند در علاج تا هم قوت نگاه داشته آید
و بیمار از علاج آسایش یابد و طبیعت با دارو خو کرده شود و منفعت پدید نیاید و هر چند روزی
شربتها اگر چه همه از یک نوع باشد با دیگری بدل باید تا طبیعت بیک چیز خو کرده نشود و هرگاه
که طبیعت در علاج یک طریق می سپرد و هیچ اثر نمی بیند بضد آن باز آید و اگر بتحقیق داند که
صوابست اگر چه اثری دیگر ظاهر شود از علاج برنشاید گشت و اگر در علاج خطا افتد و اثر آن
خطا ظاهر نشود از آن طریق زود باید برگشت پیش از آنکه اثر قوی ظاهر شود و اگر بیمار خفقانی
باید بر خلاف قیاس بران فریفته نباید گشت و همچنین اگر بر خلاف قیاس عارضه پدید
آید سخت زایل نباید ترسید که عارض زود زایل شود و بیمار قوی ترکیب و تن آبادان را استفراغ
بیشتر باید کرد و بیمار نازک و لاغر را علاج بتغییر مزاج باید کرد و در استفراغ کمتر و از پرهیز بیماریها
دلخوشی بیمار باید جست و با مراد ایشان بباید ساخت و تدبیر قوت دل باید کرد بهر چه ممکن گردد
و غم از دل دور باید داشت و بعضی را بشارتها و امیدواریها و بعضی را بشارتها و امید از
و بعضی را بزر و جواهر و مانند آن و بعضی را بحضور دوست و مونس او دلخوش باید کردن
تا نشاط شود و قوی دل گردد ~~[illegible]~~ و اندر گرمای سخت و سرمای سخت هیچ علاج قوی
نشاید کرد و آنجا که باستفراغ و تغییر مزاج حاجت آید و یک چیز باشد که هر دو معنی از آن
بعینه بیاید داشت چنانکه در تب صفراوی آب آلوی سیاه و طب تا تواند که علاج بغذا
کند بدارو مشغول نشود و تا تواند که یک داروی بسیط بعینه نافع باشد علاج کند داروی مرکب

[illegible]

نباید داد و طبیب داروهای مجهول که مجهولان و پیرزنان آزمایند و حکایت کنند بکار
نباید داشت و بدان اعتماد نباید داشت **مقاله دوم** در علاج بیماریهای اندامها از سر تا پای
و آن سیزده بابست **باب اول** در بیماریهای دماغ **سرسام** گرم دو نوعست یکی آنکه
ماده صفراوی خالص است دوم آنکه صفرا با چیزی آمیخته باشد و غلبه خون را باشد اما آنچه ماده
آن صفرای خالص باشد از بلغت یونانی قرانیطس گویند و بلغت تازی برسام و سام
آماس است و این لغت متقدمانست یعنی برسام آماس و این از بهر آن گفته اند که این علت
آماسی باشد در گوهر دماغ و در غشاء دماغ باشد و ترجمه قرانیطس هذیانست و سبب این
علت بسیاری صفرا باشد در تن و بسیاری بخار آن که بدماغ بر آید **علامتها** تب گرم دائم
و بیخوابی و اختلاط عقل و تشنگی و خشکی دهان و تلخی و زردی [illegible] و درشتی زبان **علاج** صندل
سفید و اندک کافور بگلاب سوده بسرکه برچکانند و می بویانند و خرقه کتان بران تر کنند و
بر پیشانی و صندوق او می نهند و پای در آب گرم مطبوخ بنفشه و بابونه میمالند و میشویند و طبع را
بحقنه نرم یا شیاف کرده بنفشه و شکر و سقمونیا ساخته باشند فرود آورند **صفت حقنه نرم**
بنفشه دو درم نیلوفر سه درم عناب بیست عدد سپستان چهل عدد با برنه ده درم همه را در یکمن آب
بپزند تا و بهر برود و پالایند و هفت درم روغن گل یا روغن بنفشه و یک وقیه شکر سرخ
در پنجاه مثقال ازین مطبوخ کنند و حقنه کنند و اگر از حقنه و شیاف مانع باشد از آب
و شیرخشت دهند یا مطبوخ خرمای هندی و شیرخشت و هر شب دو درم اسبغول اندر جلاب
خام و آب انار ترش دهند و هوای خانه خوش کنند و در تاریکی و روشنی معتدل و دیوار خانه
ساده باید نقش و صورت و کتابت هیچ نباید و نزدیک بیمار برگ بید شسته و نیلوفر
و میوهای خوشبوی و خنک باید و شربت از جهت تسکین حرارت آب تخم خرفه و شراب ریباس
و شراب حماض ترنج و شراب زرشک و شراب انار و شراب لیمو و شراب صندل و آب

هند بگاو آب غوره آمیخته و اندک شکر بر نهاده و از جهت نرم داشتن طبع شراب آلو
و شراب خرمای هندی و شراب بنفشه و آب غوره بسته دهند و آب سیب ما اگر حرارت
با افراط باشد پس از آن که استفراغ کرده باشد قرص کافور دهند و هر روز کرت
کرده شوربای از بریان ماشنالک بدهند چنانکه از نشستن بشر آید و گرمابه دار آب
گرم نهند و بمالند پس گشاینده و بستن از بریان آغاز کنند و گشادن از سوی شنالک
و مزوره از جهت طبع نرم داشتن طبع میشود و آب آلوی سیاه و زردآلو و خرمای سلطانی
و ماش مقشر و اسفاناج و کشک جو و شیره مغز بادام و سکنجبین و شربتها بر که حاجت در افکند
و شکر چاشنی دهند و از جهت باز گرفتن طبع از انار دان و زرشک و آب سیب ترش و
آب انار ترش و آب غوره همه شیره مغز بادام بریان کرده و اگر از هر مزوره دو درم خشخاش
کوفته در افکند صواب بود و از جهت صفرا و خون طفیل از عدس مقشر و زیره با عناب در روغن بخته
سرسام خرد این علت را معت یا فلغمونی گویند علامتها آن سرخی زبان و رگهای ممتلی و تب
گرم و لازم و گرانی سر و درشتی زبان و نبض سریع و صلب و باشد که زبان بگیرد و در و شنید
نخواهد علاج فرق میان او و قرانیطس آنست که این علت را تخت فصد کنند یا حجامت و دیگر
علاجها که بدان نزدیک باشد و زیر باشد که حقنه قوی تر یا مسهل تری حاجت باشد سرسام برد
این علت را لیثرغس گویند و ماده آن بخاری باشد که از بلغم عفن بر دماغ بر آید و سبب آن
تخمه و بسیار خوردن بود از طعامهای سرد و تر چون ماهی تازه و گوشت گاو و باقلا و چغندر پخته و
خام و میوهای تر و فقاع و مستی متواتر علامتها غلبه خواب و فراموشکاری و صداع نرم و
تب آهسته و نبض متفاوت و بول غلیظ و خام و سفید و بسیاری آب دهان تخت حقنه
تیز باشید و تیز نهادن پس قی فرمودن پس ایارج فیقرا و شحم الحنظل مرکب کرده اندر مطبوخ
افتیمون دادن پس هر بامداد گلنگبین با مصطکی و افتیمون دادن و دوفاو خشک و تخم کرفس و

روغن

روغن قسط دهند آن ما به ان و اگر تب آید گلاب دادن پر ونه گرهی در میان آن نخچین
و اگر تب گرم و تر باشد با دیان تر و برگ کرفس و فوذنج در بوی برد صفت حقنه تیز
بگیرند شحم حنظل و افتیمون و از هر یک مثقالی بسفایج بکوفته و شیر پونه کوهی مثقالی بپزند چنانکه
رسم است و پالایند و دو درم بوره و افزوده درم آبگامه حل کنند و ده درم روغن زیت و
ده درم فانیذ بر افکنند و بکار دارند و شیاف از تیز بر ترشیده یا از صابون یا از شحم حنظل و
بوره و نمک و فانیذ سرشته نهند و پس از آنکه استفراغ کرده باشند بخار سرکه و پودنه
و خاک در روی بخته بر پیشانی او ریسمان نهند و مار دهانی لطیف کنند و غرغره فرمایند فلفل و جند بیدستر
ستر بی بر انند تا عطسه می آورد و در هیچ وقت که از بیم آنکه از خواب غرق شود در فیلا فلنج و تشنج نا
و مانند آن ببینند و اگر در ارز کرد درد و اگر جند بیدستر و انگبین سرشته برانند و ضمادی
~~سترا انگبین~~ از جند بیدستر و سعتر و پودنه کوهی و جاش بسرکه عسل سرشته بر سر او نهند
و نطولها از بابونه و پودنه و نمام و جاش و مرزنگوش و شبت بکار دارند و موی سر مردم از جنه
با سرکه سرشته کرسی و پیش نو ما به ان سود دارد مالیخولیا علتی سوداویست و از بهر آنکه هر دماغ
نازک است و گوهر روح نفسانی که در دماغ است روشن است و سودا غلیظ تیره و تاریک است هرگاه
که بخار سودا بر دماغ رسد مزاج دماغ بگردد و این بخار بر روح نفسانی چیره شود روح تاریک و تیره
شود از بهر آنکه مردم از هیچ چیز چنان ترسان نباشند که از تاریکی و از هیچ چیز خالی شادان
نشوند که از روشنی بسبب آنکه در تاریکی بیم دارد و در روشنی دشمن را توان دید و توان شناخت
و بدین سبب مردم همیشه از تاریکی ترسند پس کسی را که تاریکی از درون در دماغ باشد ترسان تر باشد
از بهر آنکه از تاریکی بیرون توان گریخت و از تاریکی دماغ جز بشمش نتوان گریخت علت او نزلی
علت پیوسته گرفته باشد و ترسنده و بدگمان و گوش طبع باشد و تنگدل و از بهر آنکه ماده چون
غلیظ است و مزاج آن سرد است و خشک و چیزهای خشک غلیظ هر نفسی که بگیرد دیرتگاه دارد

و در وی بماند همچنان هر صورتی و خیالی که غذا دیده این رافته بدشواری از وی زایل شود و این
علت بشارت معده و سپرز بسیار افته و هرگاه که این بشارت معده بود غذا دیر
این علت را قی کردن راحت افته و از اما لیخولیای مراقی گویند و سبب آن بسیاری سودا
بود که هر روز از سپرز بمعده برآید و در هضم معده تقصیری باشد بسبب آن تقصیر بادها در معده
تولد کند و معده متشنج شود و بر طعام مشتمل نتواند گشت و قوت واقعه بدان سبب کار خویش
تمام نتواند کرد و بیشتر از آن سودا در معده بماند و گرم شود و بخار آن بدماغ برآید علامتها غذا دیر
این علت بسیار موی و بطبر موی باشد و بعضی را که سبب و لون او سبز گونه باشد که سخت
سرخ باشد یا اسمر و کتف قوی تر اندامها فرو سوی تن باشد از بهر آنکه در تن او باد بسیار تولد
کند و باد قوت سوی بالا کند و حرکتهای چشم ایشان پیوسته باشد چنانکه گویی چشم پیوسته
برهم میزند و سخن بشتاب و نامتین گوید و دل و جگر او گرم باشد و بدان سبب سودا
سوخته در تن او بیشتر تولد کند و دماغ او تر باشد و بدان سبب زلران باشد و بعضی که سبب
تقصیر هضم آب از دهان میرود علاج درین علت استفراغ بسیار باید کرد و پیش از آن
از استفراغ شربتها و غذاهای لطیف و خشک باید کرد و گرمابه و آب زن بکار داشتن و
آسایش فرمودن و اگر علت دماغی باشد یعنی اگر مبدأ علت از دماغ باشد صافن گشادن
تا ماده از دماغ فرود آید و اگر مراقی باشد رگ باسلیق گشادن یا اسیلم و اگر معده ضعیف است از
فصد توقف باید کرد و از آنکه فصد کنند اگر خون سیاه باشد چندانکه حاجت باشد بیرون
کنند و اگر سیاه نباشد نشان آن باشد که ماده هنوز در دماغ باشد در همه تن پراکنده نباشد
رگ پیشانی زدن صواب باشد و داروی مسهل تخت ایارج فیقرا دهند و غاریقون و
افتیمون و شحم حنظل یاری کرده پس مطبوخ افتیمون و حب الحجیقون و ایارج لوغاذیا هر روز
یا هر سه روز با معجون نجاح و مطبوخ افستنتین میدهند و نیز کبریت غاریقون بنمدوم باشد و
نمک

نمک نفطی بیک درم و فانید پنج درم بکوبند و بسرشند و افتیمون کوفته با مویز دانه گرد و هر شب
بر سر خواب از مقدار پنج درم بدهند و افتیمون کوفته هفت درم با سکنجبین سرشته شود و دارو
و دوا الرابشراب لسان الثور و بمفرح قوت دهند و اگر مزاج سرد باشد دواء المسک و مثرود
یطوس و تریاک بزرگ دهند صفت مفرح کبیر را در بخوریه و پوست ترنج و قرنفل و قرفه و دار
چینی و جوز بوا و قاقله و نارمشک و بهمن سرخ و بهمن سفید و درونج و زرنباد و زعفران و تخم
بادروج و تخم فلنجمشک از هر یک دو درم مشک تبتی دانگی و تنسوی ابریشم خام با چهل درم شیر آبا کشت
درم هلیله و املج مقشر در دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید پالایند و انگبین برافکنند و بقوام آرند
و داروها بدان بسرشند شربتی دو درم و اگر ماده صفرا باشد گرمابه و آبزن با آب فاتر بکار دارند
و استفراغ بماء الجبن و سکنجبین افتیمونی باید ساخت و در میانه روزها ایارج فیقرا با سقمونیا مرکب
باید دادن و اطریفل کوچک با ایارج فیقرا با سقمونیا مرکب سود دارد و کبیر نیز اطریفل چهار درم
افتیمون دو درم لایارج فیقرا یکدرم همه را بسرشند و بدهند و اگر معده ضعیف باشد کلشکر
با عود و مصطکی دهند نافع باشد دیوانگی علاج دیوانگی هم ازین نوع باشد و کم خوابی را که دورتر
بنفشه با شیر دختران آمیخته بر سر نهند و طبیخ بنفشه و نیلوفر برگ عنب الثعلب و برگ بید و کوک
و خشخاش را بوند و برگ جو ترش کرده بر سر نهند و شراب خشخاش دهند نافع باشد
سبات این علت است که بیمار همچون خفته باشد علامتها اگر بیدار کنند زود بیدار شود سبب
ان بخارهای گرم و تر باشد و اگر دیر بیدار شود سبب آن رطوبت غلیظ باشد در مقدم دماغ
علاج اگر زود بیدار شود ایارج فیقرا و اطریفل کشنیزی دهند و اطراف می بندند و میمالند و
بطبیخ بابونه میشویند و سرکه در روغن گل میریزند و اگر دیر بیدار شود حقنه تیز تخت استفراغ کنند
پس ایارج فیقرا و غاریقون و شحم حنظل و نمک ترکیب کنند و برسبیل حب رادهند و بامداد مطبوخ
افتیمون با معجون نجاح و هر بامداد بر سر کرد اسقیل غرغره فرمایند و لعوق اسقیل میدهند و لطیف

لزجا بوند واکلیل الملک و سداب و مرزنگوش و نعناع و سعتر و برگ مورد و برسیاوشان نهند
و فرفیون و جندبیدستر روغن سداب بر صدغ و پیش سر طلا کنند **فراموشکاری** علاج
فراموشکاری بعلاج سبات نزدیک است غرغره بمویزج و خردل و عاقرقرحا و
پوست بیخ کبر کوفته و بیخته و با انگبین سرشته سود دارد و ایارج فیقرا با سکنجبین عنصلی سود دارد
و وج پرورده و زنجبیل پرورده و معجون لبان **صفت معجون لبان** بگیرند کندر سعد و وج دار فلفل
زنجبیل از هر یک دو جزو روغن گاو دوازده جزو انگبین سی جزو داروها کوفته و بیخته با انگبین
بسرشند و در خمره کنند و چهل روز در میان جو پنهان کنند و پس بکار دارند شربتی دو درم
سکته این علتی است که ناگاه افتد و یکبار راه برآمدن قوت روح حیوانی که از دل است
در دماغ و راه فرود آمدن قوت نفسانی از دماغ بهمه اندام بسته شود و هیچ حرکت
و مزون هیچ حرکتی دیگر نماند و سبب آن خلطی باشد غلیظ و لزج در تجویفها و منفذهای
دماغ بسیار باشد که سبب غلبه خون باشد چنانکه همه رگها و شریانها و تجویفها بسبب پری
خون حرکت نتوانند کرد و سکته فرو گیرد بعضی از طبیبان این نوع را خناق قلبی گویند **علامتها** گرانی
سر و دوار و طنین و دوی و کسلانی و درخش رگهای روی و تاریکی چشم و اختلاج اندامها و برهم کردن
دندانها در خواب و امتلای رگهای گردن و سرد شدن دست و پای از مقدمات سکته باشد
و کف آوردن سکته نشان زیاده شدن علت و نشان دشواری دم زدن باشد و نشان کاهلی
علت است و مزون لیکن اگر دم زدن با نظام باشد نشان ضعیفی علت باشد و اینجا که شبهت
افتد که سکته گرفته است یا مرده است بگذارند تا چشم اگر مرده باشد حد فراپیدا آید و اگر سکته
باشد حد فرو رفته باشد **علاج** تخت پر مرغ چرب کرده بروغن نرگس یا بروغنی دیگر با ایارج
فیقرا آلوده کنند و بحلق او کند تا قی کند پس حقنه تیز بکار دارند و مرهمهای گرم بر گردن و
پشت بروغن فرفیون گرم کرده بمالند و تریاق بزرگ با مثرودیطوس با سنجرنیا یا انقردیا بمثقال

طمثها و غیر کرانه

حبتی یا چند بیدستر با سکبینج در ماء العسل حل کنند و بحلق او فرو ریزند و موی سر او بسترند
و خردل و چند بیدستر با سرکه گرم کرده بر سر بندند و بر سر او طلا کنند و سداب و نمک و چند بیدستر
می‌سایند و زهره کلنگ با آب مرزنگوش در بینی چکانند و قرنفل و سپند سرخ و خیری زرد و کوز با ایارج
این همه کوفته و گرم کرده در خرقه کنند و بر سر او نهند و نمک سوده گرم کرده بر نهادن سود دارد و
هر گاه که سکته گشاده شود پس چهار روز گذشته شود همین علاج کنند و طعام نخود آب شوربا
گوشت گنجشک و کبوتر بچه دهند با عنبر و دارچینی و هر بامداد ماء الاصول دهند بروغن بید انجیر و بروغن
بادام تلخ و هر هفته ایارج فیقرا دهند با شحم حنظل و نمک افتیمون و غاریقون **صرع** این علتی است
که اندامهای مردم از حیات خویش باز و فعال دار اندامها و حس و حرکت با نظام شود و سبب آن
سده باشد نا تمام در منفذهای جوف مقدم دماغ بدان سبب تشنج پدید آید و اگر سده تمام
بودی حرکت و حس باطل شدی و اگر سده نبودی حرکت و حس اندامها با نظام گشتی و سبب
تشنج آنست که دماغ کیفیت بخاری ناخوش که بوی رسد برد و خویشتن را فراهم کشد و
فواق و تهوع کند دماغ نیز هر گاه که کیفیتی ناخوش بوی رسد خویشتن فراهم آرد بدان سبب
در عصبها و عضلهای چشم و روی و دیگر اندامها حرکت مختلف پدید آید و اضطراب و تشنج پدید آید
و از بهر این گفته اند که صرع مر دماغ را چنان تواند است مر معده را چنین معلوم شد که صرع با تشنجات
که نخست در دماغ افتد بدان ماند که عطسه صرع چنین فواق است و معده را اگر عطسه صرع کوچک است
و صرع عطسه بزرگ و لیکن دفع عطسه بسوی بینی باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک و لطیف
و دفع صرع بسبب بسیاری ماده و ضعیف قوت بهمه حال جواب باز زدن بخاری و کیفیتی بد و ناخوش
بر دماغ رسد صرع نگفته و اگر این بخار پیوسته در دماغ بودی صرع لازم بودی و میبینم که ناگاه در هم
می‌آید و زود زایل می‌شود و از اینجا دانیم که این بخار پیوسته در دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضه که یکبار
پدید آید و زود زایل شود سبب آن ثابت و محکم نیست پس معلوم شد که سبب صرع ناگاه بر سر

بود وآن زود گسسته می‌شود وآن سبب در عضوی دیگر است از آن عضو به دماغ می‌رسد
و بیشتری از معده باشد در سر و اطراف و بعضی را باشد که صرع با تشنج باشد از بهر
آنکه ماده رقیق و اندک باشد و سخت بد نباشد و بدان سبب با تشنج گردد علامتها زبان
مصروع زرد باشد و رگهای زبان سبز باشد و از چیزها که موجب خشم باشد خشم گیرد و صعب
و از اعراض مالیخولیا و نفخ خالی نباشد علاج اول مصروع خویشتن را از سرما و گرما نگاه دارد
و برکنار آب و کند رباد نشیند و جماع و مستی و در گرمابه در نشستن و از جایگاه بلند
فرو نگریدن و به تاختن رود دیدن و نظاره هر چه چشم را خیره کند و طعامهای غلیظ و
شیرین بسیار زیان دارد و کرفس صرع را انگیزاند و گوشت بره بسیار خوردن هم باشد
که صرع آرد و فلفل و خردل و مانند آن زیان دارد و جز گوشت تذرو و دراج و طیهوج و
گنجشک و سر غر گوشت بره و قلیه خشک و مرغ بریان و اسفیدباج نخود و دارچینی و شنبز
دیگر هر چه است زیان دارد و داروهای گرم اندک اندک بتدریج باید داد و در حال صرع
اندامهای مصروع راست کند و سخت بگیرند و نگاه دارند و دماغ او گرم کنند چنانکه در علاج
سکته گفته آمده است تا زود بهوش باز آید و چند بیدستر با حلتیت در ماء العسل گدازند و
بحلق او فرو ریزند و هر روز شب با هر شب یک مثقال ایارج فیقرا بدهند و استفراغ بحب قوه
یا بحب اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا و مطبوخ افتیمون کند و تغییر مزاج بتریاق اربعه و معجون
سیب لیوس و مثرودیطوس و تریاق بزرگ کند و اگر دود تخم حنظل اشودد
بطوس ترکیب کند صواب باشد و شیلث با آب مرزنگوش در بینی چکانند و اگر صرع معده‌ای باشد
قی فرمایند و ایارج فیقرا پیوسته میدهند و این ضماد در معده می‌نهند صفت ضماد بگیرد گل
سرخ و سنبل و مصطکی و کوفته کنند و بگلاب و شراب سرشته و بر معده نهند و اگر بخار از اطراف
بر آید مرزنجوش و فلفل و فرفیون و خردل و عسل و ماء در بهم سرشته و بر آن موضع نهند تا ریش
کند

که صفت معجون سیب لیوس بگیرند سیب لیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک ده درم غاریقون
پنج درم قند با حلتیت زراوند مدحرج از هر یک دو درم و نیم کوفته و بیخته و در سکنگبین که از آب
بصل ان رو انگبین کرده باشند بسرشته هر بامداد یک درم با یک مثقال بدهند فالج این نام بتازی
در لغت عرب فالج حال باشد که از نیمه یک چیز پدید آید و حال آن نیمه از نیمه دیگر جدا کند نام این
علت از این معنی گرفته‌اند و بدین نام سستی یک نیمه تن خواهند علامتها نبض ضعیف و بطی
و متفاوت باشد و دلیل لون در مثانه لها سفید باشد و سرخ نیز باشد و سبب سرخی
یا ضعیف جگر باشد یا ضعیف گرده یا درد سخت یا آماس و هرگاه که عضو مفلوج را الله برگ
خویش باشد لاغر و کوچک نباشد امیدوارتر باشد و هرگاه که بر خلاف این باشد نشان صعبی
علت و ناپذیرفتن علاج بود علاج اول تا چهار روز یا هفت روز نگذرد هیچ علاج تدبیر نشاید
کرد و اگر علت سخت و قوی باشد چهارده روز لیکن اگر حقنه تیز و شیافی تیز کنند روا باشد و ماء الاصول
که سخت قوی نباشد و سکنگبین عنصلی با اندک زوفا خشک صواب باشد و پس از چهار روز
ایارج فیقرا و از پس یک هفته ایارج غاریقون و شحم حنظل و نمک هندی پس استفراغ قوی بحب
فرفیون و حب شیطرج و حب قوقایا با ایارج فیقرا مرکب باید کرد و بطبیخ افتیمون و استفراغ چون
تمام شود ماء الاصول قوی باید داد و اگر دو ماء الاصول حل کرده باید داد و غذا آن با ماء العسل
و طبیخ کنند مرغابیان اگر قوت قوی باشد و اگر قوت ضعیف باشد گنجشک بریان و دراج و امثال آن
و قی کردن سخت سود دارد باشد و اگر فصل بهار و عمر و مزاج بیمار مساعد باشد آغاز علاج
بفصد باید کردن از بهر آنکه مرکب بیشتر اخلاط خون است و اگر ماده بلغمی باشد بخت یک شربت بیخ را
با مثرودیطوس یا تریاق بزرگ یا انقردیا یک مثقال سکبینج با جاوشیر با حلتیت در ماء العسل حل کنند
و پس یک ساعت فصد کنند پس اطبا فرموده‌اند که هر روز یک مثقال ایارج فیقرا و نیم مثقال فلفل ترکیب
کرده با عسل باید داد تا در معده دیر بماند و اثر قوی تر شود و بعضی فرموده‌اند که ایارج و چند بیدستر

نمانیم باید داد و از گند رم آنچه در رسد لقوه این علتی است که در عضلهای چشم و روی پدید آید
و چشم و ابرو و پوست پیشانی و لب از جایهای خویش بگردد و کج شود علامتها در این علت آب
از دهن بگرداند و آواز روشن نتواند دمید و اگر سبب قولنج تشنج باشد جایهای پوست
باشد و پوست و عضله روی کشیده باشد و اگر سبب استرخا بود پوست و عضله روی نرم
باشد و با خلل برود و پلک بالای چشم فرو سوی پایین فرود آمده باشد و غشا و کام فرود آید و گشاده باشد
علاج احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت روز نکند و علاج نکند و اگر صاحب باشد طبع روز
دوم بحقنه معتدل طبع فرو آرند و اگر با لقوه علامتهای فالج یا علامتهای سکته باشد در حال
بحقنه تیز یا مسهل قوی استفراغ کنند و تا یکهفته نکنند و استفراغ کرده نشود بغرغره و عطسه علاج
نشاید کرد و آنرا که علامت فالج نباشد از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس یکهفته
بحقنه تیز استفراغ کنند یا حب قوقایا و ایارج فیقرا دهند و گوشت روباه یا گوشت کفتار
یا گوشت خرگوش به پزند و بکوبند و بر سر و پس گردن ضماد کنند یا روغن زیت یا روغن بابونه
و روغن فاوا خشک و جاشیر و سعتر بریک پزند و روی و مهرهای گردن بدان بمالند و خردل
سوده بر صدغ و روی مالیدن سود دارد و پیوسته جندبیدستر در دهان دارد و کندر و قرنفل
یعنی مویز زهره کلنگ با شیر زنان در بینی چکانند و عصاره چغندر و عصاره مرزنجوش در چکانند
سود دارد و یکی بوره یک درم نوشادر یک درم پوست بیخ کبر یک درم بکوبند و بپزند و با سکنجبین غرغره
کنند و تا چهل روز نکند و سبح دارد و در بینی چکانند سرگشتن تازی دوار گویند و سدر
نیز خوانند و این علتی است که چون مردم بر پای خیزد چشم وی تاریک شود و بیم باشد که بیفتد و
چنان نماید که جهان گرد او میگردد و سبب خاصترین این علت خلطی باشد در تجویف دماغ
و بهر حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد و در منفذهای دماغ بگردد و بسیار باشد که خلط در معده
باشد یا در رحم یا در گرده و مثانه و بسبب مشارکت بدماغ برآید علامتها اگر ماده در تجویف

دماغ باشد دوار لازم بود و اگر از عضوی دیگر برآید سخت نشان آفت آن عضو پدید آید
پس دوار حاصل گردد علاج اگر ماده در دماغ باشد حب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا
و حب اصطمخیقون دهند و اگر سبب حرکت معده باشد قی فرمایند و از پی قی معده را بآب
کوچک و کاشکر و مصطکی و عود قوت دهند پس غرغره و عطسه فرمایند و در طعام کشنیز
خشک یا ترکار دارند و اگر ماده صفرا باشد در معده از پس قی شراب غوره و شراب لیمو
فرمایند و بدان قوت دهند و اگر دماغ سخت ضعیف باشد بامداد و شبانگاه پست
جو و اندک کشنیز خشک بریان با شکر یا بتر تیز و لختی روغن گل یا روغن بنفشه بر چکانند و دهند
و از میوها سیب و آبی و امرود موافق باشد کابوس این علتی است که چون مردم در خواب شود
پندارد که چیزی گران بر سینه اوست و او را میفشارد و نفس او تنگ میشود و آواز نتواند داد
و نتواند جنبید و این علت چون بسیار افتد مقدمه صرع باشد یا مقدمه سکته علاج اگر خون
غلبه دارد سخت رگ باید زد و پس استفراغ کردن با ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون یا حب
اصطمخیقون یا ایارج لوغاذیا و طبیخ افتیمون و غذا هرچه لطیفتر و اندکتر تشنج و کزاز تشنج سه
نوع است یکی آنکه عصب و عضله ممتلی باشد و عضله با هم از آید و کوتاه شود چنانکه پهنای آن زیاده
شود و بدان سبب آن عضو را دراز نتواند کرد دوم عصبها و عضلها از رطوبت اصلی خالی شود
بسبب استفراغها و تحلیل که بیش از آن بوده باشد و این را تشنج خشک گویند سیم
صرع آمده است علامتها تشنج امتلائی یکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک و از پس استفراغها
بسیار افتد علاج اما علاج تشنج امتلائی همچون علاج فالج است و روغن قسط و روغن سداب
مالیدن و کمیه کردن بنمک سوده و در طبیخ بابونه و شبت و سعتر و پودنه
و اکلیل الملک بر نشانند و بخار آبها که بر سنگهای گرم ریزند بمیزاور سانند و کبر بید و روغن
زیت کهن یک رطل بغدادی موم اوقیه یکسان و یک اوقیه با شیر فرفیون سوده بر کنند

بنفشه با شکر

دیر شسته وطلی کنند پس از آنکه بکار شراب برود بستانید و بشویند از سنگ گرم **تشنج خشک** را
در طبیخ بنفشه و خطمی و برگ چغندر و برگ کاهو و برگ کدو نشانیدن و مهرهای گردن و پشت
بروغن بنفشه و روغن کدو چرب داشتن و بنفشه و خطمی کوفته و پخته در موم روغن سرشته
بر سر و گردن او نهند نیم گرم و روغن کدو در بینی چکانیدن سود دارد و شکاب بادام روغن
بادام و شکر بدهند و شیرخشت با روغن بادام و شکر و آب لاجوردین با روغن بادام و شکر و
شوربا مرغ فربه سود دارد **علاج کزاز** همچون علاج تشنج باشد یعنی تشنج خشک **خدر** خفتن دست
و پای را تازی خدر گویند و مقدمه فالج باشد **علاج** قی کردن و حقنه تیز و دارو مسهل اخلاط
کردن و ماء الاصول دادن با روغن بادام تلخ و بر طریق علاج فالج رفتن **رعشه** لرزیدن دست
و پای باشد تازی و پیر افتد و کسی را که آب سرد بسیار خورد و کسی را که شراب بی ... خورد
علاج همچون علاج فالج باشد علاج و باز ایستادن از شراب و روغن گل ... با روغن مورد
نهادن بالا که سر که **صداع و شقیقه گرم** علاج این چنین علاج برسام گرم باید کرد بقدر حاجت
و صداع و شقیقه سرد همچون علاج برسام سرد و علاج ... باشد در هر دو باب تامل باید
کرد تا مقصود حاصل شود **باب دوم** در بیماریهای چشم **رمد** آماس طبقه ملتحمه است لکن از بهر
آنکه این آماس از درد و گرانی و ضربان خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و طبقه
ملتحمه ظاهر است از چشم و گوهر آن گوشت است سفید و چرب و با عصبهای اندرون چشم آمیخته است
و همه اجزای چشم را ... پوشیده است و لحام گرفته و استوار شده و بدین سبب او را ملتحمه
گویند و گاه گاه آن آماس چنان باشد که حدقه پوشیده شود و پلک چشم دشوار بر هم توان زد
از عظمی آماس و این گونه را [illegible] گفته **علامتها** درد با ... نشان ماده صفرا باشد و گرانی
سر و چشم نشان بسیاری ماده باشد و سردی و تری نشان غلبه خون باشد و اگر سختی سرخ باشد
و بدان تری بسیار نباشد نشان غلبه صفرا باشد و اگر تری بسیار باشد و سختی سرخ باشد
نشان

نشان معتبر باشد و اگر سرخی و تری کمتر شد نشان ماده سودا باشد **علاج** اگر نشان غلبه خون
ظاهر باشد رگ قیفال بزنند و تخت از اسهال که رمد باشد پس حقنه لازم کنند آب میوها
... بنفشه و آخر تجب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب الذهب **و اگر نشان** غلبه صفرا
باشد استفراغ بطبیخ هلیله زرد و خیارشنبر کنند و بعدار الرمانین و ... در چشم تخت شیر دختر
در چکانند با سفیده خایه مرغ پس شیاف ابیض کشند بشیر دختران سوده و پنیر تازه و نمک
ناشسته و کباب گوشت تازه و زرده خایه مرغ نیم برشت با روغن گل بر پشت چشم می نهند
و بر بسته ... زرد و سود دارد و با خرزره خایه و آرد جو با برنج و بنفشه بهم سرشته
ضماد کنند و صبر و صندل سرخ و شیاف ابیض و ... و ضیمع و زعفران و ... در آب
عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کشنیز و آب کدو و طبیخ خشخاش سرشته و طلا کنند ... را
... کنند **و اگر ماده بلغمی باشد** استفراغ با ایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون و تربد و شحم حنظل
کنند و بطبیخ هلیله کابلی **و اگر ماده سودا باشد** با ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل و نمک نفطی
و مطبوخ افتیمون استفراغ کنند و انزروت و آب حلبه و آب تخم کتان سوده طلا کنند و طبیخ
در چکانند **و اگر مدت دراز گردد** و سرخی و آب رفتن کم نشود و باید دانست که در طبقهای چشم خلطی
باشد توتیای مغسول و نشاسته و اسفیداج ... کشند و ... علاج ... اگر ...
باشد **و خارش و سرخی و دمعه** ... عنزروت و شیاف ... کشند خاصه ... فصد و
حجامت و داروی مسهل و شیاف احمر لین در آخر رمد با سود دارد و گرمابه و شراب صرف
... سود دارد **ظفره** نقطه سرخ بر سفیدی چشم پدید آید بسبب زخمی مانند آن **علاج** بخار رگ
قیفال زنند و از گوشت و شراب و شیرینیها پرهیز کنند و کبوتر بچه گرم و زیر بال او رگ زنند
و قطره قطره خون او گرم در چشم چکانند و زرنیخ و آب کشنیز سوده در چکانند **سبل** این علت است
که رگهای چشم پر خون شود و خارش در چشم افتد و عطسه آرد و آفتاب نتواند و آب بسیار رود

دشوار در چکانند

علاج رگ قیفال و رگ پیشانی زدن و ایارج فیقرا بکار داشتن و از گوشت و
شیرینی و شراب و نبیذ پرهیز کردن و پرورده عنزروت و شیاف سماق کشیدن و با ایلین بند کردن
و حب ایستین و بسیار نگفتن و آواز بلند ناکردن جرب این علتی است که پلک چشم از
بر گردانند و سرخ باشد و درشت و ناهموار علاج رگ قیفال زنند و بر گردانیدن چنانکه
و پلک چشم را بازگردانند و بتراشند تا هموار شود و زعفران سوده بران موضع کنند و پنبه خرد
بر روغن بنفشه چرب کنند و بر پشت چشم نهند و ببندند تا یک ساعت صبر کنند پس بگشایند
و روز دیگر شیاف احمر لین کشند یا شیاف اخضر یا شیاف سماق بگلاب سوده سبل [illegible]
استفراغ کردن با ایارج فیقرا و حب قوقایا و شیاف احمر لین و سرمه اسلیقون کشیدن
و موی فرو نابر کنند و زهره کرکس و زهره بز و دیگر زهرها با چنانکه بدست سرگین کبوتر بکوبند
و شیاف کنند و به آب دهان حل کنند و بر جایگاهی که موی برکنده باشد طلا کنند و یکزمان
صبر کنند پس بشویند قرحه در چشم علامتها در وی ضربان و درد و اشک بسیار بود و سپیدی
چشم نقطه سرخ یا سیاه یا نقطه سپید پدید آید علاج بفصد خون بسیار بیرون کردن و غذا
لطیف کردن و تر بکار داشتن چون سفیداج و کوک و که و خیار و شیاف ابیض کشیدن با شیر
زنان سوده پس اگر ضربان ساکن نگردد شیاف کنند و بر بادیه چکانیدن و رفاده بر نهادن
و بر روی بستن تا از دو رکه برفاده بر هم نهند پس شیاف [illegible] بکار دارند فرود آمدن آب
سبب آن سردی مزاج دماغ باشد علامتها مثل چشم چیزی دودی یا خیالی و نقطه سیاه پیش چشم
پیوسته و لازم علاج استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا و از طعامهای سرد و تر و از جماع
و شراب و امتلا پرهیز کردن و پس استفراغ غرغره کردن که رطوبت از دماغ فرود آرد
بکار دارد و شیاف مرارات کشیدن و دیگر علاج قدح باشد و دستکاری شبکوری
استفراغ با ایارج فیقرا و قوقایا و غرغره بمویزج فلفل و دار فلفل و قنبیل راست است بکوبند

و بهرو

و هر روز بچشم اندر میکشند و قلیه از جگر بز بجای آن سود دارد و کباب جگر بز بر آتش نهند و
آن آب که از وی بیرون آید بگیرند و دار فلفل بران زنند پس خشک کنند و بکوبند و در چشم میکشند
دمعه این علتی است که اشک از چشم پیوسته می آید و گوشه چشم تر می شود علاج استفراغ بایارج
بنفشه و قوقایا یا ارجالیس و سوس و ایارج فیقرا و اطریفل کوچک سرشته بر بادام و در گرمابه نخستین مقام آن
چندانکه عرق کنند و پرورده عنزروت بکار داشتن و از هر چه در وی انگبین و خرما و سیر و پیاز و
ماشکان و پیل و خردل باشد اعراض کردن خارش و سوختن پلک چشم و گوشه استفراغ
با ایارج فیقرا با شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و حب قوقایا و غرغره بایکار با ایارج
فیقرا و از شیرینیها و از طعامهای تیز و گرم پرهیز کردن و هر بامداد آب تخم خرفه و سکنجبین خوردن
و بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و تخم کاهو از هر یک همبرابر بپزند در گلاب و بکوبند و بسفنج برکنند
چنانکه برو دیگر چیزها غالب نشود و آنرا چون حیض کنند بر اش و بر چشم نهند و گرم برنهند شپش
که در مژگان افتد استفراغ با ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و
حب قوقایا و غرغره بایکار و ایارج فیقرا و پلک چشم را با آب شور شستن و شب یمانی و بوره
و بوره پرورده گرفته و بخته میل بر بیه [illegible] و مژگان چیمالند و یکزمان صبر کنند [illegible] اگر شود
باب سیم در بیماریهای گوش کری گوش بباید دانست که از حاستها که ایزد تعالی مردم را و دیگر
جانوران را داده است دو حاسه است یکی لمس و دیگر حاسه سمع که هر فرقی که از این دو فقد خلل
آن در این بزرگتر باشد از بهر آنکه اگر حس لمس نباشد جانوران از گرما و چیزهای موذی حفظ نتوانند کرد
خویشتن را نگاه نتوانند داشت و از آن گزند و درد [illegible] سبب هلاک شود و حاسه سمع راه دانش و خرد
آموختن است زیرا که هر که از مادر کر آید [illegible] نشود و ناقص و بی زبان ماند از بهر آنکه سخن ناشنیده
نباشد و بسیار کس [illegible] که این زاید و [illegible] هیچ چیزها بیاموزد و سخن [illegible] و زیرک باشد
و همچنین از آفت حس بینایی و از آفت حس ذوق [illegible] اختلال حس [illegible] افتد [illegible]

حس شنوایی بر دیگر حالها ظاهر شود و بدین سبب تمام حس شنوایی مختل باشد. **علامتها**
اگر سبب گرمی ماده صفراوی باشد که بدماغ رسانیده باشد از هوای گرم رنج یابد و سر گوش بند بود و تمام
زرد است و گاه گاه چیزی شود و اگر سبب ماده غلیظ باشد بر خلاف این بود و هیچ شنود. **علاج**
صفراوی را استفراغ اقراص بنفشه یا الرمان با شیرخشت و طبیخ هلیله زرد و حب قوقایا و
جالینوس و پرورده ریاضات در گوش چکانیدن بنیم گرم. **صفت آن** گیر ذرا ریرتش و سر آن
دور انداخته بیرون کنند و آنرا با دانه یک لا رد بگیرند و آب آن بدین پیه بیاکنند که درانجا
کرده باشند و اندکی سرکه و کنه در روغن گل آن با سبزه و بر آتش تا قوام گیرد در گوش اندر
چکانند و هیچ چیزی در گوش نشاید چکانید هم نیم گرم باید. **و اگر ماده** غلیظ باشد استفراغ
بایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک کنند و حب اصطمیخون و بروغن سداب
و روغن بابونه و روغن بلسان و روغن بادام مر کوهی از زهره گاو در چکانند بنیم گرم و شحم حنظل و
غاریقون و افتیمون و نمک کنند در روغن بادام تلخ بپزند و در چکانند. **درد گوش** اگر از سرد گوش
دروی حرارت باشد یا درد و ضربان باشد. **علاج** فصد قیفال استفراغ با قراص بنفشه و حب
صبر و قوقایا جالینوس و طبیخ هلیله زرد و خیار شنبر ثمر ذر روغن گل ده درم سرکه یک درم
بجوشانند تا سرکه پرورده و روغن بماند قطره قطره بگوش در چکانند نیم گرم و شیر زنان در چکانند
و بکار طبیخ بنفشه بگوش چکانیدن سود دارد و اگر درد صعب باشد یک حبه افیون با شیاف
ابیض بروغن گل بسایند و قطره سرکه در افکنند و در چکانند و فلونیای رومی با شیر دختران
در چکانند و اگر ضربان معاودت کند باید دانست که آنجا ثره است باید پزانید. **دیگر**
بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی با روغن کنجد بکه از نر و هر ساعت قطره قطره بگرم در چکانند و
پس بروغن از بکران باز گیرند تا روغن بیرون آید و باز در میچکانند و چون درد ساکن
شد لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو در میچکانند با شیر زنان تا چون ثره پخته شود و چیزی بیرون

ابرفنبر

ابرفنبه با کبیبن آلوده در گوش می نهند تا پاک شود پس از نگ زاک سوخته و سوده در دهند تا حک
شود و اگر آنچه بیرون آید غلیظ بود یکدرم زنگار در نیم درم سکنگبین عنصلی حل کنند و از آنجا چکانند
یا یکقطره زهره گاو و یا یکقطره روغن بادام تلخ آمیخته در چکانند. **و اگر درد سردی** حرارت باشد
و سبب درد رطوبتی باشد و مزاج سرد باشد بگیرند پیرخشک و بروغن زیت یا بروغن بادام
یا بروغن پیه انجیر بپزند و در چکانند و چند پیه ستر با روغن بادام سود دارد و کرها باشند و
شراب صرف سود دارد و اگر با درد که از سردی و رطوبتی دوری باشد تکمیه کنند بنمک و کاه و
گرم کرده و گوش بخار طبیخ پودنه و شیح و سداب و مرزنگوش فرا دارند. **و اگر درد از ریحی**
و زخمی باشد که ریش تازه فرغار کنند تا خشک شود و در چکانند بنیم گرم در روز ایل کرده. **خارش گوش و**
جیران که در گوش بشوند شود و کرم که در گوش تولد کند صبر در آب گرم حل کنند و در چکانند و
افستین رومی در آب بپزند و عصاره پودنه و در چکانند و قطران و عصاره برگ شفتالو
برگ شفتالو و ایزدکه سنعوی با در چکانند جیران رانند و بگیرند شراب انگوری دو درم افیون
سه درم روغن گل یکدرم با سفیده تخم مرغ با مبرد هم بگرم کنند و پشم پاره بدان ضم کنند
و بگوش در نهند و بران گوش اعتماد کند بر پس بیکبار آن پشم از گوش بر بایند گرامی
که تولد کرده باشد با آن پشم بیرون آید. **باب چهارم در بیماریهای بینی بوی نایافتن بینی** اگر سبب آن
خلطی باشد سرگران باشد و از صداع خالی نباشد. **علاج** بایارج فیقرا استفراغ کردن و
بقوقایا پس غرغره کردن و عطسه آوردن و اگر در منفذ بینی سده باشد شونیز و زرنیخ
و پرور تر گوی بهم آمیخته دود بکنند و پرسیاوشان سیر ازرو زهره کلنگ و شحم حنظل و
حرق سفید راستاره است بهم بسرشند و قدر یک عدس بروغن مرزنگوش حل کنند و
بر بینی کشند. **که بینی نیابد** اگر ریش و ناصور باشد شراب ریحان بر بینی بر بینی کشند
و سعد و سنبل و گل نسرین و قصب الذریره کوفته و بیخته بر بینی کشند تا فعل این چیزها کراهت

بدان میشویند قرحه دهنی بعضی خشک و بعضی تر باشد و ظاهر و باطن و بعضی ریشهای
پلید باشد و بعضی تو اسیر بود علاج خشک را موم روغن از موم و دق کاو و روغن بنفشه
و موم صافی طلا کنند و اگر تر بود هلیله زرد و پر مرغ و روغن گل و مازو بهم سرشته طلا میکنند و
ریشهای پلید را اسپرسته بصابون میشویند پس سعد و زعفران و مر و مازو و شب یمانی و زرنیخ
سرخ ها همه را کوفته و بیخته در دهن نهند و اگر در دهان باشد سرب سوخته را و اسفیداج و مرداسنگ
و روغن گل و موم با هم که آمیخته و سرشته طلا نمایند ناصور بینی کمیز خلاص ریشها رسیده نهند
و بکوبند با پوست و بقطار گر نزد اب بسرشند و بپزند تا غلیظ شود و اندر سکره سفالین کنند و
بگشایند روز و انار کوفته و اب کشیده و یکبار دیگر بکوبند نرم و از آن شیاف سازند و آن
را اگر در سکره سفالین کرده باشند آلوده کنند و در بینی نهند ناصور بینی پاک کند و اگر درد و ورم
بکن بروز کار رود از خون آمدن از بینی عصاره بادروج با عصاره برگ خرفه با اندکی کافور در چکانند
و بخت رگ قیفال بگشایند و مقداری خون بیرون کنند و فتیله سفیده تخم مرغ تر کنند
و بوره زرگران بروی افکنند و در بینی نهند و عصاره سرکین خر در چکانند نافع بود و از آن مزاوه
و شراب عناب و خشخاش و اوپچه بسماق پخته بوت عدس … و مانند این سود دارد و مجرب است
باب پنجم در بیماریهای دهان و زبان و حنجره و حلق طرفه الاب سپید مرغ با روغن بگذارند و
… سرشته و کثیرا و مازو و کوفته و بیخته همه در دهان کنند و بر بایند تا هموار شود و طلا کنند و
پوست اندرون خایه مرغ بر زبر آن و بگذارند چند روز دبیلة دهان اگر سرخ باشد تخت بفصد
و حجامت مشغول باید شد پس استفراغ صفرا از آنایین و طبیخ هلیله زرد و پس مضمضه برب توت
و طبیخ سماق و عدس و گلنار و حب الآس و اگر لعاب بسیار آید و اقاقیا و آب عنب
الثعلب حل کنند و سرکه در چکانند و بدان مضمضه نمایند و اگر سپید و کوفته باشد حضض در سرکه
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و بکار دبیله کی دهان سپید و سرخ را سود دارد و اگر
سخن

سخت سپید باشد نمک با سکنجبین بسرشند و در دهان گیرند و نگاه دارند هر چند که توانند
پس بسکنجبین مضمضه کنند و آبکامه و فلفل و کبابه و عاقرقرحا بکوبند نرم و در آبکامه کنند و
بدان مضمضه کنند و اگر سیاه و کوفته باشد زرنیخ سرخ و زرد و بوره و پوست بیخ … و قلقطار و
زاج و کف دریا و مازو و اقاقیا و انار پوست بخته با سکنجبین بسرشند پس از حرق بندند و در گل
گیرند و بر آتش نهند تا گل بریان شود پس از گل بیرون کنند و بکوبند و بپزند و در دهان در گیرند
پراکنند پس حب الآس و مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر بسوزانند روغن
گل و گلاب در دهان گیرند خورده شدن گوشت بن دندان و خون آمدن و سستی دندانها علاج سخت
فصد و حجامت و چهار رگ و سهیل و مضمضه و دارو و آنچه که در علاج دبیله دهان
که سرخ باشد یاد کرده آمد پس مازو و انار پوست و شب یمانی و قلقطار و گلنار سرو و برگ سرو
و گل انار و سماق در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و خورده شدن گوشت بن دندان اشجار گوفته
با سکنجبین بسرشند و بن دندان بمالند گوشت پوسیده را پاک کند و گوشت نو برویاند
ناخوشی بوی دهان اگر ناخوشی در دندانها باشد بخلال و مسواک پاک کنند و هر گاه که طعام خوردش
از آنکه طعام خورده باشد چیزی نگاه در حسب … و مغز بادام … اندر میان دندان بماند
و گوشت را جای باشد که گنده شود و چون از طعام فارغ شود بخلال پاک کنند و مسواک بکار دارد
از این نوع صفت آن کمیز … سعد مقشر و بخته و شراب ریحان تر کنند و بسرشند و اقراص کنند
و بر تابه آتش خشک کنند چنانکه سوخته نشود و آنرا بکوبند و بپزند و از این سعد یک اوقیه نمک اندرانی
سه درم کف دریا سه درم گزمازج و پنج درم عود خام و پنج درم حب الآس بریان کرده و
قرنفل و کبابه و خیر بوا و سنبل از هر یک ده درم همه را بکوبند و بپزند و بدان مسواک کنند و مدام
بخور و بعوض قرنفل و صندل و قوفل مسواک کنند و اندکی کافور بدان بار کنند و اگر ناخوشی
در معده باشد اطریفل کوچک و شراب افسنتین و نعنع و صبر و ایارج فیقرا بکار دارند

و رُب و ماء الفواکه سود دارد **درد دندان** علاج آب گرم و سرد بیار باشد اگر با آب سرد ساکن
شود فصد کند و حجامت و با قرص بنفشه و حب صبر استفراغ کند و سرکه و گلاب غرغره
کند و برگ مورد بخایند پس رگ زیر زبان برنند و عاقرقرحا و مازو کافور سوده بر بن
دندان کنند و اگر با آب گرم ساکن شود ایارج فیقرا خورند پس عاقرقرحا و پودنه و سعتر
و زرنباد و کلنار و تخم خطمی در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و تخم بنگ و تریاک اربعه
خورند و در بن دندان نهند و اگر با آب گرم و سرد ساکن شود تکمید کنند بگاورس و نمک گرم
گرم کرده و حلتیت و فلفل سعد در بن دندان نهند و تخم پیاز بخایند و اگر دندان کاواک شده باشد
و تریاک اربعه و شونیز بریان کرده سوده بسرکه سوخته در کاواک نهند و اگر در بن دندان کرم افتاده باشد
تخم گندنا و بزر البنج بموم بندر [illegible] بموم سرشند و دود کنند و دهان بر دود آن
باز کنند تا دود بدو رسد و بن دندان پاک شود **کندی دندان** برگ خرفه بخایند یا بادام
تلخ و موم و نمک بمالند **سیاهی دندان** اکبر فلفل یک درم حماما چهار درم و قیل و مازو هر یکی
سوخته و ساذج هندی از هر یک دو درم بکوبند و بیزند و بدان مسواک کنند **ماسیدن دندان**
علاج این همچون علاج گندیدگی دهان و علاج خناق باشد **حرقت زبان** پسته‌ها
در دهان نگاه میدارد و طعام شوربا مرغ فربه و پاچه و [illegible] و خایه نیم برشت خورد **ضفدع**
اگر علامتهای ورم ظاهر شود آب عنب الثعلب و آب انار ترش و طبیخ سماق و گل سرخ
و زرشک و خرنوب و حب الآس و گزمازج در دهان میگیرد و بدان مضمضه میکند
و غرغره و آب تخم خرفه و آب کاسنی و آب [illegible] بخورد و [illegible] و گل [illegible] بکار میدارد **دبیله**
صفت اکبر گل ارمنی [illegible] چهار درم زعفران دو درم کافور [illegible] از هر یک درمی
بگیرند و بیزند و بدان بردارند و اگر حرارت باشد نمک و [illegible] در روغن [illegible]
همچنین [illegible] بکار دارند و قسط و [illegible] در عسل کنند و بدان غرغره کنند **کرم زبان** اگر

ب

سبب خشکی بود علامت آن که استفراغ افتاده باشد یا تبهای محرقه بوده یا چیزی قطاع
بسیار خورده باشد و علامت تری علامتهای فالج باشد **علاج** اما آنکه سبب خشکی باشد
شیر خر و طبیخ حلبه و طبیخ انجیر غرغره باید کرد و مهرهای گردن و بناگوش بروغن بنفشه بمالند
و اگر سبب استرخا باشد علاج همچون علاج فالج باشد و استفراغ با ایارج فیقرا و قوقایا
و ماء الاصول بکار داشتن و هر روز زیر زبان [illegible] در و فلفل و عاقرقرحا و خردل سوده
بمالند **ورم و نخس در حلق** بحلق در گیرد و علامتهاش در حلق سوزش باشد و آب دهان با خون رقیق
آمیخته باشد **علاج** بسرکه و خردل و حلتیت و نمک غرغره کند و شونیز و خردل [illegible] و
بحلق در دمند و اگر بمعده فرو رفته باشد داروهای گرم از معده پاک کنند بکار دارند و چون
[illegible] طبیخ سماق و مرط و غیر آن غرغره کند **خناق** اگر علامتهای غلبه خون ظاهر باشد فصد
کند و حجامت و رگ زیر زبان برنند و رگ ساق حجامت کنند و در اول رب توت و [illegible] و لعوق
رمان غرغره کند **صفت لعوق** [illegible] و شیرین و هر دو را در آب بپزند و بقوام آرند
و بدان غرغره کنند و شب یمانی سوده و گل [illegible] و پخته در آب اندازند و با شیر
و بقوام آرند و بدان غرغره کنند و اگر درد صعب باشد شیر تازه و شراب بنفشه غرغره کنند
و روز دوم با آب گشنیز تر غرغره کنند یا آب عنب الثعلب منفتح و [illegible] آب با دان کرم
خیارشنبر و منفتح [illegible] در وی حل کنند **و اگر ماده بلغمی باشد** اسهال [illegible] غرغره طبیخ حلبه و انجیر کنند و
انجیر ترش و خمیر و منفخته با خیارشنبر در وی حل کنند با روغن بنفشه یا روغن گاو [illegible] و
هر گاه که [illegible] شود و ریم برآید آب گرم با روغن بنفشه یا روغن گاو بیامیزند و بدان غرغره
کند تا پاک شود پس طبیخ سماق و مانند آن چیزهای قابض کنند شفا یابد **باب ششم در زکام و**
نزله و سرفه و شوصه و ذات الریه و ذات الجنب و ضیق النفس اما زکام گرم علامتهاش فرو آمدن آب رقیق
[illegible] و منفذ بینی را بسوزاند **علاج** شراب خشخاش و گلاب با عناب و سپستان در وی بپخته

وتخم خشخاش کوفته با میفختج سرشته یا جلاب سود دارد و باقلا با سرکه غرغره کرده و دود کردن
وصندل و سک و برگ مورد دود کردن و از پس سه روز فصد کردن و اگر نزله و سرفه کهن باشد بنفشه
پرورده در آب باقلا یا در کشکاب یا در شراب زوفا دهند و حب السعال نیز در این
مورد دوا را که سرفه باشد فصد نکنند و آنرا که نزله و زکام بسیار افتد استفراغ بحب
قوقایا کنند و هر بامداد دیگر باره شدن سود دارد علامتهای زکام و نزله سرد ماده که از بینی
فرود آید غلیظ باشد و بدشواری فرود آید علاج جاورس گرم کرده بر سر می نهند تا حرارت
آن بدماغ رسد و سنگهای گرم کرده در شراب افکنند و بخار آن ببینی برکشند و قسط
و شونیز و عود و لادن هرکدام که باشد دود میکنند و تخم کتان بریان کرده و کوفته با اندک قند
بانکبین سرشته اندک اندک میدهند و شونیز با سرکه بریان کرده و کوفته می بویند و شراب
سوددارد و با معجون زوفا تمام و در کشکاب انجیر پستی و مویز منقا و تخم بادیان بپزند و با
عسل خورند و با سکنجبین عسلی در شراب زوفا سود دارد و سرفه کهن را هر بامداد تخم بادیان
در شیر بجوشانند تا بقوام آید و بخورد و طعام سبوسات و طبیخ گندم با روغن بادام و شکر و عسل بخایند
و اسوسوا انجیر خشک و مغز گوز سود دارد صفت شراب زوفا نسخه تمام مویز و انجیر خشک از هر
یک بیست عدد و تخم کرفس و تخم بادیان و پرسیاوشان و زوفای خشک سوسن دو درم زراوند
مدحرج بهم کوفته سه درم و فراسیون نیم درم در دو من آب بپزند تا نیمه باز آید بپالایند و هر
بامداد چهار اوقیه با معجون زوفا دهند صفت معجون زوفا رب السوس و پرسیاوشان از
هر یک سه درم مغز بادام تلخ و زراوند مدحرج و تخم انجیر از هریک نیم درم همه کوفته و بیخته و
بانگبین سرشته شربتی یک درم حب السعال رب السوس و فلفل و تخم بادیان و تخم کرفس و پرسیا
وشان و عاقرقرحا و غافث و غاریقون از هریک درمی مغز بادام تلخ نیم درم فانید بمقدار همه
بسرشند و حب کنند چنانکه رسمست و پیوسته در دهان بدارند برامدن خون از کل ابنی و کلو

حب قوقایا

صبر ... مصطکی غاریقون ...
... شحم حنظل ... سقمونیا ...

انجره

محموم

محموم در عصاره برگ بیدانجیر بحل یا در عصاره برگ خرفه نهند و در حال که خون آمدن
آغاز کند فصد کنند و اندک اندک بمقدار قوت خون بیرون کنند و برنج پاک کرده و شسته
در آب بسیار بپزند تا غلیظ شود و بمقدار یکدرم کندر سوده با آن بدهند بس شربت و طین
الطین و انه و برطان نهری در کشکاب پخته میدهند و غذا پاچه بره و جربره شسته
تنگی نفس علاج ریاضت و پرهیز از هرچه تری افزاید و از خواب بسیار و شراب سکنجبین
از سرکه زیری یا از سرکه اسقیل و گاه گاه کشکاب با اندکی فرفیون و سقمونیا و حب ایارج و گوگرد
و مقدار نیم درم با انگبین و روغن بادام بمقدار چهار دانگ زراوند مدحرج با فانید سرشته
هر بامداد دهند و چهار دانگ سکنجبین را با بسیار آب حل کرده و شراب زوفا و معجون زوفا
دارد و حب السعال پیوسته در دهان دارد و استفراغ بحب غاریقون بدکردن صفت
حب غاریقون بگیرد غاریقون چهار دانگ و نیم و شحم حنظل دو دانگ رب السوس نیم درم کثیرا
نیم دانگ یک شربت کند نسخه دیگر غاریقون و تربد سفید از هریک نیم درم رب السوس و
ایارج فیقرا و فراسیون از هریک دو دانگ شحم حنظل و انزروت و صبر از هریک چهار دانگ
شربتی سه درم صفت حب السعال رب السوس نیم درم فلفل و قرومانا مغز بادام تلخ از هریک
دو درم حلتیت یکدرم در ماء العسل سرشته و حبها کنند ذات الجنب و ذات الریه و شوصه ذات
الریه آماس شش باشد علامتها تب گرم و تنگی نفس و سرخی رخساره و گرانی سینه و نفث
با کف و ذات الجنب برسام باشد یعنی آماس پهلوها و سینه و شوصه آماس حجاب
باشد و عضلهای آن یا آماس مقابل جگر یا آماس مقابل سپرز علامتها تب گرم و دشواری
دم زدن و درد خلنده و سعال علاج نخست فصد باید کردن و ماء الشعیر دادن و شراب بنفشه
و روغن بادام و بدان اقتصار کردن تا چهار روز برآید اگر نفث آغاز کند در ماء الشعیر عناب
و سپستان و مویز دانه بیرون کرده و انجیر پستی و بیخ سوسن و بنفشه باید پخت و اگر نفث

وشواری و کمتر باشد طبیخ زوفا دهند بدین صفت طبیخ زوفا عناب بیست عدد سپستان
پنجاه عدد بنفشه هفت درم اصل السوس دو درم تخم خطمی پنج درم مویز دانه بیرون کرده
ده درم کنگر جو ده درم انجیر چنانکه رسم است و با شراب بنفشه بدهند یا با گشاب
ضماد از بابونه و آرد جو و بیخ خطمی و بیخ سوس و بنفشه در روغن بادام و موم ضماد بر نهند
و غذا اسفیدباجات در روغن بادام و استفراغ بطبیخ عناب و آلوی سیاه و بنفشه و لسان
الثور و بیخ سوس و بیخ خطمی و ترانگبین و سپستان و طلوس خیارشنبر کنند نافع باشد باب ششم در بیماری
دل گرمی دل علامتها تشنگی و خفقان و راحت یافتن از خنکی هوای سرد و آب سرد علاج
اگر علامت خون بیند از دست چپ رگ باسلیق بزنند و شراب حماض ترنج و شراب
سیب ترش و از انار ترش و شیرین و آب خیار ترش و قرص کافور و شراب صندل و گلاب و کافور
و عصاره آبی و سیب بر سینه می نهند و پیراهن بکافور و صندل و گلاب آلوده باشد بر تنها
و اقراص خنک باید که زعفران و لسان الثور سازند و اگر تب نباشد دوغ ترش سودمند باشد
خاصه باید که طباشیر و گل ارمنی و کشنیز سردی مزاج دل رنگ روی هم رنگ ارزیز
باشد و نازکی در درونی شده باشد و گرمی و کسلانی آرد علاج شراب ریحان مفید او معتدل
و میبه و دواء المسک و مثرودیطوس و تریاک بزرگ و مبدل المزاج و اینها در بکار باید
داشت و گوارش عنبر موافق بود و اگر تری غلبه دارد نخست قی فرمایند یا مسهل و همچنین
این شربتها و هر سوء المزاج خشک در دل علامتها خشکی دهان و تشنگی و بیخوابی و لاغر شدن
و بیطاقتی و رحرکتها و باشد که سرفه خشک پدید آید و هیچ رنج و غبار رود و شیر تواند کشید علاج
همچون علاج تب دق باشد شیر خر و گشاب و انار شیرین همه با روغن بادام بدهند و روغن
بنفشه و روغن کدو بر سینه و پهلو میمالند و در آبزن می نشانند چنانکه در علاج دق یاد کرده
ایم ان شاء الله تعالی باب هشتم در بیماریهای معده در معده گرم علامتها تشنگی و راحت از شربتهای

سرد

سرد علاج اگر در معده گرمی باشد قی فرمایند آب گرم و سکنجبین و گشاب و سکنجبین آمیخته و
از پی قی سکنجبین سفرجلی دهند و شراب ریواج و شراب لیمو و شراب حماض ترنج و شراب
معده و اگر ماده در قعر معده باشد و قی متعذر بود استفراغ کنند بطبیخ هلیله زرد در اسهالات
بهم سرشته مقدار دو درم سود دارد و ماء الرمان نیز سخت موافق بود خاصه با شیرخشت سردی معده
علامتها گرسنگی زود آید و دیر آروغ ترش و باد در شکم و سبز باشد علاج اگر
در معده گرمی باشد سخت قی کنند بطبیخ شبت و سکنجبین عسلی و مانند آن چند گرت ایارج فیقرا
بخورد و اگر استفراغ تمامتر حاجت باشد حب اصطمخیقون دهند و هر بامداد دار الصبر و مانند آن گو
بادام تلخ و گلنگبین را در آب که در وی عود و قرنفل و مصطکی جوش داده باشند و کمونی و فلافلی
و کنجرینی و دفادیقون و زنجبیل پرورده و دواء المسک و مثرودیطوس و تریاک بزرگ پس
استفراغ سود دارد و میبه و گوارش عود و اقراص الورد موافق باشد بدین صفت گل
سرخ سه درم عود خام مصطکی و سنبل و اذخر و سلیخه و دارچینی و افسنتین رومی از هر یک درمی
همه بکوبند و بشراب کهن بسرشند و اقراص کنند از یکمثقال هر بامداد یک قرص با گلنگبین
بسرشند و از زبر آن طبیخ افیون دهند و ضماد از سعد و سنبل و مصطکی و قصب الذریره و اذخر
و افسنتین بشراب عصاره آبی بسرشند بر معده می نهند و روغن مصطکی میمالند ضعف قوت
و شهوت طعام آوردن علاج هر بامداد ریاضت معتدل پس گرمابه و مالیدن و ترنج پرورده در خل پرورده
بکار داشتن و کبر سرکه و پیاز و سیر سرکه و شلغم سرکه که شهوت طعام را بجنباند و شراب پودنه
گلاب از ترش کنند و سکنجبین سفرجلی و پسته جوانکی با سرکه و آب شهوت محرور را بجنباند
و ماهی آبه شهوت پدید آرد و اگر حاجت آید گاه گاه ایارج فیقرا دادن سود دارد شهوت کلبی
این علتست که مردم را هر ساعت بطعام حاجت آید و سبب این در بیشتر حالها سردی معده
باشد و علامات و علاج آن یاد کرده آمده است و باشد که سبب آن بسیاری سودا باشد

که بفم معده برآید علاج آن فصد باسلیق باشد و باسلیم و گوارش خوزی بکار داشتن و استفراغ
دیگر علاجها اندر باب علاج مالیخولیا یاد کردیم و گاه باشد که سبب سردی معده باشد نزله
دماغی علاج ایارج فیقرا و حب قوقایا خوردن باشد و علاج نزله چنانکه آمده است کردن جوع
البقر این علت بیشتر از پس شهوت کلبی افتد و جوع البقر از بهر آن گویند که این علت گاو را
بسیار افتد و آن از [illegible] همه اندامها باشد چنانکه همه اندامها بغذا حاجتمند باشند و
معده غذا نخواهد علامتها سخت شهوت کلبی و اسهال آورده باشد و سبب اسهال رگها تهی
گشته باشد و قوت ساقط شده و گاه غشی افتد و گاه باشد که سبب غشی [illegible]
که فم معده را سنگین گرداند و مزاج آن تباه کند و قوت جاذبه را باطل کند استرخا از کار باز
دارد و شهوت باطل کند و بدان سبب اندامها گرسنه باشد و قوت ساقط شود و علاج گاه
شود از بهر آنکه تنقیه معده را باستفراغ حاجت آید و ضعف قوت از آن باز دارد و این علت
مردم سردمزاج و کسی را افتد که اندر سرما سفر کند علاج قوت را بماءاللحم و نان که در شراب
ریحانی تر کنند و بهوای خوش چنین بوی سیب و به و مورد و عود و مشک و شراب ریحانی اندکی
زیره و روی افکنده باشند حب الآس بکار دارند و اگر حرارت حادث شود بوی گلاب و گل و
کافور سود دارد و بوی بزغاله بریان و بره بریان و مرغ بریان و بوی [illegible] شهوت را بجنباند و ماء
اللحم و نان ترکرده بشراب سود دارد و قوت دهد و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و [illegible]
و موی صدغ او بکنند و [illegible]
قوی حرارت او از طبل و غیر آن آگاه کنند او را بیدار کنند و چون بهوش باز آید ماءاللحم اندکی
شراب ریحانی در حلق او چکانند و ضمادی از لادن و زرنگ و سعد و سنبل و مصطکی و عود و عنبر
و آب برگ مورد تر و آب سیب و به بر معده نهند آرزوی گل خوردن و مانند آن سبب آن باشد
که خلطهای بد باشد در معده علاج قی باید فرمود و ایارج فیقرا بکار داشتن و شراب افسنتین

و هر بامداد

و هر بامدادی مقداری مصطکی و زیره و نانخواه بخایند و با کاشکر بخورند و از پس طعام نیز
[illegible] بخایند با کاشکر و اگر این عارضه زن آبستن را افتد قی او را نشاید فرمود مگر که خود
افتد بنفس خویش و شاید و از پس معده را بگوارش عود و بهیه قوت دهند فواق
امتلائی علامتها سبب آن ماده غلیظ بود در فم معده و عادتها و تدبیرها آنچه سبب گرد گشتن
بر آن گواهی دهد علاج قی باید کرد بماهی شور و ترب و سکنجبین عسل و آب شبت و لوبیای
سرخ افکنده و چند بید ستر بوییدن و کندر و [illegible] و زیره و نانخواه و سعتر و پودنه
و در طعامها بکار داشتن و [illegible] و کمونی و فنجاد ایقون و تریاق اربعه و تریاک بزرگ سود
دارد و لیکن از پس قی معده را با ایارج فیقرا پاک کند پس معجونها بکار دارد فواق خشک علامتها
آنچه از خشکی افتد استفراغهای قوی [illegible] باشد چنین قی بافراط و اسهال و [illegible] و حیض و
مانند آن و از پس جماع بسیار علاج شیر تازه و گشکاب بروغن بادام شکر و آب [illegible]
شیرین با روغن بادام و روغن بنفشه مالیدن و ضمادی از بنفشه و خطمی و پیه مرغ و روغن بنفشه
و موم صافی بر مهرهای گردن و بر معده نهادن و اندر مفاصل بروغن بنفشه مالیدن و ضمادی
و ماءاللحم و تخم مرغ نیم برشت و گشکاب غلیظ دادن فواق از گشتن و قی کردن بسیار علامتها
اگر ماده صفراوی باشد تلخی دهان و تشنگی پیوسته باشد و اگر ماده بلغمی باشد تشنگی و تلخی نباشد
لیکن دهان پر آب میشود علاج قی باید فرمود سکنجبین شکری و آب گرم و اگر قی نتواند کرد
ایارج فیقرا و سقمونیا باید داد و از پس استفراغ [illegible] دادن و شراب غوره و ضمادی
از صندل و لادن و رنگ و گل سرخ و کافور و آب برگ مورد بر فم معده نهادن و در بلغم
قی فرماید و ایارج فیقرا سکنجبین عسل سرشته دهند پس شراب بنفشه و پودنه بکار دارند [illegible]
علاج هرگاه که حس باید که طعام تباه میشود قی باید فرمود و معده را پاک کردن و اگر قی دشوار
افتد معده را گرم دارند و بروغن مصطکی و مانند آن طلا کنند و پیوسته بسمور و مانند آن گرم

بگنه در سینه می پوشند و تکلیف خراب کنه و بجنبد و کرسنگی کشد و بر گرسنگی
و قرص عود بکار دارد و مرهم مجرب را ضمادی از صندل و گل سرخ و سیب و به و کافور
بر معده نهند پس از آنکه قی کرده باشند و آرد جو با مورد تر بسرشند و آن جگر بسرکه غار
کنه بر معده نهند و ضمادی نکهت و آب انار و آب آبی و ترش و آب سیب ترش کوی سود دارد
و آفت معده را سود دارد قرص حب الاس و قرص ماس باز دارد و من قلونیا بی روز
بعد از دوم در حال سود دارد صفت قرص عود کبیر قرنفل و کهربا و کبابه از هر یک یکدرم
مصطکی و سنبل از هر یک نیم درم عود خام چهار درم شکر چند و آن همه شربتی یکمثقال و شراب
سیب با گلشکر صفت قرص گل خراب آرد و معده را کن کرد اذخر کبیر قرنفل ده درم
سک یکدرم فرفه یکدرم راس یکدرم مصطکی یکدرم و نیم افیون و لسان الحمل از هر یک
یکدرم و نیم جمله را بکوبند و بیرون قرص کنند ده شربت باشد اماس معده بیشتر از غلبه خون
باشد یا از صفرا علامتها تب گرم و درشتی زبان و تشنگی و اگر صفرا غالب تر باشد دهان
تلخ باشد و تشنگی صعب بود علاج اگر خون باشد رگ باسلیق زنند و آب انار دهند و ضمادی
از صندل و فوفل و گل و سیب و آب مورد تر و تراشه کدوی تر و برگ خرفه و کاسنی
بر معده نهند و غذا با زیره و برگ آب اختصار کند و آب با شراب بنفشه و شراب نیلوفر
و شراب انار دهند و از پس چهار روز آب کاسنی و آب عنب الثعلب دهند جوشیده و
صاف کرده و چهار درم فلوس خیار شنبر و یکدرم زعفران حل کرده و از پس هفت روز
آب کرفس و آب بادیان با این شراب بیامیزند و اگر طبع نرم باشد بجای فلوس خیار شنبر
اقراص طباشیر دهند و ضمادی پس از هفت روز از بنفشه و خطمی و برگ عنب الثعلب و بابونه
و آرد جو و بیخ سوسن و اکلیل الملک بسازند با موم روغن بسرشند و لختی زعفران مرکب کرده
بر خوردن ضماد و حلبه و لعاب تخم کتان و سنبل و سعد زیاده کنند و اگر اماس کهن گردد و در ضماد

مقل

مقل و اشق و تخم کرفس و مصطکی و حب البان زیاده کنند و اقراص سنبل دهند و مزوره
از ماش مقشر سازند و جوارش با قلی و سبزیات اقراص سنبل کبیر تفاح و اذخر
و سلیخه و گل سرخ و ریوند چینی و قصب الذریره و سنبل از هر یک یکدرم مصطکی دو درم
اشق یکدرم شربت یکمثقال با سکنجبین بخورد و اگر بدان حاجت آید که پخته شود و سر کند
پس از آنکه تب زایل شده باشد و درد ساکن شده و اماس مانده باشد شیر تازه میدهند
هر ساعت و طبیخ انجیر و لعاب تخم کتان و لعاب حلبه ده درم بهم آمیخته چهار درم خمیر ترش
دو دانگ زعفران دو دانگ صبر در وی حل کرده و اگر اسهال باید خمیر و فلوس خیار
شنبر در آب گرم میدهند و بجای آب جلاب میدهند و هر گاه که پاک شود کبیر کنند
دو درم الاخوین از هر یک پنج درم گل سرخ و گل ارمنی و کهربا از هر یک دو درم و گل ارمنی سه درم
بکوبند و پیرون شربتی یکدرم یکمثقال با رب سیب و رب به بیاشامند بخورد شرابی که در معده باشد علامتها
تشنگی صعب باشد و دهان تیز در میده شود علاج روغن ترش سرد کرده با یکدرم طباشیر و یکدرم
بزر ماحص میدهند هر ایام و باقی علاج رسیدگی در آن باشد باب نهم در انواع اسهال
صفرا و علامتها سوختگی اندامها و تشنگی و حرارت و براز رقیق و زرد باشد و باشد که تب آرد
علاج اقراص طباشیر با رب به و گل ارمنی و آب سرد و اگر تب نباشد روغن ترش با گرد
و طباشیر و بزر ماحص از هر یک دو درم سود دارد و غذا عدس مقشر آب پخته بسیار و آب دو
پخته چهار درم باره با آب یا انار ترش و مغز بادام بریان با چهره سماق سود دارد اسهال
صفرا و بلغم علامتها در براز پدید آید علاج سماق و حب الاس و گزمازو و سک از هر یک درمی
هلیله زرد پنج درم همه کوفته و بیخته حب الرشاد کوفته دو درم و نیم شربت دو درم با شراب
مورد با شراب سیب دو ده درم با ل بحلل یکدرم طین ارمنی هر دو بریان کرده انار پوست کوفته
و بیخته نیم درم دم الاخوین نیم درم آن یک شربت باشد در آب باران یا در آب آهکی برند

اسهال بلغمی علامتها در اسهال پدید آید علاج حب ارشا و بریان کرده ناکوفته ده درم
بدهند باب گرم با تخم حسک شش سفید و کندر از هر یک ریاستارات نرم کوبند و مقدار یک
کف از آن با شراب مورد یا شراب به دهند اسهال کهن باز دارد و کندر و مر و زعفران
و سندروس و افیون ریاستارات بکوبند و حب کنند شربتی نیم درم اسهال بلغمی باز دارد
حب دیگر دارچینی افیون چند بید ستر از هر یک استارات حب کنند همچون شربتی [illegible] حب کوکنار
و حب اسهال زرد علامتها مزاج سردش از آن باشد و طعامها چرب سود دارد علاج
رگ باسلیق زنند با اسلیم از دست چپ و کمیز انار دانه بریان کرده یکدرم زرنبا و بریان
کرده یکدرم کهربا دو درم تخم بارتنگ بریان کرده دو درم شربتی سه درم با آب جگر با شراب
مورد بدهند اسهال خونی قرص کهربا با رب به دهند دو درم حب الآس از تخم پاک کرده دو درم
تخم گل کنند هر دو کوفته و بیخته سفوف کنند اسهال خون باز دارد و غذا [illegible] سود دارد
و طعام اندر همه انواع با چه و زرده تخم مرغ نیم برشت و ارزن پوست باز کرده و شیر بادام مغز
و با چه پخته و سماق پخته و گوشت لک و تذرو و انار دان پخته زحیر علاج زرده تخم خام با روغن
گل با مغز و مرداسنگ مغسول و صمغ عربی و اسفیداج [illegible] بسرشند و طلا کنند و حمل ساز
و شیاف زحیر بکار دارند و منفعت دهند و اگر تب باشد آن در شیر تازه تر کنند سود دارد
و اگر سبب سرما باشد حب ارشا دهند باب گرم و کوکرد با پیه بسرشته دود کنند [illegible]
و کمیز [illegible] کرده سه درم آن خواه یکدرم کندر یکدرم کوبند سفوف کنند و بر [illegible] کرده
و با به گرم نشستن سود دارد و برارزن و نمک گرم کرده باب دهم در قولنج و تولد کرمها قولنج
با [illegible] علامتها تب گرم و تشنگی و احتباس اگر قوت قوی باشد نخست رگ باسلیق زنند و اگر
حاجت آید رگ صافن بزنند و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انار و آب کاهو با [illegible]
خیارشنبر با روغن بادام بدهند و بوقت حاجت اگر قدر سقمونیا در این شربتها حل کنند صواب باشد

وکشکاب

وکشکاب و روغن بابونه حقنه کنند و ضماد از بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک
با موم و روغن و روغن بنفشه بر شکم نهند قولنج که از ضعف و باد غلیظ باشد علامتها علامت خلط
غلیظ درد و گرانی باشد و اسباب تولد خلط غلیظ از پیش رفته باشد و علامات باد غلیظ
درد باشد با تمدد و پنهان درد که روده او را ثقب سوراخ کند علاج حقنه [illegible] کنند با شیاف و بر
صفت حقنه تیز که قولنج ثقلی و بادی و بلغمی را بکشد بر تخم بادیان تخم کرفس ایرسا تخم شبت
از هر یک سه درم با آب بپزند و پالایند و ده درم [illegible] درم روغن کنجد [illegible]
تخم معصفر با وی سائیده بکار دارند قولنج بلغمی بکشد صفت شیاف بگیرند تخم حنظل و بوره ارمنی
پنجدرم سقمونیا دو درم مغز بادام تلخ پنجدرم مقل پنجدرم شیاف کنند چنانکه رسم است
و بنهند صفت حب که قولنج در حال بکشد بگیرند سکبینج ده درم سقمونیا سه درم و دو درم سکبینج را
با آب سداب حل کنند و باقی را بدان بسرشند و حب کنند شربتی دو درم و ناخنه [illegible] و
شیاف گشاده بکنند دارو مسهل نرم دهند و اگر غثیان رنجه دارد سفرجلی مسهل دو درم
همه در جلاب که از باد و شکر کرده باشند بسرشند شربتی دو درم صفت حبی که زود تر از همه
اطلاق کند بگیرند شحم حنظل دو درم سقمونیا یکدرم مصطکی نیمدرم ایرسا نیمدرم کثیرا [illegible] حب
کنند با آب کرفس شربتی یکدرم با مثقال نوع قولنج است که آن از آن افتد که در روده‌ها
کرم تولد کند و [illegible] ثقل رود و امعاء [illegible] بدان سبب طبع خشک شود علامت تولد کرم است
که گاه گاه در ثقل کرم فرود آید و احساس [illegible] در روده خلیدن باشد در یک روی زرد و تیره
شود و قوت ضعیف گردد و غذا و نیز علت زود گرسنه شود از بهر آنکه هر چه برود ها
فرو دآید کرمان بخورند و روده ها [illegible] بگیرند و بدان سبب گرسنگی و بخش ناف و [illegible]
و غثیان پدید آید و خواب و بسیار تر تب باشد و در خواب دندانها بهم سایند
و از دهان لعاب رود علاج بگیرند ترمس رنگ کاه [illegible] و [illegible] از هر یک پنجدرم

[illegible] صفت [illegible]
[illegible]

ترید بسفید بمحول پانزده درم بکوبند و بیزند و پنج درم از پنجه باشیر تازه دهند بگرسنگی دیگر بگیرند
برگ کاما مقشر هفت درم خرما و کور مغز او هر یک هفت درم هر سه بکوبند و بسرشند و
شبانگاه بگرسنگی بخورند و بخسبند و بامداد کرم کند و دانه را پاک کند و از پس استفراغ
بکثرت ایارج فیقرا بدهند در باب سبب بگفته ام بامداد پنج درم ایکامه بخورند تا شتا
ماده کرم پاک کند صبر و زهره گاو و آب چغندر را استارات و مقعده را بدان تر کنند
کنند و برداریم که جمله خرد پاک کرداند و کودکان را برگ شفتالو کوفته بر شکم ضماد کنند و زهره
گاو و قطران و پیه گوزن و سعتر و رسن بهم بسرشند و بر ناف طلا کنند و شونیز بسرکه بسرشند
و طلا کنند سود دارد ان شاء الله تعالی **باب یازدهم در بیماریهای مقعد** بیرون آمدن مقعد **علاج**
گل سرخ انار پوست برگ مورد خرنوب در آب بپزند و در آن نشینند و گلنار و مازو و
انار پوست و صدف سوخته و اقاقیا و شب یمانی و اقداح همه کوفته و بیخته بر آن موضع
پراکنند و ببندند چنانکه رسم است و غذا او مزاج سرد دارد و ماورد شراب قابض بپزند
و مزورکرش زیاده کنند و اگر مقعد بیرون آید و درش باشد بشراب قابض که دارد و مایی قابض
در وی بپخته باشند بشویند و سرب سوخته و شسته کثیرا ده درم گل سرخ و سماق از هر یکی
پنج درم مر دو درم و نیم کوفته و بیزند و بر آن موضع پراکنند و ببندند **شقاق** طرقیدن لبهای
شرج را اشقاق گویند و گاه گاه باشد که رگها ممتلی باشد در رگها بطرقد **علاج** اگر سبب امتلا
رگها باشد رگ باسلیق یا رگ صافن بایض بزنند یا بر میان هر دو سرین حجامت کنند و اگر
سبب آماس حرارت باشد سفیده تخم مرغ و روغن گل در هاون سرب بزنند تا سیاه
شود طلا کنند و مرهم کافوری طلا کردن سود دارد و اگر حرارت قوی نباشد مرهم مقل بکار دارند
و مرداسنگ با خمیر چرب بند و مرهم کند هر سه را استارات غذا او مزاج سرد دار بود
دارد **خارش مقعد** اگر سبب خارش کرم خرد باشد علاج آن یاد کرده آمد و اگر سبب کرم نباشد

خارش

خارش سوزان باشد مقعد مسا سوز باشد **علاج** رگ باسلیق ابزند و بر میان هر دو سرین
حجامت بکند و مطبوخ افتیمون استفراغ کردن و از طعامهای سودا و پرهیز کردن و آن موضع
بروغن مغز زردالو و موم که مقل در وی حل کرده باشند چرب کردن **بواسیر** این علت از غلبه خون سودای
باشد **علامات** آنچه از خون گرم صفراوی باشد باخلیدن و سوزش سخت باشد و آنچه از خون غلیظ باشد
خلیدن و سوزش کمتر باشد لیکن گرانی بیشتر باشد و باد بواسیر اوی باشد غلیظ با فراق از
پدید آید و گاهی بجانب زهار و خایه و قضیب فرود آید و گاهی بشراسیف و کتف بر آید و گاهی اسهال
خون آرد و گاهی شکم بار گیرد و در استفراغ انجوان درد قولنج تولد کند در انداعها پدید آید و در مفاصل
و در آن وقت بر خاستن آوازی همی آید که آنرا [illegible] گویند **علاج** اگر خون صفراوی باشد سخت
رگ باسلیق زنند پس مطبوخ هلیله و پستان و خارشتر و عناب و آلوی سیاه استفراغ کنند و
اطریفل کوچک و اطریفل مقلی بکار دارند و اگر خون روان باشد و غلیظ و بسیار باشد برای معلوم
نزدوش برگرفت الا که قوت ضعیف باشد و هرگاه که خواهد که باز دارد اقراص کهربا دهند و معجون
خبث الحدید و حب مقل **صفت حب مقل** هلیله کابلی بریان کرده بروغن گاو سی درم کهربا پانزده درم
مقل ازرق حمل و پنجدرم در آب افکنند تا حل شود و دارد و با وی آن بسرشند و حب کنند شربتی دو درم
هر بامداد در طبیخ داروهای قابض می نشینند و کبیر فراز و گلنار و مازو و اقاقیا و کندر و مر و اسفیداج
کوفته و بیخته و آن موضع را اول بشراب قوی بشویند و این زرور بر وی پراکنند و ببندند و اگر
باسورها از گرمی باشد هم نخست رگ بزنند پس مطبوخ افتیمون دهند **علاج** که اصحاب سودا
بکار دارند هلیله زرد ده سخت موافق باشد و اگر درد باشد کثیرا مرهم دیاخیلون و روغن
گل و اندکی زعفران و اندکی افیون در زیر بسرشند و بکار دارند و اگر درد شدید نه و سودمند باشد
و بابونه و اکلیل الملک و اندکی زعفران بلعاب تخم کتان بسرشند و بر نهند و اگر باسور ممتلی باشد
و درد سخت باشد در آب گرم نشینند و روغن دانه زردالو و مغز در روغن گرمان شیر طلا کنند در آن

آب پس بگیرند پشم پاره و آب پیاز خام بیرون کنند و آن پشم پاره بدان تر کنند و بگوش تر دارد
و بگرمای صبر کنند زود گشاده شود و درد ساکن گردد و نیز بگیرند تخم شبت تخم خطمی و مغز بادام تلخ از
راست بکوبند و بیزند و شیاف کنند و هر ساعت یکی بر نهند تا در یک ساعت شیاف نهند
صفت دارو دیگر که ناسور خشک کند و بریزاند اوست بگیرند مار افعی از جایگاهی که دور از آب باشد
و سر و دنبال او بیفکنند و شکم او پاک کنند و بشویند و بپزند تا مهرا شود و سیر طبیخ بوده
دارند از روغن زیت بر افکنند و بجوشانند تا آب آن برود و روغن بماند آن روغن نگاه
دارد و طلا کنند خشک کند و بریزاند دیگر میکوبد ناسور را بر روغن زیت چرب کنند
و اشنان سر کوفته و بیخته بر وی بر افکنند خشک کند و بریزاند دارو دیگر با ناسور را بشکند
بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و نوشادر و قنفل و دار فلفل
و تخم گندنا و مقل ازرق راست راست همه بکوبند و بیزند و مقل با آب موز حل کرده دارو را بدان
بسرشند و حب کنند شربتی سه درم با ناسور را بپوساند و بشکند مجرب است باب دوازدهم
در بیماریهای جگر جگر گرم علامتها تشنگی بسیار باشد و حرارت در جانب راست و موضع جگر باشد علاج
رگ باسلیق زدن و سحرگاه آب تخم خرفه و سرکنگبین دادن و چاشتگاه کشک آب با مغز
بادام و ارس چهار روز تا هفت روز است کاسنی با آب عنب الثعلب دهند و طبع نرم دارند
و آب میوا و قلوس خیار شنبر در آب کدو پخته و شراب انار و شراب زرشک سود دارد
و اگر طبع نرم باشد اقراص طباشیر دهند و ضمادها از صندل و گل سرخ در کشته کدو تر
و آب کوک و آب عنب الثعلب و آب برگ مورد سازند و اندکی مصطکی و دارچینی
بر وی کنند و بر جگر نهند جگر سرد علامتها زبان سپید باشد و رنگ روی رصاصی باشد و بول
غلیظ و سپید و اشتهای طعام زود پدید آید لیکن دشوار گوارد و بباید دانست که اسهال اغلبی بیماری
شهوت نشان سردی جگر باشد و با سقوط شهوت نشان گرمی و ضعیفی جگر باشد علاج جگر سرد را

ماء الاصول با روغن فستق و روغن بادام تلخ و دو دانگ جگر گرگ خشک کرده کوفته
و بیخته و دوار ریوند چینی پنج درم گلنگبین سرشته سود دارد خاصه اگر سه با مداد دهند اگر
اکثره جگرهای جانوران هیچ منفعت نکند و با جگر مردم ملایمتر از جگر گرگ نیست و اگر شراب رقیق
خراب ماء اسپیا بزرگ بر آنند سود دارد و شیر شتر اعرابی اخلاط سرد را باز دارد و اسهال
پاک کند و سه دانگ شیر خاصه اگر با اندکی بول ایشان شیر دهند و ضمادی بر نهند بدین صفت
آن صبر دو درم و مصطکی و افسنتین رومی از هر یک دو درم گل سرخ پنج درم عود خام و
سنبل و سک از هر یک سه درم زعفران یک درم موم روغن مورد بسرشند و بر جگر
نهند سود دارد باب سیزدهم در بیماریهای سپرز درد سپرز گرم علامتها حرارت در جانب
چپ باشد و تشنگی غالب و دلیل رنگین علاج رگ باسلیق زنند و رگ اسلیم از دست
چپ و آب کاسنی و آب بادیان بهم آمیخته دهند و آب عنب الثعلب و آب کرفس از رک
دوا وقیه بدهند و استفراغ بداروهای اصحاب سودا کنند و ایارج فیقرا و غاریقون از هر
یک مثقال حب کنند و بدهند و دو درم غاریقون با اوقیه سکنگبین سخت سود دهد باشد و آب
سبزی گز و آب بید برگ و آب برگ بره خشک کرده از سه مقدار دو درم کوفته با دو درم
شکر هر با مداد سفوف کنند درد و آماس زایل کند درد سپرز علامتها گرانی بیش باشد و دلیل
سخت رنگین نباشد و تشنگی نباشد علاج ماء الاصول با روغن بادام تلخ چهار دانگ با ...
اربعه در وی حل کرده و پنج درم افتیمون سوده با یک اوقیه سکنگبین سپرز را پاک کند و اشنان و فشن
و پوست بیخ کبر از هر یک برابر کوفته و بیخته با انگبین سرشته پنج درم با بیخ مثقال سخت سود دهد باشد
اشق را بسرکه حل کنند و مغز بادام تلخ کوفته و بر سداب خشک کوفته بسرشند و بر سپرز
نهند و بر بندند و انجیر بسرکه بپزند و خردل کوفته و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته بهم بسرشند
و ضماد کنند و عصاره با قدحی کنند از چوب گز طعام و شراب از آنجا خورند در مدت چهل

روز سپرز گرم سرد را که ازرد و سود دارد **باب چهاردهم در یرقان** باید دانستن که یرقان
علتی است که رنگ چشم و رنگ تن را بگرداند از زرد شود یا سیاه **اما یرقان زرد** از فزونی صفرا باشد
و بیشتر از جگر باشد و از سده که در منفذ زهره افتد **یرقان سیاه** از سپرز افتد و شرح آن
در کتاب ذخیره یاد کرده آمده است **علامتها** یرقان زرد آن باشد که تشنگی غالب باشد
و دهان تلخ بود و بول سخت رنگین و کفک بول رنگ بول دارد **علاج** اگر یرقان محکم باشد
هم رگ باید زدن و هم مسهل باید دادن اما رگ باسلیق باید زدن یا اسلیم از دست راست
و مسهل طبیخ افتیمون و هلیله زرد و عناب و اجاص و خیار شنبر و تخم کشوث و تخم
کاسنی و تخم کرفس و غاریقون و غافث و شاهترج باشد و اگر سکنجبین و علوس خیار
شنبر در آب کاسنی کفایت کند و ما الجبن سخت نافع باشد و هر بامداد سکنجبین بوزوری
با آب کاسنی دهند و از پس سکنجبین بچهار ساعت کشکاب دهند و در کشکاب یا روغن
بادام و شکر دهند و در کشکاب تخم کاسنی و بیخ او در افکنند و در ابزن نشستن صواب و
هم در ابزن رود و قی به آب ترب و نمک او قیه شراب رکا و نیم درم بوره ارمنی حل کرده
بدهند زردی از روی فرو دارد خاصه اگر هم در ابزن بول کند یک استر رگ سهد سحک کرده
کوفته و بیخته در جلاب یا در ماء العسل بدهند یکدرم ریوند کوفته و بیخته با ده تخم
تخم شبث بدهند و اگر چهار درم پر سیاوشان در طبیخ افتیمون بدهند یرقان و زردی فرود آرد
یرقان سیاه و غذا و نیز یرقان سیاه را رگ اسلیق زنند یا اسلیم از دست چپ و استفراغ
بما الجبن کند و تدبیر سپرز از معده و استفراغ سودا کند **باب پانزدهم در استسقا** استسقا
سه نوع است لحمی و سبب آن ماده بلغمی باشد که با خون در همه رگها بگذرد و دیگر طبلی است
و سبب آن ماده باشد باد ناک در همه احشا باشد و نوع دیگر زقی است و سبب آن اینک
باشد که در فضای شکم گرد آید و اصل همه نقصان هضم است و بیماری استسقا اب خراسان است
وسبب

وسبب آن خراسانی ضعیفی جگر باشد و عاجزی سبب ضعیفی آب که بر و در سده از جوشش
رفع کردن و دوستان از غذاها بران سبب همه تن تشنه اند و از جگر آب خواهند
الله جگر را آب حاجت آید و همچنانکه جوع البقر گرسنگی همه اندامهاست با آنکه معده طعام
خواهد از بهر آنکه جگر ضعیف باشد آب را با غذاها نتواند فرستادن هر آب که خورده باشد
در جگر بماند و جگر را سرد کند و آب ترشح در فضای شکم جمع شود و مزاج همه احشا تباه گردد
بدان علت مشارکت همه احشا مستحکم گردد و چگونگی ترشح از کتاب ذخیره باید جست **اما استسقا**
که سبب آن گرمی جگر باشد که رطوبتها که اخلاط کبد را استفراغ تولد کند چون ادرار و عرق بسیار
و اسهال خون و افراط طمث و بدان سبب خشکی تولد کند و سبب خشکی رطوبت اصلی که مدد
حرارت غریزی است تحلیل پذیرد و سبب تحلیل آن قدر حرارت گردد ضعیف شود جگر ضعیف گردد
و کیلوس را خون تولد نتواند کرد استسقا آرد کنه **علامتها** علامتهای زقی آن است که شکم گران باشد
و جنبش چون مشک پر آب باشد **علامت** طبلی آن است که ناف بیرون آید و شکم مانند کره باشد و
جنبش همچون پر باد باشد و اگر دست بر وی زنی آواز طبل دهد **علامت** لحمی آن است که اندامها آماسیده
شود و هر جا که انگشت بر زنی در وی نشیند اثر آن نگران بماند و رنگ روی و رنگ اندامها بر رنگ
مردگان ماند و بیشترین حال طبع در زم باشد **علاج زقی** بهترین تشنگی کشیدن و از سکنگ
و از دیدار آب دور بودن و بکار داشتن آن منع باید کرد و هر دو سه روز قی فرمودن و
هر بامداد ریاضت معتدل و در گرمابه عرق آوردن و در ریگ گرم نشستن چنانکه سر او در آفتاب
باشد و تن او در آفتاب و تدبیر ادرار بول کردن و در آب دریا و در آب گوگرد نشستن
و استفراغ بحب غاریقون کردن **صفت حب غاریقون** بگیرند غاریقون ده درم عصاره غافث
و ریوند چینی از هر یک دو درم شکر طبرزد ده درم حب کنند و هر بامداد یکدرم بدهند و اگر اسهال
بسیار گردد باز گیرند و شیر شتر اعرابی با اندکی بول او سود دارد و آنجا که شیر عرب یابند شتر را

بعلف پرورده وار و جو خمیر کنند و تخم کرفس و بادیان و تخم نانخواه هر یک بمقدار صد درم
سنگ انزروت بسرشند و بدهند تا بخورد و یک هفته و طعام مریض نان بریان کرده و
خمیر نیک خواسته و در خمیر تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه سرشته هر یک بمقدار ده استیر
از آن نان را نان باید کند و اگر خواهد آن نان در نخود آب تر کند تا بخورد و بجز روغن شیرخشت
یا روغن بادام یا روغن پسته و زبیب خام پخته سود دارد چندانکه بخورند و اگر از گوشت صبر کند
گوشت تذرو و کبک و کنجشک دهند در نخود آب پخته و اگر اضطرار آب دهند با اندکی شراب
یا سرکه با آب لا ارتفاع کند و اگر حرارت و تب باشد هر بامداد آب برگ ترب و کرفس و
برگ کاسنی گرفته و نبات زده و جوشانیده و کفک برداشته و پالوده با اندکی شکر بدهند
علاج شکم را نکمه گرم دارد بنرم و سپستان و نمک و ارزن گرم کرده و مانند آن و پوست سمور
در رودها بر شکم کشند و ماء الاصول دهند با معجون فنداد یقون و کندر و زیره پرسته میکنند
و طعام نخود آب علاج لحمی قی کردن و ریاضت کردن معتدل و دماغ را بالغرغره و ایارج فیقرا
پاک کردن و در آب دریا و گوگرد نشستن و انجا که دریا نباشد نمک در آب کند و چند روز
در آفتاب نهند بجای آب دریا بود استعمال کند باب سیزدهم در بیماریهای کرده و آلت تناسل
اماس گرم اندر کرده علامتها تب گرم لازم و تشنگی و گرانی در کرده و دشوار گردیدن از پهلو بر
پهلو باشد که غشیان ریخته دارد و باشد که زبان سیاه باشد علاج فصد باسلیق و گلاب
با روغن بادام و شکر و گلخوردن آب و حقنه گرم کردن و حب شنبر دادن و در آب کاسنی با
انجبین اماس سرد کرده علامتها کردن گرانی باشد و علامت بلغم و کسلات ظاهر باشد و تشنگی نباشد
علاج قی کردن و شراب التین و گلنگبین دادن و حقنه از خشک و برگ کرنب و چغندر و
برگ خطمی و سپستان معصر و اکلیل [illegible] و پرسیاوشان و تخم خیار و خربزه و روغن کنجد
سرخ و ضماد از تخم کتان و حلبه و خطمی و اسپند و بابونه و اشق و علک البطم سازند و
المرضع را

و المرضع را بپیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاو گداخته و اندکی مقل در تیانه در روی حل
کرده بمالند و طعام سپیوات با عسل و روغن بادام با بیرون دادن بول خون و سوزش
آب تاختن علامت اگر بول خون از کلیه باشد خون با بول آمیخته نباشد لیکن فرو ده باشد و
و پاره پاره اندر غثیان خالی نباشد و در نواحی کلیه الم باشد و گاه الم در میان پشت
باشد و بر انها فرود آید و گاهی [illegible] و کتف بر آید و اگر از مثانه بود خون با بول آمیخته
بود و خون رقیق باشد و از غثیان مثانه و سوختن خالی نباشد علاج فصد باسلیق و از همه
تیزی و ترشی و شوری و تلخی پرهیز کردن و گلاب و شراب بنفشه و شراب خشخاش خوردن
و اگر با بول خون سوزش و حرارت نباشد بگیر بزر قطراسالیون و تخم کرفس و انیسون و فوه
و راسن و تخم خیارین و خربزه و کدو و کرنب [illegible] بخته بسرشند و بکار دارند شربتی دو درم با
العسل که ماء الشعیر و جلغوزه بسرشند و تخم خیار و تخم خربزه راستا [illegible] بکوبند و در مثخته
بسرشند و بکار دارند سوزش را و قروح را سود دارد و تخم خیار با شیر زنان با شیر خر و قروح مثانه را
سود دارد و قرص کهربا خون آمدن بار دارد و اقراص کاکنج قروح و سوزش را سود دارد سلس
البول بیرون آمدن بول باشد بیخبر و بی مراد مردم و سبب آن سردی مزاج و سستی مثانه باشد
علاج قی کردن و در آب گوگرد نشستن و روغن سداب بالیدن و مثرودیطوس [illegible] با
خوردن و ماسک البول بکار داشتن صفت ماسک البول کندر و حب الآس و تخم [illegible] مقشر
و سعد و خرنوب نبطی و قرفه [illegible] و راسن راستا کوفته و بیخته در مثخته بسرشند شربتی
با مداد و شبانگاه سه درم و گوشت روباه بریان کرده گفته اند سود دارد دیابیطس این علتی است
که سبب آن گرم شدن مزاج کلیه باشد علامتها تشنگی و صبر نتوان از آب و بیرون آمدن آب
در حال که خورده باشد هنوز از رنگ نا گردیده بیرون آید علاج آب انار دان و آب تخم خرفه
و شراب غوره و گلاب و شیر [illegible] خراب اسبغول در آب خیار [illegible] شکر بکار دارند

واقراص طباشیر وسرکه وگلاب وروغن گل در موضع کلیه مالیدن وصندل ازمحل وبرک
جو وا بلکوفته وبرگ بید مورد تر کوفته برنهادن واگر این رگها باشد صندل سرخ و
صندل سفید وفوفل واندک کافور بگلاب سوده وقطره سرکه بر چکانیده طلا کنند و
طعام روح ترش وماش مقشر اسفاناخ ومزوره کدو وجرو غوره ومشو ومانند آن
دهند وسبب ترش وزرد آلوی ترش وخرمای هندی وطفیل ازعدس مقشر آب غوره
ومانند آن دهند **عسر البول** باز گرفتن بول را عسر گویند ودشوار امدن را عسر واسباب
آن یا زخم وسقطه باشد یا ضعف قوت دافعه آن تواند بودن یا بادی غلیظ یا چیزی
در مجرای بول گرفته باشد چون سنگ یا خون فسرده اگر سبب زخمی وسقطه باشد رگ باسلیق
رگ باسلیق زنند ودرابزن فاتر نشانند وروغن گل مالیدن و بول لقاطیر بیرون کیرند
واگر حرارتی یا ورمی باشد آب عنب الثعلب وآب تخم خرفه دهند وحقنه نرم استفراغ
کنند واگر سنگی باشد ومجری بول در مانده باشد **علاج** آن درجای نگاهش یاد کرده ایم و
اگر خون فسرده درمانده بود شب یا ذرسرکه فرغار کنند یک شبانروز وچاپلانند وشکر
برافکنند وبقوام آرند وهر بامداد بدانند ودارد وها که سنگ ازمثانه بریزاند سود دارد
واگر سبب بادی غلیظ باشد الاصول با روغن بید انجیر دهند واگر سبب ضعف قوت
مثانه باشد درآب کوکردنشانند وبوره ارمنی درآب حل کرده یا حلیل فرو چکانند
وزهره گاو وزهره تر ونمک آب مع آنچه حاضر باشد درچکانند سود دارد وپیش که
در جامه مردم توله کنند احلیل درنهند بول بکشد **سنگ ودرگرده** که درمثانه وکلیه توله کنند
علامتهای یک در بول پدید آید ودرین قاروره رسوب کنند وکنه وبول را نگذارد و
بسوزانند وکراد کنند وآب تا خاتن زود دارد درکیرد وآنچه ازکلیه اید زرد بود وآنچه ازمثانه آید
سفید باشد یا خاکستر گون **علاج** آن بزن فاتر نشاندن وکمرگاه ومثانه را بروغن گرم

چوب بکنند وبروغن شبت وازطعامهای غلیظ پرهیز کنند وتخم خیار وخیار بادرنک و
خربزه وحجر الیهود وآب بادیان وتخم کرفس وحبة القلب ومعجون عقرب مقدار دانگ
درآب تخمهای بنهند وآب ترب کوفته وکشیده مقدار ده درم یا ده درم ترب تازه سه روز
بدهند مثانه را از ریگ پاک کند **جرب مثانه** علامتها بیرون آمدن بول با دغدغه باشد ورسوب
او همچون سبوس باشد **علاج** کشکاب بروغن بادام خوردن ولعاب واز بها وشیر زنان
در روغن گل حقنه کردن ودر احلیل درچکانیدن وطعامهای چرب ونرم خوردن **فتق**
علامتها هر گاه که بر پشت باز خسبد بجای بازشود وفراخ کنند روده فرود آمده باشد واگر دوتا
باشد بازشود به که از اثر بکوبند فرود آمده باشد **علاج** از حرکتها وکارهای سخت پرهیز
کردن وازپس طعام خوردن اورا زنده نکنند وچیزی گران برندارد وآنرا آهسته ازاره واگر شوار
بجای بازشود شبت بپخته هم گرم برنهند وآن برهم فشرند وچون بجای باز شود این ضماد برنهند
صفت ضماد کندر وسعد ومازو ونار پوست وکندر ومرزنگوش ونانخواه ودرمش کف کرده آن
وسریشم ماهی ابر شنند ودر نهند وببندند وبگذارند تا خود بیفشد ودیگر بار برمی نهند تا سخت شود
وازطعامهای بادناک ومیوه پرهیز کردن وگونه لکا رد ارند **اماس خایه وقضیب** اگر حرارتی باشد رگ باسلیق بزنند
وطحلب وآرد جو وآب گشنیز تر وآب کاسنی برنهند واگر حرارت نباشد وصلب باشد آرد
باقلا وحلبه وبابونه وپیه مرغ وپیه بط درآمیخته خمیر کنند وبرنهند واکلیل الملک وآرد گندم و
زردی تخم مرغ همه درآمیخته خمیر کنند وبرنهند وضمادها که درکتاب ذخیره درعلاج اماس پستان
یاد کرده آمده است دراین باب سود دارد **صفت طلا** اقاقیا ومامیثا هر یک نیم درم توتیا درد دانگی صبر
زعفران نیم دانگ اشنان جمله همه دارو را کوفته وبیخته با روغن بیتی طلا کنند **ریش قضیب وخایه** کنند
ورگ باسلیق بزنند وازطعامهای تیز پرهیز کنند وصبر وکندر وانزروت وگلنار ومردارسنگ
کوفته وبیخته درموضع ریش نهند **خارش خایه وقضیب** **علاج** فصد باسلیق وازچیزهای تیز پرهیز کنند ودرداروی

راننده حجامت فرمودن و پا و بوجه برف افکندند اشنان ابرکه زکرده هر روز در گرمابه بدان بشویند و اگر
بسوزند و بروغن گل یا سفید خایه طلا کنند **بواسیر ناخن** از آب سرد و هوای سرد پرهیز کنند و
هر روز بگرمابه روند و در آب گرم نشینند خاصه آب گوگرد **بسیاری ریزش موی** بگیرند فرفیون و جند بیدستر
وسعد و عاقرقرحا و قسط و دار فلفل کوفته و بیخته راست است و اندکی مشک تبتی بروغن
سداب در افکنند و بزیر و حوالی آن بمالند و از طعامهای تری فزاینده کند و کمونی و دواء المسک
بکار دارند **ضعیفی قوت مباشرت** مردم محرور هرچند داروهای گرم بیشتر خورند دران کار ضعیفتر باشند
لیکن از دوغ تازه و حجرات تازه و امرود و آب نخود خام منبوت کرده قوت تمام حاصل آید
و بعضی باشد که از تخم خرفه و بوی کافور قوت یابند که عجب دارند و قلیه نرگسی که در وی کزر بسیار
و باقلا و اندکی زنجبیل باشد خداوند مزاج معتدل را بخت سود دارد و مرطوب و مبرود را هیم
انگزد در پنج درم زرده تخم مرغ سود دارد درین باب از کتاب ذخیره باید خواند **باب سیزدهم در بیماری زنان**

بسیاری رفتن خون حیض اسباب آن بسیاری خون باشد در تن یا گرمی و تیزی خون یا قرحه در رحم
علامتها آنچه از بسیاری خون باشد نبض عظیم باشد و رنگ روی سرخ و تازه بود و همه تن گرم
باشد **علاج** فصد و طعام از سماق و ناردان و عدس و باجه بره و گوشت گوساله و شربت اقراص
کهربا و حمول از پشم پاره که با آب بارزد تر کنند و سرمه آلوده کنند **و آنچه از تیزی** و گرمی خون باشد
تن ضعیف شده و خون رقیق باشد **علاج** تسکین حرارت بشربتهای خنک و غذاهای لطیف خنک باید
کرد آمده است از عدس و باجه و مانند آن و آنچه **از قرحه باشد** خون عفن و فسرده باشد **علاج** رگ
باسلیق و رگ بابض زدن و ماء العسل شوبند و طبیخ الهلیله و اقراص کاکنج و بنادق البزور دادن
و با آب گوگرد نشستن سود دارد **بستن خون حیض** بوقت اسباب آن یا کمی خون باشد در تن یا غلیظی و سردی
خون از فربهی افراط **علامتها** اما علامت کمی خون آنست که پیش از آن بوده باشد چون عاف و عرق
آمدن بسیار و مانند آن و لاغر شدن تن و ضعیفی آن و زرد شدن لون **علاج** آن آن برنشستن

هر روز

هر روز بگرمابه رفتن و غذاهای معتدل فربه کننده چون ماء اللحم و زرده تخم مرغ نیم برشت و شاکامی
علامت غلیظی خون آنست که اندامها بلمس سرد باشد و فربهی از زیبه باشد نه از گوشت **علاج**
غذاهای لطیف گرم اندک خوردن و ریاضت معتدل کردن و سکنجبین و کرفس و خردل و انکه ان
بکار داشتن و فلافلی و معجون الوج دادن و در طعامها زیره و نانخواه و دارچینی بکار داشتن
اختناق الرحم سبب از بازماندن حیض بود **علامت** حالی مر او را همچون صرع الا آنکه صرع را کف
و تشنج و اضطراب باشد **علاج** مباشرت و دغدغه و عطسه آوردن بکندس و فلفل و عنبر
ان و بوی نیلوفر و کافور و بنفشه و صندل سود دارد **رجا** باشد همچون حال آبستن و علامتهای
آن آبستن باشد **علاج** ماء الاصول با روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر و استفراغ با ایارج
فیقرا یا غاریقون مرکب و حب قسطن و مانند آن **حمل ناپذیرفتن** آنچه از جهت زن باشد
سبب فربهی افراط و غلبه سردی و تری باشد و یا گرمی و خشکی مزاج یا بادی غلیظ **علامتها** اسباب
این پوشیده نیست و بسیار جای یاد کرده آمده است آنچه از سردی و تری و باد غلیظ باشد
ماء الاصول در روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر و استفراغ بحب سکبینج و حب منتن کردن
و سکبینج نیا و در وار المسک دادن و پشم پاره بر روغن بان الورد یا غالیه سکبین بر خوش
برداشتن و بخور آب و قلیه خشک خوردن با توابل چون دارچینی و فلفل و مانند آن و اگر
سبب آن گرمی و خشکی باشد **علاج** کشکاب با روغن بادام و آب تخم خرفه و آب لاز
و لعاب بزرقطونا و شکر بکار داشتن و طعام قلیه کدو و قلیه خیار و اسفاناج و عیران **دشواری**
زادن علاج چون وقت آن نزدیک رسد هر روز بگرمابه روند و در آبزن نشینند و شکم و
پشت بروغن بادام و روغن بنفشه میمالند و شربتهای چرب خورند و در حال دشواری زادن
حلبه و خرما پخته و مقدار صد درم آب بدهند با روغن بادام شیرین تنفاریق و کمتقال عاقرقرحا
در شراب ریحانی بدهند با روغن بادام و عطسه افکندن بفلفل و کندس و بوی گندنا و عطسه آوردن از

گردد و قوت فرو کند **واگر شیر نیابد** بچه پیر و کبر خرد و پرزه گوگرد و جاوشیر استارات
و بزهره گاو بسرشند و زیرا او دود کنند چنانکه رسم است مشیمه بچه مرده جدا گردد **اماس و**
ریش رحم علاج همچون علاج اماس و قرحه باشد **خارش رحم** سبب آن رطوبتی باشد
گرم و سوزان **علاج** همچون جرب مثانه باشد رگ باسلیق زنند و بر روی را حجامت کنند
و حقنه و تخم کتان و ماء العسل بر نهند و شیاف بدان کنند و بجوشش بردارند **کمی شیر** اگرچه شیر
و منی و خون هر سه بصورت مختلفند و تولد هر یکی از عضوی دیگر است اسباب کمی و بیشی
هر سه یکسانست هرگاه غذا در کمیت و کیفیت معتدل شود و مزاج همه تن و مزاج جگر معتدل
بود بدان سبب شیر و منی نیک تولد کند از بهر آنکه تولد هر دو از خون نیک باشد پس هرگاه
که شیر کم باشد غذا الصلاح باید آوردن و تدبیر اعتدال و اصلاح جگر باید کرد و غذاهای موافق
فرمودن **علاج** اگر شیر زرد بود در رقیق سکنجبین ساده و آب انار ترش و شیرین و آب تخم
خرفه باید داد و طعام و گوشت بزغاله و گوساله و مرغ مصوص و زیره و مانند آن و اگر غلیظ باشد
سکنجبین بزوری دهند و ماهی شور فرمایند و طعام نخود آب و آب کامه و مانند آن و اگر
اندک باشد کشک آب برنج و شیر و خطمی و شوربا و شلغم و گندنا و اسفناج و مانند آن و کنجد پس
کرده در شراب ریحانی بمالند و بپالایند و آن شراب بدهند و پستان بر دو کوفته سود در
اماس پستان علامتها گرمی و سردی چندین جای معلوم شده است **علاج** اگر اماس گرم باشد سرکه با
گرم بیامیزند و بدان تکمید کنند و تخته گل باستیق زنند و سکنجبین و روغن گل بهم بیامیزند
و آرد باقلا بدان بسرشند و ضماد کنند و اگر اماس سرد باشد بابونه کوفته و بیخته در آب برگ آن
و آب کرفس بسرشند و ضماد کنند نافع است **باب هفتم در اوجاع مفاصل و نقرس و**
دوالی و داء الفیل اوجاع مفاصل و نقرس گرم سبب این علت ضعیف عضو دردمند باشد و بسیاری زده
و فراخی منفذها و رگها **علامت** اگر ماده گرم باشد آن عضو سرخ و گرم باشد **علاج** اگر ماده خون
باشد

باشد بخت رگ زنند لیکن در اوجاع مفاصل رگ اکحل زنند از هر دو دست و در نقرس
و در دردهای فرودسوی تن رگ باسلیق زنند از آن جانب که درد باشد و شربتهای خنک
دهند پس داروهای مسهل دهند اگر مسهل دفع توان کرد یا در قاروره نضج [illegible] دفع
کند و موضع درد دهند را در آب فاتر یا آب سرد بر نهند تا درد آرام گیرد و داروی مسهل
یا سورنجان و سنامکی و قنطوریون بدهند تا آنچه مشاهدت حال واجب کند و از آن
مسهل باردارد بول مشغول باشند که ماده اوجاع مفاصل بدان پاک شود و ضماد تخت
رادع برنهند پس مرکب پس محلل و اگر ماده صفراوی باشد استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و
خرمای هندی کنند و کمیه شربت لایق آن است زیرا **اوجاع مفاصل و علامتها** عضو دردمند اگر
تر باشد و گرم باشد و گران کنند **علاج** قی فرمایند و ماء الاصول دهند با روغن بادام
و روغن بیدانجیر و کلکلیاس و استفراغ بحب سورنجان و حب سطح کنند و حب منتن
و طعام نخوداب و شوربا کنجشک و مانند آن و ضماد از این نوع است زیر **صفت ضماد حضض**
بشراب و بر روغن بسایند و طلا کنند و اگر حاجت آید ماش و حضض بار کنند و آنجا که محل
باید فرفیون بر روغن سوسن یا بر روغن یاسمین طلا کنند و سرگین گاو ضماد نافع است
و مقل [illegible] و شیر [illegible] ضماد محللات است **عرق النسا** دردی باشد که از سرین فرود آید
تا زانو گاهی بقدم و بخنصر فرود آید **علاج** همچون اوجاع مفاصل و نقرس باشد و قی کردن
و طعام کمتر خوردن و پس از طعام حرکت ناکردن و بهر اندازه ریاضت کردن سود دارد
رگها باشد غلیظ که بر ساق پای پدید آید و سبب آن امتلای رگها باشد و فراخ شدن
آن و طعامهای غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت کردن و این علت حمالان را بیکار
بیش افتد [illegible] قی فرمایند و بدارو [illegible] که سودا و بلغم برآرد و رگ باسلیق زدن و استفراغ
[illegible] و مطبوخ افتیمون و مانند آن کنند و هر هفته ایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون و دیگر

از منی زنگ کند و بدبو شود و پس از طعام بسیج حرکت کند داء الفیل علامت که سبب آن
همچون سبب دوالی باشد و قدم و ساق و پای غلیظ گردد همچون پای فیل ولکن ماده این
علت بر خلاف دوالی باشد از بهر آنکه ماده دوالی عفن نباشد و بدان سبب متقرح نشود
و ماده این علت از عفونت خالی نباشد و متقرح شود علاج همچون علاج دوالی باشد پس
از آنکه استفراغ کرده باشند خاکستر چوب گز و چوب کدو و آرد حلبه و سرگین گاو
و تخم چرچیر کوفته با روغن زیت سرشته طلا نافع باشد مقاله سیم در تب و آبله و حصبه و امثال آن
تب باید دانست که تب حرارت غریب باشد که در دل بر افروزد و با هوا که در جوف
دل است که اطبا آن را روح گویند و با خون در رگها برود و در تن پراکنده شود و همه تن را
گرم کند و جای مضرت آن در فعلهای طبیعی پدید آید و فعلهای طبیعی شهوت طعام و شراب و
هضم آن و قوت خاستن و نشستن و رفتن و خفتن و غیر آن اما که ریدن و گرفتن
تب چنان باشد که ماده فزون در تن گرد آید و حرارت غریزی از هضم آن عاجز آید و
از آن ماده بخاری پدید آید و روح را در شریانها غلیظ کند تا بدان سبب به دشواری گذر تواند کرد
و به دشواری دم تواند زد و بدان سبب گرم شود و گرمی آن به دل باز دهد و در همه تن پراکنده
شود و تب پدید آید از بهر آنکه هر گاه که سوء المزاج گرم در عضوی پدید آید شریانها روح آن
عضو را و حرارت را گرم کند و این حال تب آن عضو باشد از بهر آنکه شریانها از دل رسته
هر گاه که روح و شریانهای عضوی گرم شود گرمی اندک اندک به دل باز دهد و هوا که در تجویف
دل است آن حرارت غریزی است مبدا حرارت غریب شود و اگر از بهر این گفته اند که
تب حرارت غریب است کی از اخلاط بد پاک باشد تب حمی یوم باشد و اگر خلطی
بد باشد حرارت از آن او بیرون آید که بدان خلط عفونت تولد کند ذکر بیان تب چنان
باشد که بخار آن ماده که هوای دل را که روح است و خون را که در شریانهاست غلیظ و گرم
گرده

گرده باشد لطیف گردد و تحلیل پذیرد و تب گسسته شود و انواع تبها خلطی که از عفونت
اخلاط باشد چهار است بلغم و خون و صفرا و سودا لیکن از بهر آنکه عفونت اخلاط یا از درون
رگها باشد یا بیرون رگها انواع آن تب هشت میشود چهار آنکه از درون رگها باشد که عفن
گردد و چهار آنکه از بیرون رگها و تا این تبها را با یکدیگر ترکیب افتد انواع آن بسیار شود و
این معنی از کتاب ذخیره باید جست حمی یوم علامتها درین تب تکسری و گرانی و کسالتی و درد
چنانکه در دیگر انواع باشد هیچ نباشد و اگر صداع و تکسری باشد لازم و قوی نباشد
و قاروره و نبض خوب باشد علاج هر گاه که تب فاتر شود در آخر تب آبزن و گرمابه
حوض و آب فاتر صواب باشد و در رود تر تدبیر غذا باید کرد و از فروج باز غاله و کشک
جو و اسفاناج بغوره و مانند آن و ملک سازد تب دق بسیار باشد که حمای یوم به دق کشد
و تبهای دیگر به سبب درازی مدت و تخلیط بیمار و خطا طبیب بسیار به دق باز گردد و نادر باشد
که تب دق ابتدا پدید آید علامتها نبض صلب باشد و دقیق و متواتر و ضعیف و موضع و حرارت(?)
آن گرمتر از جای دیگر باشد و بیمار از حرارت تب سخت آگاه نباشد و چشمها در اندر شود و
پوست پیشانی بر استخوان کشیده شود و کتفها بر افرازد و موی باریک شود و رونق و تازگی از رنگ
برود و هر گاه که غذا خورده شود حرارت ظاهرتر شود و چنین چراغی که روغن باید بر افروزد
و نبض قوی‌تر شود و این درست ترین نشانها است علاج اگر قوت بر جای باشد و استخوانها
به گوشت پوشیده بود و در بول ظاهر نباشد امیدوار تر بود اما هوای خانه و بستر بیمار خنک باید
ساخت و گرمابه حوض و آب فاتر و روغن مالیدن سود دارد و شیر زنان و شیر خر دادن
و با ماهها دوشیدن و شراب خشخاش و گلاب که در وی کدو تر و سرطان تازه جوشیده
باشد با روغن بادام و شکر و لعاب اسپغول دادن و در گلاب یا از پس آن در حر(?)
کافور و شراب صندل دادن و طعامها همه تری آرنده باید چون قلیه کدو و قلیه اسفاناج و

خیار و ماهی تازه کوچک و تخم مرغ نیم برشت و مزوره کشک جو و آش معقشر و پاچه از گوشت بچه و دوغ تازه و مانند آن و بنفشه و نیلوفر و برگ بیدمشک و میوهای خوشبو و گل تازه و شاهسپرم سرد کرده می‌بویند و اندوه و خشم و اندیشه از خود دور دارد و آب کدو و آب خربزه هندی و آب خیار زرشش و آب انار شیرین با روغن بادام سود دارد تب مطبقه سبب آن عفونت خون باشد یا گرمی بسیار علامتها رنگ روی و رنگ چشم سرخ باشد و رگها ممتلی و حجم دهان شیرین و حرارت تب حار تر باشد و نزدیک همچون حرارت کسی که از حمام بیرون آمده باشد علاج فصد باید کرده خون بسیار و از خون قوت و عمر و فصل سال بیرون کند و پس از خون بر ورم مطبوخ هلیله استفراغ کردن و تسکین دادن سکنگبین ساده تب محرقه سبب این تب صفرا سوخته باشد از درون رگها یا همه تن یا از بیرون رگها که نزدیک دل و جگر و فم معده باشد یا عفونت بلغم شور باشد که با صفرا آمیخته باشد و تولد بلغم شور از رطوبتی رقیق باشد که با صفرای سوخته آمیزد علامتها حرارت این تب لازمه باشد و باطن سوزانتر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زبان درشت باشد یا سیاه یا زرد و روز بحران در ابتدای تب فرا شکنه و در او خود کند علاج در تسکین عرق مبالغه باید کرد و هوای خانه خنک داشتن و تن کاه برکشیدن از نسیم هوای خنک معتدل برسد و حرارت تحلیل می‌برد و باندرون باز گردد و سکنجبین ساده و شراب ریباس دادن و حرارت دل را شراب صندل و شراب حماض و ترنج و قرص کافور تسکین دادن و بعوض غذا آب کدو و آب خربزه هندی و آب خیار زرشش و کشکاب رقیق دادن و اگر استفراغ حاجت افتد ملین سازد خیارشنبر و طبیخ خرمای هندی حل کند و بدهند تب غب خالص این تب باشد که یک روز باشد و دیگر روز نباشد علامتها درازی مدت تب هفت ساعت باشد و بیشترین دوازده ساعت و کمترین چهار ساعت و هرچه از دوازده ساعت رسد با بیشتر از این از خالصه دور باشد و اگر تدبیر صواب باشد روز هفتم زائل گردد

باشد

نباشد و باشد که چهار نوبت بکند و بسیار باشد که بسبب لطافت ماده یک نوبت پیش نگذرد و با قی بعرق و اسهال صفرا بکند و اما نبض عظیم و قوی و مختلف باشد و قاروره سرخ و آتشی و رقیق باشد و حرارت این تب سوزانتر از دیگر تبها بود و سر آنکه در آغاز تبها پدید آید حرارت تب آنست که رطوبتی را گرم کند از دو بر همه اعضای تن برساند تا سرما از آن رطوبت محسوس گردد و سبب آنکه سرما از تب اگرچه رطوبت باشد سرد آن محسوس نباشد آنست که آن رطوبت در تن ساکن باشد نه از جایی بجایی میگردد و نه از جایی بجایی میشود و هرچه در تن ساکن باشد اجزای تن با اجزای آن خو کرده باشد و بهر حال چیزی که با یکدیگر در جایی دیر بماند میان ایشان الفتی و خو کردگی پدید آید پس هرگاه که آن رطوبت از حالی بحالی شود و از جایی بجای حرکت کند هر جزوی از وی از قرارگاه خویش بجنبد مجاورت و خو کردگی همه اجزای تن با همه اجزای رطوبت بگردد و هر جزوی از سردی آن جزو که با آن خو کرده باشد تا فتی گیرد و سرما محسوس گردد و لرزه پدید آید علاج در ابتدا سکنگبین سرد کرده یا شراب عوره یا شراب ریباس یا شراب آلو و در روز نوبت در آن وقت که سرما و لرزه پدید آمد سکنگبین با آب گرم دهند تا باشد که قی کند تا ماده صفرا برآرد و اگر قی کند قوت نهوع و حرکت آن حرارت غریزی را تحریک کند و ماده بگدازد و سبب ملازمه زود ساکن گردد و هرگاه که تب ساکن شود آماس کشکاب دهد و روز دیگر که نوبت نباشد اب انار شیرین دهند یا تخم آن کوفته و قند زده و شکر را حکمت تا هم حرارت را تسکین دهد و هم عفونت شحم و شکر صفرا دفع کند یا شراب آلو دهند یا شراب گلشکر با سکنگبین یا آب میوها آمیخته کرده یا آب خرمای هندی یا آمرکی خیارشنبر تا مقدار پانزده درم مغز بنفشه پرورده در گلاب حل کرده و پالوده مقدار ده درم ترنجبین در آب آلو و شکر دهند و مزوره از آب غوره و از آب آلو و از خرمای هندی و یا از کشکاب جو اسفیدبا مغز بادام و اگر تب صعب‌تر باشد و آتش طبع زکیه نرم مجرب باید کرد با اشیافی که از بنفشه و شکر و سقمونیا ساخته زود تر برد که همچون تب محرقه باشد

شطر الغب این تب و تب غب غیر خالصه از جملهٔ تبهاست که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند و
حکایتش هر یک را از این دو ماده و چگونگی ترکیب ایشان حدی نتوان نهاد از بهر آنکه بلغم گاهی غلیظتر
باشد و بسیار و گاهی رقیقتر و کمتر و گاهی صفرا سوخته باشد و گاهی ناسوخته و گاهی ماده آن در
عروق باشد بدین سبب تبهای مرکب را نام خاص نیست و شطر الغب و غب الغیر خالصه است
که از او نامی نهاده اند **علامتها** فرق میان شطر الغب و غب غیر خالصه است که ماده که در شطر
الغب صفرا باشد و رطوبت لیکن بهم آمیخته باشد و چنین ممتزج باشد بدین سبب نوبت
هر یک جدا باشد و آن روز که نوبت حرکت صفرا باشد تب گرمتر و آشفته تر آید و روز دیگر که
نوبت حرکت رطوبت باشد آهسته تر و درازتر باشد و ماده غب غیر خالصه هم صفرا و رطوبت
باشد لیکن آمیخته و چنین ممتزج گشته باشد و بدین سبب فعل هر یکی جدا گانه بجای نتواند آورد و بسیار
باشد شطر الغب و غب غیر خالصه در یک نوبت روا باشد سرما و فراش پدید آید و از
گرم شود و علامت غلبه خلطی از اعراض تب توان دانست **علاج** طریق صواب و علاج این
تبهاست که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر عرق کردن و تدبیر ادرار بول و تدبیر مسام گشادن
و عرق آوردن و پاک کردن تن از ماده تب بچیزهای سهلتر و سبکتر و بدان طریق که گفته
باشد آرند و تدبیر تسکین حرارت کنند و استفراغ قوی از پس برآمدن نضج کنند و در اول اگر
تب نگاه میکند و با ماده غالب بیشتر کوشند از آنکه تغییر او در ملطف بر آید گردد و در گشکاب
تخم و تخم بادیان و سعتر و فراسیون و پودنه و سنبل و آنچه در جزو باشد در افکنند و پیش
از گشکاب سکنجبین ساده دهند سکنجبین نزوری و مقدار حاجت کنند و آب بادیان
و گلشکر در وی کرده اند و سکنجبین ساده عسل و شراب غوره و گلشکر سکنجبین بر نشسته موافق
بود و اگر حاجت آید تسکین حرارت که بیشتر باشد سکنجبین شکری دهند و اگر نزوری کنند نزور
تخم کاسنی و بیخ کاسنی کنند و تخم خیار و خیار بادرنگ زیاده کنند صواب باشد و اندازه و

تدبیر

تدبیر شربتها آن چنین باشد که بحکم مشاهده تصرف میکنند و بمقدار و هنگام و هرگاه که اثر نضج
پدید آید تدبیر استفراغ کنند بر وفق و گلشکر با سکنجبین نزوری صواب باشد و شراب قسطنطین
موافق بود و نیم درم تربد و نیم درم غاریقون و نیم درم سقمونیا در شراب گل یکبار گلشکر سرشته
بدهند و از پس استفراغ قرص گل بدهند **نسخهٔ قرص گل** گل سرخ ده درم سنبل سه درم اصل
السوس پنج درم تخم خیار مقشر و تخم کاسنی از هر یک چهار درم شربتی یک درم تا یکمثقال و اگر صفرا
و بلغم آمیخته برابر باشد **نسخهٔ دیگر** گل سرخ ده درم و مصطکی یک درم و سنبل دو درم تخم کاسنی پنج درم
شربتی یکمثقال با گلشکر بدهند **تبهای بلغمی** هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبیعی اثر کند عفونت
اندر وی پدید آید طبیعی شود و تب بلغمی تولد کند **علامتها** و لرزه قویتر باشد و تابنده تر از دیگر
سرمای تبها دیگر باشد که پندارد که در میان برف است و دیر گرم شود و این نوع سرما از بلغم زجاجی باشد
که از بلغم زجاجی گرفته و طعم دهان ترش و فم معده ضعیف و شهوت باطل شود و آب دهن بسیار
افتد و نبض ضعیف و صغیر و متواتر باشد و قاروره رقیق و سفید یا سرخ و تیره شود
علاج مدت یکهفته سکنجبین عسلی دهند و گشکاب که در وی تخم بادیان و تخم کرفس پخته باشند یا ماء
العسل که در وی زوفا پخته باشند و از پس یکهفته قی فرمایند خاصه اندر اغاز تب و قی سکنجبین عسلی
و آب گرم فرمایند و از پس قی گلشکر دهند با مصطکی و انیسون و طبع را نرم کنند بگلشکر یا ده درم
گلشکر با سی درم سکنجبین حل کنند و بدهند و تربد و مصطکی و زنجبیل و استاراست گرفته و پخته و شکر چند
وزن همه شربت از یکمثقال تا دو درم طبع را نرم کنند و سود کند باشد **و تبهای بلغمی** بعضی باشد
که آن لرزه و سرما باشد و گرمی آن ظاهر باشد و مانند تب دق باشد اندر این علاج تبهای
بدهند و لطیف گشته چند روز بر این برگردان که در تب بلغمی از بهر آنکه بیم باشد که ماده لطیف گردد و
دماغ را بدرد سرسام تولد کند خاصه اگر صداع باشد یا دماغ ضعیف باشد و صواب آن باشد که گلشکر و
سکنجبین ساده ورگنید سکنجبین که در وی ارمک بیخ بادیان پخته باشند و این تصرف بحکم مشاهده توان کرد و

بقراط بهمین معنی گفته است که الحمی فی المشایخ لینة فلا تغیر فیهم زیادة الحمی ولکنها ولا یقدم
علی المشایخ الا بعد الاحتیاط والتثبت . و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بلغم بشحم حنظل باید
کرد و اگر اسهال باشد الاصول و از پس استفراغ قرص گل دادن تب ربع روز نوبت روزه
گیرند یعنی از طعام و شراب باز ایستد خاصه آب سرد و اگر کسی غارتب قی تواند کرد صواب
باشد روز دیگر از پس روز نوبت شوربا بخورد و اندکی گوشت که بفغنه در روز دیگر که فردا روز
تب خواهد بودن نخوداب دهند با زیره اجاخره مرغ خانگی با روغن گاو و روز تب
هیچ چیز نخورد و اندر آغاز تب قی کنند و هر روز که نوبت نباشد کاشکاب سکنجبین پوسته
پیدا شد و بعد از آن بچند ساعت گلاب دهند تا بخورد بخسبد و تا اثر نضج پدید آید استفراغ
قوی نکنند و دیگر تدبیرها چنین تدبیر بلغمی باشد و تبهای خمس و سدس و سبع و غیر آن همه برین
قیاس باید شد آبله و حصبه باید دانست که آبله و حصبه هر دو از یک جنس است و هر دو از جوشیدن
خون باشد لیکن ماده آبله خونی باشد گرم و بسیار میل به تیزی دارد و ماده حصبه خونی باشد صفراوی
و اندک میل بگرمی و خشکی دارد و بدین سبب بثرهای حصبه کوچک است و از پس برون آمده است
و از بهر آنکه حصبه از خون تباه زاده شده است و جوشیدن خون در تن مردم کاری طبیعی
باشد و کاری غیر طبیعی و عارضی آنچه طبیعی باشد جوشیدن خون کودکان است از بهر آنکه خون کودکان
چون شیره خام است و خون جوانان چون شیره پخته و رسیده و خون پیران چون شیره که قوت از او
رفته باشد و سرکه خواهد شد پس همچنانکه شیره خام بطبع اندر خم بجوشد و کف و درد از وی
جدا شود و پخته شیره صافی جدا چنین خون کودک را چاره نیست از آنکه خون کودک اندر تن بجوشد
و خامی بگذارد و قوامی دیگر گیرد و بجوشد همچنانکه طبیعت واجب کرد که دندان شیر بعد از دندان
قویتر بر آید واجب است که خون اندر تن کودک بجوشد و فضله غذای نخستین که از خون حیض فضله
باشد و فضله غذای مخالف که از بدو ترتیب کودکان در تن ایشان جمع شده باشد از وی

ایشان

ایشان جدا شود و بدین سبب کم کودکی باشد که او را آبله بر نیاید لکن از بهر آنکه مزاجها و
ترتیبها و هوای هر موضعی و قوت هر یک از ایشان دیگر است و بعضی را این جوشیدن اتفاق افتاده باشد که
مادر او را حمل از پس پاکی بوده باشد یعنی پس از آنکه حیض پاک شده باشد آنگاه آبستن شده باشد ماده
تولد کند و فرزند پاکیزه تر باشد و درست تر آید و فرق آنکه کمتر آید و بعضی را که حمل وقت آمده باشد
که بر ضد این بوده باشد یعنی از حیض پاک نشده باشد فرزند تندرست باشد و فساد آید و درد
بسیار آید بدین سببها بعضی را آبله بیشتر آید و بعضی را دیرتر آید و بعضی را کمتر و بعضی را سلامت نزدیکتر و بعضی را
خطرناک تر و برین قیاس واجب میکند که جوانان را آبله بر نیاید مگر جوانی را که در کودکی آبله بر نیامده
باشد و اگر آمده باشد اندک آمده باشد و مزاج او گرمتر باشد و غذاهای گرم و تر بسیار خورد
و خون او رطوبت ناک شود بدین سبب ممکن است اگر چه در کودکی آبله بر آمده باشد در جوانی باز آبله
هر چه از این نوع باشد جوشیدن خون او عارضی باشد و مردم پیر را آبله بر نیاید مگر وقتی که هوا
وبا باشد و بسیار مردمان شهر را بدین هوای بد و بخار عفن ایشان در روی اثر کنند علامتها تب لازم
عظیم باشد و درد پشت و درد سر و گرانی همه تن و سستی و اندک ورم شیدن در خواب و سرخی
چشم و دمعه و خارش بینی و بعضی را سرفه و درد گلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز پدید آید و او را خ
سنگی ورزد و اندک و پراکنده آید و اولیتر باشد خاصه آنچه بتمامی بیرون آید و زود پخته
شود و آنچه در پهلوها آرد و در هم پیوسته و بنفش باشد و آنکه سیاه و بر سینه و شکم بسیار
باشد و کم بیرون آید و دیر پخته شود خطرناک باشد و اگر بحث آید برابر پس تب آمدن نکو
باشد و اگر تب کم تر نشود پس از آنکه آبله بر آید هم بد باشد علاج هر گاه که اندر شهرها آبله
بسیار آید کسی را که آمده نباشد فصد باید کرد و حجامت و از گوشت و شیرینی و چیزهای
گرم پرهیز کردن و آب میوه طبع فرود آرد را دادن و چون آبله پدید آید هوای خانه معتدل باشد
و تن بجامه پوشیدن و جرعه جرعه آب سرد دادن و صندل و کافور بوی دادن و

و گلاب بر بینی کشیدن و آب کشنیز تر و اقیع سماق و عصاره شحم انار رش و با مازو
بگلاب سوده بچشم در چکانیدن سود دارد و مرسه بگلاب حل کرده با اندکی کافور در چکانیدن
و اگر حلق او گرفته باشد بشراب خرنوب غرغره کنه و آب بیح و غداء آنست جرابها عدس
آمیخته اندر آب انار رش یا اندر آب غوره یا سرکه بر شند بشره مغز بادام و اگر در حلق درد گیر
پرست اندر جلاب دهند و گشکاب اندر گنگ بود از عدس مقشر پزند سود دارد و اندر جبه
لعاب اسپغول و دانه و گشکاب رقیق و آب که و آب خرزهانه ی و آب غوره
و آب ریواج و آب انار رش آمیخته و همچنین آب تخم خرفه با آب غوره با این اجهای
رش موافق باشد و سود دارد مقاله چهارم در اماسها و رشها و جراحتها اماس گرم علامتها لون
آن سرخ بود و با ضربان و با سوزش و لمس گرم بود علاج فصد و حجامت و استفراغ مطبوخ
هلیله با آب الفواکه با قرص بنفشه و طلا دراول صندل سرخ و بنفشه و فوفل با آب عنب الثعلب
و در میانه شیاف مامیثا و حضض و زعفران و مرداب کشنیز تر کوبد و بروغن گل آب بر
و چنین مرهم کنه و بر نهند و اگر سبب اماس زخمی باشد سقطه صندل سرخ و زعفران را برابر با کشنیز کرده
طلا کنه و شم پاره بروغن گرم کنه و بر نهند و در بند اماس سرد علامتها گران باشد و گرم
نباشد و هر یک دیگر جا بهانه باشد علاج شب یمانی در سرکه حل کنه و آن سرکه با آب پالیز
و چند پاره مال رکسنه و بر نهند و بر بندند و اگر حاجت آید استفراغ رطوبت و سرکته
سرطان علاج آن علاج مالیخولیات و آنچه طلا باید کرد و بهترین آنست که صبر و اسفیداج بعفر
و صلا به سرب باشند با آب کشنیز تر بر وی طلا کنه تا مه با کنه رو بی ریح خنازیر علاج استفراغ بلغم
و پرهیز از طعامهای غلیظ و بسیار در مرهم و حنبیرون بر نهادن طاعون اماس گرم باشد که سرخ
یا سبز یا سیاه با سوزش و خفقان و غشی علاج دل را بشراب صندل و قرص کافور و شراب
حماض ترنج قوت دهند چنانکه در علاج دل گرم یاد کرده آمده است و آن موضع را پا ئر سد و خون

ازل

ایکجه بیرون کنه و مسح طلا اسرو بکار نداره از فر وحش اماس باشد و این ان چمن پدید آید دمل
سخت فصد باید کرد و بر زالسیح و اهن در بزر قطونا بسرکه تر کرده بر آن نهند و هر ساعت بر کنه
و سرد میکنه و باز می بر شند و اگر همه روز آنست در آب سرد نهند صواب باشد و اگر سال
نشود انکشت در روغن گرم می نهند بزر قطونا بسرکه تر کرده بر نهند و از پس سه روز ارد کندم و
نان خشک در آب و روغن بپزند و بر نهند و تخم مرو تخم کتان کوفته با مرکبی کبوتر و خمیر ترشده
و بر نهند زود بپزانند شری سبب شری بسیاری خون صفرا باشد یا بلغم شور علامتها انچه از خون باشد
سرخ باشد و گرم و سوزان و آنچه بلغمی باشد حرکت ان بیشتر شب باشد و هر که تن باشد و آن
سپیدی دارد و بیشتر شب بیرون آید علاج آنچه سرخ باشد آب غوره طلا کنه و آب غوره و خرزهره
و چربی کن کرد و رگ اکحل زنند و طبع را با آب میوها و خرمای هندی نرم کنه و دوغ ترش و
آب انار و قرص کافور سود دارد و اگر مدتها دراز گردد و ورم هلیله زرد و درد و ورم ایارج
فیقرا با سکنجبین بر شند و بر اماله و بلغمی را بخست رگ برزند پس کاشکر مسهل دهند و ایارج
فیقرا اتر بد و غاریقون و نمک هندی و افتیمون و شحم حنظل ترکیب کنه و بر اماله و کرابه سود دارد
جمره و نمله و آتش پارسی و کار در این همه جمله بثرات دامامیها گرم باشد اما نمله بثرهای خرد باشد
در هم پیوسته میکرد و پهن باز شود و با خارش و سوزش باشد همچون سوزش گزیدن مور و
بعضی باشد که یک بثره باشد و بعضی باشد که بثرات بود و چنین تر ازال جمره بثرها بود گرم و سوزان
و زود سیاه شود و تری کمتر دارد آتش فارسی بثرات رقیق بود با خارش و سوزش صعب باشد کار در
بثرات خرد باشد و مثل بصلات دارد از بهر آنکه ماده غلیظ باشد و بلغمی علاج همه بیکبار رگ
سکنجبین صفرا کنه آب غوره و آب انار رش و مانند آن پس فصد کنه و مطبوخ هلیله
با ماء الرمان استفراغ کنه و صندل و فوفل و شیاف مامیثا و اسفیداج ارزیر و گل ارمنی
با آب کشنیز تر و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و سرکه و گلاب طلا کنه و جمره را پس از مسهل ایارج

اما ریش در سر که بزرگ باشد و بر خرقه طلا کند و بر وی نهند و در شبانروزی سه بار تازه کند
دکا و ریشها هم بدین ترتیب علاج کند لیکن استفراغ بمطبوخ افتیمون کند و از زربد و قیصوم خاما
کندر و زنگار گر و خارش کار هم خشک باشد و هم تر علاج خشک را گرمابه و حرکش آب و شستن
باب چغندر و آرد نخود و استفراغ بماء الجبن و کبریت تخم ریواج و مغز زردالو و پیح از هر یک
ده درم نمک و سیماب کشته از هر یک یکدرم بکوبند و با سپر و با سرکه تر کنند و بخورات
کنجد اسس کرده بسرشند و در گرمابه طلا کنند سه روز و اگر تر باشد فصد کنند و بطبیخ هلیله استفراغ
کنند و کبریت تر کنند شش درم زرنیخ سرخ چهار درم خبث الفضه شش درم زاج پنج درم
سیماب کشته دو درم بکوبند و با سپر و سرکه تر کنند و بر روغن گل حل سازند و طلا کنند
در گرمابه با دراقب سعفه و شرین علاج اگر سعفه خشک باشد رگ پس گوش زنند و اشخوان
در روی مالند پس مرهم سرخ طلا کنند و رگ قیفال بزنند و بر گردن حجامت کنند و کبریت
کشنیز خشک سوخته و سفال کوزه کهنه و حنا همه بکوبند و بسرکه و روغن گل طلا کنند و اگر تر باشد
فصد کنند و حجامت و استفراغ کنند بمطبوخ هلیله و حب قوقایا کبریت زرد و بنفشه و فتیل و از هر یک
یکدرم بسرکه حل کرده بسرشند و طلا کنند و اگر سخت قوی باشد استفراغ کنند بمطبوخ افتیمون
ایارج بجای کبریت را روی بسعفه و در سرکه و بول گاو بپزند تا زود نرم شود و ببندند و طلا کنند
و باز ... اطلا کنند بسرکه سود دارد سوختن آتش در حال سفیده تخم مرغ با روغن گل طلا کنند
و پس از آن مرهم اسفیداج بر وی نهند و کبریت از زیره و مرداسنگ زرد از هر یک سه درم زنگار
... دو درم با موم و روغن گل بسرشند و طلا کنند ریش مخرج علاج فصد و استفراغ صفرا
و شراب ریواج و شراب لیمو و قرص کافور و طلا مرهم اسفیداج ریشها علاج زرد و روغن
زیت و شب یمانی ... از هر یک راسنا ... مرهم ساز و طلا کنند پس بعد ...
و خشک سازد مرهم کبریت سوخته در قالب و نمک اندرانی راسنارت و روغن مورد

و موم

و موم چندانکه کفایت باشد مرهم سازد جراحت هر جراحتی که تازه باشد و راست
افتاده باشد اولیتر آن باشد که هر دو لب فراهم کرده و کنار زخم که چیزی در میان افتد چون
موی از روغن و غبار و خشک بندد و اگر جراحت اهمال رسیده ورم و بها دارد اسکافه
و شرح کنند پس علاج کنند و داروهای تر و روار بکار دارند صفت دارو
اسفیداج ارزیز درم و مرداسنگ از هر جزوی و مازو از هر یک نیم جزو سایند و بکار دارند و اگر
جراحت بزرگ افتاده باشد آن را ... بشراب بپزند و خشک کرده و کوفته و بیخته سود دارد
و چیز خشک کوفته و بیخته سود دارد صفت داروی که خون باز دارد کبریت صبر یک جزو و قشر کندر
یک جزو ... دم الاخوین و انزروت از هر یک نیم جزو سرگین اسب سوخته و نان سوخته چون
باز دارد خار و پیکان که در عضو بماند علاج ... کوفته با انگبین سرشته و پیخ ... کوفته و بیخته
با انگبین سرشته بر نهند خار و پیکان بیرون آرد مقاله پنجم در علاج شکستگی استخوان و کوفتگی
و بیرون آمدن بند از جای خود هرگاه این نوع افتد ... در حال فصد کنند اگر مانعی
نباشد محجمه را بر آن موضع نهند و خون را بر دیگر جانب کشد و طبع را بحقنه نرم کنند یا آب
... و ... ریوند چینی در جلاب حل کرده و ... گلاب و اسفاناخ و
... روغن بادام اما اگر الم معده رسد سکنجبین ... داهند اگر ...
نیم مثقال و کبریت ... کرده و بگلاب ... گل سرخ ده درم مصطکی ...
و برگ مورد و سنبل از هر یک پنجدرم کزبره و زعفران از هر یک یکدرم ... محکم بسرشند
و بر نهند و ببندند و اگر الم بجگر رسیده باشد کبریت ریوند چینی ده درم لک مغسول و طباشیر
از هر یک پنجدرم بکوبند و ... یکدرم سکنجبین ... از هر یک ده درم برگ مورد ... لادن
دو درم لادن بروغن ... حل کنند و داروها بدان بسرشند و بکار دارند شفا یابد
باب اول در شکستگی و از جای بیرون آمدن کشیدن برد چندانکه بجای از شود درست کردن

ورستن چنانکه در روی عظیم تولد و آزرده شدن عضو برابر روغن چرب کنند و برگ مورد
کوفته با روغن بسرشند و ببندند و اگر آسیب بعصب رسیده باشد ضمادی که ذکر رفت
بروغن نرگس یا سوسن بسرشند و اول شراب کهنه و اگر سوسن بروغن نرگس سرشته
باشد بیونه بآب گرم کرده پیوسته برنهند و می‌چکانند که نافع است و داروهای شکستگی از آن
نوع سازند صفت آن کمیزه معاث رماس عشره یک درم صبر و مرمکی و خطمی سعد و قاقیا
از هر یک پنج درم گل ارمنی ده درم کوفته و بیخته بسفیده تخم مرغ بسرشند و بکار دارند و
اگر چیزی گرم حاجت باشد مرزنگوش و اکلیل و راسن و برگ مورد و برگ مرو زیاده کنند و
اگر از بستن درد کشاده گشایند و آب بشوانند و بار دیگر ببندند مقاله ششم اندر برص
باب اندر داء الثعلب علاج آن ایارج فیقرا مع شحم حنظل و غاریقون چند کرت دهند و اگر
اعضا ضعیف باشد و شحم نتوانند داد مطبوخ افتیمون دهند معجون نجاح و غذا و مزاج گرم
اطریفل کوچک و مطبوخ هلیله زرد و بیخ کبر با یارج فیقرا در وی حل کنند و بدان غرغره
کنند و حی قرقرحا و فرفیون بزهره گاو بسایند و طلا کنند و بار نرگس مالیدن بغایت سود کند
برد باب اندر سبوسه و علاج آن خطمی سوده و آرد نخود بسرکه بسرشند و طلا کنند و یک ساعت
بگذارند و بشویند باب اندر دراز کردن موی آب چغندر و آب نخود میشویند و صبر اندر آب مورد
ترکرده بسایند و طلا کنند و کرمان بگذارند و بشویند و همیشه موی را با آب امله و هلیله سیاه می‌شویند
و روغن مورد و امله بکار دارند باب اندر کلف و علاج آن رگ قیفال زنند و مطبوخ هلیله با افتیمون
استفراغ کنند و ایارج بکار دارند و طلا از زرنیخ زرد و آب کشنیز تر سازند و اگر تخم ترب
بر مغز بادام تلخ و آرد باقلی و مغز تخم خربزه گرفته بزرداب مصفی سرشته طلا کنند پس از اینکه از گر
بیرون آمده باشند نافع باشد باب اندر بهق مطبوخ هلیله با افتیمون استفراغ کنند و اطریفل
کوچک و معجون نجاح دهند و طلا بدین صفت سازند کمیزه تخم ترب و دار و اس و کنه سر

شیطرج

شیطرج هندی و شحم حنظل و مازریون و خربق سیاه و خردل و سقمونیا سوده کوفته
بسرکه بسرشند در روی آفتاب یا نزدیک آتش یا در گرمابه طلا سازند باب اندر برص
و علاج آن قی کردن بود با ایارج فیقرا و لوغاذیا و مطبوخ افتیمون استفراغ کردن و اطریفل و
مانند آن بکار دارند و طلا مرارها قوی کنند بدین صفت کمیزه برگ مازریون و خربق سیاه و
فلفل و بوره و بیخ کبر بسرکه بسرشند و انطرون و زراریح و سوش آهن و زرنباد کوفته
و بیخته در وی کنند و آب بیفکنند تا با هم سرشته شود و اندر آفتاب طلا کنند و چندانکه از آن جمله
کند پس بشویند و اگر آبله زده باشد بشکافند و آب بیرون کنند و صبر کنند تا خشک شود و بار دیگر
طلا کنند باب اندر رنگ روی روشن کردن کمیزه آرد باقلی و آرد نخود و آرد جو و نشاسته
و کتیرا و تخم ترب کوفته همه را در شیر تازه بسرشند یا در گلاب و در اول شب طلا کنند و تا
شب صبر کنند پس بردارند و با هوا و آب گرم بشویند و اگر آب سبوس گندم و نخود
باشند و پالوده و شیره تازه و پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغزها اندام را شیرین و زرده تخم مرغ نیم برشت
و انجیر خشک و ترب و کنه و اندکی انگور و اندکی زعفران و شیر گاو در روی را صاف کند و تازه
دارد و خنده دارد باب اندر خوش کردن بوی اندامها و بوی عرق بر هیرون و خوشبوی و
و زرد آلو خوردن بکار برد و شراب ریحانی بوی عرق و بوی اندامها خوش کند و اگر شد از دوران
باب بغایت بکار برد او بوی دهان و بوی اندامها خوش کند و پیش از طعام و بعد از طعام بکار دارد
که نافع است و مجرب باب اندر ترقیدن پاشنه و علاج آن پی را از گل و خاک نگاه دارند و
کمیزه موم زرد و صمغ عربی گرفته و بیخته بروغن بسرشند و پس بسرشند و در آن شکاف کنند و کاغذی
بر زبر آن نهند تا درد و روی خشک شود و همین را دایم بکار دارند و باید که پی اندر گرمابه شسته و
مالیده و پاک کرده باشند مقاله هفتم اندر علاج زهرها خوردن اولا باید که دشمن دارند و دوری جست
آن باشند که اینها چیزی زیان کار دهند طریق احتیاط است با آنکه در جایگاهی که طعام و شراب

خوانند خورد و طعم آن سخت قوی باشد بخورند مثلا چیزی که بغایت ترش یا شیرین یا شور یا تلخ بود
بخورند و دوست بازکشند از بهر آنکه طعام و بوی چیزهای زهر را بکار دارند بسبب آنکه چنین و شیرا بها
پوشیده باشد و حس نتوان کرد طریق دوم آنکه احتیاط کند که این باشد اول چیزی خورده
شود از بهر دو کار یکی آنکه اگر از خوردن طعام چاره نبود کم چیزی تواند خورد دوم آنکه اگر
چیزی خورده شود مضرت آن دیرتر و کمتر احساس کند زیرا که چیزهای زهر آن کار در حال
آن سبکتر و آشکارا زود اثر کند و چون طعام و شراب خورده شود قوت آن اول بر طعام آید
و کندتر تواند کرد از بهر آنکه رگها ممتلی بوده باشد که انقدر طعام که خورده شده است قوت آن
و قوت زهر کار کرد شود و مضرت آن باز دارد و دفع کند طریق سیم آنکه در طریق احتیاط چیزی
که دفع مضرت زهر کند اول خورد تا قوت زهر باز دارد صفت دارو که از جنس غذا بود و مضرت
بیشتر زهرها را دفع کند و هیچ مضرت در وی نباشد بر این موجب بگیرند مغز جوز پاک کرده
شش درم و برگ سداب خشک و نمک قدری انجیر خشک انقدر که اینها را بسرشند و
بکوبند و با هم سرشته شربتی مقدار جوزی بود، گوشت را سوکه پار بریان عدس کوبند بجای
مضرت بیشتر زهرها را مفید بود، امثرودیطوس، تریاق اربعه، تریاق ثمانیه، تریاق الطلا
پیش و پس از آن خوردن مفید بود و دفع مضرت زهرها کند لیکن باشد که مزاج هر کس
بهر وقت این معجونها احتمال نکند و اگر از این معجونها حرارتی تولد کند آب یخ و روغن گل
دهند و قی فرمایند و اگر در خواب رود دشوار که است بهتر مدبیری که ممکن بود کنند و بیدار
گرداند حال که زهر خورده شود هیچ چیز بهتر از قی کردن نیست پیش از آنکه زهر در بدن کار کرده
بود آب بگرم و روغن شیر تخت دهند و قی فرمایند و طبیخ و انوک بوره و روغن بسیار
دهند تا قی بیشتر کند و هر که قی تمام کرده شود شیر تازه دهند و اگر شیر زود واقع شود نیک بود و
اگر شیر حاضر نبود مسکه گداخته و پیه بط گداخته و لعاب تخم کتان و شراب شیرین دهند اگر

طعام خورد بسیار باید خورد تا اگر قی افتد بسیار طعام بر آن چیز غلبه کند و باید که معده خالی
ذکر آن آسان شود اما دارو که از بهر جانوران زیانکار دهند شراب لاغیه که انواع آن را شرح
کرده ایم افعی را سخت نافع بود و شراب انگوری که افعی در وی افتاده برد و مرده باشد که این
مجموع جانوران نافع است و مقدار دو درم تخم ترنج ضد همه زهرهای جانوران بود و تخ
انگرد پار زهر همه زهرهاست داروها که دفع زهرهای جانوران کند بدین نوع برد لفظ سعفه و شیر خام
آنچه با روغن کاو سرشته و حب بیدستر با روغن زیت سرشته و آب سداب و آب لبلاب
و کندر و زهر کاو و برز و نمک و سرگین کاو و همه را هم سرشته ضماد کردن نافع است و از زهر جمیع
جانوران بود خاتمه اندر قوت شهوت کردن بگیرند گوشت بره فربه و روغن جوز بریان و اگر دارچینی
بکد رم و قرنفل و مشک از هر یک درمی بریان بر برند و بخورند چندانکه مجامعت کند و در بابه
واندر رهای گرم چون سفرا بر وصفرا کم کند و معده قوی گرداند و دوا صاف کند و ذکر سخت کند
باب اندر حبها که در وقت مجامعت بکار دارند بگیرند مصطکی یکدرم و مشک دانگی قرنفل یکدرم
کوفته شیره زنجبیل حب کرده مقدار نخودی در وقت خواب در دهان نهند فعل عجب نماید
نوع دیگر در لذت بگیرند دارچینی نیمدرم بخایند و در قضیب مالند لذت تمام حاصل شود و در فعل
و مفعول درک سعد دهان معروف است صفت معجون که در دفع درشت و زنانه بگیرند سورنجان سفید
شش درم بوزیدان و ماهی زهره و زعفران و بهمن از هر یک مثقال ورق الخیال دو دانگ
مجموع عسل کف گرفته دو وزن او و به شربتی سه از یک مثقال نافع بود صفت چیزی که شهوت فزاید
بگیرند آب کنه تا در قلیه کند و بخورند شهوت بیفزاید و پشت قوی گرداند و باه انگیزد نوع دیگر شیرازه
و فانیذ و روغن گل با هم تناول کند نوع دیگر اگر کسی را آب بود، و بوریا، و بورا آب منی بر دکر
بگیرد و شیر تازه در روغن کاو و دو با هم بگذرد و به روز و نوع حاصل آید و قوت گیرد و ذکر را قوت
تمام فزاید و شهوت افزون کند نوع دیگر تخم گزر هر روز و هر شب سه مثقال با زرده تخم مرغ خام

چنین داروها که برنده و داروها که بادها را بیرون برند و درها گشاینده و داروها که حفظ کنند دارو ها چون شر
عش و سبات و نسیان و عشق و کابوس و صرع و سکته و فالج و لقوه و خدر و رعشه و تشنج
داروهای نسیان نیز کردنی و سعتر و زرفاری خشک و حجر السرطان و فرفیون و عاقرقرحا و مرزنگوش و صبر و
دار فلفل و فلفل سیاه و سعفه و کندش و ابزروت و مشک و جندبیدستر و فقاح و اذخر و قسط و
اهل و شیح و مرو حضض و کندر داروهای نطول سداب و قیصوم و شبت و بیخ کرفس و بابونه
و برگ ترنج و نمام و پودنه و سعتر و زرنباد خشک و مرزنگوش و بابونه و شیح و ورق الغار و اکلیل الملک
و حاشا داروهای غرغره سعتر و عاقرقرحا و قیصوم و فلفل و شونیز و کرسنه و ابهل و کمون و دار فلفل و زنجبیل و
خردل و زنجبیل و وج و بوره و ارمنی و ابگار و تحان و طبیخ عنب و نادرون است و در سرکه عنصل
داروها که برنده مرزنگوش و سداب و قرنفل و جندبیدستر و شیح و نعنع و جوز بوا و حب بلسان داروها
که در چکانند فلفل و آب مرزنگوش و بوره و خردل و مشک و جاوشیر و سکبینج و دارش و چیفت
و هزار اسفند و کندش و عصاره چغندر و عصاره قثاء الحمار و عصاره شهدانه و عرطنیثا و خربق
سفید و شونیز و جندبیدستر و میویزج و نعنع و زهره کلنگ و چهبک دوح و برگ خرزهره داروها که
حقنه کنند هزار اسفند و برگ مرزنگوش و برگ چغندر و شبت و سداب و عرطنیثا و خربق سفید و
پودنه و بوره و پوست کبر و تخم معصفر و صبر و تخم کتان و انجیر و قنطوریون و تخم حنظل و تخم
انجیر و تخم بادیان و نانخواه و بلبوس و بسفایج و افتیمون و نمک هندی و تخم بنجره و روغن بادام تلخ
فصل چهارم در داروها که در شربت و معجون اصحاب لقوه و مالیخولیا بیمار بها می کار
آید چون صرع و سکته و فالج و لقوه و امثال آنچه برین ماند داروهای مسهلات بیماری سودا افتیمون و
بسفایج و نمک هندی و هلیله کابلی و هلیله سیاه و تخم حنظل و غاریقون و ترمد و سنا و مکی و مویز
دانه بیرون کرده و اسطوخودوس و خربق سیاه و حجر ارمنی و حجر لاجورد و شحم حنظل داروهای شربت که اصحاب
مالیخولیا بکار آید سنبل و افسنتین رومی و گل سرخ و سه وج هندی و قرنفل و مصطکی و صبر و ابریج فیقرا و

که اصحاب مالیخولیا و صرع را بکار آید سنبل و مشک و سه وج هندی و قرنفل و مصطکی و جوزبوا و
ترنج و بادرنجبویه و قرفه و فاقله و دارشیشعان و بهمن سرخ و سعفه و زرنباد و درونج و زعفران و تخم
فلنجمشک و برگ لسان الثور و ابریشم و عود و مروارید و اسه داروهای مسهلات بعضی چون لقوه و فالج و سکبینج و
جاوشیر و اشق و فرفیون و غاریقون و جندبیدستر و تخم حنظل و صبر و وج و خردل و فلفل و دار فلفل
و نمک هندی و زنجبیل و ترمد و حرمل و هلیله زرد و هلیله کابلی و قنطوریون و اریک و شیطرج و عصاره قثاء
الحمار و مقل و بابونه و ایارج فیقرا داروهای معجون اصحاب فالج و لقوه ترنجبین کبر و اسطوخودوس و بادیان و افتیمون و
افتیمون و غاریقون و پودنه و جاوشیر و اسطوخودوس و نانخواه و زنجبیل و جندبیدستر و قنطوریون و قسط و شیطرج
و شونیز و زراوند گرد و تخم کرفس و پرسیاوشان و کرفس و بسفایج و قردمانا و تخم سداب کوهی داروهای معجون اصحاب
فالج و لقوه هلیله سیاه و شیطرج و عاقرقرحا و زنجبیل و فرفیون و فلفل و حلتیت و دار فلفل و وج و مر و اسارون
و زراوند گرد و خردل و جندبیدستر و خطمی و دامه و حب الغار و عسل و بلادر و روغن جوز داروهای معجون اصحاب صرع
ترنج کبر و حنظل و قسط و جندبیدستر و حب الغار و زراوند گرد و سیب و اسطوخودوس و اصل فاوانیا و انجبل
مشوی داروهای مسهلات سکته و فالج دار فلفل و وج و سنبل و قسط و جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا
و سلیخه و مصطکی و زعفران و قرنفل و قرفه و شونیز و روغن سداب و روغن بادام تلخ و روغن
اسطوخودوس فصل پنجم در داروهای چشم یاد کردن داروهای این باب بر سخن دیگر است و این باب چون مختصر
کتاب او ریه العین و تذکره الکحالین است از بهر آنکه اغراض آن درین باب یاد کرده آمده است و
داروهای که اندر علاج چشم بکار آید جمله آن کتاب بشرح تمام یاد کرده آمده است و داروهای مرکب
بعضی در قراباذین مرکب آمده و در علاج در باب چشم بعضی ذکر شده او لیکن است که در اینجا یاد کرده
آید و داروهای مرکب که در علاج آن بکار آید نام برده شود تا خواننده این قراباذین چون کتاب
معالجات باز گردد درین ترتیب که اینجا یاد کرده اینجا بیاید تدبیر نگاهداشتن چشم و تصحیح بینائی و داروهای
سرمه که اجزای چشم را قوت دهد برود سکبینج و مرزنجوش که در شیر حل کرده طلا کردن از سرکه

ف شده و بخور بر کرده قوی گرداند و شهوت مرده زنده کند نوعی دیگر مهره ذکر بگویم هر کس چیزی از ان
کرده بخورد اگر ده کنیزک داشته باشد همه را خوشنود کند نوعی دیگر هر کرا اب پیاز در تخم مرغ بپزد
و بخورد شهوت قوی گرداند و زنان تازه را باز خام خوردن اب پشت افزاید اگر کسی قضیب سست کند
بگیرد زهره مرغ خانگی با مروارید سحق کرده بیامیزد و در قضیب بمالد نفع عجب کند تمام شد این
نسخه شریفه بتوفیق الله تعالی و حسن تمامه

کتاب دوم قراباذین ذخیره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبینا محمد و آله اجمعین اما بعد مراد از این کتاب قراباذین
ذخیره است در یاد کردن نام داروها که در علاج هر اندامی بکار اید از معجونها و جهانها و ضمادها و غیر آن
که شمرده شود بعون الله تعالی و این کتاب سی و هشت فصل است فصل اول در سرسام گرم و داروها
که در طلاها و ضمادها و نطول و شموم ان بکار اید و صداع و بحرانها و مالیخولیا و دیوانگی وعده داروی ان
باب بیست و هشت است فصل دوم در داروها که در حقنه ضماد و در سرسام و صداع گرم بکار اید فصل سیم
در داروها که در طلاها و ضمادها و نطولی که در بیماریهای که از تری و سردی و از مادۀ غلیظ باشد بکار اید و از
که از ابزنها و داروها که بدان غرغره کنند و داروها که در بینی دمند و در چکانند و داروها که بدان
حقنه کنند و این بیماریها چون لیثرغس باشد و سبات و نسیان و کابوس و صرع و سکته و فالج
و صداع و تشنج معی و کزاز فصل چهارم در داروها که در شربت مسهل و معجون اصحاب بواسیر و
بیماریهای سوداوی چون مالیخولیا و غیر آن و بیماریهای معی بکار اید چون صرع و سکته و فالج و لیثرغس
و انچه بدان ماند فصل پنجم در داروهای چشم فصل ششم در داروهای گوش فصل هفتم
در داروهای بینی فصل هشتم در داروهای نزله و زکام فصل نهم در داروهای لب فصل دهم در داروهای
زبان فصل یازدهم در داروهای ملازه فصل دوازدهم در داروهای دندان فصل سیزدهم در داروهای اواز

فصل چهاردهم در داروهای حلق فصل پانزدهم در داروهای سینه که در اندرون حلق و سینه بود و
داروهای دل و جگر که بیحتی فرود فصل شانزدهم در داروهای ربوه و ضیق النفس و غیر آن فصل
هفدهم در داروهای سرفه فصل هیجدهم در داروهای خون از کار امدن فصل نوزدهم در داروهای
دل فصل بیستم در داروهای معده فصل بیست و یکم در داروهای جگر فصل بیست و دوم در داروهای
سپرز فصل بیست و سیم در داروهای یرقان فصل بیست و چهارم در داروهای استسقا فصل بیست و
پنجم در داروهای اسهال و پیچ و زحیر فصل بیست و ششم در داروهای شرح مقعده فصل بیست
هفتم در داروهای کرمان فصل بیست و هشتم در داروهای قولنج فصل بیست و نهم در داروهای
کلیه و مثانه فصل سی ام در داروهای مردان فصل سی و یکم در داروهای زنان فصل سی و
دوم در وجع المفاصل فصل سی و سیم در داروهای اماسها فصل سی و چهارم در داروهای
جراحتها فصل سی و پنجم در داروهای افزاینده که از جای بیرون اید فصل سی و ششم در داروهای
موی فصل سی و هفتم در داروها که بشره و اطراف را لطیف کند فصل سی و هشتم
در داروها که مضرت زهرها باز دارد فصل اول در داروها که در طلا و ضماد و نطول و شموم
ضماد و در سرسام و صداع گرم و بحرانها و مالیخولیا و دیوانگی و مانند ان بکار اید داروهای ان
بیست و شش است این جمله بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و کوکنار و مورد و عنب
الثعلب و خرفه و صندل و قرنفل و کدو و ترب و اسفرم و گل سرخ و سرکه و کافور
و گشنیز و عوره و آب انار و بیخ لفاح و بزرقطونا و برگ بید و برگ بادرنگ و فرفیون
و برگ رز و برگ سیب و برگ انار فصل دوم در داروها که در حقنه ضماد و در سرسام
و صداع گرم بکار اید بنفشه و نیلوفر و خطمی و پستان و برگ حنا و سبوس گندم و سپیده
خایه مرغ و شکر سرخ و خیار و روغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو و خیار شنبر فصل سیم
در داروها که در طلا و نطول و ضماد بیماریها که از سردی و تری و با خلط تولد کند بکار اید

شیره سیح و حفره که بر قرنیه افتد استفراغ و فصد شیاف ابیض کند ری کرفتن کند شیاف احمر لین
سپیده از ورسکن ... خایه بگلس عسل دارو یا کرد از در روشنا و تغیر لون قرنیه
علاج یرقان علاج طرفه شیاف احمر لین تیرگی قرنیه قوقا ایارج فیقرا شیاف مرارات بر سر
روشنا خشکی قرنیه نطول بنفشه و نیلوفر و سعوط بشیر زنان ضماد از سپیده و خایه مرغ و روغن گل
بر پشت چشم نهادن قطور از اب گشنیز تر و شیر زنان سرطان که بر قرنیه افتد استفراغ سودا بر سر
عن سودا و ضماد سپیده و زرده خایه مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهند قطور از اب گشنیز
تر و شیر زنان باز ماندن ریم در زیر قرنیه قوقا یا ایارج فیقرا قطور از اب حلبه شیاف ابیض از زر و ورد
مکا شیاف کند دارو معمول شیاف الورد تفرق الاتصال ملتحم تیا آب مورد پرورده
شیاف معمول پوست بسته داشتن انتوع صدفه اگر از رحمی و سقوط افتد و حجاب از
ضماد از آرد باقلا و آرد جو برگ خرفه و اب به ضماد روغن و زرده خایه مرغ قطور از خون کبوتر
بچه و اگر از پس صداع صعب افتد شیاف مرارات نسخه دیگر اگر از بسیاری رطوبت بود فصد
رگ گوشه چشم زدن و سبل کردن و قوقا و ایارج فیقرا دادن و اگر از خشکی بود شیر زنان بر سر دوشیدن
در روغن بنفشه و روغن نیلوفر در بینی و گوش چکانیدن و تدبیرهای تری فرا پیدا کردن و اگر
سبب علت غلبه رطوبت باشد قوقا و ایارج فیقرا دادن و نطول از طبیخ اقاقیا و شیاف
زعفران دارو معمول معیا و دیگر تنوطیه عینه شیاف ابار کشیدن و بستن و داشتن و شیاف
صدفی معمول فرو کردن و ترتیا پرورده باب برگ مورد و اب برگ زیتون در وی و
ذرور اکبر تفرق اتصال طبقه قوقا ایارج فیقرا دادن و داروهای قابض بر نهادن و بستن
داشتن فرود آمدن اب شیاف که در ابتدای اب بکار دارد شیاف از مرده شیاف
مرارات دارو که اب را ضعیف بصر را سود دارد دارو معمول دارو و اگر روغن بلسان
کند شبکوری دارو ضعف سوده نمک باب گرازگز اب جگر بز باید کشیدن روزکوری تیر

تری فراسنه کردن چشم سبل ازو طبیخ کند و در چکانیدن و عسل در کشیدن و سر بر بخار طبیخ
زوفا و بابونه و اکلیل الملک داشتن بیرون خراستن چشم استفراغ شیاف مرارات و
از وی که از جهت اب فرود امدن باد کرد بیم ضعف بصر شیاف کحل دارو قوت ده
بر در دزمان حرز حرز باید داشتن که بیماریهای دیگر جسم شتره و اتصاف جفن و ثولول و
توته و جربی که در چشم افتد و شرناق و سبل و قرنیه علاج ان دستکار است فصل ششم در داروهای
گوش دارو که علاج گرم گوش و باطل شدن شنوایی در چکانیدن اگر حرارت باشد
اب عنب الثعلب و اب کرک و اب گشنیز تر و قطور از رشن و اگر سوء المزاج سرد باشد داروهای
سر جندبیدستر و خربق و قطرون هر یک اب سداب در چکانند صبر و زعفران و شحم حنظل
و زهره گاو و جندبیدستر هم در طبیخ افسنتین سوده و حل کرده مینه انجیر یا بوره و خردل
ابهل دارو پخته با سرکه سیاه شود جندبیدستر با روغن شبت اب سداب عسل پخته
خربق سیاه و زهره بزهر و بار و روغن اما اگر ناگاه گوش گران شود طبیخ افسنتین و خربق سیاه با سپید
با روغن سوسن و با طبیخ افسنتین علک الانباط با روغن خیری و روغن بادام تلخ حرکت
بمادر سه قطره نفط سپید با جندبیدستر بمادر و قطره و شبانگاه سه قطره بپزد و بول نر
اورکه پخته اما اگر آب در گوش رود عصاره ترب با نمک و روغن ترب کودک حنظل را آب دهان
کرا مداد و سعتر و نمک اندر او بجوشاند و آب دربا یکقطره کرم گوش که سبب آن بحران انتقال است روغن
بادام شیرین و روغن بادام تلخ حرکشانیده روغن قسط عصاره ترب روغن گل اسفید آب
پیاز عسل و روغن ترب دارو که در گوش بکار اید از جهت کرم گوش بابونه شبت برگ غار و مرزنگوش
پودنه و سعتر و زوفا و خشک شیح جندبیدستر برگ اصل السوس دارو که شوخ را از گوش پاک کند
چون اگر گوش در شود و کرم در ان افتد روغن بادام تلخ روغن گل ادم مسته اره و خردل و انجیر و عطر پودنه
عصاره ترب و عصاره پیاز و خاصه مخ پیاز زهره جانوران طبیخ افسنتین عصاره برگ

تحجر استفراغ کردن و مرهم و اخیلون برنهادن شعیره طلا از سیلاقوس حنی کبوتر بچه در حال
تکمید کردن باب گرم و از پس تکمید مگس برکنده مالیدن شعر زاید اسفیوس زهره کرکس و
شیاف دیزه و زهره هدهد طلا کردن و حنی خارپشت و شیر زنان و شیاف ابیض سوده
در کشند ضماد کشنیز تر و اکلیل الملک و اندک زعفران و زرده خایه مرغ ضماد انار بیده و سفیج
در دو ورمها نسخه دیگر در وریمها نیم ورد و آن اصغر صغیر و دو کبر اکبر سلاق ضماد شحم انار رش عدس
مقشر گل سرخ گلاب پخته سحیج محض کرده شیاف احمر لین پرورده عنزروت جرب خاریدن
پلک چشم شیاف احمر حاد پس استفراغ خاریدن شیاف اخضر بر سر روشنا و اگر با جرب
ورم باشد خاریدن شیاف احمر لین پس از آنکه خاریده باشد و آلوده شده باشد در زور اعنبر
کشیدن و اسیقون و شیاف زعفران و داروها نم خاریدن پلک و اندرون چشم را
گرابه و ترنبانی پرورده باب عنزروت جسا الجفون گرابه و بخار آب ضماد ضماد و بنفشه پخته سعیره پلک
تدبیر لطیف از پس طعام اخفتن مالیدن زعفران و مرطلا کردن و شیاف احمر لین کشیدن و
زیاخیلون برنهادن ثولول استفراغ سودا کردن و در وی روغن زیت طلا کردن و توتیا
و نمک بسر که طلا کردن شری فصد و استفراغ باب عنزروت شستن بیخ عدس مغسول کشیدن
نمله استفراغ خلط عفن و احمر حاد شیاف دیزه سوده کشیدن و در روشنا و انتفاخ زیر لطیف
صبر و سرکه طلا کردن شیاف مامیثا و صندل کشنیز طلا کردن آکله و جراحت که در پلک دید
آید صبر و انزروت و مرهم اسفیداج طلا کردن گوشت برآرد پس مرهم زنگار طلا کردن
تا خشک شود استرخا پلک تدبیر لطیف کردن و غرغره و عطسه آوردن و داروهای قابض طلا
کردن که اماس پلک را سود دارد کبودی و سبزی که از زخم و بد افتد شقاق ترطلا کردن تخم زیت طلا کردن
حجر قلقطار طلا کردن شپش که در مژگان افتد مژگان باب دریا شستن و باب شور و باب حنظل
و طبیخ مویزج و بعاقرقرحا و بوره شستن ریزیدن مژگان هر که موی مژگان ریخته باشد داروی که

ریزیده

ریزیده باشد برآرد و در مینه ترکی سوخته سنبل تنها لاجورد تنها اگر این عارضه ابتدای شده
شیاف دیزه اگر با سوزش باشد از پوست بیرون که پخته سود دارد سپیدی مژگان شقائق
النعمان روغن زیت سود دارد و سرمه روشنائی کشیدن جلوان سوخته با سرمه سودن
و طلا کردن غرب ماش خاییده برنهادن زعفران و مر و صبر و شیاف ابیض ماهی جب
جند از بیخ آب ملح طلحقون طلا کردن کنه را با سرگین کبوتر بچه سرشته و سکنجبین بسر که حل کرده و طلا کردن
و صبر و مرهم سرشته شیاف از مروده است در روی که غرب را باطل کند غده که در گوشه
چشم افتد استفراغ بلغم و سودا کردن و داروهای ظرفه و سبل بکار داشتن سیلان داروی
که گوشت برآرد بکار داشتن رمد شیرزنان و سفیده خایه مرغ و طبیخ حلبه و شیاف بربرا
نسخه دیگر در وی اصغر و در وی ابیض ضماد دیگر درآخر رمد صعب بکار آید شیاف ابیض با انزروت
طلا کردن که اماس ببرد و حرارت بنشاند طلای دیگر در دو چشم خلنده را شاید ظرفه شیرزنان
حنی کبوتر بچه کنده رسوده شیرزنان اب انجره آب نمک اندر طبیخ سعتر و زوفا حک شیاف
که ظرفه را زایل کند شیاف دیگر که ظرفه و درد چشم را اگر از زخم زایل کنه شیاف احمر لین
طرفه سرمه روشنا و شیاف اخضر شیاف قیصر و شیاف دینارکون باسیلیقون بکار
انگبین با زهره آمیخته کنه داروی سرشته داروی دیگر انتفاخ ملتحمه ضماد محلل شیاف حلو و شیاف
اسود روشنا که از بیرون طلا کنند حال الملتحمه گرابه بخار اب گرم پس از استفراغ سفیده
زرده خایه مرغ با بیه بط سرشته ضماد کردن پرورده عنزروت باسیلیقون شیاف احمر لین
حاد و روشنائی سبل دارو و داروی که ماده سبل ببرد و بگشاید دارو و داروی که شیاف اکوا
در ورمها دی و دوری که سبل گرم را سود دارد و شیاف دینارکون دمعه از ورطکا ورد و
بن علی ازل شیاف ابیض با انزروت سرمه که دمعه باز دارد سرمه دیگر شیاف ابیض
کدری قرحه فصد استفراغ حمیات سماق شیاف ابیض کند رگه قلع کند شیاف امار

خطمی خار شتر داروهای غرغره که نزله را بازگرداند طبیخ از پوست طبیخ عدس حشیش گل سرخ گل زعفران
اقاقیا مر عصاره لحیه التیس حب الاس کشنیز خشک داروها که سده نزکام را بگشاید بخار با قلی بسرکه تر کرده
و دو وران و عود و صندل و دود مشک و عنبر و بخار سرکه و سیوس و بخار سرکه که در سنگ آسیا گرم
کرده برآید داروها که سده از زکام بگشاید شونیز بسرکه تر کرده و بوی عود و بوی قسط بخار شراب انگوری که
در سنگ آسیا گرم کرده برآید بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش داروهای نزله سرد انجیر خشک
مویز و حلبه تخم کتان بنفشه پرورده عسل شراب بنفشه عسل زوفا حشک بیخ سوس معجون زوفا
شراب فصل نهم در داروهای لب و گوشت بن دندان داروهای ترقید لب روغن بنفشه و نیلوفر و روغن
و مقعده مالیدن کف دست را در ریگ بر لب طلا کردن لعاب اسپغول و کشکاب پستان و سکنجبین
و طلا کردن و پیه بط و پیه کوساله و پیه مرغ خانگی و ماز و بسرکه سوده و اسفیداج و نشاسته و کثیرا و
موم و در داسنگ و مصطکی و علک البطم و روغن و شادنج و زرد و چربی و سیم از سوخته و عنبر و
روغن بلسان با روغن بان که آمیخته داروهای خوره گوشت بن دندان مضمضه طبیخ سماق و گل سرخ و برگ
و حب الاس در وی بخته و شب یمانی بریان کرده در سرکه کشته و نمک سوده و با سوخته داروی که گوشت
با گل سرخ و عدس و مازو و انار پوست و گلنار و گل و جوز سرو و برگ مورد و لوشا در و قلقطار
و قلقدیس و قرطاس سوخته و زعفران و کندر و برگ مورد و پودنه و ترشی و عاقرقرحا و زرنیخ زرد و
خل خصل و طرثوث و اعفیه اذرنوز و خبث الحدید داروهای گوشت بن دندان نیکوکند گل سرخ و اقاقیا و زنگار
و جفت بلوط و کندر و حب الاس و خرنوب نبطی و سماق و فلفل سیاه داروهای دندان که دهان
گلنار گل سرخ ارد عدس سماق صندل سفید کافور خشک شب یمانی شراب خرنوب طبیخ برگ
زیتون کشنیز خشک نشاسته گلنار و انار پوست مازو و آب عنب الثعلب و برگ عنب الثعلب خشک
اقاقیا حضض برگ حبله زرد قلقطار ایرسا زعفران توتیا و زعفران زرنیخ سرخ زرنیخ زرد بوره
نمک طعام زاک کفشکران ماهیران کبابه قاقله برگ حماض برگ خرفه برگ زیر داروهای

صندل

صندل سرخ و سپید شیاف مامیثا پرسیاوشان در بنده آب کشنیز تر و آب کشنیز و گلاب و اگر
اماس مفرط باشد سیب و بابونه و اکلیل الملک داروهای آب آمدن از دهان با برش رب سیب رب
رب امرود رب حنی شراب غوره شراب انار مصوص و راج و مانند آن مضمضه آب سماق و عدس
و لارج فیقرا نمک اندرانی افسون انجره نمام در کوار شهار کرم کشنیز خردل فلفل دار چینی انجره خشک
اطباق نمک درشت نشاسته اطریفل کوچک داروهای بوی دهان سرکه و گلاب سرکه عنصل عاقرقرحا
کرمازو فلفل پوست ترنج قرنفل سعد آب و ج هندی سعد مصطکی عود خام کبابه جوزبوا قاقله
زنجبیل کند ربلنجک لسان ثور موز ح اقراص زعفران عسل قرطاس سوخته زرنیخ نمک سماق فلفل
سوخته اقراص قلقدیفون داروهای سده شکر محتق تنکار از اجر سوخته سنبل کرمازو حب الاس
عاقرقرحا شب یمانی بریان کرده در سرکه کشته کف دریا سفال چینی داروهای جهانکه به سعد مشک
کافور قرنفل خولنجان دارچینی قرنفل ارمنی ال فلنجک پوست ترنج فصل دهم در داروهای زبان و
داروهای تشنج زبان آنچه پس از استفراغ بکار آید داروهای مضمضه و ضماد و غرغره و بابونه و اکلیل
ملک و شبت در روغن ان و حلبه و مرزنگوش و انجیر و روغن جوز و روغن بادام و حب
الخضرا و تخم اربان و عسل از جهت تشنج خشک شیر خر روغن بنفشه و نیلوفر و روغن مغز کدو و روغن
بادام و آب عنب الثعلب و آب عصا الراعی و آب کشنیز تر و آب خرفه بکام ضماد
از بنفشه و خطمی و موم روغن بنفشه داروهای استرخای زبان استفراغ با ایارج فیقرا و شحم حنظل و نمک
نفط داروهای غرغره ضماد سعتر و خردل و عاقرقرحا پوست بیخ کبر و کندش و حاشا و کل مخ
دار شیشعان فقاح اذخر حرف و فرفیون فلفل بوره زنجبیل مویزج شونیز مرزنگوش عنبر
لادن جند بیدستر معجونهای بزرگ خوردن و در بن زبان مالیدن چرخشت و مثرودیطوس
معجونهای و حمیرثا و ابجرنا داروهای سوزش زبان لعاب اسپغول کشکاب روغن بادام روغن گل
روغن سپید اب لسان الحمل اب عنب الثعلب دانه الو سیاه دانه خرمای هندی تخم

شقاقل را اندکی سفوف نما دارو های اماس بن گوش و ورم آن و اگر در ابتدا باشد آب حرشف نیم گرم بنفشه
و خطمی و جو و اطبیخ حلبه و ماء العسل و اگر در ابتدا باشد ضماد نمک گرم و تخم کتان و ماء العسل
خطمی و ابوزیدان و طبیخ حلبه و انجیر در آب در ابتدا معمل علک البطم عاقرقرحا مویزج قردمانا فلفل
نرگس ریزه رقت مغز مغز گاو و گوارس گوسفند پیه زنبور مغز مرغ خانگی شوح خایه کمس ایکلین
سرگین کبوتر سفید پیه بط اگر درد باشد آب گرم با روغن گل دارو ها که جهت درد گوش دیگر روغن گل نیم گرم
و روغن بنفشه با اندکی کافور آب عنب الثعلب آب کشنیز سفید خایه مرغ روغن کدو روغن بید
عصاره کدو طبیخ بنفشه و نیلوفر در گوش فرو چکاند یک حبه افیون با شیر زنان و شیاف ابیض
با شیر زنان دارو های پزاننده و تحلیل کننده لعاب حلبه کتان پیه روباه پیه بط پیه مرغ خانگی پیه
با عسل زوفا حنک مسیح لعاب تخم مرو با شیر زنان و اگر سرما رسیده باشد زرده روغن بید انجیر
و روغن سداب و روغن شبت و روغن حب الغار و روغن القسط و روغن فرفیون و روغن
بان و روغن مرزنگوش عسل و روغن فرفیون و روغن زیت شیر در وی جوشیده و روغن جوز
زهره گاو در وی بخته روغن کنه ام کمیه گاو رس غالیه با روغن اقحوان دارو های ریش گوش سرکه
ممزوج با آب گرم سکنجبین عسل خمر و صبر و انزروت و کندر و مر و زفت و مرزد و روغن زفت
و زهره کشف و زهره گاو و بوره ارمنی و دم الاخوین و زنگار و شب یمانی بریان کرده در بیاز و مرهم
و کف دریا و قطران و تراب الرس و زرنیخ و اگر خون آید عصاره لسان الحمل و اقاقیا و عصاره
عصا الراعی و آب ورد و انفحه خرگوش سرکه حل کرده عصاره مازو سرکه بخته عصاره انار ترش
سرکه بخته حضض و شیاف ابیض و آب کندر و سرکه بخامیم دارو ها که طنین و دوی را عصاره
افسنتین و روغن افسنتین و سرکه و روغن نرگس و خربق سفید و زعفران و نطرون و قرنفل و
مشک و عصاره سداب و طبیخ برگ غار و طبیخ مرزنگوش و افسنتین و شیح و سعتر و پودنه دشتی
فصل هفتم در دارو های بینی دارو ها که می کشد بر آب مرزنگوش و بول شتر اعرابی و زرنیخ سرخ و پودنه دشتی

و خربق سیاه و بوره و شونیز و زهره گاو و زهره کلنک و شحم حنظل و خربق سفید و کندش
و سپیدبا و بسوحنک و نخاع سعتر و سداب و پودنه دشتی سرکه بخته کنند و فلفل سفید و حرمل و
روغن بادام مع دارو های گندی سنبل و برگ مورد تر و قرنفل و مازو و مشک و کافور و نمک اندرانی
و خربق سفید و قصب الذریره و گل نسرین و سعد و حماما و اقلیما و بول خر و روغن بنفشه و روغن
نیلوفر و روغن گل و روغن زیت و روغن مورد و موم سفید و مغز ساق گاو و پیه بط و پیه
مرغ خانگی و لعاب خطمی و لعاب اسپغول و عسل و گلاب و سرکه و شراب کهن و شیاف
و مغاث و مازو و تراب الرس و کندر و مر و زرنیخ و اقلیما اسیم و بوره ارمنی و عصاره چغندر
و آب انار ترش و روغن سیس نخل و انقرام و اوردن کتیرا و املس زرد و کزمازو و گلنار و مر و اسنک
و اسفیداج و سرب سوخته و زاج سیاه و قلطار و قلقدیس و روی سوخته و زراوند گرد و زوفا را
دارو های بینی شیاف کرار آب انار ترش کنند و مرهم کرار پودنه کوهی و زر سرکه کنند و شب یمانی
و مس سوخته و تراب الرس و قلقند و قلقطار و قلقدیس و زاج سیاه و نطرون و مازو و جوز سرو
و زاج سبز و اشنان سبز و انجیر و شخار و زرنیخ سرخ و عصاره خرنوب نبطی و عصاره جوز سرو
دارو های خون آمدن از بینی اقاقیا کل ارمنی گل سرخ مازو و افیون کافور تخم گوک خاک کنند و عصاره برگ
گرگ کافور صبر بوره زرگران و انواع زاکها زنگار سرکه سوده سرگین خر آب بوره و عصاره بار
لسان الحمل عصاره برگ انبرود و قرطاس سوخته عصاره لحیة التیس غبار آسیا غبار سفال گلی فرش
ابیض سنگ شیاف و دیگر زبی صبر و سش زعفران خطمی لادن گل ارمنی را با آب کرد دارو های ریش
بینی گلاب و سرکه و صندل و روغن گل و کشنیز خشک فصل هشتم در دارو های زکام و نزله و غیره
دارو ها که عطسه زکام را زایل کند روغن گل و روغن بید و بوی سیب و آب گرم استنشاق کند
گرم در زیر قفا نهادن و بوی اسفنج بحری دارو های که عطسه آرد کندش خربق سفید فلفل چندبیدستر و جوز
بوا صبر سداب دار فلفل دار چینی دارو های زکام گرم عناب پستان مغز تخم خشخاش تخم

خیار و خیار بادرنگ کتیرا و کربین دارو های حرقه زبان لعاب اسپغول پستان کف خیار
بادرنگ پاچه بره خایه مرغ نیم برشت و دارو های سورش زبان دارو های اماس زبان مطبوخ
هلیله و آب کشنیز تر و آب کوک و آب کشنه و آب عنب الثعلب و گلاب و عدس مقشر عصاره
الرای و انار پوست و بیخ سوس و کتک و عسل و شیرازه و حلبه و انجیر و روغن زیت و روغن
بادام و زرد و بخته مورد و سماق و برگ زیتون و تخم کرفس و تخم بادام سود دارد فصل نهم
در دارو های ضفدع دارو های ضفدع سعتر پارسی و انار پوست و نمک و سرکه و زاج و سرکه و
زنگار و زاج و سورنجان و زاج سوخته سفیده خایه مرغ برشته دارو های اماس حلق اگر اماس
خرد و صفراوی باشد آب گلاب و آب کشنه و آب عنب الثعلب و خیار شنبر هلیله زرد خرمای
هندی است بسته از بهر طبیخ و از بهر غرغره و مضمضه سرکه و گلاب و شراب خرنوب
و سکنجبین و آب گرم و عصاره گل تر و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب
کشنیز تر و سماق و در این ابهام کرده و خرنوب نبطی و مازو و گلنار و گل ارمنی و اقاقیا و صندل
سفید و شیاف ابیض و رب توت و عدس مقشر و زردچوبه و برگ سوس و شب یمانی و
زعفران و کافور و حب الآس و کوکب و کتیرا و نشاسته و جوز و لعاب اسپغول
و خطمی و کشکاب ممزوج با گلاب و اگر ماده بلغمی باشد از بهر استفراغ حب قوقایا و حب صبر
و ایارج فیقرا و از بهر غرغره و در میدان سکنجبین عنصلی سکنجبین عسلی و خردل و مازو و سرکه
ابکامه و شیاف ابیض و گل سرخ و مازو و زردچوبه و گلنار و هلیله زرد و شب یمانی و حضض
و حنا و قسط و قصب الذریره و فاقله و خطاف سوخته و سرگین سگ مدبر و اگر ماده سودا باشد
علاج چنین علاج اماس زبان و خناق سود بود دارو های خارش حلق اگر حرارت بود صندل
و گل رو گل کافور این همه با شراب خرنوب حل کنند و با آب عنب الثعلب و خیار غرغره
کنند و اگر حرارت نباشد سرشت در مازو و پر دار شیر و نمک غرغره کنند و ابکامه خردل و دارو های

استرخا از بان بکار دار شیر و کودکان را مازو سرکه سوده بر یافوخ طلا کنند دارو های دیگر مغاث
اقاقیا و ترش و سرکه در وی کشنیز خشک و برگ مورد جوشانیده باشند فصل دوازدهم
در دارو های دندان دارو ها که بدان مسواک کنند افیها از دندان باز دارد سر خرگوش سوخته و
کوفته و بخته نمک با عسل برشته سوخته و ماهی سوخته و شب یمانی بریان کرده با اندکی مر و مصطکی بسیار
انگور کوهی بزغاله در وی بخته باشند دارو ها که دندان محکم کنند عصاره برگ مورد تر و عصاره
زیتون با آب عنب الثعلب و سرکه و حب الآس در وی بخته و روغن گل و مصطکی در وی جوشیده
و روغن زیت و روغن گل با شراب موریز جوشیده تا همه از ابدو عاقرقرحا با کافور انجر
روغن گل و افیون جوشانیده و روغن گل با شراب انگوری بخته و فلفل با دارو های کرم که در دندان باشد
سکبینج مرار اسفنه شحم حنظل عاقرقرحا انکر و خردل زرنباد و تا الحیار کندش بر سعتر بسفایج
پوست بیخ کبر زراوند گرد و کموزج پودنه کوهی فلفل تریاق اربعه رنجبیل سحر نارتریاق بزرگ و
کمبه نمک گرم کرده در دهان دارش خاصه روغن شبت و روغن بابونه دارو ها که بسوزد دود کنند
بیخ حنظل و تخم او و تخم سفیدان و برگ سداب و جعده و خردل و عاقرقرحا و سم خر و تخم
کندنا و بزر البنج دارو ها که در بن چکانند عصاره فثاء الحمار عصاره بیخ چغندر آب مرزنگوش آب
جوز تر دارو های کاویدن سحر نیا و تریاق بزرگ شونیز بریان کرده و سرکه پرورده فلفل نعل برشته فلونیا
پارسی کافور دارو های پیچیدن دندان گلنار پوست انار ترش و زرنیخ سرخ و شب یمانی و گل سرخ و سماق
و سنبل و جرجو داز و هلیله زرد و مشک و مازو و پسته و کوشت در ملح سوخته و کاسر
کز و زعفران و مر و مصطکی و سداب دارو ها که دندان سفید کنند اصل چینی سحق نمک شحم حنظل عاقرقرحا
سنبل و ... دارو های ضعیف کننده آب که از شستن دندان ... صنداوند مزاج گرم را برگ خرفه تخم خرفه بکوفته
و تر کرده با دروج شیر خرزهره اتفاق مزاج سرد را گوز مغز سرکرده مغرفندق مغز بادام مغز
جوز هندی زرده خایه مرغ در وی روغن زیت در دیگ سین برآتش نهاده با عطر شویا فرا

علک الانباط موم زرد حب الغار مغز بادام تلخ زراوند طویل حلتیت بلک قیر و لوبیا تلخ
کرسنه و بروغن سوسن و روغن بان و روغن خردل داروها که حل کننده دندان طفل آسان برآرد مغز
پیه بط و مغز خرگوش شیر سگ عصاره عاقرقرحا عنب الثعلب با روغن آمیخته داروها که دندان [illegible]
پوست درخت توت با عاقرقرحا بسرکه سوده و در آفتاب پرورده زرنیخ بسرکه پرورده
بیخ قیسوم شبرم تربد صفدع مرغ ارزیر فصل سیزدهم در داروها که در علاج آواز بکار آید داروهای آواز که باطل شده
باشد لعاب اسپغول با جلاب گرم طبیخ سماق طبیخ خبازی شوربا با مرغ فربه زرده خایه نیم برشت
شیر تازه با شکر و [illegible] و مسکه و شکر آرد و [illegible] و شکر تازه [illegible] العرق کرفت
تازه العرق کرفت [illegible] جهار کرفت العرق زنجبیل العرق
انجبار العرق سنجید داروهای گرفته شدن آواز روغن بادام و کلاب و آنچه در علاج باطل شدن
آواز یاد کردیم خردل بریان کرده فلفل [illegible] بادام [illegible] تخم کتان بریان کرده
جلغوزه انیسون صمغ عربی رب السوس [illegible] تخم بادیان عنصل عسل روغن گاو [illegible]
انجبار حب [illegible] العسل [illegible] علک البطم [illegible] داروهای آواز [illegible] از حرکات
و از خنده و خشم و [illegible] با خفقان و [illegible] عاقرقرحا بر سینه نهادن
و [illegible] تکلیف سخن کردن و استفراغ حقنه سر کردن و [illegible] مانند آن و طعام
کردن [illegible] و داروهای [illegible] فصل چهاردهم در داروهای [illegible] خناق داروهای
ضماد و طلا [illegible] کوفته و کشنه و خطمی و برگ عنب الثعلب کشنیز تر کلاب آرد جو عدس
مقشر با [illegible] صندل سفید گل ارمنی فوفل شیاف مامیثا روغن [illegible] و تخم کتان [illegible]
تخم [illegible] مرزنگوش اکلیل الملک زعفران روغن نرگس قثاء الحمار زهره گاو سرگین آدمی
[illegible] عاقرقرحا عسل سرکه عسل [illegible] داروهای غرغره افشردن [illegible]
آمیخته افشرده [illegible] آب عنب الثعلب خرتوت و آب انار ترش و شیرین با پوست پخته

دوا

دوا [illegible] شب بمانیا [illegible] گلنار عدس مقشر گل سرخ و سماق و صندل سرخ و سفید و فوفل
آب کشنیز [illegible] آب عنب الثعلب آب کشنیز پخته و آب خیار شنبر آب [illegible]
عنب الثعلب آمیخته [illegible] خیارشنبر در [illegible] حل کرده [illegible] خیار شنبر [illegible] شراب خرتوت
خمیر ترش [illegible] و خمیر در آب انار ترش و شیرین که پخته مسکه و روغن گاو که پخته و آب
عصاره کرفس [illegible] سکنجبین [illegible] کوفته [illegible] تخم [illegible] تخم کتان کوفته [illegible] سرگین
خطاف سرگین خرگوش [illegible] سرگین سگ فلفل [illegible] عاقرقرحا حرمل خردل
تخم ترب هر یک ازین داروها کوفته در سکنجبین [illegible] شراب خرتوت حل کرده و شراب [illegible]
با آب غوره و آب سماق عصاره گل [illegible] آب غوره عصاره کشنیز [illegible] عصاره
مورد تر آمیخته [illegible] داروها که [illegible]
[illegible] گل [illegible] صندل سفید سماق [illegible] عدس مقشر زرد چوبه گل سرخ برگ [illegible]
بمانیا داروها که غرغره کنند تشنه شود و [illegible] روغن گاو که پخته آب گرم آمیخته روغن بنفشه [illegible]
گرم و جلاب [illegible] زرده خایه مرغ [illegible] روغن بادام [illegible] داروهای خناق [illegible]
استفراغ ایارج فیقرا حب [illegible] و حقنه تر و غرغره بکلاب گرم و ماء العسل گرم و [illegible]
گرم و [illegible] ماء العسل [illegible] تدبیر خناق که از بیرون آمدن مهره [illegible]
بود [illegible] استفراغ بفصد [illegible] داروهای
قابض [illegible] فصل پانزدهم در داروهای [illegible]
حلق و مری داروهای [illegible] استفراغ [illegible] خیارشنبر [illegible] کلاب [illegible]
بنفشه و روغن گل و لعاب اسپغول و هر گاه که ریش [illegible] علاج خناق [illegible]
که پخته شود [illegible] روغن در دهان بگیرد [illegible]
مرهم کافوری [illegible] زرده خایه مرغ در دهان میدارد [illegible] نرم در دهان دارد

بره و [illegible] در عصا و در کلاب [illegible] شراب قابض شب بمانیا زرده خایه مرغ نیم برشت
[illegible] عصارها [illegible] و قبه سرکه [illegible] سوخته در شراب قابض قیطوریون
آب معدن آهن [illegible] در عصارها که یاد کردیم فصل نوزدهم
در داروهای معتدل داروهای معتدل که دل را قوت دهد یاقوت بیجاده فیروزه لعل ابریشم گل
مختوم حجر ارمنی حجر لاجورد داروهای سرد کافور صندل طباشیر مروارید بسد [illegible] کشنیز [illegible] ترنج
داروهای گرم درونج جدوار مشک عنبر عود زرنباد ابریشم زعفران بهمن سرخ و سفید قرنفل
بادرنجبویه تخم فلنجمشک تخم و برگ ترنج و پوست آن فاقله [illegible]
سوسن آزاد و داروهای دیگر که بعرض و بفعل و طبیعت خون را سود دارد افتیمون اسطوخودوس [illegible]
[illegible] سفایج خربق [illegible] سلیخه سنبل سعد [illegible]
غاریقون [illegible] که داروهای دل که یاد
کردیم بعضی اسهال کننده است و بعضی اسهال باز دارنده و بعضی لطیف کننده و بعضی غلیظ کننده
و بعضی قوام دهنده [illegible] و بعضی انواع استفراغها باز گیرند و [illegible] مقوی گویند و
بعضی را مفرح گویند و بعضی گشاینده است و محلل گویند و بعضی را مفتح گویند بعضی [illegible]
باز دارد و [illegible] گویند و بعضی تبخیر کننده است و [illegible] گویند و بعضی عرق [illegible]
و بعضی ادرار بول کنند و بعضی رطوبت کم کننده است و [illegible] مجفف گویند
و این نوع را بمعنی مقوی توان گفت اما داروهای مسهل که دل را سود دارد از دو وجه [illegible]
دارد و وجه سود دهند یا آنکه خلط بد را از همه تن و از دل و دماغ پاک کند تا روح دل و
دماغ را صافی و روشن کند و دل را قوی و این داروها چون افتیمون و اسطوخودوس دوم
آنکه بعضی داروها که اندک از آن در مفرحات [illegible] داروهای دیگر [illegible]
صافی کند [illegible] از دل و دماغ دور کند و دل [illegible] گردد و این داروها [illegible]

وجع

وجع لاجورد و زیانکاری [illegible] که داروهای مسهل اگرچه اخلاط از تن [illegible]
و [illegible] سبب ضعف دل تولد کند دوم آنکه بر طبیعت قهر کند [illegible]
بستاند و باسهال دفع کند و کار طبیعت آنست که خلط را در تن [illegible] جذب کند [illegible]
در قرارگاه نگاه دارد و کار داروی مسهل بر خلاف آنست و طبیعت را عاجز کند [illegible]
اسهال کند بدین سبب ضعف آرد ازینجا معلوم گردد که داروی مسهل از آن منفعت کند که ضعف
او از نوع توحش بود [illegible] ضعف [illegible] داروهای قابض مقوی [illegible]
بهمن و مانند آن که [illegible] روح را [illegible] قوت قبض کند غلیظ و قوام دهد [illegible]
روح [illegible] منفعل نشود و تحلیل نپذیرد و منفعت این داروها اصحاب این توحش را کمتر بود لیکن
بیشتر منفعت اصحاب ضعف قوت را بود [illegible] داروهای لطیف کننده
خون است خون غلیظ و سرد را لطیف کند و تیرگی را از خون جدا کند بدین سبب [illegible] منفعت بود
که خون [illegible] اصحاب توحش را زیان دارد از بهر آنکه [illegible]
و تیره تر گرداند [illegible] داروهای [illegible] مفتح گویند [illegible]
است که منفعت [illegible] داروهای [illegible] اصحاب توحش که [illegible]
سرد و غلیظ [illegible] داروهای [illegible] داروهای
محذر قوت داروها [illegible]
[illegible] قوت [illegible]
داروهای [illegible] همه موافق طبیعت [illegible]
[illegible] قوت و جوهر [illegible] داروهای [illegible] اصحاب توحش و اصحاب
ضعف را زیان دارد از بهر آنکه [illegible]
خلط [illegible] روح [illegible] سبب تیره و تاریک شود [illegible]

داروهای دیر پچه بیرکرد ونمک وانگرد وخودل و بوره وشیر و فسپین و شونیز داروها که بعده فرود رود
شیح و قیصوم و افسنتین و شونیز و برس و قنطوریون کامی و ریخش هر یک درم برکر م نوح پریم
بخور بزو بوجه از کلو برارد فصل شیزدهم در داروهائی ضیق النفس داروها که در لعوقها و جهها بکار آید
زراوند گرد و قنطوریون ازرک سکنجبین العنصل بریان کرده سکنجبین بزوری سکنجبین جنسا سکنجبین عنصل غاریقون
رب سوس تخم حنظل انزروت مربوره تخم انجره ایرسا افتیمون جاوشیر اشق جند بیدستر عاقرقرحا
علک الانباط تخم سپندان زوفا خشک پودنه کوهی تخم کرفس تخم بادیان اب بادیان سادج
هندی حماما فلفل ماش انیسون شیح کل ارمنی کندر فلفل سفید رتیانه عصاره قثاء الحمار خردل راسن
دراسیون جعده کمافیطوس بزر السیح المکدان پیرازد کنجد اترکنده کش روناس داروها که ببرورد
دراوگشنه شیح و بسلیخه و زعفران زراوند معه رصبر پرزد گوگرد فصل هفدهم در داروهای نرم داروهای نرم
کرم مغشه نیلوفر پستان الوی سیاه کنگ جر تخم خیری شس لعاب اسپغول لعاب دانه شیرین لعاب
کتان خطمی آب انار شیرین آب خیار آب کدو آب برگ سکر آب برگ خرفه کثیرا کافور نشاسته گندم
صمغ بادام مغز بادام شیرین مغز تخم خیار مغز تخم کدو شیرین مغز دانه صندل سفید عناب رب السوس
پرنت حسیش عصاره برگ کوکر عصاره برگ کرکی زرآرد وقیا ترنجبین فلوس خیار شنبر شیرخشت
شراب زوفا لعاب حسیش شراب بنفشه پرورده لسان الثور داروهای سرد و نرم سعوط عسل و
روغن بمان عسل لعاب حب الاس ولعاب تخم کتان عسل الخیار ابرس قطران
زوفا خشک بیخ سوس علک الانباط بادیان بیخ بادیان برسیاوشان مویز دانه بیرون کرده
سکنجبین عسل رب السوس تخم کرفس و اسیون قردمانا فلفل زراوند گرد تخم انجره
بادام تلخ پودنه دشتی انیسون اکر پیرازد تخم رب افیون جاوشیر قطران زعفران شیر روغن کاو
باینه عسل مغز پسته مغز حبه الخضراء ضعوره مغز دانه خرما فصل هیجدهم در داروهای حرارت امزجی داروهای
خون از کلو برآمدن بسبب بسیاری خون و کشاده شدن سر رگها کل ارمنی و کل مختوم و کل شاموس

کهربا

کهربا شب یمانی دیان کرده عصاره لحیه التیس کلنار کنار و سماق و کل سرخ اقاقیا شادنج
جفت بلوط سرو کرزن تخم لسان الحمل صمغ عربی عصاره خرفه لسان الحمل عصاره الراعی افیون
زرشراب مورد شراب داروهای ضماد پوست انار کل رغبارا آسیا برگ مورد
روغن کل کرده داروهائی که در کهربا در آب برگ خرفه سرطان
عصاره عصاره الراعی کل تراب بران قابض طباشیر کل سرخ حسیش
تخم خرفه رب سوس اقاقیا کنه داروهائی که در گشادن سرطان تازه آب کدو اب عنب
الثعلب حب الاس زعرور سیب کرمی و بستانی عناب عدس مقشر
شامی داروهای کنده تخم سنبل کل سرخ کهربا جند بیدستر اقاقیا
کل تراب بران قابض داروهای ضماد اسپیا برگ مورد
موم زرد روغن سوسن روغن مورد کل مختوم کهربا کل ارمنی شب یمانی زعفران
آب باران شراب مورد عصاره عصاره خرفه عصاره لسان الحمل داروهائی که
باشد استفراغ رطوبت مصطکی زیره بریان کرده جند بیدستر
قلقدیس زعفران بزرک داروهای ضماد علک
شیح زیره بریان کرده اقاقیا عصاره لحیة التیس جند بیدستر داروهائی که
داروهای مسهل قابض ماده
داروهائی که در جگر علاج
داروهای قابض که عصاره برگ خرفه عصاره عصاره الراعی اب خیار
عصاره عصاره عصاره ثمره درخت
کشنیز سرد
الاس عصاره لسان الحمل کل

کرود و توحش و ضعف زیاده شود فصل بیستم در داروهای معده داروهای معده گرم با ماده اوج
کافور و آب انار پوست جو در آب سرد و اطباشیر و دوغ و قرص کافور در آب انار شراب لیمو
و شراب ترش ترنج شراب لیمو آب غوره آب تخم خرفه آب کشنیز سرکه داروهای گرم ضعیف
سکنگبین سفرجلی شراب انار روغن گل ایارج فیقرا با هلیله زرد ترکیب کرده شراب هلیله
سکنگبین برشته مطبوخ افسنتین مطبوخ شاهتره شراب انار مسهل ایارج فیقرا که
معده از خلط صفرا پاک کند گوارش مسهل طباشیر چینی که درین باب سودمند بود و حب صبر معجون
این مطبوخها با ایارج فیقرا و حبها در قوا و این مرکب آمده داروهای معده گرم و خشک شیر و عسل دوا
المسک [illegible] فلافلی زنجبیل پرورده تریاق بزرگ مثرودیطوس [illegible] معجون کندر
روغن سوسن روغن مصطکی روغن قسط روغن بلسان اسپیخته زیره نانخواه دارچینی فلفل [illegible]
[illegible] تندرست فربه در کار گرفتن معده را گرم کند چنانکه شهوت برپا آید
شیر خر با عسل و گشکاب با عسل و [illegible] فلفل [illegible] شراب [illegible] مرغ فربه اسپیخته داروهای معده
سرد و خشک ایارج فیقرا لوغادیا [illegible] با روغن بادام [illegible] گوارش عود و مسهل ایارج
که معده را پاک کند از خلط حب [illegible] مسهل کمونی فلافلی قرص گل [illegible] شراب سنبل شراب [illegible]
شراب عود شراب عنبر شراب مرکب گوارش عود و سفوف عود و گوارش عنبر کبیر گوارش [illegible]
حب صبر [illegible] سکنجبین نسخه او داروها که غذا [illegible] سود دارد شراب [illegible]
ضمادی که معده را گرم کند بر روغن مصطکی داروهای معده بادی اگر در معده ماده باشد غلیظ استفراغ
باید کرد با حقنه غلیظ تیز و حب [illegible] جلاب گرم و سعتر و انیسون و مصطکی و مرزنگوش در روغن پخته
و بمثقال کرد یا در جلاب گرم یا در شراب گرم [illegible] گرم [illegible] سرکه و تخم کرفس
و [illegible] آب و مرزنگوش [illegible] و معجون [illegible] گوارش [illegible] گوارش [illegible] شراب
کهن اگر طبع نرم باشد [illegible] تخم کتان [illegible] تخم کرفس و شراب [illegible] داروهای

داروها معده بادی [illegible]

با عسل شده ان بهتر اگر سبب استفراغ تن از غذا باشد چند روز از غذا باز باید داشت تا شهوت باز آید
و اگر سبب [illegible] ریاضت کردن و عرق آوردن اگر سبب تقصیر جگر باشد در جذب کیلوس زنجبیل
پرورده و [illegible] پرورده و کبر سرکه و سکنجبین بزوری [illegible] و تریاق [illegible]
[illegible] شراب کهن اگر سبب [illegible] سودا بود که از سپرز معده رسد کبر سرکه و [illegible] سرکه و شلغم سرکه
و خردل و پیاز سرکه و مخصوص [illegible] سرکه [illegible] سرکه و فلفل [illegible] و ایارج فیقرا
افیون و اگر سبب [illegible] العصب دماغ که معده آمده است رسیده باشد ایارج فیقرا و حب قوقایا
و بوی عنبر و بوی عود و مشک و ضماد گرم که در معالجات ذکر کرده ایم و اگر سبب بیماری دراز باشد
سکنجبین سفرجلی و [illegible] شراب [illegible] این همه از پس قی کردن و اگر مزاج گرم باشد پوست جو سرکه
با انار ترش و [illegible] افسنتین [illegible] داروهای شهوت کلبی اگر سبب [illegible]
سرد بسیار باشد [illegible] معده فصد [illegible] افتیمون و اطریفل و شیر تازه و شوربا از غاله و
شراب ممزوج که در زیره جوشانیده باشد و اگر طبع نرم باشد گوارش جوزی و آب گرم و زرده
خایه مرغ نیم برشت و شوربا مرغ فربه و [illegible] بط و حلوای شکر در روغن بادام و پسته و گوزینه
[illegible] و اگر سبب سردی معده قی کردن و ایارج فیقرا [illegible] دواء الملک
و تریاق بزرگ و اطریفل بزرگ و شراب هم ازان نوع که پیشتر یاد کرده ایم و اگر سبب تحلیل بسیار باشد
و تحلیل مسام و سو المزاج گرم [illegible] در روغن مورد طلا کردن و در آب سرد نشستن و آب
لیمو و شراب ترش ترنج و شراب ریواس و مخصوص [illegible] مدام از گوشت [illegible] و بطن گاو
و هریسه [illegible] اگر سبب [illegible] ایارج فیقرا داروهای جوع البقر بوی سیب و بوی [illegible] و بوی مورد و بوی مشک
و بوی زیره [illegible] شراب [illegible] حفظ قوت [illegible]
و طعامهای موافق یاد کرد و اگر مزاج گرم باشد بوی کافور و گلاب و بوی مرغ بریان کرده و بوی زغاله
بریان کرده و بوی نان گرم [illegible] در شراب تر کرده و ماء اللحم [illegible] و ضماد [illegible]

وصف شده و اگر غشی افتد بوی صندل کشیدن و چیزی بر زبان زدن و رخساره او [illegible]
و [illegible] مالیدن و [illegible] داروها که در علاج آرزوهای [illegible] کردن و [illegible]
[illegible] ایارج فیقرا [illegible] خاییدن و بادام تلخ و داروها که در موضع وصف کرده ایم از انار
داروهای تشنگی سکنجبین آب انار ترش آب میوها چون سیب ترش [illegible] ریواس و امرود و چون آب
یخ خوردن و براثر آن خفتن و گشکاب و آب کدو و آب خیار با روغن بادام و آب اسپغول و
آب انار در روغن بنفشه و کثیرا در دهان داشتن و در هوای خوش خفتن و بوی میوه خشک و بوی بنفشه
و نیلوفر و بوی کافور و گلاب و بوی صندل و قرص کافور و دوغ ترش در دهان داشتن و چیزی
که [illegible] چنانکه گفتیم و اگر استفراغ حاجت افتد فصد [illegible] و مطبوخ هلیله [illegible] تخم
معصفر کرده و اگر سبب تشنگی رطوبت شور باشد استفراغ بقی را با ایارج فیقرا و آب گرم خوردن ناشتا
اگر [illegible] داروهای فواق استفراغ بقی
با ایارج فیقرا سکنجبین برشته آب گرم و روغن بادام تجرع کردن [illegible] و اگر [illegible] ایارج
فیقرا با عسل برشته و نانخواه و سعتر و پودنه ناشتا خاییدن [illegible]
[illegible] طبیخ سداب و مرزنگوش با عسل [illegible]
با سرکه و سفوف که در معالجات یاد کردیم داروهای [illegible]
[illegible] استفراغ بقی و ایارج فیقرا و عسل و مخصوص و آب غوره [illegible] شراب
افسنتین و شراب کهن و ضمادی که از صندل و گل و گلاب و مشک و کافور و سیب بود
داروها که [illegible] شراب [illegible] طباشیر [illegible] لیمو [illegible] شراب ریواس
شراب ترش ترنج گل [illegible] در آب [illegible] پوست جو در آب انار پوست [illegible]
سفال بسته بود [illegible] اطراف [illegible] طبیخ سماق و اگر طبع خشک باشد حقنه نرم [illegible]
هلیله و نقوع صبر و ضماد [illegible]

بخت و سفوف دیگر و ضمادی که در جایش وصف کرده ایم و اگر ماده سوداوی بود و ضماد [illegible] لادن
[illegible] و اکلیل الملک و مورد و شراب قابض استفراغ مطبوخ افتیمون و تقویت معده بدوا
المسک داروها که خون از معده [illegible] زدن و اقراص کلنار در آب باران و عصاره لسان الحمل و
اقراص کهربا در آب لسان الحمل و آب عصا الراعی و آب بادروج و آب خرفه و آب باران
[illegible] داروهای معده طباشیر سوده در آب انار ترش آب
سیب [illegible] اطراف [illegible] در شراب [illegible] حب الرمان و شراب میوها [illegible]
طین و اقراص [illegible] اقراص مورد اقراص عود [illegible] ضماد از صندل [illegible] سیب بریان کرده
و مورد و گلاب و کافور [illegible] و از نان خشک و سرکه کهن [illegible]
[illegible] و گلنار و افسنتین و مصطکی در روغن مورد و گل [illegible]
و اگر عشی افتد [illegible] گل ارمنی در سرکه حل کرده [illegible] کرده میباشد و هر ساعت
تازه میکنند داروهای معده ضعیف اگر قوت جاذبه ضعیف باشد طعام لطیف [illegible] و دراج [illegible]
و زیره و کرویا و نانخواه و زعفران و شراب قابض و ضماد که در معالجه وصف شده و اطراف
مالیدن و از پس طعام معالجه کردن بر ریاضت و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد سیب [illegible] و شراب
لیمو و گشکاب کاورس پخته و دوغ آهن تاب کرده و طباشیر و گلنار و گل سرخ [illegible]
و کهربا و [illegible] کاورس مقشر و عدس مقشر آب غوره پخته و آب انار دان و آب [illegible]
طهوج و کبک و جوزه مرغ خانگی بریان کرده و ضمادی مناسب که در جایش وصف شده و اگر [illegible]
[illegible] اول استفراغ پس گوارش خوزی و طعام لطیف [illegible] آهو [illegible]
بریان کرده و اگر قوت هاضمه ضعیف [illegible] غذا و مزاج گرم را [illegible] سکنجبین سفرجلی و شراب انار
و مخصوص با آب سماق و آب انار و غذا و مزاج سرد را اطریفل بزرگ و گوارش [illegible]
[illegible] در شراب کهن و اطریفل بزرگ و گوارش که گفته ایم و ضمادهای گرم و اگر قوت

و اگر ضعیف باشد آب سیب و ماء الجبن و سکنجبین و فلوس خیارشنبر و آب کشنیز و اهلیله پرورده و آب
خنک در جلاب اخشنه و در ماء العسل و آلوی سیاه در جلاب اخشنه آش مغز و اسفاناج
بشود و تخم معصفر و روغن بادام معصفر و اگر نسخ تشنج معده مهمل باشد آب مورد و اطریفل بزرگ و
اطریفل کوچک و گوارش عود و روغن مصطکی و پودنه و پوست اندرون سنگدان مرغ
خانگی و جوارش دارو های آماس معده که از حرارت باشد قصه ایشان و ضماد و طلیها این دارو ها روغن گل آب سیب و
آب به و آب سیب گلاب صندل موم صافی روغن گل آب سیب بریان کرده تراشه کدو و برگ
خرفه آرد جو صندل سفید آب عنب الثعلب کشنیز خشک خطمی ابورنه اکلیل الملک بیخ سوسن روغن
بنفشه افسنتین رومی سنبل سرطان روغن سوسن سیب صبر مصطکی روغن ناردین و از شربتها
آب انار رب سیب رب به گلاب لسان الحمل آب کشنیز آب عنب الثعلب فلوس خیارشنبر
و اندکی زعفران شراب بنفشه شراب نیلوفر آب سیب آب بادیان آب کرفس اقراص
گل سرخ شیر تازه با آب گرم آمیخته ماء العسل شوربا دارو های آماس معده که از صفرا باشد گلاب سرطان تازه
انار ترش آب کدو آب انار آمیخته آب خیار آب تخم خرفه آمیخته آب کشنیز مقدار اندک
و تخم خیار کوفته در دوغ یا بیده و اندک شکر و قرص گل و ضماد از تراشه کدو و برگ خطمی و آرد جو و آب
خیار یا در رنگ و برگ لسان الحمل و برگ خرفه آماس معده که از بلغم باشد آب بادیان آب کرفس
روغن بادام تلخ روغن بید انجیر مطبوخ اکلیل الملک حماما ابورنه افسنتین سنبل مصطکی کندر
بیخ خطمی اشق جاوشیر مقل سعد تربد بط پیه مرغ خانگی موم زرد روغن سوسن روغن ناردین
خاکستر چوب رز سعد اذخر کرکم طعام حسون لعاب کرب برگ حنظل روغن زیت و کاکنج
ماء العسل دارو های آماس صلب که در معده بود شیر شتر و خیارشنبر و ماء العسل روغن بید انجیر و روغن بادام
سوسن و ضماد ها اکلیل الملک حماما ابورنه حب الغار خطمی افسنتین اشق مقل انجیر خشک شراب عسل
تخم کرفس مغز بادام تلخ میعه زرشک سعد مصطکی سنبل اذخر تخم کتان موم روغن بنفشه خشک قصب الذریره

طعام

طعام از آن نوع که در آماس معده یاد کردیم دارو های دبیله که در معده بود شیر زنان گرم کرده آب گرم
طبیخ حلبه طبیخ تخم خشک روغن بادام تلخ روغن کنجد ابورنه افسنتین رومی دارو های ریش معده و روده ها
رگ زدن دوغ ترش طباشیر جلاب ماء العسل آرد جو فقاع رب انار ترش و دوغ ترش حل کرده
و گلاب با آب انار ترش و خیارشنبر و آب کشنیز و شربت که در معالجات یاد کردیم اغذیه و ضماد ها
حمل و تراشه کدو ترنج خطمی و سماق و مازو و گل ارمنی و گل سرخ و آب خرفه و آب غوره
و آب سیب ترش و آب لسان الحمل و طعام بغرا و قرص از گوشت بزغاله و کوساله و لبلاب
بزبرگ و مصوص آب غوره و آب سیب ترش و آب لسان الحمل و آب انار ترش و آب لیمو
و آب سماق و آب ریباس و آب نارنج ترنج فصل سی و یکم در دارو های جگر دارو های جگر
گرم اگر ماده نباشد گلاب با رب انار ترش آمیخته و آب سرد یا شیشتا خاصه اگر مرد جوان باشد
و در روزگار گرم و آب خیار و آب کدو و سکنجبین و آب کشنیز و عنب الثعلب و آب غوره و شراب
نارنج ترنج و اسپغول و شکر در آب انار ترش و دوغ ترش صاف کرده و طباشیر و آب سرد
و آب تخم خرفه سکنجبین و شراب ریباس و سرطان در گلاب پخته و اگر ماده باشد استفراغ مطبوخ
هلیله و آب لبلاب و آب عنب الثعلب و آب کشنیز و آب پیه اسقوف هلیله و قرص امیرباریس
و سعوط که با شیر اشتر دهند و قرص کافور و قرص طباشیر و قرص دیگر و گلاب و تخم کشنیز
زیره در دوغ پخته ضماد ها از اغذیه گل صندل کافور گلاب برگ خرفه روغن گل آب خیار آب
کدو و پوست جو پوست عدس فوفل سفید بنفشه موم زعفران افسنتین روغن گل و اگر طبیعت گرم باشد
آبرک گل بزرگ و ضماد کنند و طعام کشنه اندکی کشنیز تر پخته و بسرکه ترش کرده و ماهی تازه
بسرکه پخته با کرفس و کشنیز و طبیخ فروار از گوشت دراج و بزغاله و کوساله و ضماد آب غوره و
آب نعنک دارو های جگر گوشت بیخ کبر پوست بیخ بادیان الحاوی افتیمون سنبل اذخر گل سرخ و
انیسون قنطوریون باریک وعاقرقرحا انجیر اکلیل زراوند طویل فطراسالیون تخم سداب فودنج

مطبوخ حبه سیاه ببیخ اسارون مصطکی و حبه الآس روغن بادام تلخ روغن
بید انجیر و اضماد ها که مواد استفراغ کند ایارج فیقرا غاریقون لک مغسول ریوند چینی انیسون
مقل و اضماد معجون هلیله کابلی افسنتین رومی غافث گل سرخ زرنباد سنبل اذخر بیخ کرفس
بیخ بادیان انیسون افسنتین سقایه موبز انجیر و ستی اسهال کابلی طبیب با مزوره حاجت از این ادویه
می افزاید که ماهیت دارو های استفراغ الاصول که یاد کردیم و طبیخ حلبه با روغن بادام تلخ و شراب
افسنتین و اقراص ریوند نسخه دیگر دواء المسک و دواء الکرکم بزرگ نسخه دیگر اقراص اللوز غافث
اسارون بزرگ و کوچک فنداذیقون و ضماد گرم دارو های جگر خنک آب انار شیرین و گلاب
کنند با روغن بادام زرده خایه مرغ نیمبرشت آب کدو و آب خربزه آب خیار لعاب اسپغول
در جلاب شیر تر شیر تازه با شکر جلاب خام دارو های سده جگر که از جانب معده بود ایارج فیقرا
سقایه غاریقون انیسون ترخشقوق کافیطوس نعنع صبر انیسون و روغن بادام ملح حنظل و
مطبوخ ریوند حب اصطمحیقون مطبوخ افتیمون لوغاذیا دار القلطس دواء المسک دواء الکرکم و
اربعه فنداذیقون دواء اسبا و فودنجی و امروسیا و بنجنا و معجون حنطا و معجون مسک و
معجون الذهب اضماد ها کندر اشق کافیطوس انیسون مصطکی زعفران روغن ناردین
و موم زرد و دارچینی وجعده فوه تخم کرفس تخم بادیان دارو های سده که از جانب محدب بود
آب کشنیز آب عنب الثعلب آب کرفس آب برگ ترب آب گوشت سکنجبین ساده و بزوری
آب بادیان ترطبیخ غافث ترخشقوق کافیطوس اصل السوس لیمون لک مغسول زراوند دحرج
سکنجبین عنصلی و سرکه عنصل و سرکه و انکه ان سرکه و اسارون و سلیخه و فطراسالیون
فوه و ابرس و غاریقون جعده و عنصل و قنطوریون باریک و جنطیانا و نرس و
سکنجبین که بعزه ... و انجیر ستی و افسنتین و ماء الاصول دارو های درد جگر عصاره برگ مرو
با سکنجبین و وقت طبیخ برگ مرو با بندرم ریوند چینی دو دانگ زعفران و دواء الکرکم بادیان

ودا...

و دواء الکرکم تخم کرفس دارو های دیگر اضماد عصاره غافث عصاره افسنتین لک مغسول ریوند چینی
زعفران سنبل اذخر فوه اسارون تخم کرفس تخم بادیان انیسون عود خام عرق سان سنبل مصطکی
و اگر با درد جگر اسهال بود دارو ها بیخ لک دواء الرسیلیخا ایحد بر دارو های آماس جگر گرم آب کشنیز
عنب الثعلب آب لسان الحمل آب کاکنج آب عصاره الرعی آب کدو آب خیار آب گوشت در ابتدا
حب ... سکنجبین و در اواخر خیارشنبر و ترنجبین در روغن بادام و اگر حرارت ضعیف باشد آب کرفس و
خیارشنبر و طبیخ افسنتین و قصب الذریره و اقراص زرشک با سکنجبین که حرارت بشکند در جایش د
کردیم و آب بادیان و آب لسان الحمل و آب لبلاب ضماد ها که در ابتدا و حمل کنار تراشه کدو آب
عنب الثعلب و آب کشنیز و آب اطراف رز و آب لسان الحمل و صندلین و مرهم روغن گل کافور
سبز برگ جو ابورنه اکلیل الملک خطمی این اضماد ها مرهم ضماد ها در قوابادین یاد کردیم و اگر آماس
در جانب محدب بود آب میوه ها سکنجبین و شراب خرما هندی و ماء الجبن با اندکی بنفشه و عنب الثعلب
و آب جغندر آمیخته و آب لبلاب با خیارشنبر و بعز که سه یک در ماء الجبن دارو های آماس که پرورده
دبیله کند جلاب و ماء العسل و آب لبلاب و آب کشنیز و خیارشنبر و ترنجبین و شیر افسنتین و صبر
و شیر خرما با شکر طبیخ مویز و انجیر و حبه و پرسیاوشان با روغن بادام و شراب زوفا و شراب انجیر
و گلاب اجل این اسماری دهنده است در پزانیدن آماس دارو های نضج و سرکردن آماس
الاصول با غافث در دوی ساده کرده با فلوس خیارشنبر و روغن بادام و طبیخ حاشا و طبیخ زوفا و
پرسیاوشان و طبیخ قنطوریون و دیسیون و اگر حرارت باشد آب تخمها با شکر و ضماد ها که در معالجات آمده
دارو های آماس صلب که در جگر بود طبیخ حلبه و طبیخ مویز و عناب و انجیر نسخه دیگر لوفا و اسارون و طبیخ
کتان و جعفره و پیه بط و مرغ خانگی مغز ساق گاو روغن ناردین روغن مصطکی روغن بیاسمین
و طبیخ سداب و طبیخ ... بکدرم با آب کرفس غافث بکدرم با آب کرفس آب کشنیز و برگ لسان
الحمل خشک کرده با آب کرفس و آب بادیان و روغن بادام تلخ و حب ... ان با شراب فوه و جعده

وبکار برند بزرس و اقراص گل و معجون گل و ادهان اسیا و طبیخ زوفا و سفوف که در کتب
مرکبات آمده و ضمادها از مرکبات دردهای اماس جگر که از ضعف و صلابت باشد زدن و طلی مخروم ولعاب
اسپغول و روغن گل و ربوب ترش جعی زوفه و دارو دیگر که در باب اماس سود دارد و داروها که در دی
ثورت روح تعزیه و تحلیل باشد و داروها که در معالجات وصف شده دارد و جگر سرد که یاد کردیم
و ایارج فیقرا و غاریقون و زراوند مدحرج و قرص سکنجبین و آب عنب الثعلب و مطبوخ هلیله و قرص
که یاد کردیم فصل بیست و دوم در داروهای یرقان ایارج فیقرا غاریقون و آب کرفس و آب برگ
و آب برگ بید و آب برگ بید و کاسنی و غب کوبنداب کثرت همه با سکنجبین و اقراص بزوری
و غاریقون و زردی زاوه کرده با آب کشته و شراب و برگ بید خشک کرده با شکر و برگ بید خشک
کرده و سوده با شکر و پوست بیخ کبر با سکنجبین بزوری و یکدرم ... سکنجبین و دو درم تخم خرفه با برگ
برگ بید خشک کرده و سوده با شکر و پوست بیخ کبر با سکنجبین و برگ ... خشک کرده یک ملعقه
با سکنجبین بزوری و یکدرم ... و ... داروهای اماس سپرز سکنجبین ... کبر ...
زعفران و آب بادیان و آب کرفس و ... کرده و فطراسالیون و ... حب الغار
... و کمافیطوس و بزرس و ... آب ... و ... سکنجبین و ... و شوشیر و ...
... سکنجبین و ... و شیر و ... داروهای ... یاد کردیم داروهای
درد سپرز که از باد بود ... داروهای اماس ... که ... و داروهای
دیگر و ضمادها که یاد کردیم فصل بیست و سیم در داروها که یرقان از گرمی جگر و یا بسیاری صفرا بود ... آب انار ...
کشته و آب کدو و آب خیار و آب خرزه ... سکنجبین و گلاب و ... جو و قرص کافور
و ... و ... سکنجبین بزوری و طبیخ هلیله زرد و آب لعاب ... خیارشنبر
و ... و سفوف هلیله و ... که در معالجات وصف کردیم فی کردن ورگ زدن داروها که
از ... جگر ... کرفس آب بادیان آب ... روغن بادام ... روغن بادام ...
فستق

فستق آب برگ زرب تخم خرزه ... تخم ... تخم کرفس سکنجبین تخم ... طبیخ ... سپستان
گرفته و پخته ... و ... و دو درم ... سکنجبین ... برگ ... خشک کرده و
گرفته و پخته سکنجبین ... ده زرده خایه مرغ ... سکنجبین و شراب کهن و یکدرم ...
و آب زرب و ... شراب و ... برند و اقراص ... و اقراص ... و قرص ...
سکنجبین بزوری و حقنه ... و مسهلات که در قرابادین و معالجات که ذکر شده است داروهای
یرقان سیاه فصد باسلیق از دست چپ و فصد اسلیم و استفراغ به داروهای مسهلات اخلاط ان
هلیله زرد و هلیله سیاه ... کرفس ... شکوفه ... افتیمون ... سیاه ... اسطوخودوس
... کرده ... سیاه ... افتیمون ... که ... هلیله کابلی ... سکنجبین که
وصف کردیم فصل بیست و چهارم در داروهای استسقا داروهای سوء القنیه ایارج فیقرا شحم حنظل غاریقون
بسفایج ... سیاه عود خام مصطکی سنبل شراب افسنتین ... اسطوخودوس و دواء الملک
و دواء الکرکم کلکلانج ... شراب ... سکنجبین هلیله زرد ... و ...
مصطکی زعفران قرنفل خردل ... و ... سنبل و دارچینی بوره ... داروهای
استسقا که از گرمی ... کشته ... آب ... آب عنب الثعلب ... داروها که ادرار بول
... و داروها که عرق ... و ... غرغره کردن و ... آب ...
... سکنجبین و آب ... و آب ... اشنان ...
برگ زرب سکنجبین و برگ ... و ... کرفس ... و کلکلانج ...
و کلکلانج نسخه ... معجون مسهل و حب ... سکنجبین مسهل و سفوف
مسهل و شیر ... و ضمادها که یاد کردیم داروهای اخلاط است سرگین ... خشک کرده و سرگین ...
... سرگین ... بول کودکان بول ... سرگین ...
البطم ... سرگین ... گل ارمنی داروهای استسقا زقی که از سردی بود تخم بادیان تخم کرفس

زبد

... سنبل و ... انجدان پودنه و ... حرشف عصاره پودنه روغن
بادام روغن فستق حب سکبینج اقراص شبرم ... مسهل ... حب ...
حب غاریقون تریاق بزرگ ... اسطوخودوس ... معجون ... که ... ضمادی
که در همه تن استسقا سود دارد ... سنبل ... مقل ... سعد زعفران صبر کندر ... عود ... سکبینج ... جامعه ...
گرد اکلیل الملک ... شحم حنظل ... قرنفل مصطکی گل سرگین ... شراب کهن روغن
بان مرهم زرد داروهای استسقا طبلی اگر حرارت باشد آب کرفس و بادیان ... و آب ...
طبیخ ... اکلیل الملک ضماد صندل و عود ... و ... و اگر حرارت نباشد ...
ما الاصول و ... و ... و ... معجون حب الغار و معجون ...
و کلکلانج و مصطکی ... آب ... شیر ... سکبینج ... بکار ...
و نمک داروهای استسقا لحمی استفراغ بقی و اسهال و غرغره و حب ... که در استسقا ...
کردیم و اقراص شبرم نسخه ... اقراص ... نسخه ... دواء الکرکم ... کلکلانج
... جهاز ... ضمادها که در قرابادین یاد کرده ایم و ضمادی دیگر ... داروهای طعام تخم
بادیان و زیره ... تخم کرفس ... و دارچینی و فلفل ... کرده ... و ...
... فصل بیست و پنجم در داروهای اسهال داروهای اسهال
دماغی فی کردن و غرغره ... و ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب صبر و شراب ...
و اگر دماغ گرم بود ... ضمادی که در معالجات قرابادین وصف آمده اخلاط آن است صندل سرخ ...
اقاقیا ... طین ... طین ... عدس مقشر زعفران حضض ...
... آب برگ خرفه و اگر دماغ سرد باشد ... و ... داروهای اسهال ...
مطبوخ هلیله زرد ... گلاب سفوف حب الرمان اقراص طباشیر ...

زبد ... وکوشت ... داروهای اسهال کبدی اگر اماس بود حقنه و مسهل و عرق ...
معجون ... و گلاب ... جو ... برشته ... کرده ... جگر
... و سفوف ... و ... داروهای اخلاط آن است گل سرخ ... صندل ...
... صمغ ... زعفران ... تخم ... صمغ
... کرده گل ارمنی و اگر سبب ضعیف اسهال قوت ماسکه جگر بود و مزاج سرد بود ... و ...
و سنبل و قصب الذریره و زعفران و عود ... و تخم کرفس ... و ...
... و دارچینی ... و خردل ... و شراب کهن ...
و اگر سبب اسهال ضعیف قوت ... کل ارمنی ... سنبل و مصطکی و زعفران ...
و ... و آنچه در ضمادها رفته ... و ... و سنبل و زعفران و آب برگ مورد
آب سیب ... داروهای اسهال خونی که از جگر بود گل ارمنی و گل مختوم و گل ...
سفوف طین و قرص طباشیر و شراب مورد و اگر جگر گرم بود گلاب سرد و آب ...
... و قرص کافور اما اخلاط سفوف طین ... گل ارمنی و طباشیر و صمغ ...
کرده و حب الاس ... و ... و اضماط قرص طباشیر گل سرخ ... بریان کرده
صمغ بریان گل ارمنی ... حب الاس ... بریان کرده ... و اگر سبب اسهال اخلاط
همه تن بود رگ اکحل زدن و آب ... و آب برگ ... داروهای اسهال معدی
اگر سبب رطوبتی ... باشد در معده قی و استفراغ ایارج فیقرا و حب صبر ... و ...
خوزی و معجون خوزی و معجون ... و سفوف حب الاس و سفوف حب الرمان و ...
و ... و ... سفوف ... و ... سفوف ... معجون ...
سود منه و اگر سبب حرارت معده و تولد صفرا شراب مورد ... و ...
... و ... و طباشیر و اسپغول بریان کرده و گل ارمنی و صمغ ... بریان

کرده و روغن گل و موم کافوری ... تاب با طباشیر و تخم گل و شیره زوفا ... بریان با سماق پخته
و کشته و شیر پخته و برگ چاشنی داده و با قلای مفرد ... پوست برگ پخته و سماق و غوره خشک
با خایه مرغ نیمبرشت و سماق و طباشیر و گوارش سماق **و اگر سبب صفرا و بلغم باشد** هلیله زرد و حب
الاس و سماق و ثمرة الطرفا و ... و تخم لسان الحمل و انار پوست و دم الاخوین
و آب انار ... بریان کرده و انار دان **و اگر سبب اسهال ضعیف قوت ماسکه باشد** سبب رطوبت
لزج که بر سطح معده آلوده بود در استفراغ رطوبت پس گوارش خرنوب و اقراص گلنار و
گوارش خوزی و گوارش کندر ... و سفوف عود و قرص ... **اخلاط ...** فرط و ...
و گلنار و تخم گل و سماق و بلوط بریان کرده و خرنوب نبطی و ... و مویز بریان کرده و رب ...
و اگر سبب ضعیف قوت ماسکه ... بود که بر سطح معده رگ باسلیق زدن و ... حجامت کردن و تنقیه
هلیله زرد استفراغ کردن ... و صمغ عربی و اسپغول بریان کرده و روغن گل ...
... **و داروها که در اسهال صفراوی** رگ باسلیق زدن و استفراغ بمطبوخ افتیمون پس سفوف حب
رمان ... **افراط** کند ... بریان کرده ... بریان کرده و سفوف **... اخلاط**
کند ... و کعک ... شراب کهن ... **و داروهای اسهال ...**
... و اگر سبب بسیاری رطوبت باشد ... ایارج فیقرا و حب صبر و اطریفل ...
و شراب ... و سکنجبین ... **و اگر سبب**
زلق الامعا ... معده بود علاج آنست که ... با آب کرده با طباشیر ...
... با آب سماق ... آب کرده و آب غوره طباشیر و ... و آب ...
... و سفوف طباشیر و رب ... گلاب ... بریان کرده ...
گل ... گلاب ... بریان کرده ... **داروهای سحج ...**
سحج چهار درم صمغ عربی ... حل کرده ... گلاب ... عصاره گل ... گل سرخ

... بریان کرده و صمغ عربی و کنیرا ... و اسپغول بریان کرده و تخم ...
بریان کرده و روغن ... و تخم ... و عصاره لسان الحمل و گلاب
و حب الاس ... گل ارمنی ... **و در علاج ...** ... دارو ...
و دارو ... حقنه ... طبیخ ... حقنه کردن اقراص زرنیخ ...
اقراص زرنیخ سرخ ... و اقاقیا و عصاره لسان الحمل ...
زرنیخ زرد ... و زرنیخ سرخ و عصاره لحیة التیس ... و رب غوره و اسفیداج
... **و اگر سبب سحج ... بود** ... صمغ عربی و مصطکی ... روغن ...
کرده و تخم ... بریان کرده و تخم ... بریان کرده ... بریان کرده و حب الاس
بریان کرده ... و تخم کرفس ... بریان کرده و
صمغ ... بریان کرده **و اگر سبب ...** ... اقراص ... اقراص گلنار و
اقراص ... **و اگر سبب ...** ... **داروهای**
زحیر ... اسپغول بریان کرده ... روغن گل صمغ عربی ...
صمغ ... گل ارمنی ... و تخم ... **و اگر سبب زحیر ...**
... پس ... کرده روغن ...
کرده و گل ارمنی و مصطکی و تخم ... و حب الاس ... بریان کرده
**و آنچه ... ** ... اقاقیا و گلنار ... اسفیداج ...
... صمغ و دم الاخوین و گل ارمنی ... زعفران و حضض ...
و سماق و خرنوب و عنب الثعلب ... **فصل ... داروهای مقعده و شرح** ...
... مقعد گل سرخ و عدس ... انار ... و خرنوب
و برگ مورد **و اگر ...** ... بریان کرده و روغن ...

کهن و روغن تخم ... و روغن مغز زردالو و روغن ... آب ...
آب ... ضماد کنند **و داروها که در ...** ... و صدف ...
و ... سوخته و خاکستر سرطان نهری و عصاره لحیة التیس ... و بلوط و خاکستر ...
کهن و اسفیداج و اقاقیا ... **و داروهای ...** گل و عدس مقشر برگ عنب الثعلب ...
و آب عنب الثعلب مرهم کنند ... روغن گل ... **و داروهای مقعده که بیرون ...** ... سوخته
و ... و گل سرخ و سماق و ... آب ... قابض ... **اگر**
حرارت ... ... خایه مرغ ... روغن گل ... مرهم ...
و مرهم دیگر **... ** ... سفیده ... روغن ... مرداسنگ ...
... آب ... عنب الثعلب **و اگر حرارت ...** ... موم زرد و روغن
کنجد ... مقل ... سنه ...
... **و داروهای ...** برگ ... مرداسنگ ...
سفیده ... موم زرد ... زعفران زرده خایه مرغ روغن کنجد روغن ...
روغن ... روغن مغز زردالو و روغن ... مقل ... اکلیل الملک
مقل ... **و داروها که ...** حب مقل گوارش مقل حب مقل ...
کنند ... خایه مرغ ... شراب ...
... شراب ... **و داروهای ...** علاج آن ...
... رگ باسلیق زنند ... حجامت کنند و استفراغ بمطبوخ
افتیمون کنند ... مقل ... روغن زردالو ... حل کرده ...
بریان کرده ... سوخته و انار پوست ... و عصاره
... و عصاره ... روغن ... اثار ...

... و داروهای ... ضماد ... ... اکلیل الملک و تخم کتان و موم سفید و زرده خایه
مرغ و اسفیداج و ... روغن ... روغن جوز ... و سکنجبین ...
مغز زردالو ... **و داروها که ...** ... عصاره ...
شحم حنظل ... شحم حنظل ... کبوتر بچه و ... مقل ...
و داروها که ... ... دم الاخوین ... گلنار ...
و خایه مرغ ... برگ مورد ... **و داروها که ...**
**... ** شراب قابض ... خاکستر ... بلوط و خاکستر شحم حنظل ...
... و دم الاخوین ... گلنار ...
و اقاقیا ... زرده ... روغن کنجد ...
... روغن ... زرنیخ سرخ ... سیاه ...
... قطران و روغن ... کهن ...
و خرنوب تازه و عصاره ... خرنوب تازه ... بیخ خطمی ...
و ... سیاه و بیخ کرفس و تخم خربزه و برگ خربزه ... و تخم کتان و
مقل ... و برگ مورد و پوست ... سیاه و روغن مغز زردالو ...
مغز زردالو ... **و داروهای حقنه ...** عصاره ... گل سرخ زرده خایه مرغ و روغن
گل ... عصاره برگ لسان الحمل ... قطران سوخته **و داروهای ...**
اطریفل مقل حب ... سفوف ... معجون مقل ...
... معجون ...
مختصر **و داروها که ...** ... سفوف ...
و حقنه ... و عصاره ...

وحب النیل و سکبینج و شحم حنظل و مقل و کندر تا زرنا در روح داخل و سیاه و فلفل و اسطوخودوس
و حاشا و فوفل و ارشتر دو و مقل و ازربیل و تخم کتان و تخم کرفس و تخم ترب و تخم باذروج و جندبیدستر
و سعتر فارسی و سنبل و قرنفل و دارچینی و حب بلسان و فلفل سفید و دارفلفل و ابهل و
سلیخه و قصب الذریره و اب کنند تا وصل در روغن حبه الخضرا و سنبل **دارو های ابن معقده**
خایه مرغ و روغن گل بردارند سریت البته مرا اسهال نشسته را اسفیداج موم و روغن
گاو و پیه بط و روغن شیرخشت سوده در آب پخته از زرده خایه مرغ برگ چغندر و دارچینی
با روغن گاو پخته و سرشته **دارو های ناسور** اقراص ملک لقرص شیاف جوب کرده
کشته نگار دارد صبر مردم الاخوین انزروت کنند زنگار سریشم گل زرد **فصل بیست و هفتم**
در دارو های کلا دارو ها که کرمان را کشته و ضعیف کنند و بیرون آرد شیخ ترمس سنجر لو دانه
عصاره و نعنع قسط و تیمون قبل مر کافیطوس قنطوریون شکم را شیخ تخم بادیان افسنتین
بادام ملح سخ ... بسر کنه پرورده تخم کوب پوست درخت ده که تاری حوب کو بنده زرده
بریان کرده مبروم افیون تخم کرفس شوبز حرف سیح راس حنک صبر تخم ترمس لعاب اسغاغ
حب النیل رنگ کاه با زربرن خرما و بوره و درخش و حاف و نمک هندی و اوشار
زرهره گاو و در ابکامه **دارو های معده و سرد** سکنجبین بزوری تخم کرفس سکنجبین ده با و داو ح شیر
حنک بسر با مدادی در ده گرفته و پخته فوفل و برگ شغالو و اب طلخشوق و اب کرفس سکنجبین
کرفس با سرکه پرورده و خوردن بسیار خوردن **و اگر اسهال باشد** آب سماق بحمل و برگ او
حنک کرده و اب سماق و طراث وگل مختوم در شراب انگوری و گل سرخ و خورند و بعول
بعض طها حنک کهنه **دارو های ضماد** تریاق بزرگ در طبیخ شیح بر شکم طلا کردن و برگ شغالو
کوفته و شوبز بسرکه برکرده و پخته در آب حنظل و ضماد که یاد کرده ام در کتاب **فصل بیست و هشتم در دارو های**
قولنج و درد شکم دارو های نجش و درد شکم اگر سبب تولید باد بود تخم بادیان و زیره و نانخواه

هر سه در اب جوش ببنده ان اب با شراب کهن ممزوج کرده و سحی یا با وحمرا و تخم سداب و
نانخواه و زیره و حب الغار و حب سکبینج و ایارج فیقرا و اگر **سبب خلط صفرا بود** قلوس خیارشنبر
واب عنب الثعلب با و دراب الو و طبیخ بنفشه و خرما هندی و خیار شنبر و شیرخشت و اب انار ترش
با شکر و روغن بادام و گلاب با شکر **و اگر سبب خلط سرد بود** ایارج فیقرا در طبیخ کرفس و بادیان
و سحی یا و قلاقلا و حب الافاویه و حب المنتن و حب الیان هر دو کوفته نانخواه در آب گرم
باد های قولنج که سبب آن ثقل خشک بود شکر سرخ و با سه در روغن شیرخشت و انجیر و پسته و مویز دانه بیرون کرده
و پستان و قلوس خیارشنبر و روغن بید انجیر و ایارج فیقرا و عسل و شیر تازه و بلباب و شراب
انجیر با سحی و تخم کتان و حلبه و حب الرشاد و زنگبین و اب تخم معصفر و کنند با نخود و سپستان
و تخم معصفر و روغن شیرخشت و با سه و طبیخ چغندر با نیم درم بوره و شیاف از شکر و بوره
و نمک **و حقنه** از حلبه و تخم کتان و خطمی و بابونه و انجیر و سپستان و سبوس و شکر و روغن کنجد
و نمک هندی و زهره گاو **و اگر حرارت غالب** شراب بنفشه و شراب میوه و شراب الو و شراب کاکنج
و شراب اسپغول در جلاب و برگ چغندر و روغن بادام **دارو های شیاف** بوره و نان و نمک و با سه
سرخ و شحم حنظل و انزروت و سقمونیا و سکبینج و مقل و جاوشیر و اشق و صابون و زنجبیل و بلقا
و برگ سداب خشک و تخم سداب و ابهل بفنده و عرطنیثا و زیت را شبیه و بشکل شیاف
و عسل الوده **دارو های حقنه** بوره و تخم کتان و حلبه و مغز تخم معصفر و انجیر لیسی و سداب و شبت و
برگ چغندر و سبوس گندم و برگ خطمی و بادام تلخ و عناب و سپستان و بیخ کرفس و برگ
درخت غار و سکبینج و مقل و اشق و جاوشیر و جند بیدستر و نمک نفطی و با سه و روغن گلاب
و ابکامه و زنگبین و روغن پیه بط و پیه مرغ خایه او بیخ خطمی و پیه کبوتر بچه و اکلیل الملک و بابونه و
پیه گرده و تخم بادیان و تخم معصفر و تخم کرفس و تخم شبت و انیسون و سعتر و روغن زیت و عرطنیثا و
شحم حنظل و ترش **دارو های مسهل قوی** طبیخ بلبلاب طبیخ بنفشه حب تخم بید انجیر شحم حنظل سقمونیا مصطکی بر

ثمر شیرم مقل ترشی نرم خرما زعفران انزروت تخم کرفس تر بر بیرون سرکبین اگر رود ده گرگ
جند بیدستر رب السوس نمک هندی ایند حنظل سرخ کوره **دارو های مسهل که بیشتر زیب کتاب معالجات**
ایارج فیقرا عسل با الاصول با جنبش تخم بید انجیر حبی که زود اسهال کند **و قولنج ثقلی دیگر**
حبی دیگر و شربتی که در روایت نیز درد و مار سرد کند و شکم با زگیرد و حبی که زود اطلاق کند و حبی قوی که
در اطلاق و حبی که در حال قولنج بکشاید و درد و نیز و پس از چند ساعت اطلاق کند و شربتی
که از اکراهی باشد حب اللولو و حب سکبینج و حب الافاویه و معجون که بوقت ضرورت دانند
قولنج بکشاید و معجون خیار شنبر و معجون که خواب آرد و درد و نیز و قولنج بکشاید بریختاشه و ...
و سعتر جبا و معجون مسهل دیگر از ترش جوی **دارو های ضماد قولنج** علک البطم تر بود و مورد و حب الغار و
مرزنگوش و برزالانجره و ترمس و حنک و شحم حنظل و سقمونیا و روغن حب الغار و زهره گاو و حوق
و تخم انجره و افسنتین و موم و پیه بط و ماهی دانه و ترشی و سنبل و مغز تخم معصفر و دارزن گرم با تخم کرفس
و نانخواه و حلبه و روغن شبت و روغن غار و روغن حرمل همه بادیان و جند بیدستر **دارو های قولنج**
بادی حاشا و در و فار حنک و سعتر و وج و تخم سداب و تخم کشت و تخم بید انجیر و بابونه
و قنطوریون و حنک و عصاره سداب و عصاره پودنه و جاوشیر و جند بیدستر و نانخواه و سعتر
دارو های که قولنج بادی بکشاید جوارشی از این یاد کردیم و مطبوخ که قولنج ریحی بکشاید بر وجه ارشاد و قدر
پخته در آب با سه و روغن شیر تازه و شیرخشت نفع بود **دارو های قولنج که از آماس بوده بود کشاید**
برگ اسفناج زردان و برگ ابص اصافی و اب خیار باشکر و لعاب اسپغول با جلاب و شراب
بنفشه و اب عنب الثعلب و اب کشنیز و اب خطمی و اب انار ترش و شیره همه با خیارشنبر و شیرخشت
در روغن گل با جلاب و لعاب اسپغول و الوی سیاه در جلاب و آش و لعوق بنفشه **دارو های حقنه قولنج**
که از آماس نرم کند کشکاب با خیار شنبر و شیرخشت و کشکاب بنفشه و سپستان در روغن پخته و اب عنب
الثعلب و اب کاکنج با کشکاب و روغن بادام و روغن شیره و سه وقیه از لعاب خبازی و

و خطمی و دانه با یک وقیه با سه و کوفته روغن بنفشه و اگر یک درم سرکبین اگر با این لعابها یار
یک برد و عصاره برگ چغندر و روغن شیره یک درم بوره و طبیخ خطمی سپید و سبوس گندم با شکر
در روغن شیره و بوره **و اگر حقنه** با اندکی انطاکی با اب کشته و خیار شنبر **دارو های ضماد آماس** تخم کتان
و بابونه و شبت و کرنب و حلبه بکار دارند **و اگر ماده غلیظ بود** برگ بنفشه تر برگ خطمی عنب الثعلب برگ
کاکنج و بنفشه حنک و خطمی حنک دارد چر و بابونه و اکلیل الملک و موم و روغن و بابونه در روغن
بنفشه در دو با قلا و زرده خایه مرغ بریان کرده و لعاب تخم کتان و آرد جو **دارو های قولنج که سبب آن**
ضعیف قوت دافعه روده بود با وحمرا شیر و ریکوس با و در اوس ایارج فیقرا طبیخ سیسه و دارچینی سیاه
و خیرا و اشنه و سنبل و تخم کرفس با روغن بخ و روغن بید انجیر و روغن بادیان و اقافیا کرم
که در روی بحنه بر شکم و بهنگام بالیدن سود دارد **فصل بیست و نهم در دارو های گرده و مثانه** دارو های سرد
المزاج گرم که گرده را افتد از حقنه و اسودن و روغن گل با اندکی سرکه طلا کردن و اب تخم
خرفه و سکنجبین و اب خیار و دوغ ترش و شراب بنفشه و شراب الو و استفراغ بطبیخ بنفشه و آب
کشته و عنب الثعلب و خیار شنبر و اب انار و اب تخمها با شکر و کشکاب با روغن بادام **ضمادها**
از اسپغول و آرد جو و کشنیز تر در سرکه در روغن گل و اب برگ خرفه و اب عصا الراعی و بنفشه و نیلوفر
دارو های سود المزاج و فق دو دارو ها و علاجها و جهها که در علاج قولنج معی یاد کردیم **دارو های گرده لاغر**
مغز بادام و مغز فستق و حبه الخضرا و مغز جوز هندی و مغز فندق و تخم خشخاش همه با شکر و نخود و باقلا
و لوبیا و هریسه در اسفیده با ماهی و پیه مرغ و پیه بط گرده بریان پس اکنده مغزها که یاد کردیم با اندکی تخم
بادیان و زنجبیل و نمک مغسول و حقنه از طبیخ بره و کبوتر بچه و روغن دنبه و پیه گرده **دارو های ضماد**
آماس گرم که در بیرون و نگار دارد حقنه نرم و ضماد از بنفشه و آرد جو و آرد باقلا و صندل و خطمی و شیاف ابیض
و تراشه کدوی تر و اب عنب الثعلب و روغن گل و روغن بنفشه و اب کشته و اب کشنیز و برگ خرفه
و گلاب و اندکی سرکه یا سیر تر در حرص و با آرد و خطمی و قیموم و روغن زیت پخته و پشم با ابن

ترکند و بران موضع می نهند ضماد های تحلیل کننده اورام که مر پخته و برگ حلبه و برگ کرنب و بیخ سوسن
و سیب و خطمی و بابونه و عسل و روغن شیره و بیه بط و بیه ماکیان زیاده کنند و اگر ما بر انجیر بیستی آزاد
العسل پرورده و چون عصیده کنند و بران موضع نهند و اگر مازریون و ابرس ترکیب کنند نیز نیکو بود
دارو های شربتهای اماس گرم آب کشنده و آب خیار شنبر و ما الجبن و شراب بنفشه و شراب عناب که
در وی عناب و تخم خشخاش و کشنیز خشک و عدس مقشر پخته باشند و آب تخمها با سکنجبین و روغن
بادام در گلاب و براب تخمها و آب تخم خرفه با سکنجبین و آب اسپغول با جلاب و آب تخم
و شربتها و دوا در استفراغ بطبیخ حلبه و دواهای استفراغ بطبیخ انجیر و عناب و سپستان و بیخ انگدان
و بیخ کرفس و خیار شنبر و هر گاه که اماس پخته شود و ریم آید ماء دق البزور و سغوف ذکر بهم پاک کند و دوهی
که کرده و مثانه را پاک گرداند دارو های اماس بلغمی منوازی و سکنجبین عسلی و شراب التین و لعوق خیار
شنبر و حقنه که یاد کردیم و حب که یاد شده دارو های اماس صلب ما الجبن که بدو که افتیمون کنند و
طبیخ افتیمون و حقنهای نرم محلل ضماد ها که ابر الجیلین ترکیب نیکو بود ابو ماهر طب بکار رود اضماد حقنه
اطراف کرنب و ملک و اطراف چغندر و خطمی در صره بسته و سبوس در صره بسته و انجیر سستی
و پرسیاوشان و تخم خیارین و تخم خربزه و زرده خایه مرغ و روغن شیره اضماد ضماد ابو ماهر ترکیب
کرده و تراشه خیار شکوفه رگ بید برگ خیار همه بکوبند و آب بکیرند و آن آب در رمان ترب
بسا بند و بمالند و خوز کنان بران ترکند و بر موضع کرده نهند اضماد ضماد دیگر حلبه تخم کتان
تخم بهدانه سپستان بر رحمی مقل اشق علک البطم را هیچ دوا و مای اماس جگر که صلب شود در آن
باب نافع است دارو های اماس بلغمی که از اماس گرم باشد و صلبی از کرده حقنه نرم که یاد کردیم ضمادی
دیگر که یاد کردیم و هرگاه که اماس ریم کند گلاب با شراب بنفشه با شراب انجیر و تخم خیارین و تخم
خرفه و تخم کدو و دو سه چند رم پاک کرده و مصطکی با ماء العسل و سکنجبین عسل و اقراص کاکنج با شربت و
سغوف ذکر بهم از گرفته رامش به و پاک کند و سغوف ذکر از مجموع خوانند و ضماد دیگر دارو های شرب

کرده

کرده و حمی آلات بول که باسلیق و حجامت کمر کاه و استفراغ و حقنه آلات حقنه خشک با بونه اکلیل
ملک اطراف کرنب اطراف چغندر تخم معصفر تخم کتان تخم حلبه سبوس کنه م خطمی سپستان
عناب کنگر جو در روغن بنفشه شکر سفید بمک و سغوف البزور اضماد سغوف تخم خیارین تخم
خربزه کتان پسته کثیرا تخم خشخاش بزر البنج رب السوس تخم خرفه بزر قطونا شربتی سه درم با آب
انجیر آب شاهتره و شراب شیرین و شیاف ابیض در چکانیدن با شیر زنان در روغن گل و
در آب کرم نشستن و آب بسیار خوردن و آب که کرم دارد و حرکت نبوده باشد اندک اندک
خوردن و طباشیر و تخم خرفه و صمغ و کتان پسته و کثیرا در یونم چینی و زرنگ و مامیران چینی و گچ
سفید بریان کرده و کوکر و خرد ناکرده شکر طبرزد و تخم خیارین این همه سغوف کردن و شربتی
درین علت سخت نافع است دارو های زداینده را از جرب مثانه و کرده منفعت بزرگ است
چون ماء العسل و گلاب اجل و طبیخ حلبه اجل و آب تخم خیار و خربزه با تخته دارو های بول خون
رگ باسلیق زدن و سغوف کاکنج و صمغ و گل کام و ودع محرق و لسد و عقیق با آب کاکنج
و تخم خیارین و تخم خرفه و تخم کدو و سکنجبین سغر جلا و گلاب و سغوف خشخاش و اطفاء الطیب و
راسک و اقاقیا و کندر و بلوط و اقراص کهربا و اقراص شب و قرص دیگر و شربتها که در علاج بول
خون و بول خا وصف کرده ایم اضماد اقراص و شربتها افیون صمغ جوز گل رو عصاره لحیة التیس کندر
تخم کرفس افیون شب یمانی کثیرا دم الاخوین تخم خشخاش صمغ الری سیاه ملک عصاره برگ مورد
سرو و کوزن سوخته دارو های ضماد ابزار عدس مقشر اکوری حب الاس تخم کتان تخم خشخاش
عصاره برگ مورد اقاقیا گل سماق مازو جوز سرو گل سرخ انار پوست واگر حرارت باشد ضماد ها
از حضض و مورد و گل ارمنی اقاقیا و سرکه و گلاب بام ساخت و اگر حرارت سوء المزاج شد طبیخ
و کبوتر بچه و روغن دانه باید کرد و سبب آنکه که در باب لاغری کرده وصف کردیم دارو های سیلان
خون در کرده و مثانه و مجری بول مرقوما عرق فاوانیا حب البلسان اطفاء الطیب بیشتر با به

غاریقون زراوند طویل خاکستر شبت فودنج ابهل حلبت اشق سکنجبین و عنصل
طبیخ بابونه آب نخود آب از نخود سیاه خاکستر چوب زرد چوب انجیر طبیخ قیسوم طبیخ
شبت اطراف کرنب او خو سرکین کبوتر ماء الاصول روغن بیه انجیر و دارو ها که سنگ
کرده و مثانه را بریزاند و آب کرفس را آب ترب دارو ها که قرحه کرده و مثانه شوید و پاک کند آب
تخمها و جلاب و ماء العسل و پخته و ماء الاصول از بیخ بادیان و بیخ کرفس و اذخر و مغز جلغوزه
و فطراسالیون و بیخ کرفس و انیسون و فوه و مو و اس خشک و تخم کتان با پخته و شیر آب
تخمها و زوفا خشک و تخم بادیان دارو ها که در بسیار خ بزر البنج لفاح قشر اللفاح افیون
خشخاش شیاف ابیض شیر زنان روغن گل تخم کوک تخم خرفه شراب بنفشه شراب خشخاش
سفید و سیاه اقراص گل اضماد ها تخم خیار گل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین تخم خشخاش
سفید و سیاه بزر البنج مغز بادام شیرین رب السوس کتان پسته کثیرا تخم کرفس افیون کاکنج زعفران
بزر لحماض دارو ها که قرحه پاکیزه کند کثیرا صمغ عربی کتان پسته گل ارمنی قرص گل مختوم خشخاش سفید
و سیاه بزر البنج ورد احمر گل رطب شیر سماق کهربا ریوند چینی اب لسان الحمل دم الاخوین حب
الاس قرطاس محرق سه مروارید عنب الثعلب ودع محرق جلنار قیمولیا مغسول سر رکوزن
سوخته مقل تخم خیارین تخم خربزه تخم کرفس انیسون زوفا خشک دم الاخوین اسفیداج ارزیز
شسته و خشک کرده اهک بسر کرده آب شسته چند بار قرطاس سوخته حب الاس صمغ البطم
شب اقاقیا تخم خطمی خبازی فطراسالیون سعتر بادی حلبی رب السوس شیر خر عصاره لسان
الحمل دارو ها حقنه رنج قرحه کرده و مثانه گشک جو سبوس کنه م خشک برگ چغندر پرسیاوشان برگ
کرنب لعاب کتان مغز تخم معصفر روغن بنفشه شکر سفید ضماد قروح کرده و مثانه گشک جو سبوس
کعک بغدادی گل سرخ گل حضض شیاف ابیض برگ سماق خرما رقب برگ لسان الحمل
کندر برگ مورد بادرنگ سیب برگ عوسج خرنوب نبطی انار پوست سعد زموم سفید روغن

بنفشه

بنفشه دارو های بادکه در مثانه افتد روغن بیه انجیر ماء الاصول و دارو ها که در قولنج ریحی وصف کردیم
در روغن بان و حبة و بید ستر زرنگ و غالیه البدن و عصاره سداب با نمک و در چکانیدن
با جیل در چکانیدن و حتیت با روغن سوسن و بیه آن در چکانیدن و سداب و پودنه و
شبت و جند بید ستر ضماد کردن و تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان و سعتر و فلفل و سکبینج و جاوشیر
شیاف کردن دارو های اسر غارشانه تریاق بزرگ و شراب ریحاس و لحم با و مرو و سیاه و سعد
و دوا الکرکم و کندر و شکوفه اذخر و تخم سداب در آب پالوده و پخته خوردن و در مجرای بول
چکانیدن و پخته و تخم آن در زیر و جاوشیر ضماد کردن و طبیخ آن خوردن و در چکانیدن
در روغن سداب و در روغن قسط و در روغن حب الغار و در روغن نارجین با جند بیدستر و صمغ
و جاوشیر در چکانیدن و مالیدن و در آب کرم در نشستن دارو های تقطیر البول بلوط و علک
شاح و آس خشک و تخم مهب و سعد و زرنب و غولنجان و روح و کهربا و مر و جند بیدستر
و قسط تلخ و حماما و عاقرقرحا و حب الرشاد و بهمن سرخ و حب الاس و سپند و روس و
قرنفل و هیل کابلی و اصطرک و مهری بریان و برگ مورد خشک و برگ سیب و برگ حنا و گل زرد
کردن و لادن و قاقله و شونیز و تخم سداب در روغن بیه انجیر و مو و در روغن زنبق
بزرگ و شراب ریحاس و سنجبیل اطریفل کوچک امیجبیا دانگی بلوط و علک شیح بهم سرشته
و حب الاس و کندر و زیره کرمانی برابر هر با ادویه درم سغوف کند و اطریفل بزرگ هم ازاد
که قوت باه را زیاده کند واگر مزاج گرم باشد گلاب با روغن گل چرب کرده با جلاب آب
بنفشه و شراب خشخاش با شراب خربزه با شراب ریواس و ماء دق البزور با جلاب و عرق
آلو و دارو های عسر البول که سبب اماس گرم بود رگ باسلیق زدن و مثانه را روغن بنفشه
چرب کردن همیشه و علاجها که پیش ازین یاد کردیم بکار دارد واگر سبب اماس سرد بود روغنهای
محلل اندر قضیب چکانیدن و ضماد های محلل بر زهار نهادن و صلاح اماس کردن واگر سبب

اماس سرو ادرار آب را الاصول با روغن بیه الخبر و سیحونیا و روغن ناردین و روغن یاسمین و روغن
سداب با جندبیدستر بقضیب اندر چکانیدن اضمادها را الاصول تخم بادیان تخم کرفس انیسون
بیخ کرفس بیخ بادیان کردما بخراه زره سنبل گل وج فوه ریوند چینی موز طالیقی مقاسح رمکی
الخیرستی وانراکه سبب قرانج بار بر است دارو ما ان یاد کردیم وانراکه سبب حصر اشابه اکرد امدن ریم
باشد در مثانه قی و حقنه نرم از خطمی و تخم خبازی و تخم کتان و کشک جو و سپرس کندم جاشو
در روغن شبت و ابخر علت از این حقنه زیاده کند باشد داروها شرب بها که ریم از مثانه پاک کند آبهل
وب سرون حماما بخراه فطر اسالیون تخم کرفس فوه سنبل بادام مغز خرفه تخم خربزه در آرنج
اش آب کرفس آب زب تحواب حنک آب بادیان حادق البزوره سفوف فرح کم
در ادرار و دارو اماس کردن یاد کردیم و در ادرار و داروها که سنگ و ریگ از مثانه پاک کند و شاززا
شود دارو و سرطان نهری و تریاق مثرودیطوس و امروسیاه و دواء الکرکم و سکنجبین عنصلی
دارو ماء ضماد کرد بیم اکرکند اطراف کرنب برگ جغندر جبه اکلیل بابونه چار تخنه ارد باقلا ارد کوزد
سرکین کبوتر روغن زیت روغن بابونه روغن شبت آب نیکرم داروکه سبب علت البول است حدث ان
خرس شیب دار شان نظولها و ضمادها از زهر از بسعنه و شکر اشبع بوره عاقرقرحا خردل سرکین کبوتر
حب الغارشب یا ناخواه اکلیل الملک ارد نخود سیاه تخم کرنب تخم کرفس کرستنه و کوهی
بابونه و قوطیح کرنب روغن سوسن روغن میاه سکبینج مقل جاوشیر وج موم سه بطرز روغن
شبت وانراکه علت البول از رطوبت اسع سرکین کبوتر و سرکین مرغ شش با مرمایه از طبیخ شبت و بول کودکان
بقضیب در چکانیدن و سکداد مرغ که از ابتار بی الرحم کوبند المک اسدی و حلتیت با شحم
خر و لعوق اسعیل و آب کرفس و آب ترب با روغن بادام وانراکه علت البول با ردی است بول
صعیفی ترد فعه و راب کوکرد نشستن و ضماد نرم کند در روغن شبت مالیدن و آب بغابت طم
کرفتن وانراکه سبب علت البول سوء المزاج و اجل شد ان حس مثانه تریاق مثرودیطوس و سیحونیا و روغن

بید

بیه الخبر و داروها الاصول و روغن خنک مالیدن و در طبیخ بابونه و خطمی و خنک نشستن
در طبیخ افاویه بجای آب دادن چون سپیجه و دار چینی و سعد و سنبل و قرنفل و کبابه
دهم مرتاب طریق تیمه کردن و هم از این افاویه معجون خاص دهر بامدادی دادن و علاجها
که بحاجت سود دارد و زعفران سوده بشاخ بجری حضف اندر نهادن مثانه کوسفند پشم
سوخته و سوده باشراب شربن و کبوتر بچه که او را کشته و سینه او شکافته و بگرمی بر زهار نهند
و جز او بر زهار چکانند نمک طبرزد برشته و شیاف کند جندبیدستر و خنک با روغن بیه آب
اندر چکانند نمک طبرزد برشته بوره ارمنی و نمک بجری اندر نهادن داروهای حرقة البول فی کراثان
ورک سیبق زدن و بنادق البزور و شراب عشر و خشخاش و شراب کاکنج و روغن گل و
روغن بادام و اسپغول و جلاب و تخم خشخاش و ابرم با جلاب شیاف ابیض با شیر خر در چکانیدن
بوره ارمنی و نمک بجری اندر نهادن اضمادها بنادق البزور و بات تخم خیار تخم کدو شیرآن خرفه
صمغ لعوم الاخرین کند رافیون کرفس مغز بادام شربن گل ارمنی رب خشخاش داروهای ورباطبس
کشکاب غلیظ کرده در روغن گل در چکانیدن و اسپغول و شکر و آب شربن خیار رشتی آب
انار رشش و آب خرفه و آب کدو بریان کرده و آب بادروب با و رب ریواس و فرحی حکم
و فقاع که از آب دوغ رشش دار و حرکنند و رک سیبق زنند و در آب سرد نشستن هکذا کم
نشاسته و آب سرد بسیار خوردن و قی و کرمابه و عرق آوردن و حقنه نرم کردن
داروهای حبس البول بکبر در شبان موط و تخم مهب و سعد و خولنجان و قرفه و وج و آس خشک کندر
کشنیز خشک برکنز کرده و بریان کردن گل ارمنی صمغ عربی کلنار شب یمانی اطراف مورد و نعن
بادام شربن معز ز دالورنح جبه الخضرا کنجد سغبه اینه شونیز با خراه کهربا املج سیاه عدس مقشر
کرنب روباه بریان کرده خر کوش خشک کرده تخم شبت عاقرقرحا ایلیه کاه ایلیه اکر اهراسیه
در آب بادجوش نیده پس بریان کرده اندر شراب مالیدن و خوردن و در آب در باد

کوکرد نشستن و کمونه که اخلاط آن نرم شده و کوفته و بیخته باشند و تریاق بزرگ و شرودالملوک
و سحرنیا و ایفرد یا ارما را العلل وجه داء ذو مزاج گرم را اقراص طباشیر و تخم خشخاش اسپرم و مازوی
سبز دردهای بول خون و بول عذه شراب عناب شراب خشخاش و شربیا و گلنار و دم الاخوین
و کثیرا و صمغ و تخم خشخاش و گل مختوم و عصاره لحیة التیس و کهربا و سرا کوزن سوخته عصاره
برگ لسان الحمل و شراب مورد داروهای که سنگ و ریگ شانه بر بازدارد اولادهای این علت بعضی سپرزها
و بعضی میوها و بعضی اچارها و بعضی شرابها و بعضی داروها اما سبزیها کرفس است و کشته و شبت
و پودنه و کشوث و بادیان خشک و برگ ترب و قنبیط و امثال آن میوها خربزه و خیار و مغز
خیار بادرنگ و انگور سفید و انجیر خشک و بادام تلخ و زعرور و فستق و اچارها کبر سرکه و لیمون
و عنصل بسرکه و زیتون پرورده و شرابها سکنجبین که از سرکه کبر سازند و اب ترب و شراب سفید
و لطیف داروها مقل و صمغ زعرور و کرفس کوهی و استیلیان و سنبله و بیخ خیار و شیرخشت و عود بلسان و
حب بلسان و بیخ لیمون و سعد مصری و قشر اصل الغار و سقوریون و سداب دشتی و بوره
ارمنی و حجرالیهود و شکطرامشیع و معجون العقارب و دهن العقارب و ارگینه سوخته و لوح سنگ
الفنج و حرتس خشک کرده و خاکستر رت خایه مرغ که بچه از وی بیرون آمده باشد و سنگ که
از مثانه بیرون آمده و سرگین کبوتر بچه و حب العنب و خاکستر کرنب نبطی داروهای درد فرو کننده و موضع شده
فلفل و دارفلفل و دارچینی و سلیخه و بادیان داروهای باریک کننده و ادرار کننده و قرنفل و مواسیر روغن
بخواه کاشم سیب لیمون از حرفرد تخم پنجنکشت داروهای درد شانه و داکوهر کرده ریگ تخم کتان
و لعاب جلغوزه فندق تخم خطمی صمغ و لسفایج صمغ جرره فلوس خیار فارسی داروهای که گرده و مثانه
ضعیف را قوت دهد بهمن سرخ و سفید زرادوند و گل سوسن خشک تخم فنجنکشت گل سرخ صندل گلنار
رب سوس رب آبی داروهای که حرقت البول از گرده و مثانه باز دارد که از گذر سنگ باشد و جراحت و ورم
گل ارمنی کندر دم الاخوین اقاقیا مغسول کهربا افیون اب سماق اب لسان الحمل سرد دارد

وفصل

فصل سیم اندر داروهای بیماریها که مخصوص بمجری بول است داروهای اماس گرم گرد قضیب و مثانه پیروی
گرفتن رگ باسلیق زدن و بر ساق حجامت کردن و بر فرود کمرگاه حجامت کردن و بر شانه نهادن کماده
سکنجبین مغسول آرد نهادن داروهای ضمادها برگ بید و گلاب و روغن گل و عصاره کسنه و عصاره کشنیز تر
و عصاره کدو و عصاره عنب الثعلب و عصاره بزرقطونا و قلیمون و برگ کاکنج و داروهای عدس
و زرده خایه مرغ و اندکی زعفران و بنفشه و لعاب خطمی سفید و حلبه و قیروطی ان روغن نیلوفر و اکلیل
و برگ کرنب پخته و مویز دانه بیرون کرده و زیره کرمانی و خاکستر کرنب نبطی و بیخ سوسن داروهای
اماس صلب که در قضیب و مثانه باشد اکلیل الملک بابونه مخصوص کرده و بابونه و پیه کرده و مویز دانه بیرون کرده و بابونه
و موم زرد و مصطکی دانه وار زدوف ضماد کنند و ملک با روغن پیه انجیر یا با روغن زنبق بجای قضیب
در چکانند داروهای اماس صلب که در حبه و گرده باشد مقل و ... و تخم پنجنکشت و پر بط و پر گران
و روغن سوسن و برگ کرنب پخته و پیه مرغ خانگی و داءالعسل و مقل و مویز داروهای سنگ شانه و ...
بر سبیل اماس عصاره ورق الفنج شوکران اب کشنیز تر ... سوده و سنگ اسیا و سنگ
فسان بر هم سوده آب کشنیز تر و داروهای بزرگ شدن پستان داروهای غایه که برنا بزرگ باشد بوی از آن
در روغنهای گرم حل کردن و ضمادهای گرم کننده و قوت دهنده که در نقصان باه وصف کرده شود
داروهای ریش مثانه و قضیب و مجری صبر مرداسنگ توتیا قلیمیا مغسول شراب مورد جوز و کندر و خاک و کنز
شبت داروهای که ریش گوشت بالا آرد و توتیا ... سوخته و پوست درخت صنوبر سوخته و کندر و
انزروت و شادنج و گلنار و اقاقیا و پوست درخت مره کمازریون عرب کوبند سوخته ...
زاج سوخته و مازو و زنگار و اقاقیا اندر ریش و خبث الحدید و دم الاخوین و قرطاس محرق و
روغن گل و زرادوند و قلقطار و زعفران و مرد و لوشا و سرکه داروهای که ریش ... و خریزه ...
انزروت و عصاره ورزنج زرد و عصاره برگ اسپغول و سرکه و خاکستر چرب ... بندد و طلا کنند
داروهای قوت دهنده احلیل از اماس گرم رگ زدن و حجامت کردن بر زوی ران داروهای خارش قضیب ...

کرم عرق النعمان ارا ... از خیار کس ... از
ارا عسل ...

استفراغ بفصد و اسهال و حجامت بر نهادن زردی بان و دیو چه بر نهادن آنچه طلا باید کرد اقاقیا
مامیثا توتیا و صبر و زعفران و اشنان جامه شستن و روغن زنبق و سرکه و روغن گل و بوره و موم زرد
و سفیده خایه مرغ و انگبین زردرو ماری که قی و فضله و اذرون افزاید سودمند آیزن شستن و روغن
و آب گرم بر آنجا ریختن و روغن بابونه گرم کرده مالیدن شبت نچیده ضماد کردن و گوارش زیره و معجون
الغار خوردن و داروهای قابض بر نهادن چون اقاقیا و صبر و عصاره لحیه التیس و مرداسنگ و دم
و کندر و انار و پوست و اقماع انار رشک و مازو و سماق و باغان و گلنار و برگ مورد و دبق
و صمغ و ترنجبین و رشک کشک جوان و ریشیم و جوز و برگ سرو و ابهل و زیره و زفت و علک
الانباط و ربوبه و مقل و اشق و سعد و مرزنگوش و گل ارمنی مقل و شراب قابض حل کنند و بر آنجا
نهند و روغن یاسمین و خندچه شجر البیدن و معصفر و زعفران و نعنع و موزه کهن سوخته برزه و خایه مرغ
سرشته ضماد کنند زردرو مادر غولی گوارش زیره معجون جامعجون حب الغار معجون انگدان جبی کی در
معالجات وصف کردیم به طریق نیز استعمال آید تخم کرفس انیسون هر ا سفند مصطکی زعفران و
هلیله کابلی هلیله آمله سکنجبین مقل فودنج فطراسالیون اذخر قسط زرنباد درونج اشترغار وانچه
بنقرس درد جاهاند و روغن زنبق بسک جنده بیدستر غالیه با روغن بان و دارو مایه استقا اطبا از ان
باب نافع بر دارد و مانند آنها و مایه ستیقان زنی به ربع آرد و جوز سعد گل ارمنی زیره و برگ مورد
پشک گوسفند سرکه آب مورد و ترازرد و حب سرگین کبوتر علک البطم بیه کهن زفت خاکستر درخت
بلوط خاکستر بیخ کرنب و بزل کردن و داغ کردن دارو مانند نرم کردن خداوند مزاج سرد
و حنک زاشیر و عسل و حلوا با شیر اعشته و دوا المسک و شقاقل پرورده و زنجبیل پرورده و
ماءاللحم و زرده خایه نیم برشت با از زی عسل و دارچینی و فلفل و دار فلفل و در لسان عسل و قطایف
و لوزینه شیرین مزه و لحمه لوبیا ن بو ز و گرما بر روغن یاسمین بکار داشتن و خداوند مزاج سرد و تر را
دوا المسک و مثرودیطوس و معجونها را به که یاد کردیم در قرابادین بکار داشتن و ماءاللحم و

شراب کهن بد کباب و بریان و قلیه خشک و ابزارها گرم و شراب انگبین و بجای آب ماء
العسل دارو هایی که مزاج گرم و خشک را مدبرهای نرمی فرمایند مثل قلیه کده و اسفاناخ و ماش مقشر و
کشک و دوغ و ماهی تازه و مرغ فربه و زرغاله و لعوق و شیر و سکنجبین و شیر تازه و شکر و کره و
ایزن فاتر و روغن بنفشه با روغن یاسمین آمیخته و خداوند مزاج گرم و تر را جماع کمتر باید فرمود
با حوال دیگر و تدبیرهای دیگر در باب معالجات یاد کردیم دارو هایی که شهوت و جماع را کم کند شراب
نیلوفر و شراب لیمو و آب تخم خرفه عصاره بزرقطونا رشک و گشنیز و تخم کرک عنزه و سماق ریواس
و انار رشک و نارنج ترنج اسفاناخ کرک و خرفه و کشته عنب الثعلب و جرجیر عدس پوست کدو و کاهو
با شهد انار پخته تخم خرفه و تخم کوک و طبیخ عدس و تخم سداب و جنده بیدستر بزر البنج برابر با شراب
ممزوج آب سرد و استفراغ بفصد دارو هایی که شهوت بشکند حلبه و خرفه و گشنیز سعوط
و ورق البنج و شکران و کوشت خرزه اسفاناخ شسته مرداسنگ فیمولیا سرکه مرطوب را و اگر حرارت
باشد کره سکنجبین با سرکه دارو هایی که عارضی زایل کند وسیب سوزن رو ازدواج اگر سبب آن بسیاری
خون بود سینه آب عنزه و انار و سکنجبین و قرصها با سرکه و رگ زدن و نطول چهار رشک و دارو
که شهوت جماع را کمتر کند و تخم سداب و تخم بیخ انجره سکنجبین و قرصها با سرکه و نعنع و صعتر
و زیره و ضمادی مرزنجوش قسط فقاح اذخر قصب الذریره اقاقیا لادن روغن یاسمین و اگر
سبب کرمی و تری بود قسط و هم آن روا هاکه یاد کردیم و اگر سبب ضعف الشهوه سالی بود و سوء المزاج
گرم بود و اگر سوء المزاج سرد بود استفراغ بعد حب سیطرح و حب منتن و حب اصطمخیقون دارو
ضمادها و طلاها که رعشت ازل بود و دی دارد بر بن اطماط مورد و مرزنگوش و انار پوست جفت
بلوط سعد ضماد بر بن اضلاع فرفیون قسط سعد ضماد بر بن اضلاع فرفیون قسط سعد سنبل اقاقیا رامک
روغن مورد و مشک با روغن نرگس طلا کردن و عصاره لحیه التیس و فرفیون در روغن بیان
در اطر یفل کبیر خبث الحدید مرکوه با بسته خوردن و حرارت بکش دارو هایی که ضعف قوت جمیع بدن

ضعیف قوت و نقصان آن یا از ضعیف دماغ بود یا از ضعیف دل و جگر و گرده داروهای آن
در باب گذشته باید جست و مراعات آن عضو با مشغول شدن و آنچه از سستی قضیب بود و نقصان
آب و باد بود داروهای آن درین باب ذکر دهیم داروهای آن بعضی طعامها باشد و بعضی داروهای مرکب
و بعضی شرابها و معجونها که بخورند و داروها که طلا کنند اما آنچه طعامهاست آن یا کبره و گوشت میش جوان
و نخود و زرده خایه مرغ نیمبرشت و مغز سر بره و مرغ و گوشت کبوتر بچه و گوشت بط و گوشت
و پیه بط و خایه گنجشک و خایه خروس و کباب و دارچینی و بیخ لبلاب و نخود و لوبیا و گزر و شلغم و
باقلی و پیاز و جرجیر و گندنا و هلیون و حرشف و مغز بادام شیرین و فستق و جلغوزه و فندق و جوز
هندی و حبه و شیر تازه و انجیر و انگبین با روغن گاو و انگور شیرین و موز و ماهی تازه گرم با پیاز
و خایه ماهی تازه و بریان کرده و گوشت شتر جوان و طعامها که ازین چیزها ترکیب کنند و از شرابها
شراب جرجیر و شراب انجیر و شراب گزر و شراب دیگر در خاتمه معالجات یاد کردیم و از داروهای
مرکب و معجونها بهترین مثرودیطوس است و دواء المسک خاصه کسی را که نقصان از دل
بود و من نوشدارو را درین باب و جمله تن در قوت اثری تمام دیدم و در کتاب معالجات
چهارده معجون وصف کرده آمده است بدین اخلاط اخلاط؟ تخم هلیون زنجبیل شقاقل تخم جرجیر تخم
انجره اسقیل مشوی زره سقنقور حب الرشاد دارچینی خولنجان عاقرقرحا دارچینی فلفل حبه عسل بلادر
خرما حبه عسل و روغن گاو و تخم بادرنجبویه مغز سر گنجشک لفاح النخل اذخر کندر مغز بادام فندق
مغز فستق مغز جوز هندی مغز جلغوزه مغز حب القلقل مغز حبة الخضراء حب الزلم بادرنگ؟ فلفل
زنجبیل حب صنوبر تخم کرفس کره زهره برکش جاو شراب مرزنگوش قاقله کبابه دانه بلسان
سک روغن حب الصنوبر الصغار خایه خرگوش حک کرده نمک سقنقور مغز حبه دانه مغز
جوز عجمی نعنع کنجد مقشر خصیة الثعلب وج روغن بادام شیرین تخم خربزه تخم خیارین تخم خرفه
تخم کدو و مغز بادام شیرین تخم خشخاش سفید کتیرا خولنجان زنجبیل قضب گاو و جوز [illegible]

داروهای

داروهای [illegible] بوره سنبل سعد خردل دارچینی خولنجان سداب شیر تازه زهره گاو پیه گاو پیاز
نرگس عاقرقرحا مرزنجوش مغز حبه دانه روغن بان روغن زنبق روغن قسط روغن
خیری حبه بسد؟ زعفران صمغ فلفل وج مشک ابهل داروهای حقنه سر گوسفند و خایه و [illegible]
تخم جرجیر تخم شلغم تخم هلیون روغن کنجد روغن جوز روغن بان روغن نرگس مسکه خایه
بز پیه بط پیه کبوتر بچه حلبه انجیر خشک شبت جرجیر نعنع برگ چغندر شلغم تخم پیاز مویز دانه بیرون
کرده تخم خیری روغن حبة الخضراء سقنقور سوسمار نمک ناکرده مغاث بوزیدان شقاقل
پیه تازه روغن جوز روغن بان روغن سوسن مسکه خایه بز پیه بط پیه کبوتر بچه حلبه انجیر خشک شبت
جرجیر نعنع برگ چغندر شلغم تخم پیاز مویز دانه بیرون کرده تخم خیری روغن حبة الخضراء سقنقور
سوسمار نمک ناکرده مغاث بوزیدان شقاقل پیه تازه روغن جوز هندی تخم کتان حلبه تخم ترب [illegible]
تخم معصفر مرزنگوش خشک روغن نرگس شیر گاو تازه زنجبیل [illegible] الخضراء [illegible] آرد گندم
آرد جو جند بیدستر روغن شیر تازه آب گندنا سر دکردن؟ نرگس [illegible] تخم پیاز تخم شلغم تخم شبت
آب خشک داروهای شیافها پیه بط مغز پیه دانه عاقرقرحا روغن جوز هندی زفت رومی قطوران [illegible]
موم گداخته روغن سوسن لعبت بربری پیه خر پیه سقنقور بریزند داروهای [illegible] گشتن خفقن برگ گل [illegible]
برگ بید تر و خشن؟ زمین سرد و گیاه خشک داشتن و گرمی از صحبت [illegible] داشتن و [illegible]
از بیخ نهادن و داروها که قوت جماع کم کنند بکار داشتن و شراب انگور حقنه کردن و دل مشغول
و اندوه و کارهای مهم سود دارد و جماع کردن بتکلیف بهترین علاجی است داروهای [illegible] روغن
نادرین روغن ابهل روغن خیار [illegible] مازو و کندر و گلنار داروهای [illegible] طین [illegible] که [illegible]
علق گویند شیر تازه و زفت رومی و [illegible] گرم آب باد ورد [illegible] داروها سود دارد و
اعلم بالصواب فصل [illegible] داروهای افراط طمث از تیزی خون عصاره [illegible]
خرفه عصاره برگ [illegible] گل نار گل ارمنی گل [illegible] عدس مورد عنب الثعلب سماق

عصارهٔ الراعی یا زجفت بلوط یا برگ آقاقیا عصاره لحیة التیس معجون لبه مرهن نفع لبه
مغسول کهربا تب یا نسوح مغسول دم الاخوین گل ارمنی گل مختوم گل زرب ... برگ
... داشتن و روا ... با چهار ... زر البنج ... و اسرار کرن سوخته با سرکه ممزوج و تخم
حماض با شراب تخم گل با سرکه ممزوج و تخم حماض با شراب قابض کهربا اقراص ... اگر
استفراغ ... مطبوخ اهلیله زرد ... و طعام آب غوره و سماق زرشک و عدس ...
انار ... و ... پالوده و لوزینه و کلیچه و کرشک ... و دراج و طیهوج و تذرو و ...
... استفراغ بحب سکبینج و جبسان و اگر ضغط سودا بود استفراغ بمطبوخ افتیمون
و حب اصطمخیقون دارو ... اگر قرحه کهن بود اول رحم را باید شست بالعسل ...
... پس داروها بکار داشتن چون صبر و کندر و دم الاخوین ... و کهربا و مر و زعفران
و شیاف ابیض ... و ... مرد اسنگ و زاج سرخ و ...
... و قرطاس سوخته و ... روغن گل ... داروهای ...
... زدن و ... حجامت ... کردن ... نهادن
اقاقیا ... روغن گل سرشته ضماد ... برگ ... و عدس مقشر
و شراب قابض ... ضماد کند ... شراب حقنه کنند ... زعفران
کافور مرداسنگ حب الغار روغن گل ... شراب ... قطران ...
سرشته ... داروهای ... نافع است ...
... از آنکه ... شراب قابض ...
داروهای قابض ... مرهم ... زرد ...
... صبر کندر دم الاخوین مر ...
... ضماد کند مرهم ... نافع بود ...

... بکار دارد ... که در شقاق مقعده وصف کردیم ... مغسول ...
مرغ ... بسبب ... بسیاری ... بسبب ...
گل سرخ و جوز سرو و گل ... حقنه کردن و چه ... وصف کردیم ضماد
کردن ... حقنهای قابض و ضمادهای قابض و سیلان ...
سیلان ... عصاره ... بحمل ... حقنه کردن ...
... پس ... کرده با قرص ... کافور ... و کثیرا و تخم ...
کرم ... گل مختوم و گل ارمنی و شب یمانی و دم الاخوین ... کافور و جبه
... با شراب ...
قابض ... و شراب ... داروهای ...
...
...
اصل السوس ... سنبل ... سیاه ...
... تخم ...
... حنظل ... سکبینج ... فرفیون ...
...
روغن ... سیاه ... روغن ...
استفراغ ... سکبینج ...
بزرگ ... عود خام و عود ... زعفران ... سنبل ... اکلیل الملک و
... روغن ...
... مصطکی ...

[illegible]

دو روز بشعاع در چشم خرگوش و زهره اهو دوای جهت نزول آب در چشم علاج و بول بیل و تخم سپید کرکس
دوای جهت ظلمت و ضعف بصر علک حشیش و سعد و مرزنجوش و زبد مرغ گوش و حلبه و انگور خشک دوای
رمد سفید ... حب چندبار مرغ فانکا چهار مثقال پوست خیار شنبر با جلاب یا با سعد
مرغ ... و نخود سپید و سکنجبین و جند بیدستر و شکوفه اشنع و طبیخ حلبه و خطمی با روغن بادام
و طبیخ صبر و تخم کتان دوای جهت رمد ... جیحه قرفه مرزنگوش و زرد و قسط سعد و افیون مثقال
و سیمگو ... جهت اخلاط اب حشک ... سفید اشق ... مقل جند بیدستر دوای جهت
ورم ... انگور و زرد ... و سرکه ... دوای جهت ...
سقطهیس ... کرفس ... بریان ... و خاکستر ... خطمی کردن و تخم ...
کردن و چشم ماهی ... کردن دوای جهت نزول آب ... چنین ... گل و غیره
... معتدل ... کردن ... و عسل ... کرده و عود و ...
... و کرفس ... و سرکه مصطکی و ... شراب ... و لیمو و شراب غوره و شراب انار ...
برگ ... و ... مرزنجوش ... دوای جهت ... قرنفل و قسط ... و مصطکی و جوز بوا ...
و فاقد و عود ... و ... و مرزنجوش ... و جند بیدستر ... دوای ...
ابریشم خام و سنبل ... و زعفران دوای جهت ... اگر ... بسیار ... دواها ...
بکار دارند دوای که اسقاط جنین کند حب ... و حب سکبینج و حب ... و ... اصول و تخم ... و جوز
... با روغن ... دوای جهت ... سعتر فارسی ... کاشم ... شراب ...
حلبه و روغن ... و روغن ... و روغن ... سعد ... حمول کنند ...
صحت کند ... مرزنجوش ... سکبینج و مشک ...
و مفرح بکار داشتن و ... اسقاط مقل و سعتر ... سعد و ... ابهل ...
کردان دوای که ... جرب ... کرده ...

قطران الورده یا آب حنظل هر کدام بقعر رحم رسد مقصود حاصل شود و هزار اسفند خوردن
و بخور برداشتن و روغن ... برداشتن و انگژد و ... و ... چشم ماهی شور ... دود کردن ... و سم
خر و سرگین ... دود کردن دوای جهت اختلاط مشیمه انگژد و سداب خشک ... و طبیخ ابهل و
... و حرمل و حنظل ... و حب الغار بحری و سکبینه و ... و عصاره افسنتین و طبیخ ... و فودنج
و شکوفه اشنع و فلفل ... و ... و طبیخ افسنتین و طبیخ ... و آب سرد ... رحم
سوده و طبیخ حلبه و ... دوای ... از ... ابهل و ... زرد ... و ... رحم
شحم حنظل حب ... زهره گاو و قیطوریون سداب دوای ... حب ... سکبینج ...
... اصول و روغن ... و ... دواء الکرکم و دواهای
... دوای جهت ... رحم ... و ... مستان و ...
عناب و خیار شنبر و آب عنب الثعلب و آب کشنیز خیار شنبر و ... عدس مقشر ...
... لسان الحمل ... لسان الحمل عصاره عنب الثعلب و برگ ... اسپغول و برگ خرفه و عصاره ...
و برگ کشنیز ... و ... و روغن گل و روغن زیت الانفاق نیم گرم کرده
و آب ... نیم گرم با روغن ... کردن و عصاره لسان الحمل با روغن حقنه کردن و ...
گرم با روغن گل ... کردن و طبیخ ... و تخم کتان و ... کردن با عصاره
لسان الحمل ... دواهای ... و لعاب تخم کتان و لعاب حلبه و لعاب خطمی گرم
حقنه کنند ... اندکی سرگین کبوتر دواء ... جهت
علک البطم ... روغن ... حقنه کنند ...
قروح رحم بکار دارند ... زعفران حب کنند دوای ... دواهای ...
کرده ... دواهای ... مرهم ... و پرسیاوشان ...
... و مقل و روغن نرگس و روغن سوسن و روغن ... و روغن اقحوان و روغن ...

حلبه و روغن بیضه الخیری و پیه خر اهلی و پیه خر وحشی و روغن کتان و جند بیدستر و صبر و پیه مرغابی
خرگوش و زعفران و اقحوان و علک الانباط و صمغ و بادام و خطمی و جلاب کشنیز و برگ خرفه
و شیر زنان و روغن گل و برگ کرنب و شکوفه کرنب و آب کشنیز تر و آب کشنه و آب کوکنار
بزمهر و صلابه بر بطن باید آکنده کردن و بدان حقنه باید کرد **درد رحم از خشکی رحم** اگر سبب خشکی
احتباس حیض بود درد رحم را بکار دارند و در آبزن طبیخ بنفشه و بابونه و اکلیل الملک و بلبلاب
و مرزنگوش و بوبهای خوش [illegible] و بوبهای خوش نفع برحم میرساند **و اگر سبب ضعف بود**
اطراف بستن و مالیدن بطبیخ بابونه و شبت و اکلیل الملک و بلبلاب و مرزنگوش و بوبهای
خوش و خردل مالیدن و محجمه بر روی ران [illegible] نهادن و بوبهای ناخوش بویانیدن چون
قطران و جند بیدستر و سکبینج و پر زاغ و چراغ کشته و مقل سوختن و تخم کتان سوختن و سم خر
[illegible] کردن و گوگرد و پشم سوختن و در طبیخ [illegible] نشستن و قیصوم و حلبه و کرنب و [illegible]
اسفند و شبت و اکلیل الملک و تخم کرفس و سعد و [illegible] و برگ غار و قسط و بابونه و [illegible]
[illegible] و پودنه و مانند این [illegible] و تحلیل کردن **درد رحم که در آن علتی بلغم**
رحم رسد کرنب و دانه فلفل و روغن حب الغار در شراب حل کرده [illegible] و تخم
انجره و حقنها که رطوبت فرود آورد **درد رحم که از [illegible] حال سودا** ایارج فیقرا
شحم و ایارج روفس [illegible] و حب [illegible] و حب [illegible] و حب سکبینج و حب [illegible] و
ایارج لوغاذیا و معجون [illegible] طبیخ افتیمون و طبیخ لوبیای سرخ
و در طبیخ سداب و در طبیخ [illegible] در ماء العسل و جند بیدستر در ماء العسل و سکبینج
عنصل [illegible] و سرکه عنصل **درد رحم که از آماس [illegible]** [illegible] احتباس حیض [illegible] ضماد
[illegible] **درد رحم [illegible]** [illegible] زعفران مشک [illegible] در شراب [illegible] جوشانیده
[illegible] ترکرده و کرنب [illegible] روغن زنبق [illegible] **درد رحم [illegible] کنند** [illegible]

بر [illegible] نشسته [illegible] زوفای خام و فقاح اذخر و پوست صنوبر [illegible]
[illegible] **فصل سی و دوم در درد رحم [illegible]** [illegible] درد پشت و کمرگاه و حب منتن
و حب سکبینج و ایارج فیقرا [illegible] اربعه و ماء الاصول با روغن بیضه الخیری [illegible] و
تریاق بزرگ و شیر [illegible] و طبیخ تخم [illegible] سیاه [illegible] روغن گاو **درد رحم از سرما**
این جمله روغن [illegible] و روغن قسط و روغن سداب و روغن سوسن **و اگر سبب [illegible]**
بود که [illegible] رگ [illegible] روغن گل مالیدن [illegible] مهره [illegible]
و این علت را [illegible] و درد رحم فالج [illegible] و ضیق النفس [illegible]
ضماد و بعد از آن [illegible] و مقل و [illegible] و سکبینج و حلبه و برگ درخت غار و روغن سداب و
روغن [illegible] و معجون [illegible] و آب عنب الثعلب [illegible] کشنیز و آب کشنه [illegible]
[illegible] و آب [illegible] و آب کشنه [illegible] و آب عنب الثعلب [illegible] کشنیز [illegible]
و حب [illegible] **ضماد و بعد از آن** حضض و صبر و صندل و اقاقیا [illegible] و عدس
مقشر و اندکی کافور و گل ارمنی [illegible] زعفران [illegible] کرنب و آب کشنه و آب
عنب الثعلب [illegible] برگ کوکنار کوفته [illegible] و کشنیز تر و اسپغول و
سرکه و زعفران و افیون [illegible] روغن [illegible] خایه مرغ
در سرکه [illegible] روغن گل [illegible] و ماء الاصول با روغن بیضه الخیری [illegible]
بادام مغز و ایارج فیقرا [illegible] و حب [illegible] و حب [illegible] و حب [illegible]
معالجات [illegible] این وصف کردیم [illegible] بزرگ و استخوان سوخته و کشنیز [illegible] و تخم
[illegible] در سرکه [illegible] کرده و بریان کرده و عدس مقشر [illegible]
و ضماد و بعد از آن حضض [illegible] روغن زیت و زرده بیضه الخیری [illegible] و روغن گاو
و اندکی سرکه و کنجد و تخم کتان [illegible] بهم کوفته **شربت طبیخ کفتار** و اخلاط ضماد [illegible]

سوخته اشنه اهلیلج و جوز سرو و استخوان سوخته رگ بهمن زدن رگ صافن و عرق
النسا و رگ پشت پای از جانب خنصر و بنصر و استفراغ بحب منتن و حب شبطرج و حقنه تیز
بدارو های ادرار کننده ضماد نقرس مزمن کماذریوس و حنطیانا و زراوند گرد و تخم سداب کرنب
نبطی پخته و زعفران و زرده خایه مرغ و بابونه و اکلیل الملک و خطمی و صبر و مقل و اشق و جاوشیر
و پیه گرده بز و پیه مرغ و مغز ساق و عسل و روغن گاو و روغن کنجد و مرهم داخلیون سرکه
تخم سداب دشتی و حب الغار و انجیر و نطرون و شیح ارمنی و فودنج و شحم حنظل و تخم
سداب و ورق رومی بزد و کوکرد ضماد ریش سر پلید خردل و سرگین کبوتر و شیر شتر و طبیخ
انجیر و تعفیا و مورخ با فرفیون و بوره و عاقرقرحا و روغن سداب و قی متواتر و ایارج
فیقرا مرکب با حجر ارمنی و افتیمون و ماء الجبن و سکنجبین و ضماد نقرس بارد خاکستر کرنب و ثمره
الطرفا و سرگین ز و ارد حلبه و تخم کرنب و تخم جرجیر و زیت و ترس نطول کردن فصل
سیم در درد های اعضای بهار گرم که بعلت پری فلغمونی کرده استفراغ بفصد و اسهال و طبیخ
هلیله و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب لبلاب و فلوس خیار شنبر و ضمادهای در روشان
چون ... شکم که در نه که سفیدان باز کننده بر روغن زیت پخته و بر روغن زیت پخت زخم کرده
حب کردن و سپیوس گندم و خطمی با بونه بعصاره کرنب سرشته و حی العالم و پوست انار
رشن تازه بشراب پخته و سماق و آرد جو بشراب پخته و اقاقیا بشراب قابض زکرده و گل
و گلاب زکرده و شیاف ابیض و فوفل و اقاقیا و اطریفل پخته و آب جو سرشته و ضمادهای
محلل و مرهم صاف با روغن بشت که پخته و بابونه با ورق سرشته و کشنیز تر کوفته با روغن گل و
آرد جو با پشت جو با سرکه و آب کشنیز پخته عسل ملا در زفت تر ابیخته و انگ
آب انار سیده با پیه ابیخته کوفته و سرشته استفراغ صفرا مطبوخ هلیله زرد و فصد
و حجامت و آب سرد بر روز بختن و عضو را در آب سرد نهادن و دارو های رادع و جاذب

کردرا و جاع مفاصل گرم و در فلغمونی وصف کردیم بکار داشتن عصاره گرگ
و عصاره الراعی و حی العالم و نیلوفر که در ابتدا نهار وید و کشنیز تر و تراشه کدو و اسپغول
ضماد کردن با دال در میانه این عصاره ها کردن پس ضمد کردن و هر گاه که بسبب میل که عصاره
نقیع با روغن گل و عصاره سداب با سرکه و روغن گل و قیروطی با سفیداج و سرکه و روغن
گل و مرداسنگ با عصاره برگ حنفد رسوده با عصاره کنه و دارو ها که در معالجات وصف
کردیم مراعات دل با برکرد بشربتهای خنک چون شراب ترش ترنج و شراب لیمو
شراب انار و شراب به و شراب صندل و بوئیدنهای خوش بوئیدن چون صندل و گلاب
کافور و بنفشه و نیلوفر و برای خانه بیرون بردن و سرکه و گلاب خوش کردن و علاج سوء المزاج
دل گرم و علاجهای بیمار بها و تبها را کردن و جای نگاه داشتن از زردی و مرجان و آب گرم شستن
با بونه و شبت نطول کردن و مرزنجوش علت کردن
تدبیر لطیف و استفراغ اخلاط فزونی کردن و در دوای محلل و روغن زیت گرم کرده پشم تازه
بران موضع نهادن در وقت زوال آن اما پس از پستان موخا بود پس از استفراغ و اللادنهای
رادع بکار داشتن پس محلل اما در دوای زاینده و بار کرسف مرهم العلل و بخ ذرکر فته و عجز
سرشته و زفت رومی و شوخ خانه کبس عسل و موم زرد و برگ کرنب و بابونه پخته و خردل عجوز
گاو و روغن زیت و اشق و علک البطم و گوگرد و نطرون و مغز بادام و مغز جوز و خمیر و برگ کرنب
و پار پخته و خردل و سرگین کبوتر و مرهم دیاخلیون با لعاب حلبه و صابون با انجیر و عسل و جاوشیر
زفت سرشته و سرگین گنجشک و سرگین بط و سرگین بز و زرنیخ و عسل ملا در زفت کهن
عاقرقرحا و مورخ و بورق و جدوار قشر و اشق و دارو ها که در قیانه و اثار
و پیرزد و مرداسنگ و روغن زیت استفراغ و تبدیل ماده دردهای
لطیف چون از چیز در طعام و سبیخ و قصب الذریره و اسارون کردن و چیزها از آن آب خنک

ست زد و شراب ریباس رقیق سفید اندک و مهر ابداوو و دا که صبر و دا کما زعفران **وضمادها**
اسپغول و تخم مرو و تخم خیارین و تخم خطمی و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و مغز تخم خربزه و شیر گاو و گل
ارمنی و عصاره و روغن گل و روغن بنفشه و روغن بادام **وضمادها** اول اسپغول با سرکه و گلاب تر
کرده و خطمی بگلاب و اندکی سرکه و آرد جو و عنب الثعلب و آب کشنیز تر و پس از سه روز رکنه محاذی سده
و اسفنج آب و روغن زیت پخته برنهادن و موم مذاب و روغن کتان که اخته و موم با او
و روغن بنفشه و تخم کتان و تخم مرو کوفته با انجیر که در ماء العسل پخته باشند بر سر برنهادن و تخم
مرو کوفته و در شیر [illegible] پخته و در روغن معتدل و گرم بر نهند   آب خربزه و
آب سرد و شراب انار ریباس و شیرین و قرص کافور و قرص طباشیر **و داماینها** آب خربزه و آب کدو
و شراب خربزه و سرکه و گلاب و روغن گل چرب کنند و فصد و حجامت و استفراغ [illegible]
و ایارج فیقرا و نقوع صبر و آب کشته و آب عنب الثعلب و آب گرم بسیار و شربتهای متواتر و
شراب مغلی [illegible] بیرون کردن و استفراغ بلغم [illegible] ریه کبد و [illegible]
[illegible] جزو [illegible] جزو [illegible] جزو [illegible] چهار درم و
گلنگبین و سکنجبین [illegible] و سه درم [illegible] شکر
شیر تازه [illegible] و آب گل سرخ [illegible]
المعده کرده و حل کرده [illegible]   فصد کردن
و حقنه بسیار بیرون کردن و شربتهای خنک چون سکنجبین و شراب خربزه [illegible] **وضمادها** از عدس
مقشر و برگ [illegible] پخته [illegible] پخته و زم سوده **وجمره که برلب**
قرحه و جایه قلقطار و قلقدیس و [illegible] طلا کنند
فصد و استفراغ بطبیخ هلیله و خوردن [illegible] و شربتهای که در جهت آتش فارسی وصف کردیم بکار دارند
و اندک سرکه طلا کردن بعد از آن [illegible] برد صندل و فوفل و [illegible]

اسفیداج ارزیز و گل مختوم و قشور بیروح افیون و اگر موضع ریش گردد بر آن موضع مرهم اسفیداج
طلا کنند و طبیخ برگ بید مشرنه **وداءهای سعفه کودکان و عیران** رگ قیفال زدن و بهر او حجاب
کردن حجامت نهادن و رگ چشم زدن و رگ گوش زدن و آن حنا در سر مالیدن و مرهم
سرخ طلا کردن **و مرداسنج** مرداسنگ و زرد چوبه و سرکه و روغن زیت پس سر کنند و برگ
چغندر بسرکه مرو ج پخته بشویند و روغن گل بکار داشتن و زبل مس اسرب سوخته
و زروت و قرطاس سوخته و گوگرد زرد و مغز بادام تلخ و حنا و زرنا و [illegible] و نار پوست و
سرکه و روغن و سفال تنور کهن هر دو بسرکه سوده و قلیس و مرو فلفل و لث و کندر و شب یمانی
و زرنا و [illegible] و نار پوست و سرکه و روغن و سفال تنور کهن هر دو بسرکه قلقطار و صبر و حصاه
شاخ زرد و خاکستر حب [illegible] سوراخ و روغن گاو بریان کرده و مورد خشک **سعفه**
که بر روی باشد گرمابه و بخار آب گرم و گل ارمنی و اندک کافور و سرکه و گلاب و در یوچه طلا کنند
و رگ چشم زدن **وداءهای نبات اللیل** فصد و استفراغ خلط و نقوع صبر و آب انار و حنا و
کرفس طلا کردن و سبوس کندم و سرکه و چغندر و [illegible] و سرکه و آب حب الکیلس و
[illegible] و طبیخ تخم حنظل و آب انار ترش بجو و سرکه پخته سوده و گوگرد با جو و بهم آمیخته **وسعفه**
تخم بادیان و ابونیز و انیسون و گل سرخ و زنجبیل همه یک سنگ همه شربت چهار درم هفته بخورد **و**
وداءهای گرم فصد و حجامت و استفراغ بطبیخ هلیله و شاهتره با قراص بنفشه و آب شاهتره
و اطریفل شاهتره و اطریفل شاهتره و نقوع صبر و حب شاهتره و اقراص برکی و هلیله زرد
بشکر **وداءهای بادیه** الحیه و حب الفضه و برگ خرزهره و کنه [illegible] مرداسنگ و زرد
گل زرنیخ زرد و سرخ و زرد چوبه و [illegible] و زرنا و [illegible] و مغز بادام تلخ و برگ مورد
خشک در [illegible] سوخته و [illegible] و [illegible] بوره و گوگرد و سپیده ارزیز و حب الغار
و روغن زیت و روغن حب الغار و خاکستر برطو خشک خیر و سفال کهن و مامیران و فلفل

وتخم زرد آلو و مغز بادام زردآلو مخ و قطاشیران و مغز کشنیز خشک سوخته و کل داروهای خارش دیگر
آب کرفس و سرکه و روغن گل و اندکی بوره و تخم حشیشه کشش سفید کوفته با سرکه و اراده قلیا اکرث
خربزه و آب کرفس و طبیخ فی الحجار و داروهای عنب الثعلب داروهای خارش زخم سفیده
خایه مرغ با گلاب ضماد کنند خارش کهنه آب حنظل گرم کرده بر همه و روغن بادام طلا کنند
خارش در بچگان شحم حنظل بخور دود بوره بخور و صندل سرخ و سنا [illegible] بیخ حرمل با سرکه و روغن
خارش پیران گرمابه و آب گرم و طبیخ شاهتره و آب کشنیز تر و سرکه و گلاب و روغن طلا
کردن در گرمابه و بخور سرکه و طبیخ مورد و گوشت خربزه داروهای خشک زرد که با آن حصف کنند
فصد کردن و استفراغ و طبیخ اهلیله و شاهتره و آب کشنیز تر و سرکه و گلاب و روغن طلا
کردن در گرمابه و بخور و سرکه و طبیخ مورد و تر با سرکه و گلاب و در آب نشستن داروهای خارش
مقعده و فرج شب یمانی بریان کرده و با چند آن قطران داروهای قوبا استفراغ خلط فرو نشاندن و
گرمابه و آب حرش و اراد باقلا و آرد جو بهم سرشته و چغندر و سبوس گندم و تخم خرفه
بهم آمیخته ارزیز و ایلیه زرد و سرکه و در اسک سرکه حل کرده و حضض با مازو و صمغ کبر و مقل
و شیاف ابیض و تر آلیسس و تحسو بره با سرکه و اشق با سرکه و کندش و زردچوبه اشق
حل کرده با آب حرش و نفط سفید با زرانیج و روغن کاو که آنچه سر بار طلا کنند این روغن را
پس مرهم علاج کنند و مازو سوخته با بول کاو و سرکه پخته و سر شم ماهی و کندر با سرکه حل کرده
رخبین با مازو و کندر با سرکه حل کرده داروهای آماس سرد با [illegible] خایه سفیداج و کرکر و مورتنج
هر سه بهم بپزند داروهای آماس خایه که بتازی ادره گویند استفراغ ماده و طلی [illegible] با سرکه با آب
عوره و آب خاکستر چوب زرد و چوب انجیر و چوب بلوط و شب یمانی و در سرکه سوده با
انک روغن گل با سرکه و نمک و آب برگ مورد تر طلا با هم داروهای خناق حضض و صبر و اقاقیا
و شیاف ابیض و زعفران و گل ارمنی و خاکستر برگ کرنب و زیره و پشک گوسفند و قصب

الذریره

الذریره و اردجو سرگین گاو و کندر و بعد اشنه و افسنتین و سنبل و طبیخ کرنب و شبت
و طبیخ پوست بیخ نطول کردن و اگر آماس با درد بود زوفای تر و بابونه و قیصوم ارز روغن
زیت و شراب انگوری سیاه نیم گرم نطول کردن داروهای آماس سخت که آن را [illegible] گوید
پیه بط و پیه ماکیان و پیه شیر و پیه خرس و گرگ و پیه روباه و پیه کفتار و پیه گوساله و مغز
گاو و بز و پیه خوک و روغن زیت کهن و روغن کتان و روغن بادام و روغن نرگس و لعاب
حلبه و تخم کتان و بعد تر و اشق و جاوشیر و بیرزد و زوفای تر و مغز ساق گاو و مغز ساق گوزن
و مغز تخم پنبه انجیر و خاکستر کرنب و در قیانه و مقل و ثافسیا الحجار و بیخ خطمی و سرکه و [illegible]
اسیا و سوس [illegible] و آب سنه و آب کشنیز تر و گرگ و اسفیداج برکته [illegible] سوده و
گل ارمنی با سرکه طلا کرده داروهای آماس با رنگ مجمره آتش بر نهادن و ریت کهن و تخم کرفس و
بریان و [illegible] و سه آب زعفران [illegible] طلا کردن و [illegible] گرم با بره و [illegible]
آب [illegible] سیده در شراب انگوری [illegible] و زوفای خشک و موم زرد داروهای آماس خنازیر
پشم زوفا با روغن گل تر کرده و روغن گل و روغن بنفشه و روغن [illegible] بهم آمیخته داروهای خنازیر
استفراغ بقی و داروهای مسهل و حب اصطماخیقون و حب [illegible] و تریاق [illegible] و مصطکی و شکر بکار
داشتن و مرهم داخلیون و مرهم الرسل و مرهم زنگاری و مرهم مرین الخنازیر و اقاقیا و ارد جو و
بطبیخ حنظل و شب یمانی و سوسن و ریت تر و روغن زیت و حبه الخضرا و قطران و قیسه
و تر آلیس و زرنیخ و مورتنج وارد کرسنه و سرکه و عسل و تخم کتان و بیرزد و سرگین ماکیان
الماغر با مداد و ورم سوخته و سوده بخور و [illegible] و اگر حرارت باشد ضماد با پوست جو و ارد جو و
آب کشنیز تر با زهره [illegible] و حضض داروهای سلعه اشق با سرکه حل کرده و خاکستر بیخ کرنب
و سکه [illegible] سرشته و موم و [illegible] و پیه کاو و [illegible] آب [illegible] سیده و در دردی شراب پخته
و قطران و مغز فرفیون و زرنیخ سرخ و تر آلیس و روغن گل و تخم [illegible] و بیرزد و مقل و شیح

بکس عسل علک البطم و نوره و قلقطار و موی زائد بیرون کرده داروهای عده و سپید و ثالیل
حضض و صبر و اقاقیا و برشم و کاکنج بر کاغذی کرده بر نهند و سرب بر زبر آن نهند
و خاکستر خرنوب با پسته تازه و خاکستر آن عروس با مرهم روغن و اسپغول و انزروت و توتیا
در زنگار و آب صابون سرشته بر سر نهند و مازو و شب یمانی با شحم حنظل ضماد کنند بر ثالیل و از
نطرون و برگ مورد تر مالیدن با آب صابون و اشنان و شیار شسلن و کره زوفی کوفته و بر
سرشته ضماد کردن و بسرکه و نمک مالیدن و زرنیخ زرد با موی زائد بیرون کرده ضماد کنند و اسپغول ضماد
بکند زرنیخ پس کشته بنهند داروهای ریشهای که زایل کنم خرزهره و برگ آن بکوبند و ضماد کنند و اگر شراب ... ضماد
کنند انفع بود و مرداسنگ سوده و بسرکه و روغن زیت پرورده و زرد چوبه و ورد سوخته بصری ... مازو
و گل و دم الاخوین و شب یمانی و قلیمیا سیم و اگر پایه شست باب دریا شو بر و آب شب یمانی
و آب سعد و ورد سوخته بشویند و آب برگ آن ورد خشک یا برگ سدر در روی ریخته بشویند داروهای
ریشهای وسخ شیطرح و زراوند مارکو و جل و علک البطم با روغن گاو و روغن شیره و بیخ کرسنه جل
و آرد کرسنه با نبات و جاوشیر و دری روغن زیت و شب یمانی جل و فراسیون جل و
زیتون پرورده و نمک و مرهم زنگار و مرهم ملکه هندی و قرص اکرد و قرص اجصر داروهای ریشهای
متعفن زراوند طویل و عصاره و برگ بید انجیر و عصاره قثاء الحمار و سعد و انزروت و ورد
سوخته و علک الانباط و زاج سوخته سرخ و اهلکاب نارسیده و شب یمانی و مازو و پوست
کندر و مازو و موم سفید و روغن زیت کهن و اسفیداج ارزیز و قلیمیا و مرداسنگ و اشق و انزر
و مصطکی و پیه گرده گاو و در تبانه و روغن مورد و سرکه و عوسج و شقایق النعمان و قشور الصنوبر و
آرد کرسنه با قند و مغز بیخ کرنب و بیخ حنظل و بیخ قثاء الحمار و تخم کتان و حاشا و کوز
انجیر و نطرون و زیره و آرد جو و بصل الفار و اقماع الرمان و قلقند و صبر و زهره گاو و دم الاخوین
و سپر زود و رف و لوث و روشنان و شمار داروهای ریشهای که منع مل نشود فصد و

اسهال و تکمید آب گرم و حرارت قرحه آوردن و مجمره نهادن و خون بیرون کردن و علک
الانباط و زرفت و موم و روغن زیت و روغن گاو کهن و اس سوخته و ورق یا نه و تک انور ...
و ریش کفشگران آب عوزه تر کرده و سوخته مرداسنگ و سرکه و روغن و دوغ سوخته و
صمغ صنوبر و قلیمیا و قلقطار داروهای قرحه اکرم و شستن بعسل و خرایم البحره و سکنجبین سرشته و برگ
مرو و جزر زرد و خاکستر کدوی خشک و خاکستر زیت حنا و خاکستر شبت و پشم سوخته کسوخته
ولسان الحمل و پوست جراین همه خشک کننده است داروهای مخصوص است و آنچه مخصوص است
بشستن گرم و طبیخ افسنتین و طبیخ فطر اسالیون غلیظ و بیخ جاوشیر و دارو های گرم کرسنه داروهای
ریشهای فصد و استفراغ صفرا و شربتهای ریش و قرص کافور و ضماد صندل و گلاب بتول
و تغییر هوا کردن و قرحه را مرهم اسفیداج و کافور نهادن داروهای ریشهای کاکلکم با عفونت بود
شربتها و استفراغ کردن ریش مخی یاد کردیم و عضو را در آب یخ نهادن و آب برگ مورد و گلاب
و عصا الراعی و شراب قابض و سرکه ممزوج کرده بگلاب این همه سرد کرده و نطول کردن و قار
پوست و عدس و بزرالورد و برگ مورد و برگ حماض ضماد کردن و طبیخ آن نطول کردن و
گل ارمنی بسرکه حل کردن و طلا کردن و برگ لسان الحمل با پوست جوز سرشته و برگ مورد و برگ زیتون
و کدوی خشک سوده با برگ لسان الثور داروهای ناصور لبهای ناصور را تراشیدن و گوشت سیاه
شده برداشتن و دارو تیز سوزاننده و اخلاط دارد و تیز در جای گاهش یاد کردیم و بروغن گاو
سوزش از آن ساکن کردن و اخلاط داروهای که صبر است در زنگار و مرداسنگ و کلس قشر
البیض ناصور تازه را شستن با آب دریا و آب صابون و زرنیخ و لوث در طبیخ شخار و کلس قشر
البیض سوختگی آتش اسفیداج خایه مرغ و روغن گل و صندل و فوفل و خشت پخته سفید نو و بغل
سفید و گلاب و آب عنب الثعلب و قیروطی و گل ارمنی و هر گاه که سفید و سنگ سفید بود و
سرکه ممزوج و عسل و عدس و برگ گل و آرد جو بحر پخته و برگ کسنه کوفته و برگ خطمی کوفته

ورگ حب ریحته با مرداسنگ وبعده از زیره واب کشنیز واب عنب الثعلب از روغن گل
سرشته ومرهم سوتش طین بحر المغره وبرگ مورد خشک وآهک شسته واب زیتون وکافور
داروهای جذام انچه از بهر استفراغ دهند ایارج فیقرا بفقر با قوت داده وحجر ارمنی وشحم
حنظل وخربق سیاه وتاریطوس وایارج فیقرا وجبها ومطبوخها برین اخلاط افتیمون و
اسطوخودوس وبسفایج واهلیله کابلی واهلیله سیاه وخربق سیاه وحجر ارمنی وحجر لاجورد وشحم
حنظل وسقمونیا وصبر وقثا الحمار ومطبوخی که در جایگاه اش یاد کردیم ما شربتها تریاک فاروق ما
وقرص افعی وتریاق اربعه واقراص عنصل وگوشت افعی وشوربای افعی وطبیخ اکود وسلح دارو
که درباب علاج وصف کردیم وداروها که انها ساخته اند ومعجون سلاخه که از اجزاء آن
دارو خورند وروغن بادام باعصاره انگور تازه اگر ماده خرد تازه ظاهر بود فصد باید کرد
اما داروهای طلیه داروهای تحلیل کننده باید خاصه در گرمابه چون اب حلبه واب چغندر
باندکی بوره وآرد باقلا واشنان وآهک وبیخ حماض وگوگرد وکندر وسرکه وعاقرقرحا و
میویزج وخردل وسعتر وصبر وپودنه وحب الغار وفلفل ودار فلفل وصابون از طبیخ حلبه
حل کرده وتریاق فاروق وسیاه وطعام خداوند این علت آن چون پاکیزه باید چغندر وس و
اسفیدباج مرغ وماهی وشیر وعسل وانجیر وانگور وفقاع موافق بود وشراب کهن وبیخ حلبه
نیز وازبرنجها کند تا وترب وبرگ چغندر وطبیخ آن والله اعلم بالصواب فصل بیست وچهارم
در جراحتها وداروهای جراحتها که در گوشت بود برگ صنوبر در سرکه ممزوج با شراب انگوری پخته
دارو ی سبز زنگار پوست وقیمولیای مغسول وبستان افروز خشک کرده وبیخ عدس مغسول و
برگ حماض وبرگ عوسج وبرگ کوک ونیز که از شیر رش کنند وخطمی سوده ومرداسنگ
وبیخ سوسن وشی وبعده از زیره وقیروطی که از موم در روغن مورد کنند وقلقطار سوخته ومیخ
وعصاره قطریون وشکر اشیع با شراب حمر سوخته وزراوند مدحرج در شراب پخته وعصاره

قطریون

قطریون وشکر اشیع با شراب وجاوشیر با سرکه ممزوج وخرفه وکتان سرشته وکندر
چون سرشته زیت انفاق ونیز زرد وداروها برین اخلاط اسفیداج ومرداسنگ وخزف سرخ
ومرو مازو وصدف سوخته انار حزر دانه رسیده که از درخت بیفته وخشک شود وقلقدیس و
سرگین سوخته قیمولیا ورق تر وبیخ سوسن وسب وکندر وپوست درخت صنوبر وانار ترش
وشب یمانی داروها که جراحتها را باز دارد صبر وکندر ودم الاخوین وبرج کوش وخار عنکبوت وقلقطار
وقلقطار وزرنیخ وانزروت وقشر الکندر ونشاسته گندم وغبار آسیا وصمغ ورق تازه
مازو بروغن چرب کرده وسوخته وزنگار اهن وصدف سوخته ناشسته واسفیداج وانزروت اکاکیا
غشته وسوخته وسرگین اب وسرگین خر سوخته وجو سوخته داروهای را وع کننده زیره کوفته
کف دریا وآهک اب نارسیده وسپیده خایه مرغ اگر زیره وآهک وقلقطار بهم آمیخته
قوی باشد داروهای جراحتها که برعصب افتد زیت الانفاق وروغن اقحوان وروغن شبت وآب
برگ خطمی وگوشت صدف واگر اماس بود گوشت مویز با شراب انگوری وپشم زوفا با سرکه در
زیت ترکرده واگر عصب صب وپیچیده بود مقل الیهود با بیخ خطمی وبیخ سوسن با گوشت مویز
با شراب وپشم زوفا با سرکه وروغن زیت ترکرده وآش وپیه زرد وفرفیون ودیودار زیت سرشته
وتخم مرو ودیاخیلون با نیم وزن آن سرگین بز سرشته ولبن الیتوع وحلتیت وسکبینج ووشق الکار
وخاکستر گوزه پش الهای وآش ومرهم باسلیقون داروها که خار وپیکان بیرون آرد دارچینی آش عسل
سرشته وزراوند مدحرج باعسل وبرگ حشیش وبرگ انجیر وبرگ پنج وقلقدیس با وانزروت
سری وبازرکس وصفدع وسلح سرطان ونافحه حمله جا بوران وزراوند طویل وبیخ نرگس
جانوری که از انبات العطار گویند داروهای زخم چوب پوست گوسفند گرم وانزروت
که از مسلوخ جدا کرده باشند برجایگاه چوب پراکنده پس پوست بر رو پوشند وسفال تنور
خاکستر گلخن همان منفعت کند ومرداسنگ واسفیداج وقیروطی از موم وروغن گل

داروهای سیج‌ران و پاشنه و انگشتان بهوای خنک برهنه کردن و آب سرد و گلاب سرد بر آن
و یخ مالیدن و اقاقیا و مازوی سوخته و کوفته برو کردن و نقیع سماق و مرداسنگ برآب
سوده بآب در آنهم گرم کرده و دردی شراب سوخته داروهای سوده شدن پاشنه و یخ موزه
شش تازه خاصه پشش شتر و چرم موزه سوخته و روغن زرنیخ سرخ و مرهم اسفیداج چنانکه
در محلش یاد کردیم والله اعلم بالصواب فصل بیست و پنجم در داروهای اندامها که از جای خود
بیرون آمده داروهای آماس و خارش بازدارد و مفصل قوی کند مغاث و گل ارمنی و برگ مورد
زوالر و ماش و مازو و گل زرد و اقاقیا و پشنه و قطع و جنه بیدستر و جوز سرو و اهل و قیروطی
از موم صافی و زیت انفاق در فاده کنان بهوا سرد کرده و بآب سرد تر کرده و روغن نارنج
و شراب قابض و مر و صبر و خطمی سفیده و برگ مورد و بلک و گل و صندل سرخ و قرنفل و لادن
و راسن و مرزنگوش و اکلیل الملک و سفیده خابه مرغ و طبیخ وج داروها که مفصل صلب باز نرم کند
روغن سه و روغن شیره و تخم بیدانجیر و روغن کاو و عسل و سکبینج و جاوشیر و حلبه و داروها
روغن زیت کهن و معرق کاو و علک البطم و فرفیون و سرگین کبوتر و خردل و قیروطی داروها
که بر اسب معده و جگر ضماد کنند سیب پخته و گل سرخ و زعفران و جوز سرو و آب لسان الحمل و صندلین
و بنفشه و آرد جو و کافور و گلاب و روغن گل و سنبل و لادن و روغن خیری داروهای که سیاهی
استخوان ببرد ابرس و آرد کرسنه و کندر و زراوند و دم الاخوین فصل بیست و ششم در داروهای
موی رویانیدن شقایق النعمان و اکلیل الملک و اطراف درخت انجیر و لادن و پرسیاوشان
و مصطکی و روغن گل و ماش و بیخ مورد و خاکستر مورد و حب صنوبر تازه و بوره و روغن مورد
و آرد باقلا و تخم خربزه و لعاب اسپغول و لعاب خطمی داروها که موی را دراز کند لعاب برگ حنظل
و برگ کدو و برگ خطمی و روغن بکوس و روغن حب و روغن مورد و طبیخ حلبه داروهای داء الثعلب
فرفیون نفسیا و پیاز و پوست ترب و خرفه و خردل و زرنیخ سوخته و ورق و مومیا

وحب الغار و شیر موج و کبیج و کف دریا و بیخ سوخته و سرگین کوسفند و سرگین موش سوخته
و دار فلفل و فندق سوخته و کندش و بیخ انجبره و حرلی سیاه و سفیده و کوکرد و قطران و مازریون
و بادام مر سوخته ایت زهره کاو و پیه خرس و بوره و بقی و لوش و مرکه داروها که موی را
بسترد و صلاح آهک و زرنیخ ثمن وزن یک چیز صبر آب آهک و زرنیخ مکرر و روغن جوشیده
با آب برود و روغن بماند و در بعضی نسخها با آهک و زرنیخ خاکستر چوب رز آورده اند و در بعضی
نشسته در بعضی آهک و زرنیخ را در گشاب بپزند و آن گشاب بآرد باقلا و آرد جو و تخم خربزه
بشویند داروها که بوی آهک ببرد گل سرخ شستن و برگ در گلاب تر کرده و برگ شلسه و سعد و
گل سرخ و سفیده و حنا و اذخر و ثفل معصفر و برگ رز و برگ شفتالو داروها که موی را جعد کند
عصاره ورق السبج و فرفیون با سرکه و شوکران با سرکه و بزرالسبج با سرکه سوده و ضفدع مرغزاری
حک کرده بلعاب اسپغول و قیمولیا و اسفیداج و شب یمانی و حجر کشف که در آب حوش
داده باشد و حک کرده و بوره سرخ و مرداسنگ و صندل و مرواوریه و برالانجره بر روغن
گل سرخ سوده و پیه دراج و اسپغول با سرکه داروها که موی را جعد کنند از حلبه و بزرالسبج ایکل
و شبث و مازو و کشنیز و کرسن و حب سفرجل و کل حوزی و املج و کتیرا داروها که جعد موی را بر
روغن شیره و بگرم مالیدن و روغن شتر و آب بگرم شستن داروها که موی را غلیظ با رنگ کنند
اندکی بوره با گل و بهر موی ران بشویند با بمرد داروهای سپید لعاب گل و روغن بنفشه و لعاب
خطمی و لعاب اسپغول و طبیخ حعندر و طبیخ حلبه و تخم خربزه و آرد نخود و آرد درس و آرد باقلا
و عصاره برگ بیه و عصاره برگ کنجد و عصاره برگ شاهسپرم و بادام ملح مقشر کوفته
و خل الخمر و عصارها و داروها که یاد کردیم همه با خل الخمر و بوره و زهره کاو و طبیخ حنظل و دردی
شراب و خردل و مومیا و پیه سوخته و قیمولیا سرشته بزهره کاو و حب البان و صابون و
پیه بط و روغن خیری و زوفا و نفسیا و لادن و بول اشتر اعرابی و سرگین کاو داروها که دارد سفید

کشتن موی جزیرک استفراغ بقی و استعمال ایارج فیقرا مرکب بشحم حنظل و بلغره و ازارکر ما بر دستی
و مباشرت و گلاب و کافور پرهیز کردن دارو هاکه این خورد اهلیله پرورده و اطریفل کوچک
و شیر و دریطوس و ابقره او و تریاق بزرگ و گوشت فربه و معجونها بدین اختلاج اهلیله سیاه و امرود
عسل للادر و برگ کاتا و دار فلفل و حب الحدید و خار بقون و قرنفل دارو هاکه موی را بران
بشوینده طبیخ حنظل و شوبر و روغن زیت صحرایی و روغن بان فصل سی و هفتم در دارو هاکه شیره
در اطراف راه یک و بیکند دارو هاکه رنگ روی را افروخته کند نخود آب و خایه مرغ نیم برشت
و انجبر و نان میده و شیر تازه و انجبر خشک و شراب و شیر بهم آمیخته و اهلیله پرورده و اطریفل
کوچک و حلیت و فلفل و سعد و قرنفل و زعفران و زنوفا خشک دوح با پوست جوز اشکر
آمیخته و ترب و کندنا و کرنب و سیر و ریاضت و شدکامی و نظاره بازیها خاصه نظاره
آب تخلق و کوی زدن دارو هاکه کلف آرد باقلا مقشر و آرد جو و آرد کرسنه و آرد گندم
باقی بخته و آرد نخود و لک ستنه و آرد عدس و آرد کریح و آرایب و برشم ماهی و اسفیداج
استخوان پوسیده و محلب و نوره و بادام شیرین و تخم و تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدو و شیر ان
و تخم حرجیر و تخم ترب و کثیرا و عصاره رجنت و زرد آب معصفر و طبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک
و سفیده خایه مرغ و گوشت صدف و تخم سپندان سفید و زرنیخ سرخ و پرزد دارو هاکه زنند
زخمها که بر چشم و جراحات بود و آبله در برد مرد آرسنگ ایسه مرغ برشته و بادام برشته و سنگ فلفل
و برگ کرنب و کندر و ترب و پرز و زرنیخ این همه با آب گشنیز تر آب کرفس و اهلیله و بوره
سرخ و صبر و افسنتین و عسل و علک البطم و لادن و مرهم داخلیون و قیروطی و سرکه و صابون
و مغز بادام مخ و صدف سوخته و تخم سپندان و ماش مقشر و نخود مقشر کوفته و نرگس و کف دریا
و استخوان پوسیده و گلاب و زرد آب معصفر و کوش و سفال ابکرد کلف و نشان پرورد
ابر و فقط و مرداسنگ مغسول و سرگین سوخته و اشق و بوره و زرد آب معصفر و کوش

سفال نو و بیخ ساحک و پشک گوسفند کهن کشته بسیده شده و استخوان پوسیده و
رسته و نرگس و تخم خربزه و کریح پاک کرده و آرد نخود و حب البان و گلاب و زرد او و
و مر و علک البطم و اکلیل الملک و حلبه و کندر و نطرون و اهک و موم و عسل و عصاره رجنت
و قردمانا و بعسا و بار عصل و تخم ترب و خردل و انجبر و اعسه و مغز بادام مخ و سیماب کشته
و مازریون دارو هاکه نقشها که بود و ابر و کم را از تن ببرد نطرون و علک البطم و عسل بلادر و نقش کردن دارو هاکه در
سکبینج و نوره و تخم ترب و تخم حرجیر و شحم حنظل و مازریون و خردل و عقربا و سرکه و سیر و مازو و
استخوان های سوخته و زاک سرخ و خربق سفید و سیاه و اهک شسته دارو هاکه بخورند چون معجون
نجاح و طبیخ افتیمون و اطریفل ها و معجونها که در قرابادین وصف کردیم دارو هاکه بر بغل را
خوش کند آنچه وصف کردیم خرد ات سپنده و علنجه و کرفس و گلز و اهلیون و زرد او لو و آنچه ما کند سرخ
آب مرزنگوش و طبیخ نمام و مرزنجوش و شاهسپرم و اشنه و برگ نرگس و نبک و سنبل و شب و مو و
هندی و گل و ترنج و مرداسنگ سفید و کافور و دارچینی و اظفار الطیب و قسط و جلنار الهجره و خشت
الاسرب و اسفیداج مغسول و زعفران و سنبل رومی دارو هاکه برشی برگ حماض و شب یمانی و
سماق با روغن زیت و سپنجه و زراوند و عاقرقرحا و بیخ خطمی و نمام و جعده و اشنان و مشکطرا
مشیع و زراوند در بسیاس وقردمانا و طبیخ حنظل و پرسی و طبیخ کرفس و طبیخ پودنه کوهی و طبیخ کر
و صبر و زهره کاو و زهره بز و زرنیخ سرخ و بوره با سرکه و روغن زیت و خربق سفید و برگ حنظل
و خردل و کندش و سیماب دارو های ترقیدن پاشنه و انگشتان و لب و غیر آن مازوی سوده با پیه بز
و اسفیداج سرب و اسفیداج ارزیز با روغن سند روس و صمغ و حنا و کثیرا و السفاتج و بیخ او و شمع
و روغن زیت پخته و پیه حوب و ارشب و زاف نهاد آن ترقیدن لب باز دارد و روغن بادام
و روغن شیر حب با آب انگور سفید با شراب سفید با هوا و ست و زرم جو زدن تدبیر انگشتان ای گرم
بر زمی باد خرقه و مانا سر تدبیر انگشتان بسجیدن و چند بار برل بر روی کردن دارو های فربهی نشاط و

کامهٔ وا برص ناخن و بستر نرم و جامهٔ نرم و عطر مرافق مزاج و شراب غلیظ و هر لسر و کرداب
دنان و جرح لیشر و بره و بز غاله و بریان و گوشت بط فربه و مغز بادام و فندق و پسته و خرما و هندی
اشکر و پنیر تر و روغن تازه و کعک بغدادی و انگور سفید و جلوزه و سیب و حب الصنوبر ...
سح و زرد او و زرد و بو ادریس ... ... و نودی زرد و شاه ... ... و پارت ... و کنجد مقشر و کنک جز
... کنند مانند ... زیره و انگور ... شیر و تخم حماص و ... در روغن گاو و شکر دان سپید ...
مرشته و بریان کرده ... دارد ... تخم ... و برز البنج ... معجون کوارش ... ...

دردهای ناخن و زرد شدن

... جاشش وصف کرده ایم ... خورد نهادن مخ و شیر ... جاهای ... و کامهاران
خشکار و ... و توابل بسیار خوردن فلفل و خردل ... زیره و کرد و ... و تشنگی و جاه ...
پژمرده شدن و بر بستر نرم خفتن و آب سرد خوردن و ریاضت بسیار ... بسیار و ... نهادی
لطیف کنند چنین تریاق بزرگ و ... و ... و ... اسیا و ...
کوچک ... دارد ... کنند و در علاج مفاصل ... خیار چنبر و تخم ... و زرد آلو ... کرد
و قطره اب لیمون و ... و زعفران و تخم کرفس و ... مرزنگوش و سنبل و ... و کهربا و ...
و انگار شراب ... دردهای ضعف و جذام ناخن ... شیر تازه خوردن در روغن بادام و ...
شیر تحت ... سکنجبین ... ضماد ... و تخم کتان و ... سفید ...
سرد دردهای برص ناخن ... سرد ... در ... نشسته و ... کوفته ... دردهای
ماهی و تخم کتان و ... و ... شراب و ... زرد ... در ... دردهای
زردی ناخن ... جدا شدن ناخن ...
و برهنه ... کرفته ... نهادن ... برنهادن ... ناخن ... چون ناخن
جدا شود ... و ... دردهای ناخن افیون ... ... بر ...
طلا کردن ... و بر ... برهنه نهادن ... و ... نهادن و ...

و سماق و اقاقیا ... عاج سکنجبین و ... و ... صندل و ... و گل ... و روغن ...
نهادن و علاج دمل کردن

فصل بیست و هشتم در دردهای پا و ... و آنچه ... ... از ...

و ... که بخورند ... الابحره ... روغن گاو ... اسهال ... کنند ... روغن ... بسیار و تخم ... و ...
و ... و ... که ... بزرگ و ... و تخم ... ...
و مطبوخ ... و فندق و برگ ... در شراب ... و در شراب ...
البحره در شراب و شیر تازه بسیار ... در روغن گاو ... بادام ... ...
چهار ... و در شراب ... العسل ... در شراب گرم ... کوفته ...
دوا المسک و ... و شراب که ... و ... و ... تخم ...
و ... و روغن ... و خیار چنبر و ... و حنطا ...
... و ... و ... زعفران و طبیخ آن ... کرد
او و تخم ... و ... و ... و لعاب اسبغول و عصاره ...
و عصاره ... و عصاره عنب الثعلب و عصاره کشنیز ... و ... و کلاب ...
گل و گلاب و کافور و ... نهادن

دردهای ... و ... و ... گرم ...

... و ... سنبل

دردهای ... گرم ...

... و شیر تازه ...
سنبل ... و ... گلاب و ... صندل و گلاب و کافور ... نهادن ...

افیون ... و ... ریش

... ریش و ... گلاب ... گل ... و سماق
... در ... و ... و ...
علاج آن ... گرم ... چنین تریاق بزرگ ... ...
... آن

دردهای ...

... سنبل ... و ... علاج آن ... دوا المسک ...
... و ... و ... دردهای ... و ... چنین ... دماغ ...

لعابها و چربها او نرم است و سکر و روغن کاو و هر چیز نرم که اشکنه آستو چنین آن نیز چنانچه بار او
بالطبع باز گیرد و چنین مر و اسک و سفیداب و چنین دارو و پس از فرو کردن لعابها و چربها
نرم است و شیر تازه و ماندن آن و حقنه کردن و سفر غار در ماء العسل دادن و هر چه از آن جری
خاصیت اینجر دارد و رنست چون مقناطیس خاصیت دارد و بدین سبب دارو و سوزش آن
مقناطیس است تا از جمع کند و بیرون ارد و طریق استعمال دارو ها که مضرت زهر باز دارد
رشته و با وزن هر جزو را نکه در کتاب سموم یاد کردیم دارو ها که طلا کنند مضرت زهرها دفع کنند
نقوط سفید و سر خام و تخم با روغن کاو و چند بید نیز با روغن زیت و عصاره کند تا و با بو
جر باری و کوکرد و سوده با بول و مرغ خانگی و خروس که سینه او تازه شکافته و سرکه و نمک و
زهره کاو و خاکستر چوب انجیر و چوب زرد با سرکه و پیر و نمک و سرکین بز و خردل و سرکه و
آب صابون ستنه و رقت جوش نبوده با نمک و طبیخ کرشش و شی تازه که بنار یخ و کوکنند
و طبیخ این و آب دریا گرم کرده دارو ها که بر خود طلا کنند جانوران زیانکار بگریزند مغز خر کوش ابر گر
در روغن زیت و مبعد از روغن زیت جوشیده و چوب صنوبر با برگ تحکشت با قیسوم و بیخ ابرکمان
دو و مو و حب البلسان و بیخ حرف این دارو ها با روغن زیت بجوشانند و آن روغن
طلا کنند و روغن زیت پشه باز دارد دارو ها که در خانه بسوزند جانوران بگریزند چنین است آن بیخ
سوسن و پیرزد و سرو و سم و سری و ظلف جانوران و سکبینج و اشق و برگ غار و شونیز اورا
کوزن و کوکرد و افیون همه حشرات از بوی دود این دارو ها بگریزند آنچه در خانه بنهند بکشند قطران
و جعده و تحکشت و سنبر و پودنه کوهی و دوشی و در منه و حلتیت و برگ غار و دارو های مرکب
در کتاب سیم یاد کردیم دارو های که زنان بلغاک سرطان نهری و خطمی تا و کنه در و طلی البحر
و پنیر ها بر خر کوش و پنیر ها بر آهو و حب عرعر و زراوند گرد و حب الغار و مر و حماما و تخم سداب
و شی و شونیز و حضض و حلتیت و اشنان و جعده و طلین مختوم و کما در یوس و چشم سرطان

و پنیر ها به سک و جنون سک دیوانه و دوا المسک داریج در جای خویش وصف کرده ایم و جکرانش ملک
بریان کرده و پوست ضبع الصرجار بیان کرده تمام شد کتاب دوم از فراید این ذخیره
خوارزمشاهی بتوفیق الهی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین اما بعد بدانکه علم
طب بر دو قسم است علمی و عملی و آنچه درین مختصر مذکور شد ازین دو قسم اول قسم علمی است و
آن بر سه مقاله است مقاله اول در حفظ صحت و این مرتب بر مقدمه و هفده باب باب
اول در چگونگی هوا و تدبیر آن باب دوم در تدبیر فصلهای سال باب سیم در تدبیر شهر و خانه
و مسکن باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن باب پنجم در تدبیر اکل و شرب باب
ششم در تدبیر آب باب هفتم در تدبیر شراب مسکر کننده باب هشتم در تدبیر خواب و بیداری
باب نهم در تدبیر حرکت و سکون باب دهم در تدبیر مسهل دادن باب یازدهم در تدبیر قی کردن
باب دوازدهم در تدبیر فصد و حجامت باب سیزدهم در بیان رکها که مشهور است باب چهاردهم
در استفراغهای دیگر باب پانزدهم در اعراض نفسانی باب شانزدهم در تدبیر پیران و سرد مزاجان باب
هفدهم در تدبیر مسافران باب اول و این بترتیب حروف تهجی است و در اینجا دارو های
از سوده مستعمل و اغذیه بالرفه و بعضی از ترکیب و معجونها و شربتها و جبها و قرصها و شیافها و اطلیه
و ضمادها که مستعملات مذکور است و دارو های غریبه و اغذیه غیر بالرفه درین کتاب مذکور نیست
متروک است و این رد و مقاله است مقاله اول یک باب است و این باب بترتیب است و فصل مجرات است
ترتیب حروف تهجی اما فهرست مقاله دوم و آن هفت باب است باب اول در معاجین و جوارشها
باب دوم در شرابها و سکنجبینات باب سیم در مسهلات باب چهارم در قرصها باب پنجم در مرهمها
باب ششم در حقنها و شیافها باب هفتم در دارو های چشم مقاله سیم در القدمة المعرفة والاستدلال

تا احوال الامراض و این بطریق نبض و قاروره است و تقدمة المعرفة شناختن بیماریست و
و احوال نضج ماده و وقت نهایت سلامتی و ابتدای اندر بحران و غیر آن که طبیب اظهار معلوم
کند بعد از آن از بیماری حکم کند که کدام بیماریست و علاج آن بر طبیب آسان گردد اما استدلال
با احوال بیمار رسانیدست باب اول در نبض و بیان آن باب دوم در اجناس نبض و احوال آن
باب سیم در احوال بول اول اما تقدمة المعرفة رویة الشخصیه دو باب است باب اول در شناختن نهایت
بیماری باب دوم در وقت نهایت بیماری که خواهد بود اما قسم عملی منحصر است در بیست و پنج باب
باب اول در سرسام گرم و درد سر گرم باب دوم در سرسام سرد باب سیم در مالیخولیا و
دیوانگی باب چهارم در عقل و فراموشی باب پنجم در سکته باب ششم در صرع باب
هفتم در فالج و رعشه باب هشتم در لقوه باب نهم در کابوس و سرگشتن باب دهم
در صداع باب یازدهم در بیماری چشم باب دوازدهم در بیماری گوش باب سیزدهم در بیماری بینی
باب چهاردهم در بیماری دهان و زبان و لب و دندان و حلق و حنجره و آلات نفس خواهد بود باب
پانزدهم در زکام و نزله و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه باب شانزدهم در بیماریهای
دل باب هفدهم در بیماریهای معده باب هیجدهم در اسهال باب نوزدهم در قولنج باب
بیستم در بیماری مقعده باب بیست و یکم در بیماری جگر و سپرز و یرقان و استسقا باب بیست و
دوم در بیماری گرده و مثانه و سوزش آب جستن باب بیست و سیم در بیماری زنان باب بیست و
چهارم در اوجاع مفاصل و درد بندها و نقرس و عرق النسا و داء الحیه و داء الثعلب و کردن قوبا و حرارت
و سوختگی آتش و ریختن موی و دراز کردن موی و کلف و رنگ روی روشن کردن و بوی عرق خوش
کردن و تشنه طرقیدن باب بیست و پنجم در علاج زهرها مقدمه حفظ الصحة از علم العلاج قسم اما بعد
بدانکه تن مردم جسمیست مرکب از چهار عنصر که آن خاک و باد و آب و آتش است چه در تن مردم صفرا
بمنزله آتش است و بلغم بمنزله آب و خون بمنزله هوا و سودا بمنزله خاک و فعل و طبع و جای هر یک از ایشان

بدانست

جدا است بدین سبب با یکدیگر آمیزند و از یکدیگر گریزنده اند طبیعت که مدبر بدنست با ایشان کوشش
از یکدیگر جدا نشوند لیکن کار طبیعت کار ایشان بقهر و جدا شدن ایشان کار بطبع و هرگز کاری
که بقهر باشد با کاری که بطبع باشد برنیاید پس بالضروره چیزی باید که طبیعت را یاری دهد و آن قوت
آن تمام باشد و آن علم طبست و منفعت طب است که هر گاه که ایزد تعالی تقدیر کرده باشد شخصی را
که این اتفاق افتد که مزاج طبیعت یار شود و احوال تن او سلامت باشد در احوال بیماری که مزاج خالی
باشد و اگر آن شخص را بیماری افتد و در حال تندرستی باز آید در اینجا معلوم شد که موضع علم طب بدن
انسانست چه طب علمیست که طبیب بدان علم اندر تن مردم نگاه کند که اگر تندرست تندرستی مر او نگاه دارد
و اگر بیمار باشد او را بحال تندرستی باز آورد و اسباب تندرستی و بیماری شش چیز است و طبیب آن اوست
خورش و آن هواست و حرکت و سکون و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ و احتباس و اعراض نفسانی
و اندر هر نگاه داشتن تندرستی نه بیرون این سببها واجب است از بهر آنکه این شش سبب هرگاه که چنان باشد که
باید در نگاه داشتن که باید سبب تندرستی باشد و هرگاه که بخلاف این شد سبب بیماری گردد و اول این سببها اکنون
ضرورت است هواست از بهر آنکه قوام همه تن از روح است طبیعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش بدان
روح کنند و ماده و مرکب روح هواست از بهر آنکه قوام همه تن از روح است طبیعی و حیوانی که
برسد و برودت آن مزاج و گرم شود و از حرارت بسوزد و اگر دم زدن هوا از روح جدا شود و مزاج روح
بگردد پس از اینجا معلوم شود که هوا مرکب روحست و نیز معلوم شود که تدبیر هوا ضروری همه موجبات است
پس ما درین کتاب تدبیر هر یک بیاریم باب اول در چگونگی هوا و تدبیر آن باید دانست که این هوا
که نزدیک ماست هوای محض نیست بلکه بخارها آمیخته است و از هر چیزی اثری درو رفته و همچنان اندر هر بادی از جهتهای
سال از طبع خویش بگردد و بهترین هواست که اندر بخار دریاها و دیگر آبها و بیشهها و درختان و چیزهای دیگر و کوهها
و از بخار زمین شوره و برد و حر و از بوی آهک و عفونتها و بیشهها و از جانب شمال گشاده بود
و اندر تابستان تنک و اندر زمستان غبارناک نباشد و تابستان گرم نباشد چه هوا را لا علاج کند

و روی زرد شود و دل را گرم سازد و قوتها ضعیف گرداند و عفونتها پیدا گرداند و موجب گرد
اما مردم سرد مزاج را سود دارد و غذا و تیمارهای ایشان را موافق بود و در قوتها تحمل باید و سام کشادگی
هوای سرد اندر مشرق جهانها مردم تندرست را موافق بود اما زکام و نزله آرد و هوای تر مردم را لاغر کند
آرد و پوست نرم کند و هوای خشک عکس این باشد و هوای غلیظ هوای باشد که ستارگان خرد
اندر شب تمام پدید نیاید و در اندرون مردم اندوه و وحشت باشد و هوای تنگ تاریک ازین هوای غلیظ باشد اگر
که هوا پدید شود را با تولد کند سوختن عود و لادن و کندر و مصطکی و صندل سود دارد و سرکه اندر خانه ریختن
گردان اصلاح هوا کند **باب دوم اندر تدبیر فصلهای سال** در فصل بهار باید که تنها که اندر زمستان
گرد آمده باشد و فرو هشته ازانکه بحرارت تابستان گداخته شود کم باید کرد از دو وجه یا آنکه طعام کمتر
و لطیف تر خورد دوم آنکه استفراغ کند و بهترین استفراغها در فصل بهار چیز بیرون کردن فصد
در تابستان ریاضت باعتدال و طعام و شراب و جماع کمتر کند و کوتاهی باید کرد و شربت و غذا باید
که میل بخنکی داشته رگ زدن و قی نباید کرد و مسهل خوردن نشاید خورد و اگر ضرورت شود نقوع خورد
باید خورد و شراب درد و ترش و خیار و شنبر و مانند اینها و در فصل خزان از گوشت قدید و کار و جماع
و هرچه خشکی افزاید پرهیز کند و در آب سرد نشسته و در اخر فصل استفراغ کند بداروی مسهل تا اخلاط
پاک شود و شراب کهن بخورد و در زمستان ریاضت بسیار تر باید کرد و طعام و غذا ... باید خورد
مثل کباب و بریان و قلیه خشک با دارچینی و زیره و شراب صرف باید خورد و در فصل زمستان
اسهال بهتر از قی است بواسطه آنکه اخلاط میل بشیب دارد **باب سیم اندر تدبیر خانه و شهر** هر مسکنی که
او آشنه زیاد باشد هوای آن بهتر و خشک تر باشد و مردم آن اندران هوا خوشتر باشد و هر مسکنی که از پشت
زیر در هوای آن بهتر و گرفته تر و بخاران بهتر و مردم آن ناخوشتر باشد و هر مسکنی که از پشت
او کوه باشد و از یک جانب دریا بود تخصیص جایی که جانب شمال گشاده باشد و در آن هوا باران بسیار
باشد و اگر زمین آن خشک و کوه آن سنگ باشد بهتر باشد و اگر کوه آن گل باشد و زمین
ست

سست بود و زمین آن زار باشد مزاج آن ولایت گرم بود و بیماریهای عفونی بسیار باشد
خاصه اگر مسکن در نشیب باشد و شمال بسته بود و دریا از جنوب باشد و با تولد کند و هوای گره
درست باشد و مسکنی که زمین آن گل پاکیزه باشد و دریا از دور بود هوای آن خوش و معتدل بود
و مسکنی که در میان بیشه و آب باشد بیشه تخصیص جایها که حشرات بسیار تولد کند و مسکنی که بر ساحل
دریا باشد هوای آن درست باشد و همین قیاس میکن **باب چهارم اندر تدبیر جامه پوشیدن**
هر جامه که مردم پوشند سخت چسبد از تن مردم گرم شود پس مردم را گرم کند و جامه که مردم را
گرم تر دارد جامه ابریشمین و پشمین بود از بهر آنکه جامه از تن مردم دورتر بود کارش گرم بود که از تن او
پدید آید و اندر میان برن را گرم کند و جامه که تن مردم را خشک نگاه دارد جامه است که مسام او
کشاده باشد چون جامه کتان و جامه پنبه میان دو باشد جامه درشت تن را لاغر کند و پوست
را سخت گرداند و جامه نرم بر ضد این باشد سمور و روباه پشت را گرم کند پوست بره نیز گرم کند تا
سنجاب گرمتر از بره بود و قاقم نزدیک بسنجاب باشد **باب پنجم اندر تدبیر ماکول و مشروب** غذاهای نان
گندم رسیده و گوشت گوسفند جوان تندرست است و شیرینیها که در خورد مزاج باشد مانند
خرما و انگور و انجیر و غیر آن و غذا که در روی داروها باشد نباید خورد و اگر خورد در عقب آن چیزی که
بخورد مضرت آن باز دارد مثلا اگر خیار و کدو و کاهو و مانند آن خورده باشد چیزهای گرم خورد
و اگر عکس آن باشد آن بخورد و اگر طعام غلیظ خورده باشد چون هریسه و حلوا و پاچه و مانند آن پیش
چیزی تر کشاینده بخورد و لطیف کننده با آن بکار دارد چون ابکامه و سرکه و شراب و سرکه
و مانند آن و اگر چیزی چرب خورد در عقب آن چیزی ترش بخورد و اگر ترش و شور خورد چیزی نفخ
بخورد چون خیار و کدو و غیر آن و اندر زمستان چیزهای سرد کمتر خورد و اندر تابستان سرد نیک است
و همیشه طعام بر اشتها خورد و هرگاه که شهوت راستی ... تاخیر و تقصیر کند تا خلط بر معده ریزد
و دست از طعام گاهی بازدارد که هنوز اشتها باقی باشد و اگر روزی معده گران کرده باشد روز دیگر

بسیار باید خفت بعد از آنکه از خواب برخیزد اندک حرارتش موافق بخورد و اندک طعام
لطیف بخورد و بهترین وقتهای طعام خوردن آنست که اندر دو روز سه بار بخورد یک روز بامداد و
شبانگاه و روز دیگر میان شب و هر که اندر یک روز دو بار خوردن عادت دارد اگر یک بار خورد
ضعف پدید آید و غذا و نه معده گرم را صواب آن باشد که لقمه چند نان با شراب اندر بخورد
امثال آن بخورد و پس ریاضت کند و بعد از آنکه اشتها پدید آید طعام بخورد و کسانی که معده
ایشان رطوبت و بلغم باشد طعامهای خشک مثل کباب و قلیه خشک و نان و امثال آن بخورند
کسانی که در معده ایشان رطوبت و بلغم باشد طعامهای خشک مثل کباب و قلیه خشک بخورند
صفرا باشد طعامهای ترش مانند آش انار و سماق و زرشک و قلیه ترش و مانند آن بخورند و اگر
در معده طعام تعفن دارد علاج آن باید کرد به سکنجبین و آب گرم و مانند آن و طعام الوان
بکثرت نباید خورد تا طبیعت متحیر نشود و در هضم آن طعام خشک کاورس و عدس و امثال آن را
تباه کند و طبع را خشک سازد و غذای خوب شهوت طعام ببرد و معده را ضعیف کند و کراث و کلم
پدید آید و خشک مزاجان را بد بود و مرطوبان را شهوت ببرد و طعام و غذای سرد گرم دارد و غذای شور
تیز چشم را زیان دارد و بسیار خفتن باشد که اندر یک روز با هم نشاید خورد چنین دوغ و خربزه با انار
ترش با اینها و از پس آلو و شفتالو و زردالو آب نشاید خورد و کبوتر بچه با سرو پیاز و خردل از آن
هیچ با هم یکی نشاید خورد و شیر تازه و جغرات و ماهی تازه و انجیر اندر یک مجلس جمله اندر گردن نشاید
خورد که بیم برص و بهق باشد و از پس میوه تر آب یخ نشاید خورد که بیم فالج باشد و عسل و خربزه
با هم نشاید خورد و شیر و شراب در یک وقت نقرس آرد و از پس فصد و حجامت چیزی شور خوردن زیان
دارد و هر که از چیزی که حبس و قطع داشته باشد نباید خورد و روغن و شیر اندر جام مسین نشاید خورد
و شیر و بره و تخم مرغ یکجا نشاید خورد که مضرت دارد و **باب ششم اندر تدبیر آب** آب سرد و ...
باشد که بسبب گرمی هوا یا نزدیک آتش گرم شود و حاجت افکنی و تری کردن است و طعامهای گرم

گردن

گردن و بعد دق که رسیدن و آب باران باشد آن خالص باشد و باران زمستان خالص‌تر باشد
از باران تابستان و آب باران اگرچه لطیف بود زود عفن گردد و آب یخ و برف غذا و نم
اوجاع مفاصل را زیان دارد و داروی آن باشد که آب را بجوار برف سرد کنند و غذا و نم عرشه
و فالج و استسقا را سخت بد بود و صاحب ریشها و ورمهای گرم مزاجان را بغایت نیک بود و
آب دریا و آب شور مردم را لاغر کند و غذا و آن بیماری سرد و غذا و نم عرشه و فالج و استسقا را
سود دارد و اگر آب شیرین نمک در افکنند و بپزند و چند روز در آفتاب نهند بجای آب دریا باشد
خوردن وی زردی را تباه کند و خارش و اسهال آرد و آب نمک هم اسهال آرد و آب تیره سنگ
مثانه آرد و آب گرم طعام را بر سر معده آرد و آب سرد تشنه زمستان را سود دارد و معده گرم را بجای
حرارتش باشد و دل گرم را موافق بود و منع عفونات کند و بخارها از دماغ باز دارد و اگر آب یخ
گرم بخورند قولنج را بگشاید و شکم و درد علی را دفع کند و صاحب نزله و دماغ بلوث و درد چشم را نیز
دارد و آب چاه و کاریز قیاس با آب رود خانه بد باشد و استسقا و ورم احشا را زیان دارد و اگر
خواهند که آب بد را اصلاح کنند باید که خاک پاک خاصه از شهر خویش میان آب یا سرکه و آب
شور اگر که باشد و هوا گرم بود آب را با سرکه ممزوج کنند و بخورند و سرکه و پیاز که زیان
بد باشد و بر سر طعام آب بسیار نباید خورد و آنکه تشنه از گرما بیرون آمده و شب از خواب برخاسته
آب سرد خوردن استسقا آرد و در پی طعام گرم آب سرد زیان دارد و اگر تشنگی در عطش شود
قدری بخورد و آن آب پخته همان آب بخورد **باب هفتم اندر تدبیر شراب** شراب مست کننده اگرچه
بحسب اسلام حرام است اما از آنجا که علم طب بیان منفعت و مضرت آن بکند از آنجهت ذکر
نفع و ضرر آن کرده میشود اما منفعت او آنست که مزاج و حرارت او مناسب حرارت غریزی است بار
سبب حرارت غریزی را برافروزد و طعام گوارد و هضمهای خام را بپزد و دفع اخلاط ردیه کند
از بهر آنست که هر که شراب خوردن عادت دارد و چنین است از و بر دارد و هضم او ناقص بود اگر

گونه گردد و حرارت غریزی ضعیف شود و خلطها که بود را و عرق و دفع باشد ازان بیماریها
متولد کند و منفعت بزرگ او است که حرارت غریزی را برافروزد و طعام گوارد و غم و اندوه
ببرد و مالیخولیا و علتهای سوداوی و معنی را دفع کند اما بسیار خوردن او رعشه و فالج و لقوه و
صرع و علتها متولد کند و شراب نو نارسیده اسهال و موی زرد و جگر را ضرر بود و شراب
کهنه حکم دارو دارد و گرم مزاج را با آب سرد ممزوج کرده بخورند و ناشتا شراب خوردن لعلت
مضر بود و منفعت و مضرت او بسیار است درین کتاب نگنجد **باب ششم اندر تدبیر خواب و بیداری**
بهترین وقت از برای خواب آن وقت باشد که طعام از فم معده درگذرد و قوت هاضمه شروع
در هضم کرده باشد و ناشتا خفتن حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را لاغر کند و خواب
روز زیان دارد خاصه اندر تابستان و رنگ روی تباه کند و سقوط شهوت و کسل آرد و نگار
تری خیزد خداوند مزاج سرد را بسیار خفتن و هنگام خفتن نخست بر دست راست باید خفتن
بگردن و بعد ازان بر پهلوی چپ بازگشتن و شکم را گرم باید داشت و چیزی گرم بر شکم نهادن
و بر پشت باز خفتن زیان دارد و بلغم و نزله سینه باز آرد و موجب علتهای مثل سل و فالج
پشت کرده و بیخوابی و شب اخفتن دماغ را زیان دارد و طعام هضم نشود و خواب با مداوان
دارد و کسی را که خواب نیاید باید که وی حکایتها و افسانها بگویند و کتابها بخوانند و مالیدن و
اطراف بمالند خواب آرد و کسانی که دانند مطالعه علوم کنند **باب هفتم اندر تدبیر حرکت و سکون**
حرکت باصطلاح اطبا ریاضت را گویند و بهترین وقت ریاضت آن باشد که طعام روز
گذشته هضم شده باشد و طبع اجابت کرده و روده از فضلهٔ طعام خالی باشد اول کم
بریاضت مشغول خواهد شد باید فرمود تا اندامها بمالند نرم و بتدریج با جو سخت بمالند و
پس بریاضت مشغول شود و چون از ریاضت فارغ شود دیگر بار بمالند نرم و ریاضت چندان
کند که رنگ روی را فروزد و هرگاه که ماندگی خواهد شد و عرق خواهد کرد از ریاضت باز ایستد و

ریاض

ریاضت بزرگ سکنات زیان دارد و از انواع ماندگیها که از ریاضت و غیر ریاضت پدید آید سه نوع
باشد قروحی و تمددی و ورمی اما قروحی چنان که اگر دست بروی نهند درد و حرکت کنند المی در بنیه خار
در قرحه است و سبب آن فضله باشد که در آنجا جمع شده باشد **علاج** آن مالیدن بروغنهای
گشاینده است چون روغن بابونه و شبت و قسط و روغن گل و مانند این و گرمابه نرم بکار داشتن
و چیزی لطیف خوردن از اغذیه **اما تمددی** چنان بود که مردم پندارد که اندامهای او کشیده است
و اگر این ماندگی از ریاضت بود علاج همان باید کرد **اما ورمی** نوعی است که تب گرم باشد و اگر دست
بروی نهند المی دارد باشد **علاج** آن اگر ممتلی باشد استفراغ باید کرد و کم خوردن و حرارت را بشربتهای
خنک تسکین باید داد و گرمابه معتدل و آبزن نشستن و آسایش فرمودن **باب دهم اندر تدبیر مسهل**
داران بباید دانست که مردم لاغر تندرست و پیر و کودک و کسی را که قوت ضعیف باشد و کسی که اعضای
او ضعیف باشد و کسی باشد که بجای سیلان نا گوید و کسی را که شش او بزرگ باشد و غم بزرگ باشد هم
اندیشه بزرگ داشته باشد مسهل نشاید داد و قبل از آنکه مسهل دهند چند روز آش چرب دهند که
معلما مضج بحسب مزاج در صبح و شام بدهند و از آن که مسهل خورد باید که طعام هضم شده باشد
و اشتهای طعام دیگر نشده و در دو سخت شرا ناتر معده بجای غذا بکار نبرد و چیزی که دارو بکار اندازد
نباید خفتن تا عمل را منع نکند و اگر مسهل حب باشد معجون اندک آب گرم در عقب آن بخورند و اگر
مطبوخ باشد احتیاج آن نباشد و اگر در کار کردن تقصیر کند آب شور بکار دارند و اگر یکدرم
مصطکی سوده و یکدرم شکر حل کرده بخورند دارو را زود بر مجاری رانده باشد و تا دارو تمام کار
نکند طعام و شراب نخورند و اگر معده احتمال آن ندارد باشد پس از دارو زمان اندک چند لقمه نان
اندر شراب تر کرده بخورند با گلاب یا آب انار و اگر کسی را بفصد و اسهال حاجت افتد نگاه باید کرد
اگر اخلاط گرم است نخست فصد باید کرد و اگر اخلاط بلغم است مسهل باید داد و اگر کسی را دارو کار نکند
و تاسه و بی آرامی و تمدد اعضا پدید آید شیاف با حقنه بکار باید داشت یا دو مثقال مصطکی سوده اندر

آب گرم داران و اگر رگها ممتلی گردد و چشمها برون جهد رگ باید زدن و موی سر تراشیدن و بعد از مسهل
گرفتن رفع غشیان و قی کند و دارو را بکار دارند و بعد از مسهل بحمام باید رفت که تغیر و فضلی که
مانده باشد رفع شود بعرق و بعد از فراغ مسهل جلاب قند باید خورد یا تخم شاهسپرم ریحان کرده
یا تخم اسپغول بخورد و غذای لطیف اندک خوردن و اگر عمل بسیار کند اطراف ببندند و خود را
با آب گرم بشویند و عطسه آرند **باب پانزدهم اندر تدبیر قی کردن** کسی را که سینه او از گوشت فربه
باشد و گردن دراز و حلقوم برجسته و او در سینه بیماری باشد قی نشاید کرد و کسی را که دماغ ضعیف
باشد و سخت فربه باشد قی نشاید کردن و دارو مسهل بر او بهتر از داروی قی باشد **اما منفعت قی**
آنست که همه بیماریها و علتها که در فرود ناف بود سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهای باطل
آرزوی گل و مانند آن را دفع کند و غذا و نیز برقان و رعشه و فالج و نقرس و صرع و ابلیس را نافع
بود و مردم مجذوم و هر که رنگ روی زرد باشد سود دارد و کسی که دارو مسهل خورد و چشمان
کند پیش از مسهل قی کند **اما مضرت قی** آنست که معده را ضعیف کند و دندان و چشم و سینه را زیان دارد
اگر دانی که قی دشوار آید سه روز قبل از قی هر روز بمقدار روغن کنجد با کرفس شراب صرف آمیخته
بیاید خورد و هر روز یکبار باید رفت و غذای گوناگون باید خورد و اندر وقت قی کردن رفاده بر
چشم نهادن و بستن و چون فارغ شود چشم و روی را به آب سرد بشوید و دهان به آب گرم بشوید و چند
بار غرغره کند و بعد از قی شربت سکنجبین خورد و اگر فواق پدید آید جرعه آب گرم خوردن و عطسه آوردن
سود دارد و داروهای قی و مسهل اندر فوائد این کتاب ذکر خواهیم کرد ان شاء الله تعالی **باب دوازدهم اندر**
فصد و حجامت فصد استفراغ کلیات است از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خون است پس هر گاه که فصد کرده شود
از هر خلطی چیزی استفراغ افتد و از فصل فصد آنست که چون فصد کنند رنگ و قوام خون او ان
بران معلوم کردن و چندانکه مصلحت باشد بیرون کنند و اگر چه ضعف چنین بسیارست اما چون لطافت
ابر مزاج او بگرداند و سبب بیماری گردد و دیگر آنکه چون فصد کرده شود تاریک شود و قوام خون بگردد و نشاید

بت

بست مگر که ضعف پدید آید چنانکه سبب آن ماهی باشد تا رنگ خون بگردد نشاید بست بقراط حکیم
رضی الله عنه میگوید هر سبب اندر شوصه رگ باسلیق و تا رنگ خون بگردد نشاید بست مگر که ضعف
پدید آید محرور و هم مردم لاغر را که در معده صفرا تولد کند رگ نزند که مزاج گرم داشته باشد و کسی را
که فم معده ضعیف باشد از غشی نگاه باید داشت و طبیب باید که دست بر نبض دارد تا هر گاه
تغییری پدید آید در حال بفرماید بست و قی کردن پیش از زدن رگ و پس از فصد بزمانی اندک شراب
انار یا شراب غوره یا شراب سیب و مانند آن بمسند تا غشی باز دارد و سرد مزاجان را شراب
پرورده و بیم برانند و از پس فصد ماء اللحم برانند و فصاد باید که آزموده و استاد و آلتی که بر آن قی
آلکنه با خویش نگاه دارد و چون پر مرغ تا اگر غشی افتد در حال پر مرغ فرو کند و مشک برابر
کسی را که تب ابتدا کرده در میان تب و در روز تب رگ نشاید زد و کسی را که در ضعف باشد رگ نشاید
زد و از پس اسهال و از پس جماع و حمام و از پس تخمه و رنج و از پس هر کاری که تن را کوفته کند
فصد نشاید کرد والله اعلم **باب سیزدهم در بیان رگهایی که فصد کنند** قیفال و اکحل و باسلیق و حبل الذراع
و اسیلم و باسلیق الابط و صافن و مابض و عرق النسا **اما قیفال** علتهای سر و بینی و چشم و کام و
زبان و لب و دندان را سود دارد **و باسلیق** علتهای جگر و سپرز و ذات الجنب و شوصه و دردهای
سرین و زانو و ساق و قدم را سود دارد **و حبل الذراع** اندر بعضی دستها رگ باسلیق بود و اندر بعضی
دستها با اکحل آمیخته است و بازو اعلم نهاده است بر رگ جزو است **و اسیلم** و نباله اسیلم از میان
دو انگشت خنصر و بنصر زنند و از دست راست جگر را سود دارد و از دست چپ سپرز را و خداوندگار را
منفعت حبل الذراع مانند قیفال است و صافن از بالا فرود آید بر و حیض گشاید و خارش و ریش
قضیب و خایه را ببرد **و مابض** اندر زیر زانو است اندر جای و در پشت را سود دارد و فصد عرق النسا را
سود دارد و اما قیفال را رگ باید زد و ترنامه و برای اکحل عصبهاست احتیاط باید کرد از دراز
باید زد و باسلیق را از بهر آنکه در زیر او شریانست از موضع خویش بگشوده باید زد و دراز

نباید زد که باو کبود و اندر پشت و قفا اسلیق باز گیرد و دست نهاده هموار بنهد که بزرگ پدید آید
و از بن جای رگ نباید گشاد و انگشتان دست بماند تا هموار بنهد ابرد و اسلیق ابطی را بسیار بباید مالید
و آب گرم بر کتف و دست مفصل در آورد و باید است چنانکه را و بر بغل قایم باشد و رگ را
با بهام فرو گیرد و ... بالا فرو باید زد و اسلیق در جانب انسی است و قیفال در جانب وحشی
و حبل الذراع میانه است و منفعت اکحل همه تن را ابرد و باسلیق را اما عده بابر است و دو رگ باسلیق
زود و دست اندر آب گرم باید نهاد و تحفظ چندانکه باید برد و صافن را با بالای شتالنگ باید بست
و گاهی چند برود و پاره چند در زیر پای نهند و پای بر روی آن نهند تا رگ پدید آید و عرق النسا را
دستها رگ بیرون در از و دیگر دستار بگیرد از ران و دیگر دستار در میان مفصل و بندند و ساق ران
و ساق بپیچند و می بندند سخت تا نزدیک شتالنگ و چند بار فرو باشند و برخیزد و پای بر چیزی
نهند و فصاد در پشت پای در میان خنصر و بنصر رگ بجوید و اگر نیابد از خطا ایمن نباشد و عرق
النسا است که بر روی چند کره باشد و از دو از باید زد زیرا که از هر دو جانب او عصبست و باید آن
کودک را پیچ تا ده سالگی کمتر رخصت است بدادن از بهر آنکه اندامهای کودکان گرم و تر است و
ایشان را تحلیل بسیار باشد و گروهی پیر واز ده ساله را رخصت داده اند و پیر را فصد شاید کرد
و بعضی از پس هفتاد سالگی فصد فرموده اند و اعتماد بر قوت کرده اند و اگر نشتر از شریان رسید
سر رگ بباید بست و دارو که لازوق گویند بر باید نهادن و بازوی دیگر را بر دست چون خواهی
بستن تا خون بدین دست مجروح نرسد و میل کند صفت لازوق بگیر دم الاخوین و انزروت
و شب یمانی و قلقطار و صبر و کندر و استارات صمغ عربی از هر یک چندان که خواهند
و سفیده خایه مرغ بسرشند و بر فانه عنکبوت لطخ کنند و بر نهند و بر بندند و ده روز نگشایند اگر پس
ده روز بگشایند و هم چنین در همچنان بگذارند بکند چندانکه جراحت بر و برگرد محو است اما حجامت
پیران و کودکان را بجای فصد باشد بهر عضوی که حجامت کنند آن عضو را پاک کند و فصد جمله

کار

کاهی کند که از راه نقصان بپذیرد از بهر آنکه خون صافی در حرکت باشد و میل تحلیل تن
کرده بود پس در اندک آن خون صافی بتحلیل خواهد رفت و خون خام بماند باب چهارم اندر
استفراغهای دیگر هوا ان صفت نوع است ادرار بول و عرق و مخاط که از بینی فرود آید و لعاب از دهن و
جماع و استفراغ حقنه اما تدبیر ادرار بول اندازه حاجت باشد و منفعت آن بسیار است به بند در آن
و بند در دست و گرم و کسلانی و استسقا و بیماریها که از تری بود سود دارد و اما تدبیر عرق آنست که بر آنست
و گرمابه عرق آرند پس بیماریها را دفع کنند مثلا اگر بیماری بحران کند بعرق راحت رسد و عرق
بسیار تن را لاغر کند و خشک گرداند و رطوبت اصلی را بتحلیل دهد و عرق و بول تزلزله کند اما تدبیر مخاط
و رطوبتی که از بینی فرود آید از مخاط کردن دماغ را پاک کند و بیماریهای دماغی که از اخلاط غلیظ خیزد از آن
زایل شود چون صرع و سکته و مانند آن و تدبیر فرود آوردن غرغره و عطسه است و بخار سرکه و شراب که
بر سنگهای گرم ریزند و بخار طبیخ بابونه گوارا است و فلفل و خربق و مقل عطسه آرند اما تدبیر لعاب که
از دهان آید آنست که عاقرقرحا و مویزج و مانند آن بخایند و سرکه و زیره بکامه غرغره کنند و
منفعت آن دماغ و گوش و چشم و حنجره و حلق و فم معده را پاک کند اما تدبیر شیاف و حقنه
اندر باب قرابادین یاد خواهیم کرد انشاء الله تعالی اما استفراغ جماع طبیعت چون برف حاجت
مردم سبک شود و نشاط آرد و اندیشههای بد و وسواس و قوت عشق زایل شود و اگر این استفراغ
زایل شود و اگر این استفراغ نباشد منی اندر جای خویش گرم شود و بسوزد و بخاران بدل و دماغ برآید
و موجب علتها شود مثل مالیخولیا و تاریکی چشم و طپیدن دل و درشتی دماغ و دندان و باید دانست
که تولد منی از خون صاف بود که چون مردم جماع فزون از عادت کند تن سرد و ضعیف شود زیرا
که مردم از جماع اسراف کند منی که جدا شود نخاه در هم باشد و اگر فصد کند روی است ادرم و
بدین سبب منفعت پدید آید بخلاف جماع که از جماع منی و جماع با هیچ جماع تهی گردد و چون این
واقع شود بجای منی خون آید و جماع از پس قی و اسهال و ریاضت و گرسنگی و گرمابه تن را لاغر

کند و خشک گرداند و حرارت غریزی کم کند و چشم تاریک کند و پای سست گرداند و از پس امتلاء
طعام درد مفاصل و رعشه و استسقا و ضیق النفس پیدا کند و خداوند مزاج گرم و خشک را مضرت
کند و مضرت آن زودتر پدید آید و دفع آن با غذیه و اشربه مناسب کند **باب پانزدهم در اعراض نفسانی**
اعراض نفسانی شادی است و غم و لذت و ایمنی و ترس و خجل و اندیشه کارهای بزرگ
و عملهای باریک و امید و نومیدی اثر هر یک از این در تن مردم ظاهر است و فروتر از اثر طعام و
شراب نه بینی که سخن خوش یا ناخوش که مردم شنوند فی الحال اندر رنگ و روی او اثری ظاهر
شود و اعراض نفسانی بعضی از مردم را گرم کند و بعضی را سرد کند اما آنچه گرم کند است که اخلاط
و ارواح را بجنباند چون خشم و شادی و لذت و امید و اندیشه امور و مهمات و آنچه سرد کند چون
ترس و غم و نومیدی اما خشم که باندازه باشد خون و قوت روح و حرارت غریزی را افزون کند اما
و خشم صفرا را عظیم بجنباند و رنگ روی زرد کند و مردم محرور را زیان دارد و مبرود و مرطوب
سودا را دوش دارد و شادی باندازه حرارت غریزی را برافروزد و مردم را فربه کند و بدین سبب است که مردم
شادکام را اثر پیری دیرتر ظاهر شود و اگر شادی از حد بیرون شود دل تمام باز شود و روح یکبارگی
و حب آن خوش را بیرون اندازد و دل تمام گشاده بماند و مرگ مفاجا پدید آید نعوذ بالله
و همچنین غم و ترس بافراط مرگ مفاجا آرد از بهر آنکه حرارت غریزی بقعر تن باز گرداند و دل
فراهم آید و حرارت غریزی محبوس گردد و بمیرد نه بینی که چون کسی را ترس پدید آید بیرون اعضا سرد شود
و قشعریره پدید آید و خجلت حرارت غریزی را بجنباند و اندک رطوبت را فرو گدازند از بهر آنکه
در هر حال حرکات روی سرخ کند و روی عرق کند و در آخر رنگ روی زرد گرداند چه حرارت
قدری تحلیل پذیرد و منفعت ایمنی و امید و داروی همچون شادی است و مضرت نومیدی همچون مضرت
اندوه است و خالی از اندیشه بودن طبع را کند کند و حواس را تیره سازد و حرارت غریزی را
ضعیف گرداند اما علاج خشم شربتهای خنک و غذای تنک لطیف باید دادن و حکایت خنده
ناک

ناک کردن و علاج اندوه و ترس بابیتهای قوی و سماع و آوازهای خوش و سفرها باید کرد
باب شانزدهم در تدبیر پیران و مردم سرد مزاج مزاج پیران سرد و تر است اما تری غریب است
و اصل مزاج ایشان سرد و خشک است پس تدبیر ایشان گرم و تر باید چنین گرمابه و مالیدن معتدل
و بوی خوش و شراب صرف معتدل سرخ گرم و رنجی اندک است و دوری از غم و ترس و اندوه
پرهیز کردن و از ریشها و عطرهای سرد و بخارهای ناخوش و غبار اجتناب کند و غذا اتفاقی
اندک اندک خورند و بشتاب پس آنکه از گرمابه بر آمده باشند طعام موافق تر دارا طعام خورده
بگرمابه نشایند و طعامهای غلیظ بخورند و عسل سود دارد و گرسنگی سخت زیان دارد و اگر ادرار
خشک باشد پیش از طعام قدری کند با روغن زیت یا بالگامه بخورند طبع نرم کند و چهار درم
انجیر و چهار عدد انجیر و قدری تخم معصفر کوفته و سرشته و بخورند اجابت تمام کند و سخت
ضرورت شود فصد کنند و در طعامهای ایشان دارچینی و زنجبیل بریزند و در فصل بهار تریاق خورند و
... بروز بخورند و داروی مسک شیران و معجون ماده حیات و تریاق بزرگ بکار دارند
که نافع است **باب هفدهم اندر تدبیر مسافران** هر که عزم سفر دارد پیش از آنکه بسفر رود هر چه داند که در آن سفر
خواهد بود مثل کم خوردن و تشنگی و گرسنگی و گرما و سرما و طعامهای بی فرمان و پیاده رفتن و
مانند آن اندک اندک بر آن خو باید کرد مثلا اگر وقت گرما بود عادت بگرما نمودن و اگر وقت سرما
بود عادت بسرما نمودن و بحقیقت فصد کردن یا داروی مسهل خوردن تا تن پاک شود و مستعد
بر ستور نشیند بلکه چنین از ستور فرود آید طعام بخورد و چنین تشنه معده خالی باشد و با آب حاجت
باید و نیز طعام در معده بجنباند و در معده تولد کند و اگر گرما سخت باشد سر روز تخم خرفه بکار
بخورند با تشنگی زایل کند و آب با سرکه ممزوج تشنگی زایل کند و سر از آفتاب پوشیده دارد و اگر
... کف پای و بینی و عضلهای روغن بنفشه چرب کند و از روز گرما و سموم اید بینی و دهان پوشیده
دارد و پیاز با شربه اندر دوغ اشتهای نافع آید و اگر کسی را سموم زند آب سرد بر دست و پای بریزند و

روغن گل و گلاب بر سر او نهند و او را در آب سرد نشانند و برگ خرفه و کاهو با خیار و قدری
حرز ران و اگر تب باشد روغ عظیم نافع است و اگر سرما برد چون بسرزل فرود آید تریاک بگیرد اتش
برود و اندر طعام روغن گاو و سیر بکشند و روز دیگر معده و قی او کشتن برآید و قدری مشک بگیرد
و پای را اندر پشم و موی بپیچد و کسی را که سرما زده باشد شلغم با آب باشد یا زنند و اگر بخنک بگرداننده
و پا اندر آن نهند و بهترین کار آن که وی اندر برف بگردانند تا سرما از وی بیرون آید و دست و پای او
اگر کسی در وی نشیند اول که قی افتد قی را باز نکند باید تا خود باز ایستد مگر که از حد برود
و شراب پرانه دهد و انار و عدس با غوره پخته فم معده را قوت دهد چنانکه قبل از این مذکور است
که فایده طب دو قسم است حفظ الصحه و ازاله مرض حفظ الصحه تدبیر سته ضروریه است و مذکور شد
و آنچه تعلق بمنفعت و مضرت اغذیه و ادویه مفرده و مرکبه است و این را نیز در ذیل بیان خواهیم
آورد ان شاء الله تعالی اما ازاله مرض تشخیص و تعیین مرض است و تأمل نمودن طبیب اندر بیمار که
از کدام نوع است و دانسته لال نمودن طبیب اسباب و علامات و این را مقدمه المعرفه گویند
و این دو قسم طب مذکور خواهد شد مقاله دوم اندر یاد کردن ادویه مفرده و این ترتیب حروف تهجی است
و دوا این ادویه ای معروف از مواد مستعمل و اغذیه ما و بعضی از ترکیب و معجونها و شربتها و جهها
و قرصها و شیاف و حبها و ضمادها که مستعمل است مذکور است و دواهای غریبه و اغذیه غیر او
در این کتاب مذکور نیست متروک است و این در و منظم است سطر اول و این یک باب است و
منحصر است بر بیست و هشت فصل ترتیب حروف تهجی فصل الالف ابهل گرم و خشک است حیض را
دفع مرده سود کند و او را در حرجها ریزند نافع بود آلوی بخارا سرد و تر است طبع نرم کند و حرارت
دل تسکین دهد آلوی ترش سرد و خشک است و دفع حرارت کند و یرقان را نافع است و تبها را سود دارد
اما عصب را مضر بود و دفع آن کند که و مردی را زایل گرداند مصلح او عسل است انگور گرم و معتدل است
آدمی را فربه کند و ترلذجی کند و رنگ روی صاف گرداند اما گرده را ضعیف کند و سینه را نرم کند

ودارزاد

ودارزاد و قابض است شکم ببندد و دفع مضرت آن با نار ترش کند انار شیرین سرد و تر است
تشنگی بنشاند و جگر را قوت دهد و استسقا را نافع بود انار ترش سرد و خشک است دفع صفرا
کند انار دانک بریان کرده شکم ببندد و قوت معده بدهد و اشتها پدید آرد و طبیعت را گرد
و خشک است امرود سرد و خشک است قوه معده بدهد و جگر را نافع بود و اندر وی قبض باشد
قولنج پدید آرد و دفع مضرت آن بگلنگبین کند اربو سرد و خشک است شکم ببندد اما در معده
باد پدید آرد و دفع مضرت آن با آب زیره کند یا نخواه ابریشم گرم و خشک است و نیم گرم
اگر تولا بیخته باشد دفع خفقان کند و مفرح دل بود اسفاناج سرد و تر است سینه نرم
کند و سرفه و درد از دکی را نافع بود اسطوخودوس گرم و خشک است و پخته او علتهای مغز را
سود دارد و بادهای مغز را دفع کند و دل و دماغ را نافع و قوت بدهد و درد از دکی و سینه را نافع
بود اصل السوس گرم و تر است درد از دکی را نافع بود و بلغم را از سینه دفع کند اگر او را با تخم خربزه
و زبیب بکوفته و بیخ خربزه بپزند و با اندک عسل بخورند در زمستان و معده را پاک کند اسفیداب
سرد و خشک است اندر وی مالیدن کلف و نشانهای سیاه را ببرد و در روی را صاف
کند و اگر وی را با روغن بنفشه که موم در وی انداخته باشند یا بمرهم و بر سوختگی آتش طلا
کند سود دارد و جراحت را نافع بود آب ... گرم و خشک است قوت معده
و جگر دهد و در ... فقرا بکار آید اشنه ... گرم و خشک است در مرهمها بکار آید
و با روغن زیت و ... مرهم ... و ریم از جراحت پاک کند اشترغاز گرم و
خشک است ... را نافع بود و ... جان را نافع بود اشق گرم و خشک است و بخار او
گرم معده ... و بیماری کهنه را نافع بود افتیمون گرم و خشک است و پخته او گرم معده را
... و مالیخولیا و جنون و وسواس را نافع بود و مسهل ماده سودا باشد افیون سرد و خشک
... و درد سر را نافع بود با سرکه و گلاب و کشنیز دفع صداع کند چون بر سر که طلا کنند و مقدار

یک پیچ از وی جمیع دردها را ساکن گرداند آقاقیا سرد و خشک است و حبس شکم بکند
و دل را قوت دهد آمله گرم و خشک است باد را سود دارد و کرم را بکشد و درد روده را
ببرد انزروت کوبجه است گرم است و خشک جراحت را برویاند و در چشم کشیدن رمد
و درد چشم را سود دارد ابرس بیخ سوسن است و بیخ بنفشه نیز گویند گرم و خشک است جهت
ربو و ضیق النفس نافع بود و استسقا را فایده دهد انجیر گرم و تر است سرفه و آوازگی را
نافع بود و در معده زود هضم شود و دفع مضرت بسکنجبین کنند و او را با جوز مغز حزان
دفع کنند و نافع بود فصل الباء باقلا سرد و تر است باد در معده و شکم پر برآید و حواس را
تیره کند و دفع مضرت او بزنجبیل و سکنجبین کنند و با فلافل خشک در آب پخته بود آوازگی را
نیک بود و سینه را نرم کند بادنجان سرد و خشک است حسن سودا لازم و آرد کند بهتر است که
نخورد بادام معتدل است و زود هضم شود و سینه را نرم کند و او را بشکر دهد و دفع مضرت
در مرضی او بشکر کنند پسته گرم و خشک است باعتدال معده و جگر را قوت دهد و گرده را
مفید بود پیاز گرم و تر است و گرده را قوت دهد و اصلاح آبهای مختلف کند اما
نفاخ بود و دفع مضرت او آنست که پخته خورند بیرانزه سرد و تر است و بلغم انگیز
بود بیرنجه اگر شور بود گرم و خشک است و اگر شور نبود سرد و خشک است چون با این بپزند
شکم ببندد و معده را قوت دهد بلیله سرد و خشک است قوت دماغ دهد و در
معجون اطریفل بکار دارند بسباسه گرم و خشک است قوت دماغ و معده دهد جگر را نافع
بود و گرده را قوت دهد بابونه گرم و تر است روشنایی چشم بیفزاید و چون بخورند
شیر زنان زیاده شود و جهت تبهای کهنه نیک بود و سده جگر بگشاید و معده را
پاک کند از بلغم بادرنجبویه گرم و خشک است مقوی دماغ و دل بود و جمیع تبهای سودا را
سودا را و بوی دهن خوش کند و عرق و خفقان را نافع بود بهمن گرم و خشک است

تبهای مغص

تبهای مغص و سودا را نافع بود و اگر در آب او بنشینند حیض بگشاید و اگر چشم را در آب او
بشویند درد سر را ببرد و در شیافها تمام می دارند بارچه گرم و خشک است بیرون آید
را نافع بود و بر جراحت ضماد کردن مفید بود بهمن دو نوع است سفید و سرخ گرم و خشک است
و قوت دل دهد و خفقان را زایل گرداند و فربهی آرد و البته بوزیدان گرم و خشک است درد مفاصل
و النقرس را نافع است و ضعفهای دماغی را مفید بود چون آن را با بیخ حلوا سر زنند و بخورند و بهی تمام
آرد پوست بربکی سرد و خشک است بر نقرس طلا کردن نافع بود و در ضماد کردن صداع را
دفع کند و بر آنک طلا کردن نافع بود پرسیاوشان معتدل است آوازگی و ضیق النفس را
نافع بود و پخته او درد پهلو را الغایت نیک است بنه سرد و خشک است بریان کرده او شکم
ببندد و در چشم کشیدن آب از چشم باز دارد و مفرح و مقوی دل بود بلادر گرم و خشک است
عسل او هر جا که ماله کند جراحت کند بوره ارمنی گرم و خشک است چون بازره بپزند و بیاشامند
طبع نرم کند و درد روده را بنشاند برنگ گرم و خشک است و کرمهای دراز و حب القرع
براند و اسهال کند فصل التاء تربد گرم و خشک است اما کرشا سرد و تر است بهترین
او برگ و پوست است مضر طعام کند و تخم او گرم و خشک است آب پخته بعمل آرد
و معده را از بلغم پاک کند تمر هندی سرد و خشک است دفع صفرا کند و حرارت قبض را نافع
و با ترنجبین صفرا را براند ترنجبین سرد و تر است و حرارت را و تشنگی دفع کند و شکم را نرم
تربد گرم و خشک است اسهال بلغم کند و باد غلیظ مغز را دفع کند مصطکی و زنجبیل اسهال بلغم غلیظ بشود
ترنج پوست او گرم و خشک است دل و جگر را قوت دهد و گوشت او سرد و تر است در معده گران
بود و تخم او دفع زهرها کند و ترشی او سرد و خشک است چنانکه او را العفره پرورده بسازند قوت تمام
دهد و روشنایی تمام در چشم می دهد و در چشم کشیدن بسیار فایده دهد ترمس باقلای مصری گرم
و خشک است و کرم بکشد فصل الثاء ثمرة العین سرد و تر است معده را قوت دهد و شکم ببندد

را نافع صفرا است زرشک گرم و خشک است در معده... و دافع سودا است
...

ثمره الطرفا گز مازک است طبع او سرد و خشک است شکم ببندد و ثعلب سعال است چون او را از تره
در دیگ نهند و بپزند در آب او بنشینند نقرس و جمیع المفاصل را سود دارد فصل الجیم جاوشیر
گرم و خشک است عرق النسا و درد مفاصل را سود دارد و درد دندان را چون بر نهند سستی سار
و صداع را دفع بود و در چشم کشیدن جلای تمام دهد جدوار گرم و خشک است مهره این کونه
دارو فایدهای بسیار است دل و معده و جگر را قوت دهد و دفع زهرها کند جرجیر گلگ است
طبیعت او گرم و خشک است بغیر فراجان را دفع کند و قوت پشت و معده بدهد جند
بیدستر گرم و خشک است عصب سرد و رعشه و فالج و نسیان و صداع را سود دارد و بچه
مرده از شکم بیندازد و اگر در چشم کشند جلای تمام و فایده عظیم بخشد جوز بوا گرم و خشک است
معده و جگر و گرده را قوت دهد و مثانه را پاک کند اما صداع آرد و دفع مضرت او بجز
و شیرین کند فصل الحاء حاشا گرم و خشک است در مطبوخ بکار دارند حبة الخضرا گرم و تر است مغز
او قوت پشت و گرده دهد و فربهی آرد حب الرشاد تخم تره تیزک است طبع او گرم و خشک است بران گره
شکم ببندد و ادرار او قوت پشت و گرده بدهد حب البان روغن او دفع خلطهای سرد کند
حب النیل تخم مورد است سرد و خشک است معده را قوت دهد و شکم را ببندد و حب البلسان
گرم و خشک است شکم را براند و بلغم و سودا را دفع کند و سرفه و ورم شش را دفع بود و در ابراج
قبض را بکار دارند حب الکج سنگ در مثانه را پاک کند و بول براند و ادرار کند و دشواری
بول را دفع کند حلبه گرم و خشک است سینه را نرم کند و سرفه و دشواری نفس را دفع کند و آواز
صاف کند و شش را سود دارد و حیض براند و عسر زادن را دفع کند حمص نخود است طبیعت
او گرم است و تر و مرضهای سرد را چون وجع مفاصل و نقرس را سود دارد و آواز صاف کند
و قوت پشت و گرده بدهد و باه را تیز کند حرمل سپند است گرم و خشک بود وجهت درد مفاصل نافع
مفید است و کرم را بکشد و قولنج را دفع کند حجر الیهود سنگی است سرد و خشک سنگ مثانه را بریزاند

و درازی

و دشواری بول را دفع کند حضض معتدل است در گرمی و سردی و خشک است درد چشم را بغایت
دفع کند حشیش گرم و خشک است قوت مردی بیفزاید حنطه گندم است گرم و تر بود و غذای
قوی باشد و ازو هیچ بهتر نبود و اگر خایند و بر دمل نهند نضج دهد فصل الخاء خبازی سرد و تر است
دفع تشنگی و حرارت کند و تبهای گرم را سود دارد خربزه هندی سرد و تر است دفع تشنگی و حرارت
کند و تبهای گرم را سود دارد خربزه شیرین گرم و تر است بول براند و احشا پاک کند و معده و
روده را پاک سازد اما باید که ناشتا نخورند و هر که گرم مزاج باشد در معده او لیف را بر دفع
مضرت او سکنجبین کند خردل سپندان است گرم و خشک بود چون بشره او غرغره کنند بلغم را
از معده و دماغ بکشد و حلق و حنجره را پاک کند خشخاش سرد و خشک است هوا زدگی و سرفه را
دفع بود و شکم براند و خواب آرد خیربوا قاقله صغار است گرم و خشک بود مفرح دل و دماغ
باشد و معده و جگر را قوت دهد و بوی دهان خوش کند خیار شنبر معتدل است صفرا و سودای
سوخته را براند و تبهای گرم سود دارد و چون با نبات بمثقال کودکان را دهند شکم براند خرنوب الشعب
گرم و تر است قوت پشت و معده بدهد و مردی بیفزاید خولنجان گرم است هضم طعام کند و
قولنج و صداع سرد و صرع را سود دارد و بادها را دفع کند و بوی دهان خوش کند و عرق
النسا را دفع کند خبث الحدید کهنه آهن است گرم و خشک است او را بسرکه پرورده کنند اگر روزی یک مثقال
بشراب دیناری بخورد خواب زرد و لاغری بدن پاک کند و بواسیر را دفع کند خرنوب سرد و خشک است
قبض کند و اسهال باز دارد فصل الدال دارچینی گرم و خشک است معده و جگر را قوت دهد
و در چشم کشیدن جلای تمام کند و خوردن او دفع اخلاط کند و بوی دهان خوش گرداند
و اگر قدری از وی بجوشانند و بران کنند و بعد از آن خردل بیند و در چشم کشند بینائی
بیرون درونج گرم و خشک است دل را قوت دهد و خفقان را دفع بود و با خرد اشکال منع عفونت
کند و اگر زن آبستن بخورد بچه که در شکم است از جمیع آفات ایمن باشد و خوردن

آن رفع درد معده کند دوغ سرد و خشک است و دفع حرارت و تشنگی کند و شکم ببندد و
اما در شکم باد و بهار آرد و بهتر آن است که با آن آب داده و داغ کرده بخورند دوشاب گرم و خشک است
بلغمی مزاجان را نافع بود و بسیار خوردن آن خون را بسوزاند و جرب و خارش در بدن پدید آرد
دبق کنار است و آن سرد و خشک است شکم ببندد و دفع اسهال کند اما باد انگیزد و دفع مضرت
آن به عسل کنند فصل الذال ذهب زر است مفرح و مقوی دل بود و در دهان نگاه داشتن او رائحه را
ببرد ذره نوعی از گاورس است خاصیت او از جمله خاصیت گاورس است سرد و خشک است
و قابض بود و شکم ببندد ذراریح مانند است و او از جمله زهرهاست ریش پیدا کند
دفع مضرت آن به روغن تازه و آب خورد کنند فصل الراء رازیانه بادیان است و گفته شد ریوند
گرم و خشک است جگر را قوت دهد و تنها سالی و دار و صفرا براند و دفع تشنگی کند رازیانه
ریکی است و آن صنوبر است گرم و خشک است در جراحتها بکار آید و برای او کنند رب
سوس گرم است و سرفه و لاغری را نافع بود و بلغم غلیظ را از حلق و حنجره پاک کند ریباس
سرد و خشک است و دفع تشنگی و حرارت کند و منع عفونت و صفرا نشاند و تنها گرم را نافع بود
ریحان گرم و خشک بود بوی دهان خوش کند و بوی او دماغ سرد را نافع بود و تخم او برای گرده
و دفع اسهال کند و آب او جهت درد معده بغایت نیک است و معده را قوت دهد و شکم را ببندد
اما باید که ناشتا بخورند فصل الزاء زیره گرم و خشک است درد شکم و باد را بغایت نیک است و
چشم را ... گره و آب او بگیرند و بخورند شکم ببندد و باد را نافع بود زنجبیل گرم و خشک است
در چشم روشنایی تمام حاصل کند زبیب مویز است گرم و تر بود معده و جگر را قوت دهد
بسیار خوردن آن ریگ مثانه بیرون آرد زبد روغن تازه است طبیعت آن معتدل است
در بهار اوو خوردن و ... زاج انواع زاجها همه چهار است ... خاطر
او در ... قلقطار ... سبز است زاج سرخ و سفید است قلقدیس ... قلقند سبز باشد و زرد است

قلقطار

قلقطار ... سوخته زاج سرخ و زرد از اسحق کنند زراوند دو نوع بود گرد و دراز هر دو در طبیعت
گرم و خشک است جهت ربو و گرفتگی نفس بغایت نیک است و سینه را از بلغم پاک کند زبد البحر کف
دریاست در چشم کشیدن سفیده را ببرد و در جراحتها پاشیدن نیکو بود زرنگ سرد و خشک است
جگر را بغایت نیک بود و قوت دهد و معده را پاک کند از صفرا و شکم ببندد زرنباد گرم و
خشک است معده را قوت دهد و مفرح بود و بوی دهان خوش کند و بوی سیر و پیاز ببرد و
زرنب گرم و خشک است جگر را نافع بود زعفران گرم و خشک است مفرح دل بود ... او را
تا حدی که اگر کسی یک مثقال و نیم بخورد بیم بود که از خنده هلاک شود زعرور نوعی از کنار است سرد و
خشک بود و شکم ببندد و دفع اسهال کند اما باد انگیزد مصلح آن زیره و مصطکی بود زفت
گرم و خشک است ... جهت جراحتها ... و در مرهم بکار رود زنجبیل گرم و خشک است
و دفع بلغم کند و با دماغ بلغمی را نافع بود و معده را از بلغم غلیظ پاک کند ... گرم و خشک است
جراحتها را اگر گوشت او مرده باشد پاک کند زوفا گرم و خشک است ... را نافع باشد و
گرفتگی نفس و ... را از بلغم پاک کند زیتون گرم و خشک است و معده را پاک
کند و قوت دهد و اشتها ... فصل السین سیر گرم و خشک است دفع مضرت با بهای مختلف
کند و بلغم را تحلیل دهد ... زیرا که سرد مزاج باشند نافع بود و آب او با روغن زیت پخته
با دفیق را دفع کند سعد گرم و خشک است مفرح بود سفرجل به است سرد و خشک بود و شراب او
معده را قوت دهد و دفع تشنگی کند و صداع بنشاند و به ... شکم ببندد اما باید
که ناشتا بخورند سقمونیا گرم و خشک است ... صفرا و سودا ببرد اما دل و معده
و جگر را بغایت مضر بود مصلح آن مصطکی و رب السوس و کتیرا بود سکر قند است طبیعت آن
معتدل بود قوت دل دهد اما صفراوی مزاجان را مناسب نبود مصلح او سرکه است سکر العشر
تهال است معتدل بود جهت سرفه ... و گرفتگی نفس نافع بود و در بهار ... سنبل ... حنفه است

گرم و خشک بود شکم نرم دارد و قولنج را نافع بود و آب او رشتن موی را قوت دهد سیخ
گرم و خشک است دماغ را از بلغم پاک کند و درد اریح ضفرا بکار رود سماق سرد و خشک است
شکم ببندد و معده را از بلغم و صفرا پاک کند و کسی که ذکنه و هیچ چیز نشبند قدری توت
سماق را با زیره نرم بکوبند و آب سرد بدهند نافع بود سک ماهی بود چون شور باشد گرم و
خشک بود و رفع بلغم کند و چون تازه بود سرد و تر بلغم انگیزد و رفع مضرت او کلنگبین از عسل
پرورده کنند سنبل گرم و خشک است مفرح بود و قوت دل دهد و معده و جگر و دماغ را
سود دارد و سنده و بکر گرم و خشک است چون نرم بسایند و آب سرد شرت کرده بخورند خون
شکم و اسهال را نافع بود سنا گرم و خشک است مسهل اخلاط سودا و صفرا بود سورنجان
گرم و خشک است جهت وجع مفاصل بغایت نیک باشد و مسهل بلغم غلیظ بود و بر درد مفاصل
طلا کردن مفید است سسنبر مرسم است گرم و خشک است با دروده و شکم را نیک بود
و پخته او در شکم طلا کردن درد شکم نشاند و مجرب است فصل الشین شاهسفرم همان حکم ریحان
دارد و گرم و خشک است آب او شکم ببندد و درد روده را نافع بود شبت گرم و خشک است
معده را قوت دهد و بادها را تحلیل کند و سرفه و همواره زردی را نافع بود شلغم گرم و تر است
معده را قوت دهد و اشتهای طعام مدد آرد و بجای غذا ایستد اما در معده باد پیدا کند
اصلاح آن پخته خوردن است شاهتره سرد و خشک است مسهل صفرا بود و جرب و خارش
اعضا را نیک است شب زاک است و گفته شد شحم حنظل گرم و خشک است مسهل قوی بود
بلغم و سودا را اصلاح شقایق گرم و خشک است گلهای سرخ بود که در میان با قلی و کندم روید آب
او پخته موی را بغایت مفید است و ازدیاد و زخم چشم را نیک بود شونیز سیاه
دانه است گرم و خشک است درد شکم را که از بلغم بود نافع بود و درد مفاصل و نقرس را سود
دارد و بسیار گرمی بیان کرده چون بوی کنند زکام را دفع کند شیرخشت معتدل بود و صفرا را

براند و تشنگی صفرا و را نافع بود و درد العرق لیلاب شرت کرده بدهند با العرق کاسی اطوح
مشیخ گرم دارد است گرم و خشک است بنار دانک سا دیده بکودکان دهند جهت کرم و
کرمان کرد کان بستن هم فایده دهد و کرم بکشد شمع موم است و در مرهمها بکار رود فصل
الصاد صبر گرم و خشک است مسهل بلغم بود و سودا اخلاط غلیظ از سر و چشم فرود آرد و آب کشنیز برابر
البدن نافع بود صمغ گرم و خشک است شکم ببندد و رفع اسهال صفراوی کند و معده را قوت
دهد صمغ الزرین سر که بخیسانند و برقا و حنک ریشه طلا کنند نافع بود صندل سرد و خشک است و قوت
دل و معده دهد و شکم ببندد و با سرکه و گلاب و آب کشنیز با البدن و بر سر طلا کردن صداع
زایل کند و ابری او دماغ را قوت دهد فصل الضاد ضمیران اشسفرم گرم و خشک است سوختن
چرشه بدن را نافع است صمغ العربی لکفار است پخته او شبت و نمک وجع مفاصل و کلی
را نافع است هر گاه در وی نشینند فصل الطاء طباشیر سرد و خشک است شکم ببندد و رفع اسهال
کند و مفرح دل بود و معده را از رطوبت پاک بود و تشنگی گرم را نافع بود طین ارمنی گل ارمنی است
شکم ببندد و خون آمدن از راه باز دارد و اسهال را دفع کند فصل الظاء ظلمنا یاسمین است
گفته شود خلف المعز سم است سوختن او برگ طلا کردن درد الثعلب مو برآرد و جعل حزران
منع ساس کردن و در خراب بکند فصل العین عسل گرم و خشک است با داوی بلغمی را فایده دهد و معده را
گرم کند اما صفراوی مزاج را شاید که زیان دارد اصلاح آن بسرکه کنند عدس سرد و خشک است
با داوی بلغمی را فایده دهد رفع حرارت خون بکند عنبر اشهب مفرح دل بود و قوت معده و دماغ و جگر
دهد عود هندی معده را بغایت قوت دهد و در وی قبض بود و در دمعده را نافع بود و معده را
از عفونت نگاه دارد عود بلسان گرم و خشک است جهت دماغ و معده و جگر را و از بلغم غلیظ معده را
پاک کند و در داریح ضفرا بکار رود عقیق نگاه داشتن او و دفع خشم کند و ترا گرمی آرد عصفور
گنجشک است گوشت او گرم و خشک است خون زیادکند و سرا و مراری سفرا بد فصل الغین غاریقون

غاریقون بلغم غلیظ را از جمیع بدن پاک کند و مسهل او بلغم بود و مرضهای بلغمی را سود دارد و سودا را
نیز بغایت نیک بود فصل الفاء فرفیون گرم و خشک است از جهت دردهای بلغمی مفید باشد و اینکه
که در مفاصل بود اخراج کند و بچه مرده را بیرون آرد فجل تر است و کثیف باشد فاوانیا
عود صلیب است چون بر گردن کسی ببندد که صرع داشته باشد فایده تمام دهد فرنجمشک
گرم و خشک است دل را قوت دهد و مفرح باشد و تخم او در مفرحات بکار رود فوفل
سرد و خشک است هیچ دندان را قوت دهد و در مفرح یاقوت بکار آید فراسیون همه گویش گویند
گرم است سینه را از بلغم غلیظ پاک کند فرنج گرم و خشک بود و بادها را دفع کند و درد شکم را همچنین
چنین طلا کند دفع درد شکم کند فصل القاف قاقله گرم و خشک است معده و جگر و دل را قوت
دهد و مفرح بود و بادهای درد را دفع کند قرفه همان حکم دارد چینی دارد قشمش گرم و تر است معده را
بغایت نیک بود بلغم را براند قرطم کاچیره است گرم و خشک بود روغن او جهت دردهای بلغمی نیک
بود و در حقنها بکار آید قند گرم و خشک است دو نوع بود ... جهت ... نیک است
و بلغم براند قنطوریون گرم و خشک است جهت قولنج نیک بود و در حقنها بکار آید و بادهای غلیظ
تحلیل دهد فصل الکاف کهربا سرد و تر است رفع تب کند و دافع حرارت و تشنگی بود و دردی بهار را
گرم دفع بود کافور بغایت سرد و خشک بود و بوی او دفع درد سر کند که از گرمی باشد و ... را
دفع بود کشنیز سرد و تر است بر ورمهای گرم طلا کند و آب او ... و درد سر را دفع بود کاوزبان
گرم و تر است و مفرح باشد و قوت دل بدهد و ... را دفع بود کندر گرم و خشک بود و
بواسیر را دفع کند و معده را قوت دهد و ... خوردن آن ... و چشم را بغایت ...
دفع مضرت آن ... و روغن کند کبابه گرم و خشک است معده و جگر را دفع بود ...
آرد کتیرا ... و خشک است جهت ... سینه را نرم کند و تنگی نفس را دفع بود ...
دفع بود کنگر گرم و خشک است یکمثقال از وی با آب گرم حل کرده و قدری عسل با سکنجبین ضماد
کرده

کرده قی بیاورد و صفرا براند گل زرد سرد و تر است و در وی اجزای لطیفه گرم هم است
و خشک وی سرد و خشک است بوی او زکام آورد و دفع مضرت او بوی ریحان کند کندر گرم
و خشک است معده را قوت دهد و بادهای سرد را دفع کند و درد معده که از بلغم بود دفع کند
فصل اللام لادن گرم و خشک است موی را قوت دهد و سوختن او بوی خانه خوش کند لبنی
شیرین است گرم باعتدال و نرم است سینه را نرم کند و تنگی نفس را سود دارد فصل المیم ماش
سرد و خشک است حرارت و تشنگی نشاند خاصیت تب آرد و دفع مضرت او شیرینی کند
مقل ... دوا و بواسیر را فایده کند و بادهای روده را دفع بود و مسهل را اصلاح کند و دفع مضرت
دارو بکند ... دارد و بادهای چشم بکار دارند مازریون دارو است در وجع مفاصل بکار دارند
و بادهای غلیظ دفع کند فصل النون نمک در اصلاح طعام بکار باشد و در بن دندان مالیدن آن کند
دندان را سود دارد نقطه سفید جهت مالیدن درد را دفع باشد و خوردن او یکمثقال دفع باد
بلغم کند فصل الواو ورد گل است و گفته شده ورق هر کاغذ خواص مخصوص دارد و در این مختصر نگنجد
گریان ... فصل الهاء ... نگاه داشتن و دفع تشنگی و غم کند و مفرح دل
بود و دماغ را قوت کند یاسمین گرم و خشک است بوی او دماغ را قوت کند گرم و
خشک است بوی او دماغ را قوت دهد و روغن او بادها را دفع بود والله اعلم بحقایق الامور
نسخه دوم در تراکیب و این منحصر است بر شش باب باب اول در معاجین معجون الملک مفرح دل
بود و صرع کودکان را سود دارد و تبهای ربع را دفع کند صفت بستانند زر ناب چهار درم
چهار درم کهربا دو مثقال مروارید دو مثقال بسد دو مثقال ابریشم دو مثقال بهمن سرخ دو
درم بهمن سفید دو درم قرنفل دو درم ... دو درم جندبیدستر دو درم سنبل دو درم ...
دو درم ... دو درم دارفلفل یکدرم زنجبیل نیم درم مشک دو دانگ عسل سه وزن معجون مفرح
جهت خفقان سرد و تقویت دل و معده و جگر نافع باشد سنبل دو مثقال ... دو مثقال

قرنفل دو مثقال خیربوا دو مثقال عود هندی دو مثقال صندل دو مثقال گاوزبان از هر یک دو مثقال
بادرنجبویه یک مثقال زعفران دو مثقال مصطکی دو مثقال عسل سه وزن ادویه معجون مفرح
جهت خفقان گرم مغز تخم کاسنی یک مثقال خیربوا یک مثقال صندل سفید یک مثقال تخم
یک مثقال طباشیر یک مثقال قند سفید ده مثقال ادویه را کوفته و بیخته معجون کنند معجون فلونیا سردی
معده و جگر و سلس البول را نافع بود و [illegible] را صاف کند و بیماریهای مغز را نافع بود
فلفل گرد ده درم فلفل دراز ده درم زنجبیل دو درم زراوند گرد ده درم حب الصنوبر ده
درم شیطرج ده درم املج دو درم بلیله ده درم مغز جلغوزه ده درم جوز هندی ده درم
بیخ [illegible] پنج درم مویز [illegible] بیست مثقال عسل سه وزن معجون فلونیا دردِ قولنج [illegible]
رحم را نافع بود و رحم را قوت دهد و جمیع دردها را فایده بخشد فلفل گرد [illegible] درم زر [illegible]
درم افیون ده درم [illegible] ده درم زعفران پنج درم سنبل دو درم [illegible] دو درم عاقرقرحا
دو درم فرفیون دو درم جندبیدستر نیم درم زرنباد نیم درم درونج نیم درم مروارید [illegible]
یک درم کافور یک درم عسل سه وزن ادویه افیون و زعفران را بشراب حل کنند و بعد از آن
عسل را بقوام آورند و ادویه کوفته و بیخته بعسل سرشته [illegible] نیم تریاق اربعه جهت دفع
زهرها و گزیدن [illegible] و صرع و دردهای مغز نافع باشد و زراوند [illegible] پنج مثقال حنظل
پنج مثقال حب الغار پنج مثقال عسل شش مثقال ادویه را کوفته معجون [illegible] یک مثقال
جوارش کمونی برای معده [illegible] و درد مغز را نافع [illegible] مغز را سود دارد
زیره کرمانی چهل مثقال [illegible] و بعد از آن [illegible] فلفل گرد پنج مثقال
زنجبیل پنج مثقال سداب شش مثقال اسپند دو مثقال قرنفل دو درم حب البلسان
دو درم سنبل دو درم مصطکی دو درم ادویه را کوفته و بیخته بعسل معجون کنند جوارش [illegible] معده را
گرم کند و طعام را هضم کند و جهت اسهال بلغمی کهنه نافع بود [illegible] دو درم [illegible]

بکند

بکند [illegible] فلفل دو درم زنجبیل دو درم خولنجان دو درم خیربوا دو مثقال قرنفل دو درم قند
شش درم جوارش مصطکی جهت ضعف معده و نفخ فایده مند بود و هضم طعام کند و قوت
معده دهد مصطکی ده مثقال سعد ده مثقال سنبل ده مثقال زعفران دو مثقال قاقله کبار
دو مثقال زنجبیل ده مثقال اسپند دو مثقال دارچینی دو مثقال فلفل گرد دو مثقال فرنجمشک
دو مثقال خولنجان دو مثقال قرنفل دو مثقال [illegible] دو مثقال عود بلسان دو مثقال
حب بلسان دو مثقال قند سفید [illegible] عسل مصفی [illegible] سه وزن ادویه جوارش عود
جهت درد معده و رطوبت معده و سوء الهضم و سردی معده نافع بود عود هندی [illegible] مثقال
قرنفل یک مثقال سنبل یک مثقال مصطکی یک درم جوز بوا یک مثقال بسباسه یک مثقال انیسون نیم مثقال
تخم کرفس نیم مثقال هلیله کابلی نیم مثقال قاقله کبار نیم مثقال دارچینی نیم مثقال زنجبیل نیم
مثقال قند سفید شش مثقال معجون [illegible] جهت تقویت معده [illegible] نافع بود هلیله
سیاه دو درم هلیله زرد دو درم بلیله دو درم املج دو درم سنبل یک درم حب بلسان یک درم
عود بلسان یک درم زنجبیل دو درم فلفل دو درم شیطرج دو درم تخم شبت دو درم تخم گندنا
دو درم [illegible] مثقال عسل مصفا سه وزن ادویه بعد از شش ماه بخورند معجون [illegible] دفع
فراموشی کند و رنگ روی صاف کند و [illegible] مغز را نافع بود فلفل گرد چهار درم هلیله کابلی
چهار درم [illegible] هشت مثقال عسل [illegible] هشت مثقال [illegible] هشت مثقال حب الغار
هشت مثقال سعد هشت مثقال عسل سه وزن ادویه جوارش سماق جهت ضعف معده و اسهال
کهنه صفراوی نافع بود [illegible] سماق دو مثقال حب الآس پنج مثقال [illegible] رشک [illegible]
پنج مثقال خرنوب دو مثقال صمغ دو مثقال گل [illegible] دو مثقال [illegible] آرد کرده [illegible]
دو مثقال گلاب بخورند معجون حب الرشاد که برای اسهال کهنه [illegible] مجرب است
اسهال [illegible] بزر قطونا حب الرشاد [illegible] دو درم [illegible] زیره [illegible] کرفس [illegible] پنج

تخم کراث و شبت و انیسون هر یکی را دو درم و نیم کشنیز یک درم و نیم کشنیز را افیون کرفس
را برای سرفه و اسهال نافع است و برای اسهال و مغص و ریح و حصی یک درم از بهر مردم بالغ است
و آن یقین بیده بکودک نوزادان معجون ... جهت اسهال کهنه اسهل یک مثقال جندبیدستر
یک مثقال سعد یک مثقال هر یکی یک مثقال زرنباد یک مثقال افیون یک مثقال عسل دو مثقال معجون
کنند چنانکه رسم است معجون کمونی جهت اسهال معی و هضم شدن طعام و درد معده و درد شکم
و زحیر مجرب است کندر پنج مثقال ورد پنج مثقال نانخواه و انیسون دو مثقال زیره کرمانی دو مثقال
دارچینی دو مثقال عود دو مثقال مصطکی و خیربوا دو مثقال بعسل معجون کنند معجون سورنجان
جهت وجع و النقرس نافع بود و درد میان را دفع کند سورنجان شش مثقال تربد پانزده درم
هلیله زرد هفت درم بوزیدان دو درم گل سرخ دو درم تخم بادیان دو درم تخم کرفس میون
دو درم فلفل گرد دو درم زنجبیل تازه دو درم کنجد مقشر دو درم حب دو درم سعتر دو درم
بوره ارمنی دو درم نمک هندی دو درم محموده دو مثقال تخم رازیانه دو درم کف دریا یک
درم و نیم روغن بادام پنج مثقال ادویه را کوفته و بیخته بروغن بسرشند و بعسل معجون کنند
معجون خیارشنبر صفرا براند و تب صفراوی را نافع است عسل خیارشنبر ده درم شکر سرخ ده
درم هر دو را بهم قوام دهند تربد دو درم گل بنفشه دو درم انیسون دو درم رب السوس
یک درم زنجبیل یک درم محموده یک درم روغن بادام قدری ادویه را بروغن بادام چرب
کنند شربتی پنج مثقال باب دوم اندر شربتها سکنجبین بزوری گرم جهت نزلهای بلغمی و ادرار
بول و احتباس آن و چشم درد و ... جگر نافع بود و ... بیخ کبر و تخم کرفس و تخم رازیانه
از هر یک پنج درم انیسون و پوست بیخ کبر هر یک پنج درم پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان
از هر یک ده درم تخم کاسنی و پوست بیخ کاسنی هر یک پنج درم گل سرخ پنج درم مجموع را نیمکوفته
کنند و در سرکه ... یک شب بنهند بعد از آن اندک آب اضافه کنند و بپزند و صاف کنند

وبقوام

و بقوام آرند سکنجبین بزوری گرم جهت نزلهای گرم و ادرار بول و ... و پشت چشم
بگیرند تخم کاسنی دو مثقال تخم خرفه پنج مثقال تخم خیار دو مثقال تخم خربزه دو مثقال بیخ کاسنی
و بیخ بادیان از هر یک پنج مثقال گل سرخ ده مثقال مجموع را نیمکوفته بسرکه انگبین ... و آب تمر
و بقوام آرند ... و هر صباح یک ... با آب گرم شربت کرده بدهند مطبوخ سنا جهت
حرارت و قبض نافع بود بگیرند سنای مکی پنج مثقال گل سرخ هفت مثقال گاوزبان
دو درم بنفشه دو درم نیلوفر دو درم خیارشنبر ده مثقال پوست هلیله زرد ترنجبین ده
درم عناب پانزده عدد سپستان پانزده عدد مجموع را بپزند و صاف کرده بگیرند
شراب دیناری جهت تب و حرارت و تشنگی نافع بود و صفرا براند و جهت تب کودکان
هم الغایت نافع بود بگیرند چهار مثقال گل سرخ ده درم تخم کاسنی و بیخ هر یک تخم ...
ده درم قند سفید چهل درم مطبوخ افتیمون صرع و سودا و حزن و الیخولیا را نافع بود بگیرند
هلیله کابلی پنج درم هلیله سیاه پنج درم ... دو مثقال ... درم سنا
تا پنج درم گل سرخ پنج درم افتیمون دو درم اسطوخودوس دو درم گاوزبان دو درم
بسفایج نیمکوفته و افتیمون از هر یک دو درم ترنجبین ... درم گل انگبین پانزده درم
مجموع را بپزند و صاف کنند و ... بدهند که مسهل صفرا باشد مطبوخ دیگر جهت تب نافع
بود و صفرا براند بگیرند هلیله زرد پنج مثقال سنا پنج مثقال خرمای هندی ده مثقال
گل سرخ پنج درم عناب پانزده عدد سپستان پانزده عدد مویز سرخ ده درم ترنجبین
بیست درم شراب انار جهت معده گرم و جگر گرم نافع بود بگیرند آب انار ترش و شیرین
چندان خواهند ... نفع ... قند سفید بقدر حاجت بقوام آرند شراب عناب
کسی را که ... سرخچه ... نافع باشد بگیرند عناب ... صد عدد و بپزند و قند سفید
اضافه کرده بقوام آرند مجرب است شراب آلو جهت حرارت و گرمی مزاج بگیرند بنفشه و

بپزند و با پالاینه و قند بر نهند و بقوام آرند **شراب اسطوخودوس** جهت امراض دماغی و دل و قند و نحلی ماده
غلیظ و درد سر مغزی و سودا را نافع بود بگیرند اسطوخودوس پنج مثقال پرسیاوشان یک مثقال و
اصل السوس یک مثقال مویز دانه بیرون کرده هفت درم تخم بادیان یک مثقال سپستان و عناب از هر یک
پانزده عدد عود صلیب دو مثقال گاوزبان دو مثقال مجموع را بپزند و پالاینه و عسل بر نهند
و بقوام آرند **شراب زوفا** سرفه و تنگی نفس را نافع بود بگیرند زوفا قدری انجیر قدری عناب قدری
سپستان قدری صبر قدری مجموع بکوفته بپزند و قند بر نهند و بقوام آرند **باب سیم**
اندر مهمات ایارج فیقرا از درد سر و درد چشم و باد غلیظ که بر دماغ باشد و جمیع علتهای
بلغمی و رطوبت معده را نافع بود و مجربست **بگیرند** حب بلسان یکدرم عود بلسان یکدرم
سنبل یکدرم سلیخه یکدرم اسارون یکدرم دارچینی یکدرم مصطکی یکدرم زعفران یکدرم
صبر سقوطری شش ازده درم داروها کوفته و بیخته نگاه دارند شربتی دو درم **ایارج شبیار** ایارج
دو درم صبر یکدرم شحم حنظل یکدانگ تربد یکدانگ مجموع را باب مورد خمیر کنند و حب سازند
و این یک شربت باشد **حب سورنجان** جهت درد مفاصل و درد میان نافع بود بگیرند سورنجان نیم
درم تربد سفید نیم درم ارد بنفشه نیم درم رب السوس یکدانگ زنجبیل یکدانگ حب نیل دو دانگ
باب باران حب کنند و این مجموع یک شربت باشد **حب ریوند** جهت درد جگر و حرارت
استسقا مفید بود و مجربست ریوند نیم درم ارد بنفشه نیم درم رب السوس یکدانگ تربد سفید
نیم درم جهت سازند و با ده مثقال شراب دیناری بخورند که نافع باشد **حب منتن** جهت کشادن
حیض و درد چشم و گرد کاه و میان و علتهای بلغمی نافع باشد و کسی را که حرارت داشته باشد
[illegible] بدادن که حرارت زیاده شود سکبینج یک مثقال صبر سقوطری نیم مثقال جاوشیر نیم مثقال
شحم حنظل یکدانگ مقل نیم درم حب النیل یکدانگ مجموع را حب سازند و باب باران بخورند
بکثرت بود **حب منتن خرد فالج** جهت فالج و لقوه و قولنج و اوجاع مفاصل و النقرس و

بارهای

بارهای سرد و وجع عصب و سستی اعضا و درد میان را نافع بود و حیض بگشاید بگیرند سکبینج و
اشق و جاوشیر و مقل و حرمل و شحم حنظل و تربد سفید و صبر سقوطری و اهلیلج زرد و انزروت
از هر یک دو درم باب کنند و حب سازند شربتی دو مثقال باشد **حب سکبینج**
جهت قولنج و درد روده و بواسیر و بادهای غلیظ نافع بود و ادرار بول و حیض کند صبر سقوطری
و تخم کرفس و عنزروت و اهلیلج زرد از هر یک پنجدرم تربد سفید [illegible] درم شحم حنظل سه درم
مجموع را جهت سازند شربتی دو درم باشد **حب شبیار** جهت درد معده و درد سر مجربست صبر
سقوطری سه درم اهلیلج زرد و گل سرخ و مصطکی و تربد سفید از هر یک یکدرم مجموع را
کوفته و بیخته جهت سازند بکثرت بود **حب سورنجان** جهت وجع مفاصل و النقرس الاعصاب
و النقرس مفید بود بگیرند قنطوریون پنجدرم تربد سفید هفت درم سورنجان صد درم سکبینج
چهار درم عاقرقرحا سه درم صبر سقوطری شش درم شحم حنظل سه درم غاریقون سه درم
ریوند [illegible] سه درم آب کلم حب سازند جهت شربتی **باب چهارم** اندر قرصها **قرص کهربا** جهت اسهال
خون و قی و [illegible] ستانه کهربا و بسد و مروارید و تخم خرفه از هر یک پنجدرم شاخ گاو کوهی
سوخته سه درم [illegible] تخم مرغ سوخته سه درم صمغ عربی سه درم صدف سوخته دو درم انزروت
دو درم تخم کشنیز پنجدرم تخم خشخاش پنجدرم مجموع را کوفته و بیخته بلعاب بزرقطونا قرص سازند
شربتی یک مثقال **قرص طباشیر** جهت اسهال صفرا نافع بود گل سرخ پنجدرم طباشیر سه مثقال تخم
سماق دو مثقال پوست زرشک و تخم حماض و صمغ عربی از هر یک دو مثقال و گل ارمنی
دو درم بلعاب بزرقطونا قرصها سازند شربتی دو درم **قرص کافور** جهت تبهای محرقه و تشنگی
و معده و جگر گرم را نافع بود طباشیر چهار درم گل سرخ هفت درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیار
و مغز تخم خرفه و [illegible] ستانه و رب السوس و صندل سفید و ترنجبین و نبات از هر یک سه درم
کتیرا و صمغ عربی از هر یک دو درم و کافور و زعفران از هر یک [illegible] ادویه را کوفته و بیخته

بلعاب بزرقطونا سرشته قرصها سازند مقدار شربتی یک مثقال صباح و رواح نافع بود
قرص مروارید اسهال خون باز دارد و زحیر و سحج شافی بستانند مروارید و مازو و بسد و کهربا
و صدف سوخته و گلنار و افیون و پوست بیخ الحار و صمغ عربی از هر یک نیم مثقال اقراص
حب کنند شربتی یک مثقال هر روز لازم ... بند و بگلاب حب کنند هر روز دو درم بدهند
نافع است حب قابض جهت اسهال مزمن باد و زحیر مجرب است گاهی که حرارت باشد بستانند گلنار
و زیره کرمانی و اسمان از هر یک دو مثقال کندر رومی سه مثقال همه را بریان کرده بغیر
از کندر و کوبند و بگلاب حبها سازند و بشراب بدهند نافع بود حب قابض جهت اسهال خون
و درد زحیر و بلغم مجرب است کهربا صمغ عربی گل ارمنی و گلنار از هر یک درمی مازوی سبز
دو عدد و تخم مورد دو درم کندر و گلنار و تخم حماض از هر یک دو درم پسته و در ملکی
گل مختوم از هر یک درمی مجموع را کوفته و بیخته ... حب سازند هر شب دو دانه بدهند
حب مسهل جهت درد شکم و زحیر و باد و بواسیر و اسهال کهنه نافع بود بستانند زعفران یک درم
سعد و زنجبیل و دار فلفل و زرنباد و افیون از هر یک درمی حنظل ... یک درم حب سازند
مقدار نخودی بالغ را دو حب نابالغ را یک حب نافع بود حب افیون جهت سرفه خشک نافع
بود و کتیرا از هر یک درمی و نیم رب السوس و پسته از هر یک درمی و نیم دارچینی یک درم
زعفران نیم درم افیون یک درم و نیم حب سازند مقدار نخودی شربتی دو نابالغ را و بالغ را
باب پنجم اندر مراهم مرهم خل جهت جراحتها که بر سر گوش کان افتاده باشد نافع است و مجرب
بگیرند سفیداب سه درم زنجار ... مردارسنگ هر یک سه درم روغن زیتون قدری از
کوفته و قدری سرکه بر او ریخته ... مرهم کنند مرهم کافوری جهت سوختن آتش و جراحتهای
گرم نافع باشد مردارسنگ و سفیداب و موم سفید از هر یک مثقالی کافور یک ... روغن گل
ده مثقال موم را بر روغن بگدازند و دارو را بر آن بریزند نافع باشد مرهم اسفیدناج گوشت بر آرد

و عصبها را

و عصبها را که جراحت رسیده باشد و حرارت مزاج باشد نافع است زنگار و ...
و موم از هر یک نیم درم ... یک مثقال همه را بر روغن زیت حل کنند و مرهم سازند مرهم زنگار
گوشت بر رویاند گوشت پوسیده را بخورد و پاک گرداند و گوشت تازه برویاند و اکثر جراحتها را
نافع باشد زنگار دو درم کندر یک درم صمغ عربی یک درم عنزروت دو درم روغن زیت
قدری ادویه را کوفته و بیخته اندکی موم صاف اضافه کنند و بر روغن زیت مرهم سازند مرهم
داخلیون جمیع ورمها را نرم کند و خنازیر را بگدازد بستانند حلبه و تخم کتان و خطمی از هر یک ده درم
کندر رومی و مقل ازرق از هر یک درمی مجموع را نیم کوفته کنند و بجوشانند و لعاب بگیرند و ده مثقال
مردارسنگ را با آب ... و در روغن زیت بریزند و بآتش بجوشانند چندانکه بسته شود و بعد از آن
لعابها بر وی بریزند و بهم بزنند و مرهم سازند باب ششم اندر حقنها و شیافها حقنه نرم جهت قولنج و
وصل
تب و حرارت را فرو دارد و مجرب است برگ چغندر و برگ ... بریان و شبت و سپوس گندم
مجموع را بپزند و آب بگیرند و اندکی روغن بنفشه و اندکی شکر سرخ و اندکی نمک سوده اضافه کنند
و بکار دارند مجرب است حقنه جهت درد معده و میان و مفاصل و باد قولنج نفخ کند و مجرب است
قنطوریون یک کف خشک ... سپوس گندم قدری ... دو درم بابونه یک کف گل سرخ
پنج درم برگ سداب یک کف برگ کرنب یک کف برگ چغندر یک کف شبت یک کف
با بریان اندکی زیره بکوفته قدری سنا مکی اندکی مویز ده دانه ده درم ... درم مجموع را بپزند
و آب بگیرند سکنجبین و جاوشیر و مقل ازرق و اشق و بارزد و نمک از هر یک درمی شیره و تخم خیار ...
عسل پخته یک درم روغن زیت قدری روغن بنفشه قدری اضافه کنند و بکار دارند مقدار یک کفگیر
حقنه دیگر آب چغندر و کرنب یک کفگیر نمک سوده یک ملعقه عسل و شکر سرخ یک ملعقه روغن
روغن زیت قدری این مجموع را یک ... بکار دارند که نافع بود مجرب است صفت شیاف که شکم
بگشاید و باد و نفخ را نافع باشد بستانند ... بنفشه و نمک سوده هر یک مثقالی شکر سرخ ...

مثقال زربیغه رشته و یکدرم شکر را بسفال کرده بجوش نه چنانکه نزدیک بسوختن
باشد و دارو ها در وی ریشته و دست لا برهم حرب کنه و شیاف کرده بکار دارند
شیاف زنجیر جهت ادرار زحیر مجربست کبیر زرمکی نیم مثقال حنه بیدستر یکدرم ریشته و فلفل
از هر یک نیم مثقال زعفران یکدرم صمغ عربی نیم مثقال شیاف کنند هر یک مقدار آرنج قرن
خرما بکار دارند که نافع باشد و مجربست **شیاف جیر** مرکی وکندر و حضض و زعفران و افیون
از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بشراب بشیاف کنند و در وقت حاجت بکار دارند
باب هفتم در داروهای چشم **شیاف ابیض** جهت درد چشم و حرارت و سرخی چشم در مدبرد یگر نر
سفیداب و صمغ عربی و نشاسته از هر یک یکمثقال افیون نیم مثقال مجموع را بکوبند و بآب
و شیاف کنند و خشک سازند و در وقت حاجت بکار دارند بگلاب حل کرده بر روی
سنگ در چشم کشند نافع بود **شیاف احمر** جهت بقیه رمد و در اخر رمد بکار آید روی
سوخته سه درم سنگ دو درم مردار پرودو درم کهربا دو درم صمغ عربی سه درم کثیرا سه درم
حجر سیاوشان نیمدرم زعفران نیمدرم در هم کوبند و شیاف کنند و در وقت حاجت
بکار دارند نافع بود **صفت داروی که در اول درد چشم بکار آید** انزروت یکمثقال نرم بسایند و بکار
برند و در چشم کشند فی الحال درد بنشیند **جرب پلک چشم و خارش چشم** کبیر زاب سماق و در چشم
کشند نافع آمد و سماق را بگلاب بپزند و پالایند و در چشم کشند **جهت سفیدی یاران چشم**
بگیرند کف دریا و سرگین پرستوک هر دو را نرم بسایند و هر روز در چشم میکشند اگر دانه
و نمار در چشم کشند هم بغایت مجربست **جهت روشنائی چشم** توتیای فرنکی پرورده نافع است و طریق
او اینست که بگیرند توتیا را نرم بسایند و در آب غوره بخیسانند و اگر وقت غوره نباشد آب
انار ترش بخیسانند و چند روز در آفتاب نهند تا خشک شود بعد از آن بسایند و در وقت
حاجت در چشم کشند نافع بود و خارش چشم را اینست مجربست **مقاله سیم** اندر تقدمة المعرفه

والاستدلال باحوال الامراض و این بطریق نبض و قاروره است و تقدمة المعرفه شناختن چیز
بیماریست و احوال نضج ماده و نشانهای سلامتی و ناامیدی و اندر بحران و غیر آن که طبیب آنها را
معلوم کند بعد از آن بر بیمار حکم کند که کدام بیماریست و علاج آن بر طبیب آسان گردد و
استدلال باحوال الامراض و این احوال درین مختصر در سه باب منحصر است **باب اول در بیان**
نبض نبض حرکت شریانست چنانکه روح را که اندر دل است حاجت است بدم زدن از راه شش
و روح را که اندر شریانست حاجتست بدم زدن از راه مسام که اگر دم نزند روح میسوزد
بواسطه گرمی پس منفعت نبض نسیم تازه اندر روح رسانیدنست و بخار و خلط از وی
دور گردانیدن چه روح نسیم تازه از حرکت انبساطست و دفع بخار و خلط از حرکت
انقباض اما طریق دانستن نبض آنست که از شریان دست عهد پنجه از بهر آنکه دست عهد را
زود توان بیرون کرد و توان نمود و از نمودن آن شرم نباشد و برابر دل واقع است دیگر
فرو رفته است و چون طبیب نبض گیرد چهار انگشت سبابه و وسطی و بنصر و خنصر بر شریان نهند و
دست عهد را بر پهلوی راست بنهاده است و دست طبیب باید که آسوده باشد و کار سخت
ایرج بدان دست نکرده باشد و اگر قوت باید در نبض بقوت میانه باید گرفت و اگر ضعیف
باید انگشتان را روی سبک باید داشت و برفق باید جست و چندان نگاه باید داشت که بیست نبض
بزند و طبیب باید که در حال صحت نبض او را دیده باشد تا اکنون بداند که نبض او چه قدر از اعتدال
بدر رفته است و همه انواع نبض را قیاس بمعتدل کنند تا سریع و بطی و طویل و قصیر معلوم شود
اندر اجناس نبض **باب دوم اندر اجناس نبض** کام و طویل است و قصیر و عریض و ضیق و
عظیم و صغیر و شاهق و منخفض و معتدل قوی و ضعیف و سریع و بطی و متواتر و متفاوت
و گرم و سرد و سخت و نرم و ممتلی و خالی و مستوی و مختلف و منتظم و غیر منتظم و موزون و
غیر موزون **اما طویل** نبضیست که از دراز ابیشتر زنند و قصیر زدا و باشد و **عریض** نبضیست

که از آن بنها بیشتر زننده و دقیق ضد او باشد و عظیم نبضی است که در درازا و پهنا و ژرفا زیاده زند
و قصیر ضد او باشد و شاهق نبضی است که ببالا بیشتر زند و منخفض ضد او باشد و معتدل اندر میانه
همه است که باعتدال زند و نبض قوی آنست که بقوت زند و ضعیف ضد او باشد و سریع
آنست که زمان حرکت انبساط اندک باشد و نبض بطی ضد اوست و متواتر آنست که زمان سکون
او که اندر میان دو حرکت انبساط افتد سخت اندک باشد و متفاوت ضد او باشد و فرق
میان سریع و متواتر آنست که اندر سریع زمان حرکت اندک است و اندر متواتر زمان سکون
اندک باشد و نبض گرم و سرد را بلمس دریابند و نرم آنست که نرم زند و سخت ضد او باشد
و ممتلی آنست که اندرون رگ را پر دریابند و خالی ضد او باشد و مستوی آنست که حرکت اجزاء او
همچون حرکت اول او باشد و نبض مختلف آنست که حرکت اجزا او همچون حرکت اول او نباشد
پس ضد مستوی باشد و منتظم آنست که اختلاف او بترتیب باشد مثلا رگ شریان دو نوبت بر انگشتان
قوی زند و دو نوبت ضعیف بزند و غیر منتظم ضد او باشد و نبض موزون آنست که زمان حرکت انقباض
و انبساط و زمان سکون که بعد از حرکت انقباض و انبساط واقع است مناسب باشد و غیر
موزون ضد او باشد و هر که را نبض سریع و تعجیل جهد دلالت بحرارت مزاج کند و هر که را
آهسته و بطی جهد دلالت بر برودت کند و هر که را نبض مختلف جهد دلالت بر سوء مزاج دل
و اضطراب کند و هر که را گران و ثقیل باشد دلالت بر بلغم غلیظ کند باب سیم اندر احوال احوال
بول از ده صفت کونه بجویند اول رنگ دوم کدورت و صفا سیم قوام چهارم کف پنجم
رسوب ششم مقدار هفتم بوی هشتم رنگ بول یا سرخ یا زرد آتشی یا زرد نارنجی یا زرد
کاهی زرد آتشی دلالت بحرارت اندک کند زرد نارنجی دلالت بحرارت کند بر تبه خرد و بول
سرخ دلالت بغلبه خون و سختی حرارت کند و بول سفید دلالت بر بلغم و باد و برودت کند و
بول سیاه دلالت بماده سودا کند و برودت و بول تیره دلالت بر اختلاف اجزا و اجزا ار

ارمض

ارمض کند بول صافی دلالت بر نبودن ماده و نبودن اجزاء ارمض کند و قوام بول
اگر غلیظ باشد دلالت بر بلغم غلیظ کند و اگر قوام بول رقیق بود دلالت بر اعتدال مزاج کند و
کف بول دلالت بر بادهای مختلف کند و کف مرشش دلالت باعتدال مزاج کند و اگر رسوب
نیک نشیند دلالت بر نضج ماده بیماری کند و اگر در میان شیشه ایستد دلالت باختلاف مزاج کند
مقدار بول اگر بسیار بود دلالت بر دفع ماده کند و اگر مقدار بول اندک بود دلالت بر حصر
ماده کند و یمکن که باستسقا ادا کند بوی بد در بول دلالت بر عفونت اخلاط کند و نبودن بوی کلی
بنضج اخلاط کند و بول و برازی که رنگ مرشش باشد دلالت بر یرقان کند و زردی که سیاه شود
و رنگ براز نیز قیاس برنگ بول کند تقدمة المعرفة بر این تفسیر و باب اول اندر نشانهای
بیماری نشانهای بیماری گرم آنست که از هوای خشک یا از شراب فایده یابد نشان
بیماری سرد که از هوای گرم و آب گرم که بر ورم رسد خوش آید و شربت گرم موافق باشد و غیر آن
گرم موافق افتد نشان بیماری کار از تری گران و سستی و خواب بسیار و تری آمدن از بینی و آب از دهان
آمدن و نبض نرم و بطی بود و نشان خشکی ضد آن باشد نشان خون است که رنگ روی و چشم سرخ
گراید و رگهای گردن پر خون است بود و طعم دهان شیرین باشد و اندام او گرم باشد چنانکه تب دار
انگارد او را پیش روان آمده است نشان صفرا آنست که دهان خشک و تلخ باشد و تشنگی غالب بود
و رنگ روی زرد بود نشان بلغم آنکه رنگ روی سفید بود و نبض آهسته جهد بول سفید بود
نشان سودا آنکه رنگ روی تیره گراید و پوست خشک باشد و بول سیاه بود علاج
هر یک ازین علامات بضد کنند و تدبیر ای هر یک چنانکه باید مثلا کسی را که خون و صفرا
غالب باشد چیزهای خشک دهند و بلغم را چیزهای گرم دهند و سودا را چیزهای گرم و تر دهند باب
دوم اندر بیماری که در آید در سر موسته نشان فرود آمدن آب بچشم بود جستن لب و خارش بینی و
بود دایم بعمد وانده و نشان مالیخولیا بود و شب چشم و درد با ماس کردن نشان استسقا بود

اما قسم علاج که منحصر است بر پنج آن از امراض سر تا پا و عوارض که بر شخص طاری شود باب اول اندر سرسام
و درد سر گرم سرسام گرم دو نوع است یا از ماده صفرای خالص و یا از ماده صفرا با خون آمیخته اما
صفرا و خالص علامتش آن باشد که تب گرم و تیز باشد و سخن بیهوده گفتن و تشنگی و خشکی و سختی زبان
و زردی زبان داشته باشد علاج بگیر صندل سفید بگلاب بسایند و اندک کافور بر آن
و بر سر و سینه طلا کنند و نیز گلاب و سرکه و روغن بهم آمیخته بر بدن طلا کردن نافع باشد
و لعاب بزر قطونا اندر جلاب [illegible] بدهند و شیاف و حقنه بکار دارند و شربتهای [illegible]
شراب عزره و شراب صندل و آب که و کدو اندر خمیر گرفته باشند و در تنور پخته آب عزره
و شراب صندل آمیخته و شکر بر نهاده بدهند و آب خربزه هندی با شکر و گلاب بدهند
با دام و شکر و اگر حرارت عظیم باشد و پس از آنکه طبع نرم کرده باشند قرص کافور دهند
صفت قرص کافور بنفشه خشک و نیلوفر و طباشیر و گل سرخ و تخم خرفه و تخم کاهو و تخم کاسنی از هر یک
سه درم مغز بادام و مغز تخم [illegible] و مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم رب السوس دو درم
صندل سفید یک درم کافور و زعفران از هر یک دو دانگ بلعاب بزر قطونا بسرشند و قرص سازند
شربتی دو درم و اگر طبع نرم و گشاده باشد خواهند که باز دارند قرص طباشیر دهند صفت
قرص طباشیر طباشیر و گل سرخ و ورد [illegible] سماق و زرشک بیدانه از هر یک پنج درم تخم حماض و تخم
خرفه از هر یک دو درم گل ارمنی و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده از هر یک سه درم مجموع را قرص
و بیخته بشراب به قرصها سازند شربتی دو درم بود و روز هفتم که روز بحران است جوش خشک
چیزی بخورند مرغ و دوغ [illegible] ترتیب کنند و اگر خواب نیابد این نطول بکار دارند
صفت نطول بگیر بنفشه و گل سرخ و خشخاش و بابونه و ترانه که [illegible] و تخم کاهو و لنگ [illegible] از
هر یک چندانکه رسم است و بجوشانند [illegible] و شیر زنان با شیر [illegible] بر سر بریزند و چون خواهد که غذا
دهند کشکاب سطبر دهند با روغن بادام و شکر و ماهی خرد و بره که پخته بدهند و جوجه
باب

باب عزره بدانه پخته اما علامات سرسام خونی سرخی زبان و سرخی چشم و رگهای گردن برجسته
و تب پیوسته دارد و تب روشنائی نخواهد هم صفت که شسته و حجامت و خون [illegible] گیرند
و اطریفل کشنیزی دهند بدین صفت صفت اطریفل کشنیزی هلیله زرد کابلی و آمله و بلیله و کشنیز همه
برابر کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند و بعسل بسرشند شربتی چهار درم و دیگر علاجها
چون علاج سرسام صفرا باشد باب دوم اندر سرسام سرد و درد سر که از سردی بود ماده آن
خون بلغمی [illegible] بود که در مغز [illegible] نشان او گرانی و خواب بود و تب آهسته بود و نبض
در جنبه و درد سر آهسته بود علاج نخست حقنه تیز باید کرد و پس قی فرمودن پس ایارج فیقرا
با شحم حنظل حبه اکانه یا اندر مطبوخ افتیمون خوردن و [illegible] و گلنگبین دهند با مصطکی و انیسون
و مفاصل بروغن قسط چرب کنند و از بهر [illegible] گلاب دهند پس از آن نگاه که استفراغ کرده
باشد [illegible] فلفل و جند بیدستر و بوره عطسه آرد و عرعر فرمایند بکامه و خردل و سعتر و سیر
[illegible] دهند از یک جند بیدستر یا دو دانگ انگبین بسرشند و بدهند نطول از بابونه و پودنه
و [illegible] با مرزنگوش و شبت و هر وقت که در خواب شود بیدار کنند درد سر که از سردی بود
علاج آن نزدیک بود بدین علاج صفت سجزنیا جند بیدستر و فربیون و دار چینی و [illegible] رومی
و [illegible] دو درم مرکبا و فلفل و بازرد و قطر [illegible] و دار فلفل هر یک شش درم زعفران
نیم درم با انگبین بسرشند پس شش ماه بکار دارند شربتی از دو دانگ باشد درد دندان را که
از سردی بود و قولنج و سده جگر و معده و عسر البول و بیماریهای سرد را نافع بود باب سیم اندر مالیخولیا
و دیوانگی علامت مالیخولیا باد ماشه و قراقر در شکم و معده و اندوه پیوسته و نومیدی
علاج آن استفراغ بسیار باید کرد و رگ باسلیق باید زد و اگر معده ضعیف اندر رگ زدن بود
توقف کنند و مسهل از نوع دهند صفت مسهل ایارج فیقرا یک درم و غاریقون نیم درم افتیمون نیم درم
شحم حنظل دو دانگ کتیرا نیم دانگ انیسون رومی یک درم حب کنند و بدهند مجموع یک شربت

ابشه و معجون نجاح و مانند افتیمون کوفته با مویز بدانه کوفته و سرشته هر بامداد مقدار پنج درم
بخورند صفت مسهل دیگر که غذا او مالیخولیا و دیگر امراض سوداوی را دستاید در چینی و جوز بوا از هر یک
پنج درم ترمد پانزده درم افتیمون چهار درم سقمونیا چهار درم شکر و عسل از هر یک پنجاه درم معجون
سازند شربتی دو درم و اگر استفراغ بایارج فیقرا کنند صواب بود و مطبوخ افتیمون بدانند
مطبوخ افتیمون هلیله سیاه و اسطوخودوس و بسفایج از هر یک پنج درم بپزند و سکنجبین صاف
کنند و بدانند و از جهت بیخوابی روغن مغز کدو و روغن بنفشه بمالند و نیلوفر و برگ عنب الثعلب
برگ کدو و کاهو و خشخاش و ابرنجاسف در تنور بر پوشیده بپزند و آب او بر سر او بچکانند و شراب
خشخاش بدهند و صواب باشد روغن بادام بر سر نهند هم نافع بود و غذا شوربا از مرغ فربه و
برگ کاهو و کشنیز قدری اندر وی بپخته نافع بود باب چهارم اندر غشی و دوار حقنه نرم کنند با ایارج
فیقرا و مانند با شحم حنظل و از پس استفراغ غرغره کنند و هر بامداد معجون لبان دهند صفت
آن کندر نرم کنند و وج و سعد و زنجبیل و دار فلفل و دارچینی هر یک برابر با انگبین بسرشند و از آن
کرده چهل روز در میان جو کنند و بعد از آن شربتی ده درم بخورند و غذا نخود آب و گوشت تیهو
و روغن زرد و گاو نافع باشد باب پنجم اندر سکته سکته آنست که بیمار بیخبر باشد چنانکه پندارند آنست
که مرده یا زنده علاج تخت پر مرغ بر روغن ایک چرب کنند و با ایارج فیقرا آلوده کنند و بگلو
او فرو کنند تا قی افتدش پس حقنه تیز علاج کنند و مهره‌های گردن و پشت به روغن قسط
چرب کنند و ترباق بزرگ با شربت دیطوس ایک مثقال بخورد و جند بیدستر و مشک بویانند و
نمک سوده گرم کرده بر سر وی نهند و اگر گشاده شود بعد چهار روز همین تدبیر کنند و از بامداد
ماء الاصول بدهند و غذا نخود آب و قلیه مانند و شوربا با کشک جو و کبر زیره پخته نافع باشد و
مجرب است باب ششم اندر صرع اول غذا گوشت دراج و تیهو و گنجشک و آهو و سرخ گوشت
گوسفند و قلیه خشک و مرغ بریان کرده بدهند و سفیدبا با نخود دارچینی و کشنیز خشک بریان

کرده بدهند و آنچه زبان دارد دیر و عدس و آنچه از شیرها بد باشد سیر و پیاز و از شیرها سخت
شیر و چوب زبان دارد و حرارت آفتاب و آتش و سرمای سخت زبان دارد و جماع بسیار
و گرفتن بی حاجت زبان دارد و نگاه کردن اندر چیزهای گردان مثل آسیا و گردون زیان دارد
و فلفل و خردل و دارچینی و افسنتین و کرد امر موافق بود و گاه باشد که این علت از معده بود و کرمش
کشتن و تارهٔ مقعد مثال باشد علاج قی فرمودن و معده را با ایارج فیقرا پاک کردن و گوارش
قوت دادن و گاه باشد که از دماغ بود علامت آن چشم خیره شدن و کند شدن حواس اش
علاج پاک کردن دماغ است بحب قوقایا و حب ایارج صفت آن کبر با ایارج فیقرا یک درم
شحم حنظل ده دانگ غاریقون نیم درم سقمونیا دانگی مجموع را حب سازند یک نوبت بدهند
و باشد که ماده آن از اطراف بر دماغ بر آید و بیمار حس و حرکت آن دریابد چنانکه پندارد چیزی گرد
از آن موضع بالای برآید علاج ربط کردن آن عضو است و که انگشتان بر روی به و مصروع را
در شب نیم درم ایارج فیقرا سود دارد و اندر حال صرع دماغ را گرم کنند و صنوبر گرم کرده اندر
ماء العسل بحل او فرو چکانند زود بهوش آید و استفراغ قوی با ایارج فیقرا و لوغاذیا چنانکه
اندر مالیخولیا یاد کرده ام بدهند و هر روز این معجون بدهند صفت آن سنبل الطیب و عاقرقرحا
و اسطوخودوس از هر یک ده درم غاریقون پنج درم فرفیون و حلتیت و زراوند گرد از هر یک
ده درم و نیم کوفته و بپزند و در سکنجبین که از سرکه عنصل ساخته بسرشند و بدهند نافع است
صفت حب از موده کبر با ایارج فیقرا و هلیله کابلی و هلیله زرد از هر یک یک مثقال بگلاب و قند حب
کنند این یک خوردش بود باب هفتم اندر فالج و رعشه فالج سست شدن و از کار افتادن اعضا را
گویند و رعشه لرزیدن اندامها باشد علاج آن حقنهٔ تیز و استفراغ کنند و با اول ماء الاصول
نرم دهند و با ایارج فیقرا و حب قوقایا نافع باشد و از پس استفراغ ماء الاصول قوی
دهند و اگر فصل سال و مزاج سن گرم باشد فصد کنند و پس از فصد تخت معجون بحر با

بدهند و مثرودیطوس نیز نافع باشد و بگزار صبر کنند و بعد از آن رگ زنند و از پس
استفراغ اندر آب گرم کرده و در آبزن نشاندن سود دارد و مغز جلغوزه کوفته و با انگبین سرشته هر روز
سه درم بخورند نیز نافع باشد شراب [illegible] کنند سخت زیان دارد و این معجون بسیار نافع
باشد صفت آن بستانند وج بیست درم زنجبیل وزیره از هر یک پنج درم کوفته و بیخته با انگبین
سرشته معجون کنند شربتی دو درم نافع باشد صفت معجون مبدل الارواح که عضد را اندر فالج و لقوه
و رعشه و برص را سود دارد بگیرند زنجبیل [illegible] فرفیون و شونیز و قسط و وج از هر یک ده درم [illegible]
حلتیت و حضض [illegible] و دارفلفل و حب الغار و جنده بیدستر و خردل از هر یک پنج درم عسل [illegible]
درم با انگبین سرشته شربتی مثقال بود صفت حب منتن بگیرند ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل
و قنطوریون از هر یک پنج درم فرفیون دو درم حلتیت و جنده بیدستر و مقل و سکبینج و جاوشیر
و شیطرج و خردل از هر یک یک درم آب سداب حل کنند و معجون سازند شربتی از دو درم
غذا قلیه خشک و نخود آب گنجشک و مانند آن بود که نافع است باب هشتم اندر لقوه این
علت اندر عضلهای چشم و ابرو و بینی و لبها کج شود و گاه مردم بر وی حس [illegible] حل کند
که مقدمه فالج بود یا [illegible] و گاه باشد که در عضلهای گردن پدید آید و اندر لقوه چهار روز
علاج [illegible] بر کرد از بهر آنکه [illegible] از علت بر خطر باشد [illegible] معالجات [illegible] کند و بعد از چهار روز
بیرون آید و اندر فالج نیز علاج [illegible] کرد و اگر علت سخت بود تا هفت روز یا چهارده روز
تصرف نکنند لیکن اگر طبع خشک بود [illegible] در حقنه نرم کرد و از پس چهارده روز
ایارج فیقرا دهد [illegible] و سر [illegible] سرکه بچه [illegible] نهند و مهره گردن [illegible] سرکه
بسیار نافع باشد و بر سینه [illegible] در دهان دارد و از جانب علت [illegible] روباه کرگس
کفتار [illegible] گرم [illegible] بر سر او نهند و بر پس گردن ضماد کنند [illegible] علاج
فالج بود و از پس استفراغ غرغره فرمایند صفت ادویه غرغره بگیرند [illegible] سه درم [illegible]

برأن

پوست بیخ کبر یک درم [illegible] انگبین در دهان نهاده غرغره کنند تا چهل روز چنین چهل روز بکند
این دارو در دهن چکانند صفت آن بگیرند جنده بیدستر و شحم حنظل و فلفل از هر یک یک درم کوفته
و بیخته با آب مرزنجوش سرشته حب کنند و بر وقت حاجت با آب مرزنگوش حل کنند و در بینی
چکانند با مرزه که خرد کرده باشد [illegible] تا نفل شایسته نافع بود و طعام اندک خوردن و گاهی
تاریک نشستن نافع بود باب نهم اندر کابوس که آن را بختک گویند کابوس آن است که اندر خواب می شود از پس گرانی
بر سر و خفقان و بسیار [illegible] چیزهای [illegible] کننده است چنین سر و [illegible] و اقسام [illegible] این علاج
ایارج و حب قوقایا و شحم حنظل استفراغ کنند و حب صبر نافع باشد صفت حب الصبر
اهلیله زرد و گل سرخ و مصطکی از هر یک یک درم صبر [illegible] کوفته و بیخته با آب [illegible] حب کنند شربتی دو درم
و اگر اندر معده خلط بود قی کنند و از پس قی قدری شکر [illegible] درم عود [illegible] و اگر غذا و اندر
سرکشیدن را [illegible] ضعیف شود [illegible] گاه [illegible] بخورانند [illegible] کشنیز خشک بریان
کرده و قدری شکر و غذا [illegible] کشنیز خشک بخورد باب دهم اندر صداع صداع آن است که پندارد
حقه است و پندارد که اندام او را [illegible] علاج او چنین علاج فالج است [illegible] و حقنه بکار
دارند بعد از آن [illegible] الاصول [illegible] که بسیار نافع باشد باب یازدهم اندر بیماری چشم درد چشم را اگر
علامت غلبه خون باشد اول رگ قیفال زنند از آن است که چشم از آن طرف درد کند و اگر هر دو
چشم بود از هر دو طرف رگ زنند پس طبع را به آب [illegible] قرص بنفشه نرم کند با حب ایارج
با حب [illegible] ایارج فیقرا با حب [illegible] و اگر صفرا غالب آید طبع را نرم دارد و آب انار [illegible] و [illegible]
[illegible] و زرد انگبین و مطبوخ تمر هندی و در چشم شیر دختران چکانند با سفیده خایه مرغ پس شیاف
ابیض و شیاف کافوری در چشم کشند و پاره گوشت تازه کباب کنند با زرده خایه [illegible]
با روغن گاو بر سر نهند و بر پشت چشم نهادن سود دارد و اگر ماده بلغمی بود یا سوداوی استفراغ بلغم و
و شیاف بریان در کشند صفت شیاف برباء بگیرند گل سرخ پانزده درم زعفران [illegible] درم

افیون و سنبل از هر یکی یک درم صمغ عربی شش درم با آب باران بسرشند و شیاف کنند
و بشیر زنان و سفیده تخم مرغ بسایند و اندر چشم کشند در یکروز سه بار بکار دارند صفت شیاف ابیض
جهت درد چشم مجرب است بگیرند سفیداج شش درم صمغ عربی چهار درم افیون و کتیرا از هر یک
یک درم بکوبند و بسفیده خایه مرغ بسرشند و شیاف کنند صفت ذرور که درد را خوب بکار آید بستانند
شادنج ده درم مس سوخته شش درم بسد و مروارید از هر یک چهار درم صمغ عربی دو
کتیرا و [illegible] از هر یک دو درم دم الاخوین و زعفران از هر یک یک درم بشراب ریحان
بسرشند و شیاف کنند صفت شیاف دیگر که درد را خوب بکار آید بگیرند انزروت پرورده بشیر خران [illegible] درم
شیاف ابیض ده درم صبر و افیون و نشاسته و تخم کاهو از هر یک یک درم زعفران [illegible]
مرکا دانگ و نیم بکوبند و بکار برند و بکار دارند نافع بود صفت شیاف کافوری که درد را اول روز سود دارد
بگیرند سفیداب شش درم گل نقره سه درم کف دریا و انزروت از هر یک چهار درم شیاف [illegible]
[illegible] صفت [illegible] که درد را اول روز بکار دارند بگیرند سنبل و صندل [illegible]
و گل سرخ و عنب الثعلب بهم کوفته بر پشت چشم ضماد کنند نافع باشد جرب و خارش [illegible]
ماندن در چشم شیاف سماق نافع باشد صفت شیاف سماق بگیرند سماق و بجوشانند و پالایند
تا قوام گیرد و سفیداب یک درم کافور یک دانگ کتیرا یک دانگ بهم بسرشند و شیاف کنند و
بوقت حاجت بگلاب بسایند و در چشم کشند و این بعد از فصد و حجامت و استفراغ
باشد موی زیادتی در چشم علاج آنست که موی را بر کنند و جای خارش طلا کنند با زهره کرکس یا
زهره هدهد طلا کنند صفت دارو [illegible] بگیرند زعفران نیم مثقال کافور یک دانگ بکوبند و حریر
ببیزند و در چشم کشند شبکوری سخت تنقیه دماغ باید کرد و جگر بز غذیه کنند [illegible]
[illegible] و از آن غذیه [illegible] جگر کباب کنند و آب که از وی بیرون آید بمیل اندر چشم
[illegible] و فلفل کوفته بر آن آب بپاشند و در چشم از آن آب درکشند صفت [illegible] سنبل و

اشک

اشک آمدن از چشم باز دارد بگیرند کف دریا شش درم زنجبیل پنج درم [illegible] و قرنفل از هر یک
چهار درم [illegible] بکوبند و در چشم کشند و بغوره پرورده توتیا را در چشم کشند نافع
باشد باب دوازدهم در بیماری گوش کر و گوش را اول استفراغ کنند بایارج فیقرا و حب شبیار
در روغن [illegible] روغن بادام تلخ از هر کدام [illegible] بگرم اندر چکانند قطره قطره و شحم
حنظل اندر روغن بادام تلخ بجوشانند و آن روغن اندر گوش چکانند درد گوش
که از حرارت باشد رگ قیفال زنند و بگیرند [illegible] درم روغن گل ده درم بجوشانند تا [illegible]
برود و روغن بماند و در گوش چکانند و اگر [illegible] بگیرند [illegible] بدین صفت
شیاف ابیض در روغن گل حل کنند و بگوش اندر چکانند نافع باشد و اگر سبب درد رطوبت
غلیظ باشد [illegible] اندر روغن زیت یا اندر روغن بادام تلخ بجوشانند و بچکانند و
شراب صرف کهنه [illegible] نافع باشد باب سیزدهم اندر بیماری بینی اول دماغ را استفراغ کنند
بایارج فیقرا و بگیرند سیاه دانه و زرنیخ سرخ و [illegible] بهم آمیخته و [illegible]
آن [illegible] کنه بینی اگر ریش باشد [illegible] نافع است و بعد از آن
آب [illegible] ریش بینی اگر از خشکی بود موم و روغن [illegible]
گداخته [illegible] موم طلا کنند و اگر [illegible] سیاه [illegible]
مرغ و روغن گل طلا کنند و [illegible] بصابون بشویند پس سعد و زعفران [illegible]
[illegible] و زرنیخ کوفته و بیخته اندر دمند و اگر ناصور بود بگیرند [illegible] ریش خام نارسیده [illegible]
[illegible] کنند [illegible] روز بعد از آن [illegible] کوفته [illegible]
دیگر بار [illegible] و شیاف کنند و بدین آب [illegible] اندر بینی نهند تا ناصور [illegible]
خون آمدن از بینی عصاره [illegible] با عصاره خرفه اندر چکانند و رگ قیفال زنند و آب [illegible]
اندر چکانند [illegible] طلا کنند و اگر [illegible] گل ارمنی [illegible]

زر مرو ... واگر پشم سوخته در دهن نهند نافع بود و زاج سفید محرق سوخته در دهان در حال
خون را ببندد و مجربست **باب چهاردهم** اندر بیماریهای دهان و زبان و لب و دندان و حلق
و حنجره و آلات النفس **طریق دیگر** پیه مرغ بر روغن کنجد بگدازند و نشاسته و کتیرا و مازو همه
کوفته و بیخته اندر آن کنند و بمالند تا هموار شود و طلا کنند و پوست تنک که در اندرون خایهٔ
مرغ است بدان نهند و بگذارند و هر شب مقعد را بر روغن بنفشه چرب کنند سود دارد **دبیلهٔ**
دهان رگ قیفال زنند یا بر گردن حجامت کنند یا چهار رگ زنند و آب انار ترش و تمر
هندی طبع را نرم کنند و سماق و عدس و گل سرخ و حب الآس و هلیلهٔ زرد اندر گلاب
بجوشانند و چالابند و اندر دهن گیرند و مضمضه کنند و سعد اگر به وزن نیم سرخ و بوره
زاج و ورد احمر همه را کوفته در خرقه کنند و در گل گیرند و در آتش نهند و بعد از آن از خرقه
بیرون کنند و بکرند و بدان سفید شده پس گرمازو و حب الآس اندر سرکه بجوشانند
و مضمضه کنند و اگر بسوزاند دارد روغن گل اندر دهان گیرند **نسخهٔ دیگر برای [illegible]** اگر [illegible] و
[illegible] بباید و عاقرقرحا [illegible] گرمازو و سماق و دانهٔ هلیلهٔ زرد و سعد و سنبل و
پوست بیخ کبر و جوز [illegible] و فلفل و زنجبیل و عود سوخته بکوبند و بپزند و در بن دندان پراگنند
خون آمدن از بن دندان بگیرند پوست انار ترش [illegible] درم و گل سرخ [illegible] و مازو [illegible] و عاقرقرحا
هر یک ده درم سماق و نمک هندی هر یک پانزده درم حب الآس ده درم بکوبند
و در بن دندان طلا کنند **نسخهٔ دیگر** گل سرخ و عدس بریان [illegible] اندر سرکه گرده
از هر یک جزوی نمک جزوی زاج سوری جزوی قلقند دو جزو عاقرقرحا [illegible] جزوی
جزوی بکوبند و بپزند و اندر بن دندان مالند **خوره شدن بن دندان** [illegible] کوفته با انگبین برشته
دندان گوشت تباه شده بمالند گوشت تازه بر رویاند **گوشت بن دندان کم شده را** بگیرند زراوند
گرد و دم الاخوین و آرد کرسنه و بیخ سوسن از هر یک جزوی بکوبند و بپزند و سکبینج [illegible]

برشته

برشته و طلا کنند **ناخوش بوی دهان** اگر از معده باشد اطریفل کوچک و شراب افسنتین و
ایارج فیقرا و زرد آلوی پخته و آلو بالو که سود دارد و اگر از دندان بود خلال و مسواک باید
داشت **صفت معجونی که بوی دهان خوش کند** بگیرند برگ مورد و مورد بادرانه از هر یک برابر و برشته شربتی
[illegible] نگاه دارد **درد دندان** اگر از سردی بود رگ شور زنند و حجامت کنند و ایارج
فیقرا طبع را نرم دارند و بسرکه و گلاب مضمضه کنند و چهار رگ زنند و عاقرقرحا بکوبند و اندر
میان پنبه کنند و بر دندان نهند و اگر از گرمی بود [illegible] ایارج فیقرا دهند و شحم حنظل و گل
و سعد و زرنباد [illegible] و بسرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند در درد دندان **[illegible] سیاه شدن دندان را**
بگیرند [illegible] ده درم و مازو [illegible] از هر یک ده درم بکوبند و بپزند و بدان بمالند
صفت سنونی که دندان سپید کند و [illegible] و زبد البحر و سفال چینی و دانهٔ هلیلهٔ
زرد از هر یک ده درم عاقرقرحا و سعد و گل سرخ و پوست بیخ کبر و سنبل و عود سوخته هر یک دو درم
[illegible] درم شکر طبرزد ده درم بدان مسواک کنند **آماس زبان** علاج او همچون علاج دبیلهٔ
دهان باشد **طریق دیگر [illegible]** [illegible] در دهان گیرند و لعاب بزرقطونا جرعه جرعه میخورند سود دارد
گران شدن زبان را بگیرند [illegible] و عاقرقرحا فلفل و خردل برابر بکوبند و بپزند و اندر بن زبان مالند
صفت داروی که بدان غرغره کنند گرانی زبان زایل کند بگیرند فلفل و [illegible] و زنجبیل و عاقرقرحا و ایارج
و بوره و خردل و سعتر و نمک هندی و شونیز [illegible] بجوشانند اندر آب [illegible] و غرغره کنند و
جند بیدستر و پودنهٔ کوهی و حاشا بسرکه و عسل و انگبین برشته و بر [illegible] نهند **صفت داروی**
که بینی [illegible] رطوبت غلیظ را لطیف کند [illegible] مثقال مصطکی دو مثقال
کندر رومی و علک البطم هر یک دو مثقال مجموع کوفته و بیخته قرص سازند هر یک یک مثقال
و هر روز یکی را بخایند **خناق** اگر خون غلبه بود رگ زیر زبان زنند یا رگ قیفال و بر ساق
حجامت کنند و اگر در [illegible] شیر تازه یا شراب بنفشه غرغره کنند **و اگر ماده بلغمی بود** حب ایارج

زرد و پرزرد و خیر رشش در وی حل کنند غرغره بکار دارند و اگر غرغره بروغن گاو تازه کنند
با کله اختیار نافع بود و اگر بخته کرده باز رو کل روکز باز دو پوست انار در شب بماند گرفته و بخته
اندر حلق دمند خراش که ده شود دریم را بر آب گرم غرغره کنند تا پاک شود و اگر بعد
از آنکه هر دو دوست و رگ زیر زبان زده باشد بر زیر زبان نشتر زنند سود دارد دوای حل
نافع بود بگیرند سپنه و تخم زب و صمغ عربی و بوره ارمنی و اوشه در هر یکی برابر سوده بحلق
اندر دمند و اگر با انگبین سرشته بدهند نافع بود و اگر ماده سودا بود تا تخم و برگ کرنب و خیر
رشش طلا کردن نافع بود و غذا اسپیوست با فاینه در روغن بادام نافع بود و اگر ماده
گرم بود عدس با انار رشش و جو کوهی نافع باشد و مجربست باب یازدهم اندر زکام و نزله که فرو
دود آب بحلق نفوذ الله کام گرم راشان است که آنچه از بینی فرو دود سوزان بود و بینی را
بسوزاند علاج گلاب که عنب الثعلب و ستان دروی خته باشند بتر کند تخم خشخاش کوفته سود
دارد و پس از سه روز رگ زنند و اگر بسته فرو دود شراب زوفا و گلاب دهند صفت
دارو نافع بگیرند بنفشه و رب السوس و کثیرا و نشاسته و برگ خبازی و مغز بادام و آرد باقلا
هر یک دو درم تخم خشخاش و شکر طبرزد هر یک نیم وزن همه لعاب دانه به سرشته و حب کنند
و پیوسته اندر دهن دارند لعوق خشخاش صفت بگیرند انگبین و لختی از تر و پالایند و
بقوام آورند و بنفشه خشک کوفته و عسل خیار شنبر با وی سرشته نافع بود علامت زکام آنچه
فرو دود به سطبر بود و دشوار فرو دود علاج از آن سر دکرده بر سر می نهند تا بخار آن بدماغ
رسد و از آن بازدارد البته ابا دن و عود اهند سوزند و دود کنند و شراب زوفا با معجون
را فر بدهند و بیخ سوس پخته با انگبین بدهند با فاینه و لعوق غاریقون و تخم کتان
نافع بود اندر گلاب انجیر و مویز و تخم بادیان و پرسیاوشان پزانند صفت معجون که آن
بگیرند مویز با دانه بیرون ده درم سنبل و زعفران و سلیخه و دار چینی از هر یک یکدرم و حب

الذریره

الذریره و فقاح الاذخر و علک البطم و مقل ازرق از هر یک دو درم مصطکی چهار درم
انگبین بیست زده درم مقل را بشراب حل کنند و مویز را هم بشراب تر کنند و بکوبند و هم
بسرشته شربتی یکدرم با شراب زوفا جهت معده و جگر و سپرز با آب گرم بخورند صفت لعوق
غاریقون بگیرند رب سوس و پرسیاوشان از هر یک هفت درم تخم بادیان و فراسیون
و زوفا و غاریقون از هر یک سه درم صعتر و صمغ البطم اندر مطبوخ حل کنند و دار و با هم با
سرشته و بعد از آن با انگبین بسرشند و بکار دارند شربتی مثقال صفت لعوق کتان بگیرند تخم کتان
بریان کرده بکوبند و دروی نیم جزو زیره و فوتنج از هر یک ربع جزو با انگبین بسرشند
شربتی بامداد یک کفچه صفت لعوق کرنب بگیرند برگ کرنب و بزرنجبک و بپزند به آب
و بپالایند و نیم وزن آن انگبین بر نهند و بقوام آرند و اندک اندک بدهند حب السعال
که مجرب است بگیرند رب سوس و تخم بادیان و تخم کرفس و پرسیاوشان و غاریقون
از هر یک یکدرم مغز بادام تلخ پنجدرم فانیذ هفت درم بکوبند و بشراب بنفشه حل کنند صفت حب
السعال بگیرند رب سوس و فلفل و تخم کتان از هر یک پنجدرم شکر نیم وزن ادویه حل
کنند و در شرف خواب در دهان گیرند انجیر خشک و مغز جوز سعال کهنه را نافع بود برای ختر
بسر فرو بگیرند گل ارمنی اندر عصاره برگ رمح حج با اندر عصاره با درنج بدهند نافع است با
صفت قرص الطین بگیرند گل ارمنی چهار درم کهربا و تخم مورد از هر یک پنجدرم و گل سرخ چهار درم
صمغ عربی و رب سوس از هر یک هفت درم با آب حرف بسرشند و بخورند و طعام چه
و تخم داب بود تنگی نفس شراب زوفا بدهند با معجون زوفا و یکدرم زراوند گرد کوفته
با شکر سرشته هر بامداد بدهند و پنجدرم تخم کلم کوفته با شکر سرشته هر بامداد بدهند نافع است
صفت معجون زوفا بگیرند زراوند گرد و فوتنج و فلفل و سپندان و تخم انجره و مغز بادام تلخ از هر یک
پنجدرم رب سوس و زوفا و پرسیاوشان از هر یک ده درم با انگبین بسرشند و دو درم

یاسه درم اندر شراب زوفا بدهند و استفراغ بحب قوقایا کنند صفت حب قوقایا بگیرند غاریقون
چهار دانگ و نیم شحم حنظل و دو دانگ کثیرا نیم درم رب سوس نیم درم حب کنند ذات الجنب
علاج علامات ان دشواری دم زدن بود و تب گرم و درد پهلو علاج رگ زنند و گشاد
تنگ دهند و شراب بنفشه و روغن بادام چهار روز دهند بکنند چنین سرفه رطوبت
بر اید اندر گشاب سپستان و عناب و بنفشه می پزند و اگر رطوبت دشوار بر اید شراب
زوفا و معجون زوفا دهند و غذا اسپوس اب با روغن بادام و شکر دهند و استفراغ
بدین مطبوخ کنند صفت ان بگیرند بنفشه و لسان الثور هر یک پنجدرم بیخ سوس و بیخ کر
هر یک ده درم عناب و الوی سیاه هر یک ده درم سپستان سی عدد و طلوس خیار
شنبر بیست درم شکر طبرزد بیست و پنجدرم گرفتگی آواز هر گاه که گرفتگی آواز پدید اید علاج
باید کرد که اگر روزگار بر اید علاج نپذیرد زیرا که بسیار امیشود علاج بگیرند سر زبانه در اب انجیر
بکار دارند و اندر روغن بادام فرغاره کنند هر باهداد از زبان موزو انجیر بیست عدد بخورند
و پیوسته کباب اندر دهان دارند و غذا زرده تخم مرغ نیم رشت با شکر و شیر و مسکه
و شکر و سپیوسات و مسکه و شکر لوزینه و جلاب و جلغوزه و تخم کتان بریان کرده
و کوفته با شکر ومزوره اسفاناج با قم و العوق کرب سود دارد و باب یازدهم اندر بیماریهای دل خفقان
گرم نشان ان انست که دل گرم بود و راحت اندر غذای سرد و اب سرد و هوای سرد دارد
علاج شراب سیب و شراب ترنج و شراب صندل و شراب عنب الثعلب و قرص کافور
و اب به و اب سیب بر سینه طلا کنند و اگر تب نباشد دوغ ترش و انار که طباشیر و
گل ارمنی و کشنیز خشک و مفرح سرد موافق باشد صفت مفرح سرد بگیرند صندل سفید و صندل
سرخ هر یک ده درم ابریشم درم مروارید بیست درم امله و تخم خرفه هر یک دو درم تخم
کاسنی ده درم کافور یکدرم گل مختوم و بنفشه هر یک درمی طباشیر سه درم گل سرخ یکدرم

یاقوت

یاقوت رمانی یکدرم برگ مورد و حب الاس و اهلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یک یکدرم
و نیم حجر الارمنی چهار درم نیلوفر دو درم کشنیز خشک دو درم بکوبند و به پزند و بشراب سیب
بسرشند شربتی سه درم خفقان سرد علامت او انست که رنگ روی اسحان رنگ زرد باشد
و کسلانی بود و از هوای سرد و اب سرد رنج یابد علاج دوا المسک و شراب ریحانی دهند
و انوس دارد و موافق بود و اگر رطوبت غلبه دارد از ان پوست زنباد تخت فی با بر فرمود و بعد از ان
شربتها داد و اگر خشکی غلبه دارد نشان ان کم خوردن و تشنگی و لاغری دراز دورد و غبار رنج
علاج او چنین علاج دق باشد شیر خوردن واب انار شیرین و روغن بادام صفت نوشدارو
بستانند گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل و مصطکی و سنبل و اسارون از هر یک
سه درم خرفه و زرنب و زعفران و بسباسه و دارفلفل و خیربوا هر یک دو درم بکوبند و
بپزند و صد درم املاح در اب خیسانند و بپزند و اب او بگیرند و فنه بر نهند و بقوام آورند
و دارو را با ان بسرشند و بچوب بید بهم زنند شربتی دو مثقال بود صفت جوارش که خفقان را
سود دارد و دو از زنگ بر خراجه بو علا سینا بگیرند عود دانه ی سه درم مشک و دو دانگ کافور
دانگی تخم بادران و تخم کرفس و دوح و سنبل از هر یک سه درم بسباسه و دارچینی و سعد و زرنب
و زرنباد از هر یک یکمثقال دارچینی و مصطکی و زنجبیل و فلفل و قرنفل هر یک دو درم کافوران
سه درم بکوبند و به پزند و بعسل بسرشند و معجون کنند شربتی یکمثقال باب معده هم اندر بیماریهای معده ورم معده
اگر با تشنگی غالب بود و از هوای سرد و سرد راحت یابد و در معده گرمی باشد ذباید و درد
سکنجبین و اب گرم و اگر باد در معده باشد مطبوخ اهلیله زرد و سنا مکی با شیر خشت باید
داد و اطریفل کوچک صفت ان بگیرند اهلیله کابلی و اهلیله زرد و اهلیله سیاه و آمله و بلیله از هر یک
قدری بکوبند و بپزند و بر روغن بادام بسرشند و معجون کنند شربتی سه درم بود و جوارش اطریفل
مذکور بدهند درد معده برد نشان او که درش رشش ادامست و طعام در معده ترش شدن

وهرگاه که طعام خورد و درد خیزد قی باید کردن و ایارج فیقرا دادن و گلنگبین با اندک
عود و مصطکی و قرنفل و کمونی دادن صفت جوارش کمونی بگیرند زیره کرمانی بسرکه پرورده ده مثقال
زنجبیل و برگ سداب هر یک ده درم بوره و فلفل از هر یک پنجدرم سلیخه و دارچینی
و قرنفل و قرفه و حب بلسان و سنبل و مصطکی از هر یک درمی عسل سه وزن ادویه فواق
اگر امتلا بود قی باید کرد و زیره و انجدان و سعتر و نانخواه را ترکیب کرده خوردن و اگر
از خشکی بود شیر تازه و گلاب و آب کدو دهند با شکر و روغن بادام و آب انار
شیرین بدهند با لعاب بزرقطونا و اندک کثیرا و لعاب بهدانه و مهره پشت و گردن را
بروغن بنفشه بادام چرب کنند قی کردن اگر بواسطه امتلا باشد مدد نمایند با آب گرم خوردن
تا دفع شود و بعد از آن معده را اطلا فرمایند بصندل سوده و به و سیب کوفته و امرود نارسیده
و مانند آن و شربت شراب انار و شراب غوره و نار دانک و نعنع بهم بپزند و بدهند
تشنگی در وقت خمار اگر هر چند آب خورند تشنگی دفع نشود علاج آنست که آب با دانه بخورند و
اگر اندک عسل بخورند دفع تشنگی در وقت غلبه بکند هیضه هرگاه که بعضی از آفات طعام اندر معده
تعفن راه یافته باشد در حال اگر توانند قی کنند و اگر نتوانند معده را گرم نگاه دارند و زیره
زیره و سماق بهم بسایند و بدهند و ناشتا از طعام بخورند و آب گرم بر شکم بریزند
اگر معده اشراف کند اندک فلونیا بخورد با شراب به و غذا اش ناردان بدهند صفت
قرص عود که در هیضه نافع بگیرند سنبل و عود و قرنفل از هر یک دو درم گل ارمنی و طباشیر و گل
سرخ و کبابه از هر یک سه درم با شراب سیب بسرشند شربتی سه درم اسهال صفراوی علامت
صفراوی آنست که تشنگی کند و حرارت داشته باشد و آنچه فرود آید زرد باشد
علاج هر بامداد شراب انار اندک بدهند و روغن داغ کرده و تخم خشخاش و ارد جو کاهی
نرم کوفته در وی ریخته قرص طباشیر دهند صفت قرص طباشیر بگیرند طباشیر و گل سرخ هر یک دو درم

تخم

تخم خشخاش یکدرم مغز تخم خیار دو درم کافور و زعفران هر یک دانگی با آب به بسرشند
شربتی دو درم جوارش سماقی بگیرند پوست سماق ده درم ارد جو و خرنوب و طباشیر هر یک ده
درم شکر سه وزن ادویه بشراب سیب معجون کنند و غذا اش سماق و نار دانک و
پلاو سفید و مرغهای کوچک با نار دانک پخته اگر خون همراه باشد قرص کهربا بدهند بدل
صفت قرص کهربا برابر و زرنک و تخم کاسنی و خرفه برابر بکوبند بعصاره لسان الحمل بسرشند و
بدهند صفت حب که اسهال خون را باز دارد بگیرند مازو و تخم مورد و پوست سماق و اقاقیا و افیون و گلنار از هر
برابر با آب صمغ بسرشند و حب کنند شربتی بمثقال و اگر اسهال از سردی و بلغم باشد علامت
آنست که از آب گرم راحت یابد ده درم تخم کلم بریان کنند و در آب گرم بریزند و بدهند
و مغز گردکان با انجیر درد روده را نافع باشد و اگر درد بگیرد و طعام هیچ هضم نشود و بلغم
فرود آید و هر چه خورد تخمه کند بگیرند نانخواه و زیره کرمانی و انیسون و وج و دار و سنجد
همه را بقند معجون کنند و بدهند زحیر آنست که تقاضا کند بازور و سنگینی و چیزی حاصل نشود
یا اندک حاصل شود علاج آن باید که خشتی را گرم کنند و تخم مرغ بر روی او نشسته بدانجا نشینند
و معجون زحیر که در باب معجونها ذکر رفته است بخورد شیاف که در زحیر بکار آید بگیرند حضض مکی و
مر مکی و کندر رومی و گل ارمنی هر یک بمثقال افیون و زعفران هر یک یکدرم شیاف سازند
استعمال کنند پیچیدن ناف حب نافع درین صفت بگیرند مصطکی و زنجبیل و قرنفل و
دارچینی و نارمشک و زیره و نانخواه و کندر رومی همه برابر بکوبند و معجون کنند شربتی دو درم
بدهند که نافع است باب نوزدهم اندر قولنج اگر ماده اوی سرد باشد علامات آن بود که بادها در آن
جمع شود و پندارد که روده ها را جوال دور میزنند علاج آنست که حقنه کنند بدین صفت بگیرند برگ
چغندر یک کف برگ کرنب یک کف سبوس گندم قدری نمک اندرانی سه درم بوره
ارمنی سه درم سکبینج سه درم بپزند و آب آن را حقنه کنند و حب سکبینج بدهند بدین صفت سکبینج

ده درم شحم حنظل ده درم سقمونیا دو درم اندک اب سداب اضافه کرده حبها سازند
شربتی دو درم و حقنه نیز بکار دارند و اگر سبب قولنج خشکی ثفل بود حقنه نرم بکار دارند بدل
صفت تخم کتان و تخم کلم بجوشانند و لعاب او بگیرند ترنگبین بر نهاده بدهند صفت معجون
سفرجلی که بجهت قولنج گرم نافع بود بگیرند محموده ده درم زبد ده درم مغز تخم خیار و کدو
از هر یک پنج درم گل سرخ و طباشیر از هر یک دو درم قند سفید پنجاه درم معجون
کنند چهار درم بخورند بود تولد کرم در شکم کسی را که در شکم کرم در از تولد کند علامت آن
رنگ روی زرد باشد و پیچش شکم داشته باشد و اگر کودکان را این علت پیدا شود و
حرارت بود پوست سماق و زیره و اندک کرم دارو و بقنع بهم بکوبند و باب او گرم
و بدهند و اگر ادمی بزرگ باشد بگیرند زیره بقدری و کرم دارو و حب النیل و برنگ و قیل از هر یک
دو درم بکوبند و حبها کنند و مقدار دو مثقال بدهند و ایارج فیقرا و صبر نیز را کرم
دارو مفید باشد کرم که دراز او کرمیست مانند که دوانه که گاهی از مقعد پدید اید بهیچ
علاج از آن بهتر نیست که دو درم زرشک بدهند و بعد از آن باشتا و مثقال حب
النیل را نرم سوده زیره یک کفگیر اب انار ترش بریزند و بدهند و اگر بیفته دو روز
یا سه روز همچنان بدهند که علاج مجربست کرمهای خرد که در مقعد باشد علاج انست که صبر و آرد
کاو و اب پوده همه را بهم بیامیزند و پنبه الوده کنند و بمقعد بر نهند و اگر طفل را کرم
در شکم باشد برگ شفتالو ترکوفته بر شکم طلا کنند یا سیاه دانه بسرکه ترکنند و برناف طلا کنند
دفع آن کرم بکند باب بیستم از در بیماریهای مقعد بیرون آمدن را پوست انار ترش بکوبند
بریزند و دران اب بنشینند و ارد گل و مازو و صندل بر روی پنبه که آب تر کرده باشد
بریزند و بمقعد بر دارند شقاق خشن امدن از مقعد را اگر قوت داشته باشد رگ باسلیق زنند
و اگر حرارت داشته باشد رگ باسلیق زنند و اگر حرارت داشته باشد سفیده تخم

مرغ

مرغ در روغن گل اندر هاون سرب بسایند و طلا کنند و اگر حرارت نبود مرهم … کافور خیر
ارد جو بسایند و مرهم کنند و اگر مقعد خارش داشته باشد بر سان … بروی جمع
کنند و مطبوخ افتیمون استفراغ کنند و مقل اندر روغن مغز زرد الو حل کرده طلا کنند
بواسیر اگر درد کند رگ باسلیق زنند و حب مقل دهند و دیگر صفت هلیله سیاه و هلیله کابلی
از هر یک پنج درم مقل ده درم باب گندنا حل کنند و دارو ها بدان بسرشند حبها کنند
شربتی دو درم شیافی که بواسیر را نافع بود بگیرند افیون نیم درم برگ مورد دو مثقال صمغ
یک مثقال کندر نیم مثقال دار روی موش نیم مثقال شیاف کنند باب بیست و دوم در بیماری جگر و
سپرز و یرقان و استسقا کسی را که جگر گرم بود تخم خرفه و شراب زرشک و شراب انار و سکنجبین بروی
و اب کشنیز بدهند و کسی را که جگر سرد باشد علامت انست که رنگ روی سفید بود و بول غلیظ
اما در رنگ زرد بود علاج انست که بیخ کاسنی و رازیانه و بیخ کبر و کرفس بدهند بروغن پسته و صاحب
یکه انک ربو نیز با اندک کاشکر بدهند و قرص ربوند نافع باشد ورم سپرز کسی را که سپرز بزرگ
شده باشد علاج انست که سکنجبین بزوری هر صباح بدهند و بیخ کبر بسرکه خیسانیده بدهند
و اگر قوت بکار باشد ایارج فیقرا و مطبوخ افتیمون بدهند و انجیر بسرکه و پسته … و بیخ کبر
بهم بسرشند و ضماد کنند و رگ اسلیم زنند یرقان را این علت رنگ جمیع اعضا زرد شود
علاج اول رگ باسلیق زنند از دست راست و نرم سازند و خیار شنبر و ترنجبین …
… بدهند تا صفرا براند و هر صباح سکنجبین بزوری بدهند و غذا ماش جز …
داشته باشد تخم خرفه و سکنجبین ساده و عرق کاسنی بدهند و از ترشی و شیرینی
نیک باشد و آش الوی ترش نیک بود و برگ ترب را بپزند و دران بنشینند و اب …
با اندک افسون نافع بود و اب کشنیز و آب انار ترش در چشم کشیدن نافع بود انواع استسقا
سه نوع است طبلی و زقی و لحمی اما طبلی را علامت انست که ناف بیرون اید و شکم گران باشد

وچنین است بر روی نهند و بزنند مانند طبل آواز کند علامات آن است که شکم گران باشد
وچنین است بر روی نهند مانند جنگ آب باشد ولحمی است که تمام اندامها آماسیده باشد
وچنین است بر روی نهند در رو نشیند و نشان انگشت بماند علاج طبلی آن است که شکم را گرم با
و سپوس کندم و نمک گرم کردن و بران نهادن و بر اندام و زیره و دارچینی آرد کرده
دادن و غذا نخود آب دادن و قی فرمودن و مسهل حب غاریقون دادن بدین صفت
بگیرند غاریقون یک درم ریوند یک درم و تربد نیم درم فانیذ یک درم بهم ترکیب کنند و بدهند و حقنه کردن
نافع بود علاج زقی مزاج جگر اعتدال باز آرند و طعام اندک خورند و آب نخورند و مسهل
کنند با سکنجبین عنصلی و مسهل و ادرار بول وگشادن مسام و عرق آوردن و قی کردن و
حب سکبینج بدین صفت بگیرند صبر و افتیمون از هر یک پنج درم غاریقون سه درم سکبینج شش
درم مصطکی و انیسون از هر یک یک درم همه کوبند و بپزند و حب کنند شربتی دو درم علاج لحمی
قی پدید کردن و ایارج فیقرا دادن و مسهل حب غاریقون و ریوند دادن و شراب الوزی
هر صباح دادن و دو مثقال از این سفوف دادن هر صباح صفت بگیرند زیره کرمانی
و مصطکی و فقاع سفید همه را آرد کنند هر صباح دو مثقال از آب بادیان معجون کرده بدهند
و آب بادیان و کرفس و زرشک با اندک قند هر صباح بدهند و خوردن را گرم نگاه دارند
آب نخورند باب بیست و دوم اندر بیماریهای گرده و مثانه ورم اگر ... باشند رگ باسلیق زنند
و شراب بنفشه دهند و قرص کاکنج صفت آن بگیرند مغز تخم کدو و مغز خربزه و گل ارمنی
و صمغ و کثیرا و حب السیاوشان از هر یک دو درم تخم خشخاش و مغز بادام و رب السوس
و کثیرا و نشاسته از هر یک یک درم و افیون یک درم و حب کاکنج شش دانه کرفس دو درم همه را
بکوبند و با شراب بنفشه بسرشند و قرص کنند و شربتی دو درم بدهند و شیره تخم خیار و خربزه و لعاب
فایده بکند و شیره تخم خیار و خربزه و شیره تخم خرفه با ترنجبین بکار است سلس البول

است

است که بول باز دارد چه شود علاج آن است که در آب گرم بنشیند و روغن سداب بمالند
و معجون فلاسفه سوزش بول اگر سبب زخمی از آن جا واقع شده باشد رگ باسلیق زنند
و در آب گرم نشانند و روغن گل بمالند و آب انار دانه دهند خون آمدن با بول اگر قوت
داشته باشد رگ باسلیق زنند و آب انار شیرین دهند و شراب بنفشه و آب تخم خرفه
و قرص طباشیر بدهند بدین صفت بگیرند تخم کاهو و تخم خرفه و گل ارمنی و گل سرخ و گلنار از هر یک
پنج درم تخم کشنیز ده درم طباشیر سه درم با آب انار ترش بدهند و ضماد کنند از طحلب و پست جو
و روغن گل سنگ مثانه در آب گرم نشستن و حجر الیهود در آب مالیده بیفشرند شربتی گرده
خوردن نافع بود و تخم خربزه و زیره و نانخواه و سعد و تخم کرفس و تخم ... و مغز بادام مجموع را
بکوبند و یک درم از این بطبیخ پرسیاوشان بدهند بادفتق از کارهای سخت و بر خوردن و
از چیزهای گران بر داشتن پدید شود و اگر کودکان باشند از بانگ کردن بسیار پدید آید
علاج آن هر صباح جوارش کمونی که در بالای این کتاب ذکر رفته است دو مثقال بدهند
گلاب در عقب بیاشامند و برگ سرو و پوست انار ترش و کندر و نانخواه و زرشک کوفته
ضماد کنند و اگر کودکان باشند سداب بروغن زیت بپزند و بر آن جا بمالند و از کرفس چند
بیخ تر لعل سرشته بدهند و اگر حرارت مثانه باشد آماس خایه رگ باسلیق زنند و شیر
طلا کنند و از رو بافلا و حلبه بر نهند و اگر فرج آماس کرده باشد سرکه و سفیده خایه مرغ و روغن
گل طلا کنند نافع بود باب بیست و سیوم اندر بیماریهای زنان حیض بسیار آمدن اگر قوت بجای باشد
رگ باسلیق زنند و غذا آش سماق و زرشک دهند و پشم پاره را با آب مازو زرد کرده بخود
بردارند و اندک فلونیا بخورند و سرمه در آرد مازو و یا پشم پاره که آب پوست انار زرد کرده باشند
آلوده کرده بخود بردارند و اگر دفع نشود قرص کهربا دهند باز ایستادن حیض که ذکر رفته باشد
و ادرار کرکه باشد و حب منتن بدهند و زهره گاو با سداب بپزند و برش ...

علاج کنند و غذا نخود آب دهند و یک درم اهلیل و یک درم ریوند و یک درم تخم کرفس
هر سه را نیم کوفته کنند و در یک قدح آب بجوشانند و پالایند و اندک عسل بر نهند
و ناشتا بخورند دشوار زادن زنان را خرما و حلبه بجوشانند و اندک دهند و اندک روغن
بادام و فلفل سائیده در بینی کنند و عطسه آرند و غذااش مرغ فربه دهند و اگر زادن
وقت که نزدیک زادن باشد هر روز پنج مثقال روغن بادام بخورند آسان بچه زاید
نهند و دوا المسک خوردن نافع باشد و اگر بچه فرود نیاید و درد و الم زیاده باشد یک درم
زعفران بگلاب حل کرده بدهند بچه فرود آید و سم اسب و پوست خیار شنبر دود کردن
نافع است کمی شیر را غذای نرم مثل آش و گوشت نخود و بازو مرغ فربه و باقلا و لوبیا
دهند و از چیزها که خوردن آن بسوزاند مثل سیر و گلپر و دوشاب و مغز گردکان بخورند و حلوا
از مغز بادام و پسته و قند بخورند و اگر حرارت داشته باشد شراب بنفشه و تخم خرفه و
ترنجبین نافع باشد باب بیست و چهارم در اوجاع مفاصل درد بند ما اگر بر تن باشد و گرم نباشد
و گرانی و سردی و پری داشته باشد کلکنجبین بدهند چند روز و بعد از آن سورنجان و حب
منتن بدهند و غذا نخود آب و روغن زیت و روغن گل گرم کرده بمالند و سرکین
گاو طلا کنند نقرس است که انگشت پای آماس کند و درد کند علاج مسهل از حب سورنجان
بدهند و اگر گرم باشد بزرقطونا بسرکه خیسانیده طلا کنند و افیون بسرکه مالیده طلا کنند
عرق النسا علاج او چون علاج نقرس است خنازیر آماسی بود که در بن ناخن پیدا آید علاج بزر
البنج و افیون بسرکه حل کرده طلا کنند و لعاب بزرقطونا بسرکه حل کرده طلا کردن نافع
بود خنگ مرهم خل بمالند و مرداسنگ با آب حل کرده بمالند اگر خشک باشد دایم
روغن تازه بمالند و اگر تر باشد گوگرد و سفیده بروغن تازه بیامیزند و بمالند و اگر
آدمی بزرگ باشد رگ زنند و مطبوخ سنا مکی و خیار شنبر و بنفشه و خرمای هندی و ترنجبین

بدهند

بدهند قوبا را علاج است که صمغ اللوز را بسرکه ترش بخیسانند و آن عضو را پاک
کنند و بمالند و جراحت کنند و دیگر بمالند جراحت کهنه شده را مرداسنگ بسرکه پخته کنند
خشک شود و روغن گل اضافه کنند و بدان موضع بمالند آتش سوخته در حال سفیده تخم
مرغ طلا کنند و سفیداب و مرداسنگ بسرکه طلا کنند و اگر زخم شده باشد مرهم
کافوری بکار دارند و پیه بط و مرغابی نیک است ریختن موی را ایارج فیقرا و مطبوخ افتیمون
و مسهلات بدهند و عاقرقرحا و فرفیون بزهره گاو سرشته طلا کنند و بار بر موی مالند
دراز کردن موی را آب چغندر و آب نخود بشویند و روغن مورد و روغن لادن بمالند
کلف فصد فرمایند و مسهل بدهند تخم ترب و شبت نیم کوفته در سرکه بخیسانند و آن موضع را
بو صله درشت بمالند چنانکه سرخ شود و بعد از آن دارو بمالند رنگ روی روشن کردن آرد
باقلا و آرد جو و آرد نخود و نشاسته و کثیرا و تخم ترب بکوبند و بپزند و از شراب تازه کنند
و در اول شب طلا کنند و در وقت صباح با آب گرم بشویند رنگ روی روشن شود بوی عرق
خوش کردن آرد صندل و آرد گل سرخ و آرد برگ مورد نرم سایند و در بن بغل بمالند
و غذای نیک بدهند و طعامهای بوی ناک ندهند و شراب ریحان و بوی عرق خوش کنند زرد
روی برافروزد را پشت طرقیدن را صمغ و آرد و مازو و پیه بط بکوبند و بر نهند نافع بود باب بیست و
پنجم اندر علاج زهرها هرگاه که گمان برند که چیزی زهرناک داده اند فی الحال آب نیمگرم و روغن
بهم آمیخته بخورند و قی کنند و دایم شیر تازه و روغن تازه بخورند تمت الکتاب

بعون الملک الوهاب بتاریخ شهر صفر المظفر من شهور
سنه ۱۲۰۷ الهجریه سرکار عظمت مدار رفعت کان
دولت نشان جلالت و شوکت توامان
عالیجاه رفیع جایگاه عمدة الخوانین

[illegible]

[illegible]

۱۷

[illegible] سنگ [illegible]
دوا آنکه [illegible]
[illegible]

[illegible]
دارو [illegible]
سنگ [illegible] در [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]

[illegible]

در بیان قواعد شامیه ... اول آنکه هرگاه [illegible] باشد هم در ادویه

دیگر هم شسته گلاب [illegible] در طرف جسمی [illegible] آنکه [illegible] باطرف شود هرگاه

در چشم [illegible] باشد و چشمی سرخی در شسته باشد با آب دهد با قوت [illegible] هم [illegible] باشد

و درد [illegible] گلاب [illegible] بار چشم [illegible] چند نوبت [illegible] دفع شود هرگاه

درد دندان باشد با زرد شده باشد هم در آب و قدری گلاب که [illegible] باشد

[illegible] اگر دندان پوچ شده باشد [illegible] باشد [illegible] دندان [illegible]

دفع شود هرگاه دندان زرد شده [illegible] در کنه [illegible] شود

و اگر [illegible] هر روز [illegible] آب و بقدر او گلاب [illegible] شود وازار

[illegible] دفع شود و اگر [illegible] باشد [illegible]

بر طرف شود هرگاه گوش درد [illegible] گلاب [illegible]

[illegible] گوش [illegible] بر طرف شود [illegible] باشد [illegible]

و قدری آب گرم [illegible] دفع شود هرگاه [illegible] باشد

[illegible] شود [illegible] گلاب با آب گرم [illegible]

[illegible] دفع شود و اگر [illegible] باشد

[illegible] دفع شود و اگر رحم [illegible] اول [illegible]

[illegible] شود [illegible] پانزده یوم [illegible] آب [illegible]

[illegible] باشد هر روز در حمام گردد [illegible]

17

بسم الله الرحمن الرحیم

تشخیص سابع در مداوای سموم و مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در منع تاثیر سموم و احتراز از آن دوم در مداوای مشترکه سموم سیم در مداوای سموم مشروبه چهارم در مداوای [illegible] ملدوغه

پنجم در بیان آنچه حشرات انسان را گزند فصل اول در مداوای منع تاثیر سموم و احتراز از آن

از جمله مجربات است چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند [illegible] اشک خشم گاو

کوهی که در تعبیر [illegible] میگردد و مسمی تریاک گاو کوهی است [illegible] کام

طفل بمالند در تمام حیات از سموم مشروبه و ملدوغه متنفر گردد و مستمر در اوقات

[illegible] هر [illegible] بر کامش بمالند و سه روز متوالی هر روز بقدر برنجی بیاشامد [illegible]

و این جلد [illegible] که [illegible] بقدر برنجی [illegible]

از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهد [illegible] مستمر [illegible] در هر [illegible]

[illegible] همین اثر دارد و این جمله [illegible] است که در اول [illegible]

و بعضی مخصوص بسم هوام دانسته از مطلق سموم و متفق علیه اطبا است که چون جز نیل بکشد

در شیر جوشانیده بنوشند در دفع سموم هیچ مجرّبی در اداء اثر [illegible] اما احتراز از سموم متوطر

آن است که از اطعمه و اشربه که باسم آلوده [illegible] که در مواضع مظنونه وجه هوام که از [illegible] احتیاط باید

و [illegible] از خشیده چیزی که مجهول الماهیه و غیر معروف باشد و [illegible] کردن چنانکه معلوم شد

هر چند که [illegible] در مواضع قریب [illegible] آن هوام [illegible] بخور [illegible] کاه کوهی و امثال

آن و [illegible] در ظرف مس [illegible] باشد و [illegible] که گرم [illegible] پوشیده باشند

که منفذی [illegible] بجا [illegible] المقدار [illegible] که سرد گردد و خوردن میوه تا بردن آن اکثر [illegible] آن

خصوصا [illegible] نمالد که اثر سموم در جمیع از جهه یکسان [illegible] چه باختلاف المزاج و معادن

و سموم مختلف [illegible] بعضی [illegible] چنانچه مشاهده شده که عقرب معادن

[illegible] و عقرب [illegible] هلاک گشت [illegible] شخص متضرر نشد [illegible] الم [illegible]

[illegible] از همین [illegible] است [illegible] آشتن [illegible] و طاوس [illegible]

و مرغ [illegible] و امثال که حشرات [illegible] لذعه بسیار [illegible] که [illegible] نافع است

[illegible] و مهره مار و خاک [illegible] که [illegible] از [illegible] مجموم [illegible]

از ضرورت است در منع [illegible] هوام [illegible] از مجربات [illegible]

[illegible] سموم [illegible] مقام [illegible] اکثر [illegible] درست [illegible] از [illegible]

[illegible] اول شربت [illegible] کامل خورد [illegible]

بخورد و از طعام [illegible] پرهیز کند و آب بخورد و حمام نرود و از [illegible] احتراز کند [illegible]

هر روز [illegible] آب گرم مخلوط [illegible] بخورد اما [illegible] آب [illegible] که [illegible]

[illegible] که نفع [illegible] که [illegible] اگر [illegible]

[illegible] کند [illegible]

صبح شام [illegible] آب با [illegible] مخلوط [illegible]

فصل سوم در دفع ضرر سموم

باید دانست که تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانی است
نرسیده باشد هلاک نمی‌گردد پس در جمیع سموم و شرب و ملدوغ مراعات دل باید نمود و تبرید سموم بسبب حرارت مفرطه محرق
و متعفن است باید که دفع مفرطه که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و بیهوشی و ثقل مفرط و غشی عارض
طاری گردد و صورت رعشه که از آتش مفرط روح حیوانی ... انقباض ... در بدن
مرتبه سمیه است پس ... در آن باشد ... الخاصیه ... کیفیه و کمیه ... با هر دو ...
بر ... نصف ... باید خوشبوی مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گل سرخ و امثال آن ...
تسکین ... عطره ... افراط ... شیر و سرطان نهری و آنچه در تمام آن ... نافع است
و تریاق فاروق و ... دفع جذب ... در تمام عضوی که از آن سموم ... است
چه از ... او ... اگر سم ... در ... و اگر ...
الغضو سعی کنند و ... در ... آب و ... روغن گل سرخ
و ... شراب ... کرده ... و امثال آن ...
کزبره ... که ... داده ... مثل ...
و ... و ... و امثال آن ... روغن ... و عسل ...
معجون ... و ... تکرار ...
و ... علامت ... قطع العضو ... اگر عضوی ممکن القطع باشد

مانند

۱۲۹

مانند ... اطراف ... کردن موضع ... است و ... سموم ...
که معلوم ... خواهد شد ... معلوم ...
کرده باید ... روغن گل سرخ یا روغن کاو و مطبوخ شبت و آب ... عسل ...
باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل ... آنچه ...
مفرط ... علامت حرارت سم است در این صورت روغن گل سرخ و روغن بنفشه و لعاب ...
و شربت ... و ... و ... آب ... و امثال آن ... نافع است
و ... موضع در ... صندل و کافور ... و ... کرده ...
علامت ... ظاهر گردد ... و ...
رخسار در این صورت ...
استعمال ... شیر ...
و اگر علامات ... ظاهر گردد ...
حقنه ...
باید نمود و اگر ...
کم ... آن ... اگر ...
اول ... باید ...

غشی و کور است بعمل آورند و اگر با سهال مفرط و بحسن باشند تر بیران بداد و ضماد ها بر بها کنند و بعد از آن

ادویه قلبیه و تریاقات مذکوره باید بدهند قابض و رب سیب و لیمو و دوغ و امثال این کرده و بعد از آن و دیگر

و هر گاه سم علاج به باشد بدستور که گذشت بعد از ستن موضع و حجامت و مکیدن از تریاقات مذکوره

بدهند و دو مثقال تخم باریج که مقشر کرده باشند و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و این دوا جهت سموم

و علاج جمیع سموم مشترک النفع است مغز گردکان سی مثقال نمک ترک سداب خشک از هر یک پنج مثقال و انجیر

مقشر ده مثقال را بجز کوبیده بقدر یک اجزا خمیر کنند و قدر شربتی ده درهم تریاق الطین که بدستور مشترک

النفع است با بن صفت است طین مختوم و اکر نباشد خاک عصر فی حمید خاک کرده و اسپاب شهای آن

حب الغار بر روغن گاو و حب بوران ادویه عسل سرشته و دو درهم از او بخورند و هر گاه علامات زیاد شود

خوان در سموم ظاهر شد فصد بغایت نافع است و در سایر ادویه مشترک النفع که سابقا مذکور شد فصل سیم

در علاج سموم مفرده که معروف باشند و درین فصل بیان علاج بعضی که اشهر مذکور میشود و غیر مشهور

استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید نمود و بحسب اعراض و علامات هر یک علاج از مشهورات عمل کرد به

اینکه اعلاج بطریق است بیش قدر حبه او در عرض دو ساعت مهلک است و از ادویه سریع الاثر است

اعراض او ... علامات او ورم زبان سیاه و دوار در دل ... آمدن حد و غشی ... اسهال

و علاج او قی مکرر است با مطبوخ تخم شلغم در روغن گاو و اگر یافت شود جگری ... از همه منفعت

و بعد از آن شربت در ... و زرد خالص است برای محمد بن زکریا و اکثر اطبا تریاق کبیر را فادزهر آورده اند

و دوا المسک ... درین باب اقوی از تریاق فاروق میباشد و قدر شربت او از یک درهم است

فرزان تا اسیل از لوازم شرب او بول الدم است و اعراض سرسام است و در غایت حرارت است و دوای

او بعد از قی شرب یک مثقال کافور با گلاب و ... و بعد از آن ترنج مرکرده و آب میوه های ترش و امثال آن

و سکنجبین ترش و آب خیار و کدو و کاسنی و ... شعیر و ... ماء الثعلب و امثال آن و ... ضماد های بارده

شل صندل و کافور و سبوس جو و گل ارمنی و آب خیار و کدو و کاسنی و امثال آن مراره النمر که زهره پلنگ

تا سه ساعت کشنده است ... و دوای او بدستور فرزان اسیل است و غیر آن

دانسته انه مراره الافعی که ... کشنده است ... بدستور آن ... روغن گردن الشعب

و شراب ... آب ترنج با قدری مشک ... و ادویه مشترک النفع که قبل ازین مذکور شد در جمیع

نافع مراره کلب الماء که زهره سگ آبی است ... کشنده است و تریاق او ... خرگوش است

و روغن گاو ... و ... دنباله گاو کوهی مورث غشی شده و ... و تریاق او بعد از

کردن با روغن گاو و آب ... و تریاقات مشترک النفع مذکوره ... و ...

که در یک روز چهار مرتبه و هر مرتبه یک مثقال بدهند عرق الدابه مورث درد روده و ... و خفقان

سیاه رو و بد بوی است و دوای او بعد از قی ... و العسل شرب ... روغن گاو ... است

که مکرر بنوشند و تریاق الطین مذکور ارنب بحری از سموم ... اگر بخورند مورث سل است و ... و عرق

او درد معده و ضیق النفس است و ... مفرط و عسر بول و عرق ... بوی ... الدم است و دوای او ... آب

و زبان و آب لعاب خطمی و سرطان نهری است و بعد از تسکین عوارض خوردن حب خرنوب و جبار و زعفران و کثیرا

و رب سوس و السوس و رب تمر هندی اطلاق **فرفیون** که شرط آنکه کلک نامند از سموم حاره و فلاها مانند

از عوارض آن حبس بحر رقی کردن با آب گرم و روغن گاو و سرخ و شربت شیره تخم خرفه و خیار و لعاب

و شربت و حبوب احتباس بول عکس و مطبوخ خطمی و حقنه بدان با عنب تخم برنج در احلیل و تغذیه

به روغن بادام و نان بمدت و بالوده و الحوخ خشک و هریره از آرد گندم و شکر و روغن بادام و مداوای خوردن

در فقه و حقنه بادمسو مذکور است و ربا و نافع مذکوره و دواء المسک و شربت لیمو و شربت و قرص به بهمان

بلادر و حب بلسان و نیز مثل آن موجب احتراق و جنون و وسواس و التهاب معده و تشنگی مفرط است و مداوای

آن شربت شیر و روغن و کشک جو ابها جرعه شیره تخمهای سرد و نیل و خرفه و استعمال روغن کدو و بعد از حب

کردن سر و تنعیم طفهای مرطوبه و بیهوده کردن در هر حال است **خوردن خون کار زدن کنبی و خون و شیر در معده**

موجب کرب و اضطراب شدید و غثیان عنیف و درد احشاء و عسر النفس و کرب او است و احتباس بول و طبع

و مداوای حقنه و شربت سرکه با خرما با سرکه و حلتیت و بوره و فلفل با سرکه بار رفع انجماد آن

و هر قسم مواد جایز نیست کرد و در شیر فاسد و جوارش عود و مصطکی و عسل بعد از آن

نبوت جا و حب سلاطین و امثال آن که از تریاق جاره مسهله موجب التهاب و غثیان و اطلاق و حبس است و مداوای

آن به روغن و اشیاء بارده فاطر است بعد از قی و معالجات کلیه مذکور شد مانند رب و غیرها و لعابها و رب

فانتهیه اما **اشیاء بارده قاتله مخدره مثل افیون و بزرالبنج و شوکران و لفاح و ماذریون و امثال آن** موجب

خارش

خارش آن و ظلمه بصر و سدر و دوار و سردی است و باد محبس و اعضا و سستی است و چون بحد عرق سرد

و خشکی اعضا و ثبات مفرط رسد علاج مزاله و مداوای آن قی کردن با ماء العسل و نمک و بوره و سکنجبین

و شراب شیره با حلتیت و دارچینی و فلفل و جند بیدستر و طبیخ با نخواه و نارجیل و تریاق کبیر

و حقنهای تند و سرکه با صعتر و افسنتین و روغن گل سرخ و شربت سیر و کردکان و مثل این مرض و دماغ

به دهنهای حاره مانند روغن نار دین و سوسن و استنشاق جند و حلتیت و فلفل و اگر مساوی افیون خورده خردل

و در رفع مضرت افیون از حجر بالسن و مداوای خوردن نان قطعهای کوفته در آب سیر بعد از قی

و شراب و شراب افسنتین کافی است و در مداوای فطر و کماه و امثال آن یا تنه های سرد و شده که در صبح

نمک ماند و بعد از قی معاجین حاره مثل فلافلی و کموفی و درزادند و صعتر و امثال آن مفید است **اما اشیاء مسدوده مقبله**

مانند مرداسنگ و اجرام معدن و مرکب و شنجرف و زیبق و امثال آن موجب احتباس طبیع و نفخ و شکم و مغص

و درد احشا و در بعضی بول الدم و در اکثر احتباس بول و ورم طحال و فرجه امعا و کاه هست که باعث اطلاق است

کرد و مداوای قی دیاد حرد اعقاب طبیخ حقنهات و نار دین مرکب کمونی و شراب لعاب ثابت و فع

و طبیخ انجیر و تخم کرفس و زوفا و افسنتین و زنجبیل و مسهلات و کرات آبهای حرب با برداد و در مرض مغول

و مقصد بعد از حقنه و تسهیل و شربت ماء العسل و مداوای سهج باید نمود **زرنیخ و آهک و زنجار و حمار و امثال آن**

موجب قرحه امعا و بخش و حسک و بوال الدم و در و معده و کافات که امعا بجوید و بیع شود

و مداوای آن بعد از قی خوردن جلاب و آب گرم و شربت طبیخ تخم کتان و خبازی و تخم مرو و تخم

و بدستور آب برنج و شیر و گوشت ... چرب و آنچه در [illegible] مذکور شده نافع است شوای مسموم
که گوشتهای پخته و کباب را در حین گرمی [illegible] بپوشانند که بخار او دفع نشده سرد گردد داخل آن باعث
سدر و دوار و تیره و بیهوشی میگردد و مداوای او قی و بعد از آن سکنجبین و سفرجل و شراب مقوی
معده و منع خواب و حمام لازم است و هرگاه باعث قی و غثیان شدید و اسهال مفرط گردد علاج
هیضه مبادرت کنند نشاسج و شب و نمک تلخ و شوره و امثال آن مورث سرفه شدید و علل [illegible] و سل
و مداوای آن بروغن بادام و شکر و لعاب بهدانه و شیر و امثال آنست سفیداب و جبسین و گچ و امثال آن
مورث قولنج قوی و خناق و خشکی دهان و برآمدن شکم است و مداوای آن شربت العسل است
خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغنها دائم و اسهال نمودن بدو دنگ محموده با جلاب و سایر مسهلات
و هرگاه منجر بسحج گرده بعلاج آن مبادرت نمایند و در جمیع سموم آنچه در کلیه آمده مذکور شد مراعات باید نمود و در هر یک
بهر جهتی که باشد بان جهت دفع باید کرد و از ابدان آن از عضو شریف بعضو خسیس شرط است فصل چهارم
در سموم ملذوعه و منهوشه و جراحات آلات مسمومه باید دانست که سموم حیوانات بدستور سموم مشروبه
قوی و ضعیف می‌باشند و قواعد مذکور شد و در بین معالجان بعضی از آنها که مشهوران [illegible] گردد ما غیر مذکور را
بان طریق مداوا نمایند حیات اقسام او بسیار است و مجموع آن از سه مرتبه بیرون نیستند
یا آنکه مهلت مداوا ندهد و یا ضعیف که قتال نباشد و یا قتال و مهلت دهند [illegible] و از اطعمه
تکلیف کرده اند و در قسم اول [illegible] در بلاد ترک [illegible] بسیاری [illegible] حشیش [illegible]

[illegible]

و سر [illegible] باریک و بران [illegible] و مسمی [illegible] و ناظر [illegible] گویند [illegible] حیوانی [illegible] که از
باشد و در [illegible] خائف اند و در حوالی [illegible] کیاه [illegible] رویند [illegible] آن [illegible]
[illegible] خشیده [illegible] او در عرض [illegible] ساعت هلاک [illegible] آن [illegible] دارو [illegible]
از [illegible] است و صفت آن در حرف الف مذکور شد و علامات گزیدن او آنست که [illegible]
۲۱۶ موضع او [illegible] و بعد از آن زرد [illegible] پس [illegible] در [illegible]
کلیه [illegible] و شربت [illegible] و روغن کهنه با عسل و سیر و شراب کهنه [illegible] در [illegible]
و شربت سائیده مهره مار و بستن آن بر موضع گزیده و [illegible] خرگوش و غیر آن که تازه [illegible]
تابت [illegible] و تخم [illegible] و بیخ [illegible] و بیخ کاشم [illegible] مرهم [illegible] و کرفس کوهی [illegible]
سرطان نهری [illegible] و این [illegible]
افیون ده درهم فلفل سه درهم و نصف [illegible] مرهم [illegible] یک [illegible]
[illegible] بقدر جوزی استعمال کند و خوردن آب [illegible]
حیات منعطفه و امثال آن و تنین و هر یک بالوان مختلف [illegible] و بزرگ و کوچک [illegible]
که [illegible] عظیم [illegible] از پنج ذرع [illegible] زیاده [illegible] ذرع [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] تغییر [illegible] بسیار [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] و علاج غیر [illegible] افعی است و علاج [illegible]

فروج جثه باید کرد و ضماد نمودن بیا در وج و بدستور بر صاحب لجامیه معقبه است عقارب
بفارسی کژدم نامند و اقسام می باشد و گویند نه قسم است و زبون ترین او سیاه و جراره
و اسلم او طیار است و گزیدن او باعث درد شدید و سردی اعضا و گزاز و اختلاط عقل
و انچه قتال باشد موجب خدر و غشی و عرق سرد و انطباق فکین و ورم عصب حقب
و درد مقعد و میرد و الم شریان گرد موجب غشی و اگر بر عصب باشد تشنج و اگر بر عروق موجب
خون و در نجا و نیف رگهاست و مداوای او بوجبی که در قواعد داده و به مشترک النفع
کلیه گذشت باید نمود و شرب شیر و ضماد آن و شراب کهنه در سه روز دینار و نیم و عاقرقرحا
و برگ سداب و پیاز عنصل و تخم بوته صحرائی و خاکشیر و بیخ حنظل و غاریقون و اسفید
و هزنرگ و تخم آن و جاوشیر و سطاریون که در اصفهان ملک عقرب نامند از مجربات
و ضماد او نهایت سکن درد و بدستور ضماد حنظه قولی پخته و طلای گوگرد با انابج و بدستور
عسل طلا و روغن گردکان همین اثر دارد و بعد روغن بیون گرم و تسکین درد
گزیدن عقرب سریع الاثر است عقرب جراره بسیار کوچک می باشد و دنباله را در عقب حرکت
می کشد و مانند سایر عقارب بلند نمی دارد و در روز اول چندان ضرر از او ظاهر نمی شود
و در روز دوم و سیم اعراض هولناک می رسد مثل غشی و خفقان و بول الدم و ورم زبان
و بحش عظیم و مداوای او بعد از مکیدن و داغ کردن موضع و شرب آب سیب ترش است

و مالیدن صبر و آب او و سوختن آن تریاق او است و قرص کافور و روغن و شیره تخم خرفه و امثال
آن با سکنجبین معتدل است و هرگاه باعث ورم گردد فصد کنند و در ورم زبان رگ زیر زبان
بگشایند و در احتباس طمث طبیخ حقنه و در بیخ امعاء و عن کلاسرخ بنوشند در باب عسکری ۲
قوی الاثر است و این معروف را از مجربات دانسته‌اند خشخاش خشک برگ درخت سیب
ترش کشنیز خشک بسویه قدر شربتش سه مثقال است و علاج موضع جراحت باید مداوای
کرد و حوالی او را بگل ارمنی و سرکه و صبر طلا کنند و تغذیه با آب غوره و جو و اسفاناخ و امثال
رتیلا و شبث و عنکبوت و اقسام رتیلا شش صنف است یکی پردار با پورجه و سیاه و نقاط
عنبیه مانند و یکی سرخ و یکی زرد و آن ذهبیه است بسیار زرد و بعضی مایل بزردی خاکی و زغب دارد مانند
پشم و یکی کوکبیه و در پشت او خطهای زرق و همه آن در شکل شبیه بعنکبوت اند و اعراض
رتیلا ورم موضع لسع او و درد معده و خارش بدن و اطلاق طبع است و در بعضی پیچیدن
و برآمدن شکم و عرق غرط و رعشه و درد سر و گزاز و بعد و سرفه و قی دائم و در بعضی
ورمی و خروج باد از مقعد و اضطراب عظیم و بسیار مهلک می باشد و مداوای او بدستور
استعمال ادویه مشترک النفع مذکوره است و انچه در عقرب بیان شده و بر موضع لسع و عنکبوت اسفنج را
است چه آب گرم باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی میگردد و باید بعد از تسکین موضع
با نمک بندند و معلول بنوعی که آن بسیار گرم باشد حمام دایم و تعرق باید نمود بغایت نافع است

و موضع گزیده را با خاکستر چوب انجیر و آهک و قلیا که با آب گرم سرشته باشد ضماد نمایند
و دو درهم شونیز بالخاصیه تریاق او است و جمیع ادویه که جهت عقرب نافع باشد در او
مؤثر است و برگ درخت خیار و جوز السرو و دارچینی و ثمره الطرفا و تخم شبت و حلبو
با شراب نافع است و این معجون جهت رتیلا و سایر هوام مجرب است **تریاق الرتیلا**
شونیز ده درهم دوقو و زیره کرمانی هر یک پنج درهم اصل جوز السرو سه درم سنبل الطیب
حب الغار زراوند مدحرج و دارچینی جنطیانا تخم پنجنکشت تخم کرفس تخم شبت از هر یک
دو درهم با عسل دو وزن ادویه سرشته شربتش تا سه مثقال است و شبث از نوع
عنکبوت و پایهای او دراز است و از گزیدن [illegible] به دستور عنکبوت درد معده و عسر بول
و حبس طبیعت و سردی دست و پا حادث میگردد و مداوای آن به دستور رتیلاست
قملة النسر از جمله هوام و به قدر قمل و از اصناف کنه است و به فارسی دده نا وار گویند
او خون از همه مسامات تراوش میکند مثل رگهای مقعد و بن دندان و از بینی و
و مجرای بول و رعاف و مداوای او مالیدن موضع نقا در زهر و صندل سرخ و آب کاهو
و حی العالم و طحلب و امثال آنست و شرب آنکه دو خیار و کاسنی و گل قرص و طین
مختوم و آنچه در سموم حاره مذکور شد **زنبور و مگس و مور پردار و پشه و امثال آن**
گزیدن همه اینها مانند سموم حاره است و تبرید در آن شرط است شربا و ضمادا و چون مگس را گزیده

نمره اول را بر موضع

نمره او را بر موضع گزیده مذکورات در دو ساعت ساکن کند و به دستور گل ارمنی با سرکه
و برگ بادروج و امثال آن ضماد کنند **سام ابرص و عظایه** به ضماد سوسمار است و نطلی محکم بالا
بند او از گزیدن اینها دندان ایشان در موضع گزیده میماند و معلوم که اخراج آن
نشود درد دائمی باشد و مداوای آن در آب گرم گذاشتن عضو و مالیدن آرد و روغن و خاکستر تا دندان
بیرون آید و بعد از آن خاکستر را با روغن خمیر کرده ببندند **سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه**
و انسانیکه از گزیدن او دیوانه شود و هر حیوانی و گویند الانسان و اثر از گزیدن حیوان دیوانه
و گاه است که تعبیه باشد سایر حیوانات دیوانه شوند و سگ و سایر حیوان دیوانه گزیده اول
روز بیمار مرض پیدا شود و بعد از آن درد و فکر فاسد و خوابهای بد و سواس و کلاک و کم کسی
و خلوت نشینی و خوف و غم و گریه عارض میگردد و از آب خوف میکند و چون
و آینه و امثال آن صورت حیوان در نظرش می آید و از آن آب نخورند و چون
قوی گردد باعث تشنج و گزار و ادرار منی و شهوت و گریختن از روشنی و چون
سبعی و فریاد کردن مانند سگ و حمله بر آشنا و بیگانه میکرد و متقدمین اطبا متفق
که بعد از خوف آب و از دیدن آن لرزیدن ممکن العلاج نیست و متاخرین آن
ان را قابل علاج میدانند مگر آنکه به نهایت مرتبه جنون رسیده باشد و اکثر البحران در
و نقصان چهل روز است و میشود که زیاده و کمتر از آن نیز باشد به حسب مزاج در باب المزاج

بعد از یک هفته و دو هفته و چهل روز خوف آب بهم رسد و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه
و بعضی یکسال و زیاده از آن نیز گفته اند و تجربه مجربین رسیده که گزیده او بار او با خطرات
و در سایر مخاطره کمتر اما علامت دیوانگی سگ یکی آنکه ترک منزل خود و پیرامون اهل آن خانه
بگردد و چیزی نمیخورد و از آب بگریزد و دیگر سرخی چشم و بیرون آوردن زبان
بسیار و گرفتگی [illegible] آواز و افتادگی گوش و برآمدگی پشت و کج کردن آن بطرفی که
حرکت بآن کند و حرکت بسستی و شبیه بحرکت مستان و حمله کردن بر همه چیز دیگر
گریختن سگان از او در حین ملاقات او عجز کردن ایشان اما علامت آزار زخم سگ غیر دیوانه
که حالت سگ مشتبه باشد و دیوانگی او مشتبه باشد باید پارچه نانی را بخون زخم آن آلوده آن شخص باشد
پیش سگ غیر دیوانه انداخت هرگاه نخورد علامت زخم سگ دیوانه است
و اگر تناول کند غیر دیوانه است و بدستور مغز گردکان را کوبیده یک شب بر زخم
بندند و هرگاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت کند علامت دیوانگی است
و اگر تناول کند و یکشبانروز هلاک نگردد غیر دیوانه خواهد بود العلاج اول موضع
زخم را حجامت کرده مبالغه در کشیدن و جذب سمیت و اخراج آن باید
نمود و تضمید بادویه [illegible] باید نمود که زخم سریع گشته بشود مثل پیاز و [illegible]
و چندی بحبه در روغن و سایر مراهم اکاله و اگر داغ کنند در دفع حرکت نمایند مبالغه

بعلی ساق فرن

لعابات نافع است اما بعد از سه روز بر نقطه ها ارده بسمت او سنبت ارکرده در معده
بر زخم حاد و شیر و اجرای حاد سم باید بست باید نظر و ان با بول انسان و ... ماکت
با سرکه و در برگ با روغن و تکرار بستن بر شیم ها ای نافع دانسته اند و در زمین و تحلیل تقویه ۲
اعضای رئیسه باید کوشید و معالجه او بدستور مالیخولیا و جنون باید نمود و از جماع و خوردن
ترشیها و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و تنقیه سودا بمنضج و مسهل مکرر
باید کرد و این دوا را جالینوس فرمود که بهر که داده شد خوف از آب نکرد و با عجب گردید
دواء السرطان سرطان زنده را در ظرف مس سرخ بقدری بر شیر باید کرد که تواند
سایند و ده جزو آنرا با جنطیانا یا پنج جزو دکند ر ... نرم سایده در ایام کم روز مسهل بدهند
باب سرد و دو درهم صبح و دو درهم شب بیاشامند و در تفریح و تطیب نشاط و
طبع سعی کنند و حقنه با ماء الشعیر و روغن کدو و آب برگ خرفه و لعاب بزر قطونا و امثال
آن بسیار مفید است و او را در ظرف لوله دار دهند که از آنه ندیدن آب و خوف
از پوست کفتار باشد از خوردن آن اجتناب میکند و در ابزن نشستن و بول کردن در آن
لعابات مفید است و از غذاهای گوشتها لطیف مثل مرغهای کوچک و بره و در عالم
فرنه در روغن کره و شیر آلوده و حلواهای نشاسته و امثال آن باید دلنمایند و شیر آدم و
باب بسیار مفید است و تدهین سر و دماغ بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع است

و خواب بسیار مفید است و خوردن آب بوده نهری روزی صد مثقال به دفعه از سه روز تا بهفت
از مجربات است و آب پیاز بدستور سه روز روزی صد مثقال به چهار دفعه بنوشند بعد از آن ابتدا
نیل از مجربات است و چون شمامه اگر بزرگی ملدوغ چنین باشد بتمامه کباب کرده بخورند و جری
نکند بالخاصیه مجرب است دانسته اند و بدستور کباب جگر سگ دیوانه که او را سگ گزیده باشد نافع
و بستن آن بر موضع جراحت بسیار نافع است و دواء الذراریح بالخاصیه نافع جمیع اطبا است
و از مجربات جمیع اطبا و چون ذراریح بنوشند احساس بول الدم می‌شود [illegible]
کوچک عوام را گمان می‌شود که بیماری سگ است **دواء الذراریح** ذراریح بزرگ فربه را
الا کلنک مانند سرو پا و بالها انداخته بگیرند و عدس مقشر نخود و فلفل و قرنفل و دار چینی
سنبل الطیب زعفران هر یک [illegible] جزو مجموع را سائیده با [illegible] هر روز دو دانگ
با گرم بنوشند **قسم دیگر** ذراریح را سر و بال و پا انداخته سه تا [illegible] در دوغ [illegible]
هر سه شبانه روز تجدید دوغ نموده پس خشک کنند و بعد از آن مثل او عدس مقشر سائیده
با [illegible] بقدر دو دانگ هر روز با آب گرم بنوشند **دوای زخم سباع و سگ غیر دیوانه**
و بوزینه و امثال آن پیاز و نمک و عسل را با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم بندند
پس مرهم [illegible] ضماد نمایند و مرهم زنبور [illegible] زخمهای که از [illegible] اعضا [illegible]
بدستور نافع است **مرهم اسود** [illegible] در روغن زیتون [illegible] استعمال کنند و موضع گزیده

اول با دویه

اول با دویه چند به استعمال نمایند مانند سرکه و خاکستر و پیاز و عسل و بعد از آن با سرکه
و نمک بشویند پس مرهم اسود معالجه کنند و بستن [illegible] پاره که دو نیم کرده با
بغایت جاذب زهر سگ و امثال او است و آرد باقلی با سرکه بدستور بغایت نافع است و جاذب
و جهت زخم دندان انسان نیز مفید است و [illegible] محرق و بدستور کنند با روغن زیتون
و حشرات جهت گزیدن آن نافع است و هر گاه موضع زخم حیوانات ورم کند طلای
مرداسنگ رافع است و مجرب [illegible] بعضی [illegible] است و گویند که اگر از
عرق و خاکستر [illegible] طبقه بر بالای [illegible] بگذارد و چون [illegible] مسلط گردد
بر [illegible] نمی چسبند و گزیدن او باعث درد [illegible] کردن حیوانات دیگر [illegible]
درد [illegible] بول گردد و مداوای او بستن [illegible] با سرکه و بدستور سیر [illegible]
و امثال آنست و اگر ورم [illegible] پوست انار شیرین را [illegible] ضماد نمایند **دوای زخم الات**
زهردار بدستور [illegible] سموم [illegible]
و اصل [illegible] آن ضماد جاذب سم است و [illegible]
شود و شرب تریاق کبیر [illegible]
و حجامت کردن آن و [illegible]
سلحفاة و امثال آن **فصل پنجم در بیان ادویه حشرات** [illegible] انواع

شاخ گوزن میسوزانند و بخور سم بز و گوگرد و موی انسان و زرنیخ و بنفل
و سکبینج و چوب انار و دفنه همین اثر دارد و ریختن آبیکه نوشادر در ان حل کرده
باشند و چون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک اوست و فرش کردن
برنجاسف بغایت ازموده است و طبیخ حسک بر موضعی پاشند مار بر [illegible] کند
و چون ریسمانرا از قطران آلوده بر دور خود حلقه کنند هوام داخل الحلقه نمیشوند
و از دارنده زمرد افعی گریزانست و چون چشم او بر زمرد افتد همان ساعت
چشمش از حدقه رفع میشود و آنچه در فصل احتراز سموم مذکور گردید با خود داشتن
هر یک از آن و بخار عنصل باعث اذیت جمیع حشراتست **عقرب** از دود گوگرد
و آنچه مار ازو گریزد در عقرب نیز موثر است و سوزانیدن چند ملخ در مکانی
باعث گریختن عقارب میگردد و چون چراغ بسیار کشن در جای گذارند حشرات
متوجه او میشوند و مکان بعید از چراغ محفوظ میماند و بدستور بخور زنکه مولف امان
الاخطار فی الاسفار ذکر نموده در گریزانیدن هوام و لیسه بعد ملیت زاج سفید
شونیز زیره سکبینج مقل چند سم بز بالسویه کوفته حبها سازند و در مکان [illegible] کنند
باشند المطبوخ بابونه و حنظل و اسپند و سیر و بخکشت بغایت موثر است
پشه طلای روغن بابلبو رفع اذیه پشه کند و مجربست و چون نوشادر و زرنیخ را با [illegible]

و چند روز در

و چند روز در مقابل بخور کنند منع تولد پشه کند و مجرب یافته ایم اند **کیک** باشند
طبیخ حسک را جهت کشتن کیک از مجربات دیده ام اند طبیخ حنظل و افسنتین و شونیز و کیک دار
و از جمله ادویه مشهوره است **قمل** طلا کردن مولود در روز ولادت با آب زیره باعث عدم
تکون شپش در تمامی عمر او گردد و چون بر جامه یا بدن مالند در ساعت رفع [illegible] از مجربات
ذباب چون صورت مگسی از زرنیخ و کندش بسازند یا چوده بدل کندش کنند و در جای بگذارند
مگس از ان مکان گریزان شود و طبیخ عروق سیاه کشنده اوست و چون زرنیخ را در شیر حل کنند
مگس از عبور بران هلاک گردد و بوی بخار عنصل کشنده اقسام مگس است و بدستور
از کافور و روغن زیتون و زرنیخ میگریزند **بق و ارضه** پاشیدن آب مطبوخ عرزهره در کشتن
کیک [illegible] و ارضه از مجربات **جعل** از آب شکوفه درخت خار و بخور [illegible]
جعل است **فاره** چون موشی را گرفته یا دنباله او بریده سر دهند جمیع موشان از خانه
او بر طرف میکنند و پوست دم او چون کنده سابر موشان میگریزند و بدستور از دود زاج
گریزانست و بخار عنصل کشنده اوست در کمیا **مورچه** از حلتیت میگریزد و از ریسمان آلوده بقطران
تجاوز نمیکند و چون شیرینی و مانند آن در مکانی گذارند در ظرف که آتش [illegible] ضبط نفس
کشیدن کند باد اینکه دست احدی بان نخورند مورچه گرد آن نگردد و از مجربات شمرده اند
و در جائیکه زرنیخ بخور کنند مورچه اگر عمده باشد بجائی نماند و از مجربات دیده ام و داشتن پیاز عنصل

موجب اهل سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است والله ولی التوفیق والمستعان
تشخیص پنجم در اوزان ادویه و آن مشتمل بر سه فصل است فصل اول در اوزان صغار
فصل دوم در اوزان کبار فصل سیم در تحویل بعضی اوزان به بعضی فصل اول در اوزان صغار
پوشیده نماند که نزد اطبا که هرچه کمتر از رطل باشد موسوم باوزان صغار و مافوق آن موسوم
بکبار است و کل عبارات این پیمانه‌ها باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف در هر یک از اوزان
مصطلحات ۲ صغار و کبار بحسب امکنه و ازمنه و اصطلاحات واقع شده و درین مقام هر یک بحسب تجربه
حکما و فقها و لغات اعتبار داشته اشاره بآن میشود و باید دانست که حبه و طسوج
و قیراط و دانگ بحسب درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزای درهم که ارزه
از وزن درهم کمتر از اجزای مثقال است و نزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضه که
در مقدار مساوی ذهب داشته باشد وزن سبع زیاده بر وزن فضه میباشد و اکثر
اساطین اطبا برآنند که قدر درهم در زمان قدیم و جدید مختلف بوده بخلاف مثقال
که در اختلاف آن قلیل میباشد و اختلاف هر یک در محل خود ذکر میکنند و کوچکتر ازین ارزه
که نگاشتی برنج باشند مراد از وزن ده دانه اول مرتبه است شعیره ده ارزه است
حبه از درهم عبارت از سدس ثمن است که یکجزو از چهل و هشت جزو درهم باشد و از مثقال
عبارت از دو شعیره است که چهار ارزه باشد طسوج از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم

که ده ارزه باشد

که ده ارزه باشد قیراط از درهم سه طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم
که بیست ارزه باشد دانق که فارسی دانگ گویند و آن از درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد
و از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهل ارزه باشد نمس دو قیراط مثقال است نواه دو دانگ مثقال است
و نزد بعضی پنج درهم فضی است غرا یعنی معجمه از یک دانگ و نیم تا دو دانگ است غرمی یعنی جهله
هفت اوقیه است ارمشامیه نزد بعضی یک قیراط و نیم است و نزد برخی سه قیراط و یک حبه خرنوب
از مطلق او مراد یک قیراط است خرنوب شامیه چهار حبه فضی است و سه حبه ذهبی باقلاه از مطلق او
و از باقلای یونانیه مراد نیم درهم است باقلای اسکندریه نه قیراط است باقلای مصریه چهل و چهار حبه
است که یک درهم باشد اوبولوس نزد بعضی یک دانگ مثقال است و نزد بعضی یک دانگ درهم
و نوخا ابن سرابیون گوید سه قیراط است اکسوافن از مطلق او مراد شش قیراط است
و هر گاه در روغن مذکور گردد مراد شانزده درهم است و از شراب هجده مثقال است
و نیم و از عسل سه وقیه و ربع و ثمن وقیه درخمی نزد اکثر یک مثقال است و نزد قلیل یک درهم
معرب از یونانی است جوزه از مطلق او مراد نه درخمی است جوزه بنطیقیه یک مثقال است
جوزه ملکیه بنطیقیه شش درخمی است بندقه یک درهم است و نزد بعضی یک مثقال است ملعقه در ادویه
یک مثقال است و در عسل چهار مثقال است ساموناليسن چهار مثقال و نیم اوثیقوس در ادویه
قیاساوادون هفت مثقال اند فلجیادین بقول ویسقوریدوس یک درخمی و نیم است

براد ر مانند ملعقه از عسل چهار مثقال است و از ادویه یک مثقال براد ر صغیر یکدرهم است
جرجیر بجیم و راء مهمله در ثلث مثقال است و نزد بعضی یک ثلث جامای صغیر بجای حاء مهمله
دو مثقال است جامای کبیر سه مثقال است حمیه سه درهم است حزمه بجای حاء مهمله و زای
معجمه قریب شش مثقال است و گویند قدر چیزی است که کف دست را مملو سازد حزنا بجای
معجمه یک دانگ و نیم مثقال است دینار یک مثقال و ثلث است کف شش مثقال است
و از اقبضه گویند بمنیا به ربع اوقیه است دستجو دو مثقال و نیم است اوقیه که دو قیه
نامند هفت مثقال و نیم است استار چهار مثقال و نیم است و در دبیلی چهار
مثقال و مجدی گوید حذاق اطبا چهار مثقال دانسته اند تا طل و نطل دو استار
و نزد مجدی دو دو قیه و در مفتاح الطب هفت مثقال سکرجه از سطلی او مراد اکر
و چهار دانگ است سکرجه کبیره نه اوقیه است سکرجه صغیره سه اوقیه است صدفه بوزن سکرجه
کبیره است طوله سه مثقال و نیم و سه قیراط است لسطون کبیر سه اوقیه است لسطون بوزن خوزه
ملکیه است که شش درخمی باشد فوانطوس از زد عن دوازده درخمی است و از استرا
یکاوقیه و نیم درخمی و ثلث آن درهم تام در قدیم است دراهیم بوده و در زمان جدید
شش دانگی است که دوازده قیراط فضی باشد و بطسوج مست و چهار و بحبه چهل
حبه است و آن نود و شش شعیره و یکصد و نود و دوازده می شود درهم فضی که از

درهم طبی مراد از آن عبارت است از چهار دانگ و نیم مثقال صغیر مثقال صیرفی عبارت از درهم هست
تام جدید است مثقال طبی یکدرهم فضی و سه سبع درهم است و آن شش دانگی است
که نود و چهل ارزه باشد و صد و بیست شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط
مثقال شرعی عبارت از درهم فضی طبی است که چهار دانگ و نیم باشد و آن موافق وزن
دو حبی از مثقال است درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است فضل درهم از آن کمتر
رطل مراد از مطلق رطل بغدادی است که نود مثقال شرعی و یکصد و بیست و هشت درهم
و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه باشد و ابن سراینو گوید که رطل عسل نسبت به رطل شراب
بقدر ربع زیاده است و نسبت به روغن بقدر نصف و رطل شراب نسبت به روغن بقدر سبع زیاده
است و رطل یکصد مثقال و یکصد و بیست مثقال است من از مطلق او مراد دو رطل است
که بوزن نخست یکصد و هشتاد مثقال باشد و بوزن فضه دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم است
من ملکی یکصد و شصت مثقال است من رومی اوقیه است که صد و پنجاه مثقال باشد من مصری
و اسطار لیقی شانزده اوقیه است که یکصد و بیست و هشت مثقال باشد من اسکندرانی سی اوقیه است من قطری
بیست و دو اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یکصد و هشتاد مثقال است قسط در کتاب شاهر مذکور است که از
روغن هیجده اوقیه و از شراب هشتاد رطل و از عسل یکصد و شصت رطل قسط رومی
صد و پنجاه مثقال است قسط الطبیعی یکصد و سی و پنج مثقال است جوهن شش قسط است بقسط رومی

که هفتصد مثقال باشد **دورق انطالیقی** هشت **جومین** که هفت هزار و دویست مثقال باشد **دورق مطلق**
بیست رطل است **اناب** از عسل ۱۲ رطل و نیم است و از روغن یکمن و نیم **قوطولی** هفت اوقیه است
ابریق دو من است و نزد بعضی ۱۲ رطل است **طالیقون** صد و بیست و پنج رطل است **جره**
بیست و چهار قسط است و نزد اسرائیل چهل و هشت قسط **جره صغیره** چهار قسط است
جره انطالیقی چهل و هشت قسط است **جورق** و **جوسقا** هر یک ۱۲ رطل است **قفیز** پیمانه ایست
که بیست و پنج من باشد و گویند هشت و چهار کیلجه است **کیلجه** یکمن و هفت ثمن من است **اردبل** سی و دو من
کسیله شش صد درهم و کسری است **مثریه** کیش استار و ربع است **مکوک** سه کیلجه است
قنطار یکهزار و دویست اوقیه است و گویند ملء از طلا است که پوست گاو از آن پر شود
پیمانه ایست بوزن دو رطل و ربع که دو رطل و دو مثقال و نیم باشد **صاع** چهار مد است
و هر رطل نیم رطل است **اما در ولایت عجم مشهور است** در دستورات گاهی بر جو
بشود بلکه من شاهی است و آن یکهزار و دویست مثقال است و من تبریزی ششصد مثقال است **سیر** در
اول چهار ان پانزده مثقال است **و سیر** عبارت است از شانزده یکمن است **و پنجاه** عبارت از ثمن یکمن
و پانزده نصف سیر است و آن را در اصفهان دهسیار گویند **فصل سیم** در تحویل اوزان
بعضی ببعضی **تحویل درهم بمثقال** طریق آنست که از درهم نصف و خمس را جمع نمایند و آنقدر
ما قبل است مثلا اگر خواستیم دانسته شود پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف که بیست و پنج است

بر آن

که بیست و پنج است و خمس آن ده مجموع سی و پنج پس دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است **تحویل**
مثقال بدرهم بر عدد دراهم چون سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد مثلا اگر
خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس می افزاییم هجده را که سه سبع
است بر عدد مثقال مذکور و میدانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است طریق تحویل
درهم با وزن مثقال باید بحبه درآورد و ثمن آنرا انداخت پس آنچه بماند حساب مثقال خواهد بود
مثلا اگر کسی پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید بحبه حساب نمود و آن
سی و دو حبه محسوب میگردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال میماند
و آن نیم قیراط و حبه از مثقال است تحویل اوزان مثقال با دو وزن درهم چون بدستور مذکور
بحبه در آرند و بر آن سبع آن افزایند مجموع الحاصل درهم خواهد بود مثلا اگر کسی
پرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید بحبه درآورد و آن سی
حبه و نیم میشود و چون سبع آن که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش حبه
درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است **قسم اول از دستور العمل جامع موسوم**
بتحفة المومنین در بیان اعمالیکه متعلق است بادویه مفرده و آن مشتمل بر پنج طریق **طریق**
اول در ادویه مخصوصه **طریق دویم** در بیان دستور بعضی از ادویه مثل جوز
جینی و عشبه و مانند آن **طریق سیم** در کرهن عرقها و ادهان و ما یتعلق بها **طریق چهارم**

در بیان بیاض کل حکمت و شنجرف و سایر ادویه مفسرده [معمول] و انچه بان تعلق دارد

طریق پنجم در اعمال غریبه و اصول کلیه صناعت **طریق اول** در بد ابرا دو معروده [و آن] مشتمل بر پنج فصل **فصل اول** در دستور احراق **فصل دوم** در تشویه و تجمیص و تقلیه **فصل سیم** در غسل ادویه **فصل چهارم** در بیان اتحاد بعضی از ادویه **فصل پنجم** در بیان اصطلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوصه و حفظ بعضی از آن **فصل اول** در دستور احراق بعضی از ادویه معینه باید دانست که احراق بجهة انتقال طبیعت است پس اگر جسم بنهجی باشد که اعراض مرکبه حسیه را اصلا ترک نکند هر اینه مستمر الطبع خواهد بود و اگر متعارف کنند پس اگر سخیف الجسم و متخلل باشد بسبب احراق منسلب گردد و متکید دار احراق کم بحد رمادیه رسید بالکلیه حد تش زایل میگردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلل باشد از برودت میل بحرارت مینماید و احتیاج باحراق یا بجهة کسر حدت الحرارت مثل زاج یا بجهة تلطیف اوست مثل نمک و یا بجهة رفع سمیه است مثل افعی یا بجهة رفع احرای غریبه است مثل بوره و یا بجهة تلطیف تقویه و تسدید اوست منافذ است و یا بجهة شدت نفوذ و در احراق اشیا شرط است که هر جنس مختلف را با هم [نسوزند] مثل نمک و بوره و احجار را مبالغه در احراق نباید بدون نباتات و حیوانات و صمغ و صبر [اذنی احراق کافیست] و هرگاه مطلب تزید جسم محرق باشند باید بعد از احراق از ا

والابدون

[متخلل]

والابدون تصول استعمال نمود و تکلیس مشتق از کلس است [کلس] [تکلیس] و آن اسم آهک است که بیع التسحق است پس اجسام صلبی که قابل سحق نباشند و بسبب احراق مانند آهک قابل سحق گردد او را مکلس گویند پس تکلیس اعم از آنست که باحراق باشد یا بغیر [تکلیس] [بینو] [دیگر]

احراق زرنیخ باید زرنیخ را بقدر نخود ریزه کرده در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی در سر کوزه کنده بگذارند که بخار بیرون رود و در آتش گذارند تا آنکه دود سیاه برطرف گشته سفید نماید پس از آتش بردارند **احراق زاج** [زردی] بعد از آنکه زاج را نرم صلایه کرده باشند در کوزه نوی مطین بطین الحکمه کرده با در [بوطه] گذاشته سر او را مستحکم نموده در آتش تند چندان گذارند که سوخته و رنگش سرخ گردد

احراق مسد و مرجان و گهر یا دامثال آن هر یک را بقدر باقلای ریزه کرده در کوزه [مطین] بگل حکمت گذاشته و یک شب در تنور و یا در تنور حامی داده روز دیگر بردارند **احراق عقیق و یاقوت و یشب و احجار صلبه** هر یک را بقدر نخود [ریزه] کرده در سفال نو یا بوطه گذارند ورودی او را بسفال یا بوطه دیگر پوشانیده سوراخی جهة اخراج بخار گذارند و در آتش گذارند بعد از سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند دیگر ر همین عمل کنند تا بحد برسد که نرم زود از هم ریزد **احراق قلعی و سرب** بعد از آنکه رصاصین را بسیار پهن و [صفحه] باریک کرده باشند بر بالای هم چیده بر روی هر صفحه قدری گوگرد بپاشند و قدر گوگرد با شش

[نوشته]

و مقدار گوگرد باید بازای هر صد مثقال نحاس یک زیاده نباشد پس آتش ملتهب کرده با پاره آهنی
برهم زنند تا خاکستر شده جزوی از سرب و قلعی نماند و از بخار او احتراز باشند که باعث
غشی و هلاک میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده‌اند احراق صدف و شبح و مرجان
در ظرف مطین کرده در تنور بگذارند تا سفید گردد و از سیم بحجر گردد شود
احراق نمک باید بکار شویند و خشک کرده در دیگی گذاشته چندان آتش دهند که از
جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک را بحجر گرفته در آتش چندان گذارند که خمیر شود
بدستور خوب احراق فولاد و آهن و مس اهلیله و بلیله و املج را با لیمو بجوشانند و آن را
در ظرف مس کرده و بر روی آتش گرم بگذارند و فولاد و آهن و امثال او را صفحهای بسیار
باریک کرده در آتش سرخ نموده در آب اهلیله جات فرو برند تا بیست و یکبار و هرچه
ثقل آن در ته آب نشیند برداشته استعمال کنند و در احراق آهن بجای آب اهلیلجات
بول گاو باید کرد و اگر اشیا مذکوره سرب و قلعی را بدستور مذکور چند دفعه در آب اهلیلجات
و چند بار دیگر در بول گاو تصفیه نمایند بهتر است احراق نقره باید نقره را سوهان کرده ریزه
و با آب نمک در ظرف آهنی با آتش تند سوزانیده و هر گاه خوب سوخته نشود قدری گوگرد
بر او بپاشند و بسوزانند و گویند چون نقره را در بوطه گذارند قلعی در آتش بگذارند
میرسد که سائیده شده و تکلیس آن بطریق حکمای هند آنست که چند بار صفایح قرص نقره بگوگرد و اوراق و تکلیس ۲

دیم کرد

و سرکه آلوده با آتش تابند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوطه سفیداب قلعی آلوده بگذارند
پس سوهان در ظرف آهنی و با نمک آب بسیار بجوشانند تا نمک آب تحلیل رود
پس قدری گوگرد پاشیده برهم زنند تا مکلس گردد تکلیس طلا طریق حکمای هند که بکار
نخاول مکلس میکنند چند بار سرب را گداخته در آب نوشادر بحجر صاف نمایند و طلای
مغشوش را چند دفعه گداخته در آن آب بحجر پس صفحها باریک کرده بزاج سیاه و سرکه
آغشته در آتش گذاشته با نمک آب بشویند و با ربع او سرب سوهان کرده در بوطه
مرداسنگ آلوده بگذارند پس با ثلث او زیبق در ظرف چینی یا برنج بسیار بسایند
و بر روی آتش گذاشته برهم زنند تا زیبق از او مفارقت کند انگاه بر روی سنگ
بحدی بسایند که چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند بر روی آب بایستد و صد بار جمع
احجار و فلزات جهت تناول نمودن همین مرتبه است و کمتر از این مرتبه جایز نیست که نفعی
نخواهد بود و ضرر مظنون است طریق دیگر که از سایر طرق بهتر و بعد از غسل چیزی دیگر نمانند
که سوهان تناول نمود و بعضی از صناع است آب آهک و آب قلی و آب نمک الطعام
بحجر علحده صاف کنند و هر یک را علحده بجوشانند تا منعقد گردد پس ایک جزو منعقد
و نیم جزو از نمک و نیم جزو قلی منعقد و بحجر و شش براده کرده را با یکدیگر بسیار بسایند و بعد
برنج ۲ طرف برنج بر روی آتش سحق کنند بعد از آنکه خوب گرم شده باشد و سحق یافته را چند

نمناک بگذارند تا قدری نم بردارد پس به تنور نشویه و سحق کنند و باز بجای نمناک نهاده
نمایند تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوطه کرده بجد آتش دهند که بوطه سرخ شود پس بعد از
سرد شدن و باب گرم کم بجوشانند و بشویند تا سایر اجزا از شمس زایل گردد و آن
وقت خشک کرده سحق و استعمال نمایند و حقیر را مظنون آنست که اگر در حین شستن به
و سحق تنقیه بعرق کوکرد نمایند سریع الاثر گردد احراق توده در سفال کرده
بر روی آتش گذارند تا بپزد احراق اقلیمیا در کوزه مطین کرده یکشب در تنور یا در تون
گذارند احراق خبث الحدید ریم آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه
تطفیه کرده پس خشک کرده سحق نمایند احراق سرمه سنگ سرمه را صلابه نموده
با کتیره خمیر کرده بر روی آتش چندان بگذارند که شعله در آن ظرف شود تکلیس
پوست تخم مرغ و زبد البحر و جنسین پوست تخم مرغ را [illegible] بشویند و پرده ها [illegible]
جدا کنند و نرم کوبیده در کوزه مطین کرده در کوره کوزه گری و امثال آن چندان بگذارند
که مانند آهک سفید گردد و کف دریا و سنگ [illegible] و امثال اینها از اجزا احراق این
دو [illegible] مگر آنکه محتاج شستن با آب گرم [illegible] بشویند و پوست تخم مرغ که جوجه برآورده
باشند [illegible] احراق ابریشم و پشم و موی بعد از ریزه کردن
بمقراض در ظرف سفال یا آهن کرده بر روی آتش گذاشته چندان بر هم زنند که قابل

سحق گردد و پشم و موی هم را بشرطی که نشسته باشند [illegible] کرده آنگاه ریزه کنند
احراق عود باید عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در آتش گذاشت که زغال گردد
احراق پوست کدو و حشیش و زرد بدستور ابریشم است هرگاه خواهند که خاکستر [illegible] او را
استعمال نمایند بیشتر باید آتش داد تا خاکستر گردد احراق سلحفات سنگ پشت را [illegible] احشای او
بیرون کرده در کوزه مطین جا داده چندان در تنور بگذارند که سفید گردد احراق خطاطیف بجای
پرستو را بعد از ذبح از مو و احشا پاک کرده در کوزه مطین [illegible] نموده در تون بگذارند
که بسوزد احراق عقرب عقرب را که علامت [illegible] و ضعیف [illegible] در شیشه مطین
یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل تون یا تنور بگذارند احراق ارنب جهه سنگ
مثانه بدستور احراق خطاف احراق خز که جهه [illegible] معمول است [illegible] زنده
در کوزه مطین کرده در تون یا تنور چندان بگذارند اصلا رطوبت [illegible] نماند و قابل [illegible] نماید
گردد احراق سرطان سرطان [illegible] را سر و پا جدا کرده احشا را اخراج کرده [illegible]
تا با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند و با آب صاف مغسول نموده در کوزه مطین [illegible]
در تون معتدل بگذارند که خاکستر گردد و علامت [illegible] آنست که چون
بر پشت او سوزنی فرو برند رطوبت [illegible] ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف [illegible]
قلعی در [illegible] آفتاب [illegible] باشد [illegible] باید [illegible]

احراق سرطان بحری بدستور است احراق قطران جهت سوختن در قدح مطین بطین الحکمه
کرده چندان در آتش بگذارند که نصف شود پس بچوب بید آغشته در هوا بگذارند
تا خشک گردد والا بار اعاده آتش کنند احراق زجاج بلور و فلسلی در چهار چند
و شیره صاف را بر روی کفگیر آهنی که آغشته بروی آتش بدارند تا سرخ شود در آب
قلی ریزند و دیگر بر همین عمل کنند تا شیشه ریزه ریزه شده از تنور را جای کفگیر داخل آتش شود
و اگر بردن کفگیر بیرون آب قلی فرو ریزند بحدیکه ریزه نرم شود خوب است فصل دوم در تشویه
تشویه و تحمیص و تقلیه اگرچه الفاظ مذکوره مترادف یکدیگرند اما چنین مفهوم میگردد
که اکثر آنچه که بخمیر یا گل گرفته و یا در جوف چیزی گذاشته در آتش دفن کنند او را
تشویه گویند و هرچه بروغن و امثال آن یا تنهایی زیاده برشته کنند تقلیه نامند
و آنچه اندک آتش دهند و یا در ظرف گرم کرده او را بو دهند تحمیص گویند تشویه
انیسون و نمک و ثمر الطرفا و امثال آن چه نبات و غیرها باید بخمیر العسل برشته
در آن برشته نمک را بگل حکمه گرفته در تنور معتدل گذارند تشویه اسقیل پیاز عنصل را
بخمیر گرفته در تنور بر بالای آجری گذارند تا خمیر برشته شود تشویه سقمونیا مجوف را در جوف
به دیب یا در پوست تخم مرغ کرده امثال آن کرده باشند و اگر متعذر باشد تنهایی گذاشته
و بخمیر گرفته بر روی آجری در آتش نهند تا سقمونیا جوشیده مشوی گردد تشویه جیپال که بلغه

هندی اسم حب الملوک است و طریق حکماء هند بعد از مقشر کردن آن
و بیرون آوردن پرده درون قدری گل سرخ و کتیرا یا لسوره بر بیع او اضافه نموده در
سینه لته را بخمیر بگیرند و بدستور در آتش تشویه نمایند و بکتیرا نباید استعمال نمود
تشویه ابرزدن با شیر الاغ یا دختر خمیر نموده بر شاخهای چوب گز تازه آلوده در تنور معتدل
بیاویزند تا خشک شود و اگر بار دیگر سائیده با سفیده تخم مرغ برشته با چوب گز تشویه
نمایند با عنب الثعلب میگردد تدبیر تشمیزج جهت ادویه عین و جراحات چشمک را در کیسه کرده با شیر
الاغ و اندکی کشنیز خشک و دو از یا نه در آب بجوشانند تا پخته شود پس از آن او را
مقشر کنند و اگر در جوف پیاز بدستور سقمونیا مشوی نمایند باعث زیادتی قوت و
تحلیل او میگردد تقلیه بلیله جهت سفوفات و غیرها دانه او را بیرون کرده بکوبند تا
بجوشانند تا اجزا جذب نماید پس بروغن زیتون چرب نموده برشته کنند
و احتیاط نمایند که نسوزد تقلیه عفص او را باید چندان برشته کنند که نازک
شود و بلوط و غیرها را بقدری که رنگ آن تغیر یابد تحمیص بزر در وادویه جهت قبض
عبارت از بو دادن آنچیز است باید ظرف سفال یا سنگ را در آتش چون
گرم کرده از سر آتش برداشته دوای مخصوص را در آن ظرف کرده بر هم زنند
بحدیکه رایحه انتشار شود فصل سیم در غسل ادویه که فضول عبارت از آن

و غسل جهت بر دهست با تعدیل با تنظیف یا رفع حرارت ملتهبه باشد له اشیاء مجرده غسل ادویه
حجریه مانند یاقوت و شادنج و شبه احجار مانند راسخت و اقلیمیا و شنجرف و امثال آن
باید اینها را بسیار نرم سابیده در هاون و امثال آن کرده آب در ریخته با سنگی
بر هم زدن تا هر چه مثل غبار باشد با آب مخلوط گشته آهسته در ظرف دیگر ریخت
و دردی را باز سابیده و بدستور آب داخل کرد تا مجموع مثل غبار شده با آب مخلوط شده
در ظرف دیگر رود و بعد از آن روی ظرف را پوشانیده تا غبار داخل نشود و ته
نشین کرد پس ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند **غسل لک** رنگ لاک را از
چوب و خاشاک پاک کرده بسابند در بوته و آذخر را جوشانیده از آب آن اندک اندک داخل
لاک بود در حین سابیدن کرده از ولا بیرون کنند و هر چه ماند بدستور باید کوبید
سابیده همان عمل کنند و هر چه از ولا که بسته در آب ته نشین شده باشد خشک نموده
استعمال کنند **غسل موم و ادهان و در صفت** و امثال آن که در آتش گداخته شود باید چند بار
گداخت و در ابصاف ملایم ریخت تا کدورت آن ته نشین کرده و آنچه بر روی
آب بسته بردارند و چون خواهند که روغن بنگرج و کهنه که طعم آن تند شده باشد
تازه کنند و از انظریه گویند باید روغن را در ظرفی کرده با یخ چندان بر هم زنند
که یخ آب شود پس آن روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر دارد و اهر گاه یخ و گلاب هر دو با هم باشند

انوی است **غسل صبر** سنبل الطیب و عسل قصب الذریره عود و بلسان و دارچینی سازج
و مصطکی حب بلسان و سلیخه و بسباسه و فقاع اذخر تنج اذخر جوز بوا هر یک سه مثقال
نیکوب کرده در ده رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده یک رطل صبر را
نرم سابیده با آب مذبور از ولایه رانند و ثفل او را جدا کرده هر چه در آب باشند
خشک نموده استعمال کنند و بعضی آسمنین بقدر ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند
هر گاه صبر را بدستور اقلیمیا مکرر بشویند رفع حرارت او بالکلیه میشود **غسل الطیان**
هر گلی را اگر خواهند در آب بقدر یکه او را بپوشاند جنبانیده پس بر هم
از کرباس بگذرانند و ته نشین را خشک نمایند **غسل توزه** آهک را در ظرفی
کرده بر او ریخته بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین شود پس ابصاف از ریخته تا هفت بار بکند
آب بکنند آنگاه خشک نمایند **غسل مرداسنج** جهت امراض حاره مرداسنگ را
با مثل او نمک نرم سابیده بمقدار آب بر رو بریزند که چهار انگشت بر روی آید
بالا بستند و هر روز سه بار بر هم زنند تا یک هفته پس بجدید آب کنند بدستور هر هفته
تا چهل ایام بگذارند بعد از ان خشک کرده استعمال نمایند **غسل نشیج** روغن گنجد را
با آب نمک بسیار بهم زده با آتش نرم بجوشانند پس از آن نمک جدا کرده با آب صاف
بسیار بر هم زده بجوشانند و ابرا از و جدا کنند **غسل سویق آرد جو** و امثال آن را

که خواهند در معده ریش نشود و نفع او زایل گردد باید اجوشان برو بریزند و بگذارند
تا برآید پس آب در تخته بردارند **غسل لاجورد** جهة اودیه عین و کتابت و نقاشی اما جهة
اودیه عین بدستور احجار کافیست و بجهة آشامیدن منفعتی من شرط اند بلکه باعث
ضعف عمل میدانند اما جهة کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سائیده و نیم کوفته آمده
با آب باز دلموده خوشانیده اندک روغن زیتون اضافه کرده و بدستور احجار غسل داد
دیگر را اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل غبار گردد و بار دیگر نیز بشویند **فصل چهارم**
در بیان اتخاذ و عمل آوردن بعضی از ادویه **گرفتن دم الاسد** که بسبب شدت تاثیر طریق
در علاج سنگ مثانه کرده باین اسم نامیده اند بز بزرگیکه چهار ساله باشد در فصلی که اول
رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نموده خون اول و اخر او را گذاشته خون وسط آن را
در دیک و ظرف سنگ گرفته و گذاشته تا منجمد گردد پس ریزه کرده
بر پارچه پاکی بگذارند و روی او را از غبار بپوشند مثل حریر و در آفتاب خشک کنند
و قدر یک مثقال او را با آب کرفس کوهی و یا با شراب و امثال آن استعمال نمایند هر که صرف
سنگ بهمرسد نفع عظیم آن معلوم است **تدبیر ذراریح** که بترکی الاکلنک و بلغة کمان
ارسین بلغة اصفهانیست باید چند عدد او را زنده در کوزه که سر کوزه را
بسته معکوس بر بالای بخار سرکه که با آتش جوش بیاید نگاه دارند تا در آن گشته شده و برورده گردد آنگاه بسائیده استعمال نمایند

تدبیر سلاجه که آن بول بز کوهیست که در مسکن او جمع میشود باید او را در ظرفی گود کرده
از آب خارخسک و بول گاو بمقدار بریزند که او را بپوشاند و در آفتاب بگذارند تا آب تمام گرم کرده
دست مالیده صاف او را در ظرفی کنند و هر روز در آفتاب بگذارند تا مانند
عسل غلیظ گردد **اتخاذ ماء الزجاج** زجاج شامی ساده و فلفل را بالسویه در بوته که اخگر میرود کنند
آنچه مانند کف بر روی او باشد بر دارند **عمل عود مطرا** که بتطریه گویند عود قمار را ریزه کرده
در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود
و بعد از آن مشک و عنبر و اشنه نرم سائیده عود را با آنچه با زعفران آغشته کنند
تا خشک گردد **اتخاذ لبن شیرم** هر گاه تازه او بهم رسد که شیر از آن گرفته
بدستور سایر یتوعات باید پوست تازه او را بشویند و یا خشک او را در آب گرم
بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا آب غلیظ و سرخ گردد پس آب او را جلا کرده
خشک نمایند **اتخاذ دخان الکندر** بجهة رویانیدن موی مژگان و سایر ادخنه
کندر را و دوده باید با رها کنند و امثال آنها را در زیر فتیله چراغ برده گذاشته فتیله را
و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن معکوس نصب کنند و هر دوده که در آن جمع گردد
بردارند و بدستور تخم کتان و امثال او را بسوزانند و دوده بگیرند یا آنکه روغن
آنها را با فتیله سوخته دوده ها را جمع و ضبط نمایند **اتخاذ سرکه هندی** که بلغت هند کانجی مانند

برنج شسته را بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز در آفتاب
یا در زیر بار تریش نهند و بهمین طریق از شیره جو یا سرکه میتوان کرد
اتخاذ رب بلیله در رب و امثال آن که قدر آنکه فعل آن زیاده‌تر گو کنند باید بلیله و امثال او را
کوبیده در آب گرم خیسانیده و بعد از سه روز افشرده صاف او را در سایه خشک نموده
و ما دامیکه در جرم او طعمی باشد باز با آب گرم تازه خیسانیده و به دستور صاف کرده تا طعمی
در جرم آن نماند دستور محلول کردن طلق باید در آتش سرخ کرده در آب مصطفی نموده تا بکوبند
تا ریزه شود پس در کیسه کرباس محکمی کرده نمک ریزه با قدر قندی اضافه نمایند
و لیکن با قوت تمام مالیده در آب گرم یا آب طبیخ باقلا بیفشارند تا مثل خمیر آن
را در آتش کنند آنگاه ته نشین او را خشک کرده استعمال نمایند دستور حل طلق باید طلق را
سوراخ کرده مثل انبوبه جوف او را خالی نموده و از طلق محلول مملو ساخته دهن انبوبه را
به پاره‌ای تر مسدود کنند و در زیر سرگین تازه سه روز گذارند پس محلول او را البته
مشاهده نمایند اتخاذ رب بنفشه جهة اصلاح بیوست افیون و غیره افعال باید اجزای بنفشه
تازه او را در سایه خشک کنند و به دستور هرگاه تازه او نباشد بنفشه خشک را خیسانیده
چنانچه مذکور شد آب او را خشک کنند و همچنین است اتخاذ رب گل سرخ و امثال آن
و این از بصر فاحقیر است و در مراتب عمل و آثار و قلة مقدار رب است

فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه

ادویه و حفظ بعضی از آن اصلاح دوائی بعد از آنکه دانه او را بیرون کرده باشند در بادام یا قدری از روغن گو شسته
و امثال او مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند و با این دستور اصلاح مجموع ادویه دار
چسبنده و هرگاه بادام او را ترکیب کنند مغزها داشته باشند یا مغزها بکوبند و بهتر آن
مغزها جهة دبق مغز دانه سفید الحجر است اصلاح بلادر باید بلادر را قطع نموده و با آب
گرم او را بیفشارند تا عسل از او جدا شود و بار و روغن گردکان یا روغن گاو چرب کنند
و استعمال کنند و در دواء آتشیه و غیره که پوست بلادر داخل میشود باید جهة اخراج
عسل آن مبالغه نمود دست را با روغن گردکان چرب کنند تا دست را جراحت نکند
اصلاح مازریون تازه بزرگ ورق او را دو شبانه روز در سرکه خیسانیده سرکه را
تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از آن با آب شسته در سایه خشک کنند و در حین استعمال
در سحق باید کرد و با کتیرا و روغن بادام شیرین استعمال نمایند اصلاح شبرم باید او را
یک شبانه روز در شیر خیسانیده در عرض آن سه بار شیر را تغییر داده خشک نموده
و هرگاه جهة اورام و سدد احشاء و اخراج صفرا و اسهال بلغم و کلف استعمال نمایند
بعد از بر آوردن از شیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب [illegible] بر آن
بخیسانند و خشک کنند و با قوابض صرف استعمال او جایز نیست اصلاح ادویه
جهة نشاط مانند بنج شیشی و [illegible] و امثال آن که در غایت [illegible]

باید بعد از مطلوب کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده دیگر رنجبد بشر نمود
بس خشک کرده در روغن بادام در روغن تخم کدو و روغن پسته بلکه عنبر و اگر در درد
انجیر حار باشد در روغنها بارده و باد را در روغنهای جایز بهم ورده کنند و با مغزها
مناسبه مخلوط نمایند طریق دیگر که معمول حقیر است و بمقابله مشاهده نموده است که
ادویه ملطفه را بعد از انکه دو سه روز در آب یا در عرقها مناسبه خیسانیده باشند
بجوشانند و اب را از جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسیده در معجون‌ها
بادبر کشند و هر گاه در حبوب استعمال کنند باید با بعضی از ادویه ان که
از جوشیدن رفع قوت ان نگردد بجوشانند تا همه ابهاها جذب کند انگاه
با سایر ادویه سرشته حب بسازند زهره حیوانات که تازه باید با مجمل قطع و مجرای دستور حفظ ۳
از احتیاط محکم ببندد و در شیشه که عسل او را بپوشاند الم خشه کاهرات
دستور حفظ بعضی مغزها که متعفن نگردد باید بعمل چند روز اندام خشک و بعد از ان
شسته خشک کرد و در لته که بحده در سایه خشک اید نکند و بدستور هر گاه
در ظرف فلعی ضبط کند متعفن نمیگردد دستور حفظ بعضی ادویه بعضی را با ابا هم
جمع باید نمود تا موجب بقای ادبا شد مثل کافور و بلده و فلفل و برادده با هن یا
و تخم مرغ را با نمک و ساذج با زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود

و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاره را
در شیشه ضبط کنند یا در ظرف برنج و مجموع اوراق و تنها و کلها را از جای از منال
و افتاب بند در باید داشت و ظرف قلعی جهه روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه
بهتر است طریق دوم در دستور استعمال بعضی از ادویه طریق استعمال حب
وان حب چند بن نیخت بالتعریق و در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظه
مستعملست دیگر بطریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق و بمقابله است و در تهیج
مزاجی مضر نیست و دیگر نقوع و حلو و صفوف ادویه و هر یک مذکور میشود
مخفی نماند که انچه بتجربه رسیده است دوا معرفی در پیچ با منفع حوب
چینی مشاهده نکشته چه حقیر بدیده که قسمی از اقسام او موافق حال از احوال
بناشد و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات نهج مناسب
العلت خواهد بود چه بخاد مخرور المزاج را تعریق و استعمال شیر تنها داد و بیره حاره
مضر است و میرود را بر بدو کثرت اب با قلة مقدار چینی و صاحب سده را احتیاج
جرم ان و نخوردن نمک از دو جهه پسندیده نیست چه ترک عادة غیر مضاد
و اعتیاد غیر معتاد مثل شیرینی داد و بیره حاره با فراط را لازم دارد پس اگر امراض
مزمنه باشد ترک نمک اولی است و الا تقلیل باید نمود اما دستور استعمال او با
ین ۳

ضالست که بعد از تنقیه بدن هر روز شش مثقال تا ده مثقال آنرا بسیار
بارنگ ورق کرده با یکمن و نیم بوزن شاه آب که هزار و ششصد مثقال باشد
در دیگ سنگ یا سفال یا مس سفید کرده قلعی کرده دهن آن را بخمیر گرفته باشند
باتش نرم بجوشانند تا به نصف رسد پس بر روی کرسی گذاشته اطراف آنجا
پوشیده دیگ را در زیر کرسی دهن بگشایند تا بخار او به بدن برسد
و محل تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث غشی و خفقان و کرب نگردد
سه پیاله از آب او همانوقت بهمان گرمی بنوشند پس خود را بلباس بخوابانند
استراحت کنند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود
و مجموع آب چینی را در عرض شبانه روز صرف کنند بعضی گرم با نبات
و بی نبات و قدری را سرد بجای آب و قدری را طعام با او طبخ نمایند و باید
اصلا آب در مدت خوردن چینی میل نکنند و بعد از فراغ چند روز
باید عرق بیدمشک و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بادیان بحسب مزاجی
بنوشند و قبل از یکهفته البته آب نباید خورد و بحمام نباید رفت و در اثنای
خوردن چینی اگر ضرورتی حمام جایز است بشرط سرعت خروج و هر چند
ایام نخوردن آب زیاده باشد بهتر است و در تعریق مراعات بنیه و حالات شرط است

بعضی را هر روز جایز است و بعضی را وقتی دون وقتی و هر گاه علت در عضوی بوده
شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را به بخار چینی بدارند و چون خواهند که معلوم
کنند که آب بنصف رسیده است یا نه باید تغیه در وسط سرپوش دیگ کرده
بخمیر مسدود کنند و نصف آن مقدار را با چوب چینی در دیگ ریخته چوب باریک را
اندازه گرفته موضع اندازه را علامت کرده بعد از آن نصف دیگر را بریزند و بعد از
جوشیدن بقدر یکه بوقت امتحان رسد آن چوب را از ثقبه سرپوش فرو برده ملاحظه
موضع علامت نموده از رطوبت و عدم رطوبت مشخص سازند در تحریر رسیده که چون
یکمن شاه هیمه خشک بقدر چراغی بسوزانند آب بنصف میرسد و باید هر روز
چوب چینی را از لا و در مطبوخ سابق ادبال کرده هر چه مضمحل شده در روز
بسیار سیاه گشته باشد اضافه چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوه آن گردد
و بعضی فرموده اند که باید یکبار جوشانیده آنرا هر روز خشک کرده بدستور سابق
جوشانیده بنوشند و باعتقاد حقیر اینست اگر بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند
و بجای آب و عرق چندی بنوشند در بعضی امراض مستحکمه نفاخ نافع و بهتر
از گلاب و سایر عرقیات و مدت پرهیز اقل آن یکماه و اکثر یکسال دو سال و متوسط
شش ماه باید و در ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سوای روغن و از جمیع مشتهیات

شرب بانکه کم بجوشانند تا آب بیشتر بماند و نوشش کمتر باشد و این قاعده عظیمیست جهة توافق

امزجه **دستور نقوع چینی** که جهة محرور المزاج و خفقان و ناقهین و تقویت اعضا و قوی

هشت مثقال ۳ — و امزجه اطفال نافعست و در فصل گرمی هوا موافق چوب چینی از یک مثقال تا

باید سوهان نموده در ظرفهای مناسبه و ادویه موافقه شبانه روز در سیر آب و امثال آن

خیسانیده و گلاب بر هم زده پس صاف نموده بنوشند هرگاه جهة خفقان حار و امزجه و امراض حاره

باشد با صندل سفید و کشنیز خشک و گل سرخ بالسویه بقدر چینی در گلاب یا عرق

نیلوفر یا عرق بید مشک و عرق گاوزبان از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال

و بادرنجبویه ۴ — بخیسانند و هرگاه جهة مبرود المزاج باشد با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال آن در عرق

دارچینی و عرق بهار و عرق اذخر و مانند آن باید خیسانند و با اشربه مناسبه

در هر امر بنوشند و همچنین هرگاه جهة علاج عضوی دهند با دواهای مناسبه آن عضو

بخیسانند و هر چه بعد از مرور زمان صاف کرده باشند جرم او در آب یا عرق مناسب

بقدر ضرورت خیسانیده بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چینی جهة

اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از چهار مثقال تا شش مثقال

دستور استعمال حلوای چینی چوب چینی را از نافه کدر رانیده و با نبات یا شکر سرخ

و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد دارچینی و زرنباد

و سبزها و میوه‌های تازه لازمست و شیرینی بافراط نیز خوب نیست و تا چهل روز جماع

نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب بفرط نیز بغایت مضرت است

و آنچه بخاطر فاتر میرسد آنست که پرهیزها باید موافق علت و مزاج باشد چه

محرور المزاج را شربت انار و بعضی از بقول باید داد و در تشنیهای خفیف داده

و اصلا ضرری مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات

استعمال آن مبرود المزاج را فصل بهار و محرور را اوسط پاییز است و دیگر

خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد **دستور آشامیدن**

چینی بطریق قهوه جوشانیدن او بموجبی که مذکور شد و مقدار او تا هفت مثقال

کافیست و آب او تا هفتصد مثقال که بنصف رسد و یا تا پنج چهاریک تبرزد

میریزانند و شروط بدستوریست که مذکور شد از نخوردن آب و رفتن حمام

و کردن جماع و امثال آن و درین دستور اصلا ضرری در هیچ مزاج مظنون

نمیگردد و مابقی مقدار او کثرت آن و قلت و زیاد آب بحسب هر مزاج

متفاوتست و کلی باید در ایام شرب او آب اصلا نخورند پس اگر آب

زیاده میل شود زیاده باید کرد و اگر کم خواهش کنند همه را زیاده بسوزانند

تا آب کمتر از نصف بماند و نوشش قوی‌تر گردد و اگر مطلب کمی قوت دلکش

و تخم فرنجمشک و اشالان قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی
زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او صاحب شده اختیار را مضر است و نفعی
که در چینی منصور است با آب او است و انسب است که قدری معتد به اورا
ادرا کوبیده سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب دهند و در معاجین
عسل آمیخته را با آب او بقوام آورده جرم او را استعمال نمایند و حقیر مشاهده
نموده که جمعی بجهة نفع عاجل از جرم او استعمال نموده بقدری منتفع شده اند اما
از احداث سده غافل و بعد از مدتی به اشکال آن رسیده اند و سفوف او جهة
رطوبت معده و اسهال بلغمی نافعست دستور آشامیدن عشبه در تشخیص اشتباه شده اند کرد
که عشبه اثار یاسمین بریست و چون مغز لی آن قوی‌تر لهذا آشامیدن آن انفعست
درین زمان بطریق مخصوص متعارف شده است و یاسمین بری این چنانکی بلاد
بز همین اثر دارد اما آن در مرتبه بیست موافق بارد المزاج و مرطوبین و امراض
بارده نافع و بمحرور مضر است و طریق استعمال آنکه هر روز پنج مثقال آنرا
بقدر جوی ریزه کرده با گلاب و عرق بید مشک و عرق بادیانه هر یک
نود مثقال یکشب خیسانیده بطریق چوب چینی بجوشانند تا آب به ثلث رسد
پس صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات گرم کرده بنوشند

دوازده

دوازده روز بهمین نهج بیاشامند و بعضی زیاده ازین تجویز کرده اند و پرهیز بدستوریست
که در چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل را به بخار او بدارند نافع است و تنقیه
قبل از شروع از لوازم است و بعضی مجموع نصف مثقال او را جوشانیده هفت روز
در عرض دوازده روز مینوشند و بعضی قدر سه روز را یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده
سه حصه کرده سه روز مینوشند و حقیر را مظنون است که موجب فساد آن گردد
و هر روز جوشانیدن را که سه روز خیسانیده باشند بهتر میدانند و موافق قاعده کلیه
حکمای سلف است دستور تنقیه در قسم ثالث دستورات در باب مطبوخات مذکور شده و قواعد
کلیه مجملا در آن باب مسطور است دستور آشامیدن فادزهر باید در دو ماه اول بهار
خورده شود و اول مرزان بز جایز است و تنقیه بمسهلات و منضجات لازم است
و چند روز باید نخود آب خورد و بعد آن غذای لطیف اکتفا نمود و در روزیکه خوردن آن ناشتا دل
بنمایند باید معده ممتلی نباشد و در سال اول یک دانگ فا در هر حبوبا با ادویه که مذکور
بشود حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدر شربت نبات باید مشک
و هر سال قدری اضافه نمایند تا قدر او بیک مثقال و نیم رسد و بعضی تا دو مثقال را جایز
داشته اند و هر سال بقدر یکدانگ و در مرطوب المزاج زیاد کنند و قبل از
چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید خورد و دو روز

ابایشانند ۳

قبل و بلهفه بعد از خوردن آن از جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه و عمّا اثر شیرها
و شیر تنها اجتناب نمایند و آسایش و تفریح را لازم دانند و فادزهر و مروارید سلّای
ناسفته سماق بسایند و باین نسخه حب بسازند طباشیر مروارید هر یک نیم مثقال
عود قماری دو دانگ صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ مصطکی یک دانگ
عنبر اشهب مشک هر یک نیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد با
قوام آورده ببرشته در جعفر اول استنکه فادزهر را با معاجین مناسب
ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تناول نمایند و شرب مقدار کثیری در دفعه واحده
باعث احتراق مفرط اخلاط دانند والله اعلم بالصواب دستور استعمال ماء الجبن
جهت مواد محترقه سوداوی و حدت صفرا تنقیه کرده و تفتیح مراره و سده و اسهال
نمودن مواد محترقه و ترطیب اعضا در امراض مذکور مستعمل است بر سرخ زاغ
چشم را که از دلادت ادیلیا و گذشته باشند تعلیف با سقاناج و گاهو و شاهتره
و خبازی و فصیل و بقول بارده کرده هر روز صد و هشتاد مثقال شیر او را
که بر رطل باشد در دیگ پاکی جوشانیده در اثنای جوشیدن پونزده مثقال
سکنجبین ساده و یک مثقال سرکه در آن ریخته با چوب انجیر که پوست از آن باز کرده
باشند بر هم زنند تا شیر بریده شود آنگاه از بیز صاف نموده شب در جایی بگذارند

که تا شبنم بر وی نشیند روز دیگر نود مثقال صاف او را با سکنجبین افتیمونی از ده مثقال تا نوزده
مثقال مخلوط کرده سه حصه کرده نیم گرم سه دفعه بنوشند و فاصله میان هر دفعه
نیم ساعت باید تا یک ساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نمایند و سفوف
سودا که در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز بعد از استعمال
نمایند در رفع سدد و امراض صفراوی با ادویه مناسبه آن و بعد از هر سه چهار روز
از حبوب مسهله موافقه بنوشند و روز مسهل و روز قبل نخود آب و در ایام
قیمه شوربا و شله پلاو و امثال آن تناول نمایند و بعضی از اطبا دستور این کرده‌اند که بعد
از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک جوشانیده کف گرفته استعمال نمایند و بجهت
نشستن شب باید گذاشت و دستور اول بهتر است و سکنجبین افتیمونی در باب
اشربه مذکور است و هر گاه جهت امراض سوداوی و سدد استعمال کنند بجای سکنجبین
افتیمونی سکنجبین بزوری معتدله و بارده باید کرد و اجتناب از ترشیها و غذاهای غلیظ
و منجمد و حلویات و ترشیهای شدید الحموضه لازمست و هر گاه ترطیب محض
مقصود باشد شیر را با پنیر مایه دلمه ترتیب داده آب او را بعد از جوشانیدن
با اشربه موافقه بنوشند و هر گاه شیر بزیهم رسد شیر گاو و بز جایز دانسته‌اند
و هر گاه افتیمون را با نمر هندی بالسویه در ماء الجبن خیسانده بنوشند در اسهال سودا بعد از یک ساعت

دستور پاشامیدن شیر شتر و شیر الاغ در تشخیص و تشخیصات در طب ذکر اللبن مجملا مذکور شده و شیر شتر

در استسقا زقی و طبلی با بول او و نفعات نافع و مسهل برد آب و منفتح سده جگر

و سپرز و دافع ضیق النفس بارده است و نزد جمعی چاره آن نیز بعد بلیت و چون

با قرصها و اشربه بارده و معتدله بنوشند اول ربع رطل با نبات ممزوج در روز

ده درهم اضافه نمایند تا بحدیکه طبع گران نباید زیاده کنند تا انجا در اکثر رطل

کرده بدو رطل رسد و هر گاه طبع محتبس باشد تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد

و ما دامیکه بول صاحب امراض بقدر شیر زیاده از آن دفع شود و زرد

گردد اطلاق فرماید و در آروغ طعم شیر ظاهر گردد در معده ترش نشود علامت

عدم تجبن است و چون تجبن ظاهر گردد ترک باید کرد و جهة رفع تجبن دو دانگ

سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتصار غذا در ان باب او کنند و غذا دیگر در اثنا نخورد

بهتر است و اگر اطلاق زیاد کند و باعث ضعف شود بگرد زیر بوشند دو دو

کند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک قابض و امثال آن

اضافه نمایند و تغلیف شتر بجهة تبرید کاسنی و ارد و جو و مثل دکشوث و امثال

آن نمایند و بجهة تسخین فاقلی که شور باشند و کنگر نامند و در سنه و کرفس و رازیانه

و شبت و مانند آن دستور پاشامیدن آب شاهتره هر گاه جهة مواد که اد باشند

باسکنجبین

باسکنجبین افیمونی و حبوب موافقه آن بنوشند و جهة تنقیح و تصفیه خون

باسکنجبین بزوری و ساده و شربت عناب و امثال آن استعمال کنند

و ترنجبین و شیر خشت و فلوس خیار شنبر و گلقند آفتابی و مربای بنفشه

بحسب حاجت در هر صورتی اضافه کنند شاهتره را باید کوبیده صاف نمایند آب او را

و با قدری پوست هلیله زرد جهة رفع سپرز بگیرند کف اشتر نیز روز دیگر صاف

بقدر سی مثقال تا شصت و پنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب

مذکوره مسهله را قبل از دو ساعت میل کنند و اگر خواهند اجرای

مسهله را مثل هلیلجات و افتیمون و تربد و غاریقون و امثال آن در آب

او جوشانیده صاف نموده بنوشند و غذا نخود آب و آش جو با شکر یا بامر بحسب

حاجت تناول نمایند دستور پاشامیدن آب کاسنی جهة تبهای مواد صفراوی و تفتیح

سده جگر و عروق باید بدستور شاهتره آب کاسنی گرفته جوشانیده کف او را

کم میکند و شب گذاشته روز دیگر صاف او را از چهل و پنج مثقال تا هفتاد مثقال

با ترنجبین و شیر خشت و اشربه مناسبه بیاشامید و بجهة تنقیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری

و ساده و بجهة اخراج صفرا ادویه مسهله مثل هلیلجات اضافه کنند و صاحب

سعال را آب کاسنی مضر است و هر گاه برگ کاسنی تازه بهم رسد و نیز

مطلب باشد پوست بیخ تازه او را مثل خیار چنبر ریزه کرده تا پنج مثقال او را در عرق کاسنی
و امثال او خیسانیده با ادویه مذکوره بنوشند و چون آب کاسنی تازه را جوشانیده باشند
کف گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند جهت تب ربع که از احتراق صفرا باشد
مجربست دستور شاهیدن آب کاسنی: که معمول قدماست و جهت مواد بلغمی و صفراوی
و سوداوی و جلای سواد و تفتیح سدد و تقویت معده و الانتقباض نافع دانسته اند و بهتر از
آب کاسنی و آب شاهتره در مواد مرکبه است و صاحب تحفه در این نافع
و حقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده و آب او را گرفته تا نشسته
روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال او را با خمیر الشکر بنوشند دستور شاهیدن
آب کدو جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و رطوبت مزاج و دفع
عطش نافعست کدو را بخمیر آرد جو گرفته شب در تنور با نون بگذارند و روز دیگر
ته کدو را سوراخ کرده افشرده آب او را بگیرند و از چهل و پنج مثقال تا صد مثقال با دو
بارتنگ و شیرخشت و فلوس خیار شنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی و ملحات
و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند و از جهت لطافت چون در امزجه که صفرای محترقه
بسیار غالب باشد مستحیل بصفرا است گردد بنا علیه در آنجا مزاج را بکیفیات و دیگر
در شربتها استعمال باید نمود دستور شاهیدن آب خیار که در منافع مانند کدو است و مستحیل بصفرا

انه

نشود خیار تازه را بدستور آب کدو بعمل آورند و آب خیار رسیده زرد در شیر
شده را تا هفتاد مثقال جهت اطفای حرارت خون و صفرا تنهایی و با شکر و اشربه
مناسبه بنوشند و جهت استعمال نمودن با ادویه مناسبه آن دستور شاهیدن کشوث
که در اصفهان متعارفست و قسمی از اقسام شربت دینار و سرکه و از آن قسمی
از سکنجبین بزوریست و جهت تقویت معده و جگر و رحم و دفع استسقاء و جهت سدد
احشا و تبهای مرکبه نعابت نافعست و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی
که حقیر نیز تجربه نموده تحریر می‌یابد پوست بیخ رازیانه انیسون تخم کاسنی
بیخ کاسنی رازیانه تخم خیار تخم خیار زه که بلغت اصفهانی تخم گلوبند نامند تخم
کشوث گل کشوث تخم خربزه گرمک از هر یک سه مثقال بغیر تخم کشوث
و گل کشوث سایر اجزا را نیمکوب کرده در آب بخیسانند و روز دیگر جوشانیده
آب او را با شکر نه مثقال بقوام آرند و هر روز تا ده مثقال او را با شیره
تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند و هر دو سه یوم بعد از مسهل موافق علة
خصوصا حبوب مسهله تناول فرمایند و در ایام شرب این شربت و چند یوم
بعد از آن از برنج و نان احتماء را واجب دانند و هرگاه جهت مبرود المزاج باشد
تخم کرفس سه مثقال اضافه اجزا کنند و با شیره رازیانه و امثال آن بنوشند

وهرگاه با شکر ترتیب دهند اجزاء او را در نیم مثقال شکر و صد و هشتاد مثقال
جوشانیده بجوشانند تا ثلث یا سدس باشد بقوام آورند و هرگاه با قرصهای
مناسبه استعمال نمایند اسرع الفایده است طریق قسیم در ادهان و عرقها و روغنها
و دستور گرفتن عرق گوگرد که اهل صناعت باو احتیاج دارند در غایت حرارت و حدت است
و مفرح اعضا و شدید النفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جهت ضرورت دیدن مرطوبین نافع
و در تحلیل و تلطیف فلزات قوی الاثر است قندیل شیشه دراز گردن بصورت
که چراغدان محاذی لب او باشد معکوس نصب نمایند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند
که قطر او زیاده از قطر قندیل باشد تا هر عرقی که از لب قندیل چکد در آن ظرف رود و دهن
باید چینی یا مزجج باشد و قندیل را اندک بمنحرف بیاویزند تا از یک طرف آن عرق بچکد
و در چراغدان بجای پیه گوگرد فارسی یا گوگرد شفاف ریزند و بر افروزند تا دود گوگرد
در قندیل پیچیده مستحیل بعرق گردد و می‌باید شعله او بیرون قندیل نرسد و بوی گوگرد
در چراغدان کنند که منطفی نگردد و از هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج
داخل قندیل نشود و قندیل را اصلا حرکت نباید داد و ما بین پایه چراغدان و ظرف
تخته او چیز باید گذاشت که پایه او بعرق ملاقات ننماید مثل سنگ و قطعات شیشه
و نعلبکی چینی که معکوس گذارند و هرگاه قندیل بهم رسد که از چینی است بهتر میتوان تعبیه نمود

داگر قندیل

۱:۶۵

واگر قندیل ضخامت بلند اشتعال شعله بیارد بیرون او را بگل حکمت باید گرفت و چون
عرق مجتمع مخلوط بدود مخلوط میگردد هرگاه خواهند که رفع سیاهی او شود عرق مزبور را
در قدح کوچکی موافق مقدار عرق که ثلث و ربع او را مملو سازد باید گرد و انبیق را
مستحکم نمود بآتش خاکستر دار بسیار نرم تقطیر کنند و این از نصرفات حقیر است دستور گرفتن
عرقیکه مسمی است بماء الحیوة و از مخترعات حقیر است و در جمیع منافع بهتر از شراب
و سکرین چه در ترکیب آن مراعات بلیغ شده که مانند شراب تغذیه و تقویت
باه و تقویت اعضاء رئیسه و قوه هاضمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوة
تریاقیه باشد و مفتح و مفرح و مدر و جالی و ملطف و منوم و مشتهی و مسکن عطش با تحاف
صیه در جمیع امزجه است و بجز اده و یبوست مزاج ابدا نیست و در رفع علل اکثر اعضا
معتدل و قوی الاثر است و بر دانایان امزجه و خواص ادویه و قدر شناسان
مقدار شراب با جزای آن و حسن ترکیب و مستخرجان ارواح لطیفه عقاقیر کثیفه
از اجسام و دانایان مصطلحات شریفه ترتیب اثار مذکوره آن مخفی نخواهد بود
سنجد زرد که هر یک دو من شاه بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر و صندل سفید
رنده کرده گل سرخ و گل گاوزبان با در نجبویه راز یانه و دارچینی کبابه و سعد کوفته
طبلاق گویند بهار نارنج گل سنجد هر یک صد و ده مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد

نارنجک شیرازی والابرک و پوست نارنج سیصد مثقال جوز بوا مو کوبیده
والا کوبیده هر یک هفتاد و پنج مثقال بکوب کرده اضافه نمایند سوا برگ نارنج
روزی که عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود مع علف اینها از چهل مثقال تا هفتاد
مثقال و مجموع آب تا شش من باید تا آنچه زود که راجوشانده تا ترش و متعفن
نشود پس در خمی کرده هر روز مکرر بهم زنند تا مایع جوشیدن آن کرده و در هوای
گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای سرد تا ده یوم و هر چند کم آب تر باشد بهتر می شود
پس به دستور گلاب عرق بکشند و اگر عنبر در دهن بخیر بندند بهتر است و در دهن
این عرق در غایت خوبی و عطریه مشاهده شده و چون بعد از عرق کشیدن ثقل او را
با کمی و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم با اضافه پوست ترنج یا نارنج یا برگ
نارنج یا نارنجک بقدر نیم عرق بکشند همان آثار و منفعت است عرق چوب چینی من بار دیگر
جهة تقویت اعضاء و قوتها و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظه قاعده کلیه آن است که او را
با دو مثل او از مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه و گل سرخ و دارچینی در گلاب
و امثال آن سه روز در هفت مثل مجموع خیسانیده عرق بکشند و ثقل او را
یکروز در عرق رازیانه و بهار نارنج بخیسانند و به دستور تقطیر نمایند و عرق
رازیانه و بهار چهار مقابل ثقل باشد دستور عرق گرفتن نمک گرم و خشک و لطیف

ومحلل و ملطف

ومحلل و ملطف و مخفف رطوبات و در ترشی تند کمتر از عرق لو کرده و جالی مفتح
و مدر بول است و باعث لاغری بدن است نمک طعام را کوبیده در قرع مطین بقدر نصف او
کرده با انبیق تقطیر نمایند و قواعد قرع و انبیق و کوره و سایر احکام آن در طریق تنجیم
مذکور است و ماء الملح مقطر در بعضی از بطریق معمول است دستور گرفتن روغن آجر حوض
او در ادویه مفرده مذکور است و بالجمله در غایت لطافت و محلل و جهة نزول الماء و علل بارده
بعد بلیت آجر سرخ آب ندیده را بقدر درهمی ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن
زیتون اندازند تا روغن را جذب کنند پس از روغن بیرون آورده نرم کوبیده در قرع
مطین پر کنند و گلو قرع را لیف خرما و امثال آن مملو سازند تا در حین منکوس
کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوره دو طبقه ترتیب دهند با سوراخ
که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدری که گلوی قرع منکوس از آن بیرون آمده
قابله که در طبقه تحتانی است به آن فرو رود پس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب کنند
و با سرگین گاو و امثال آن قرع را پوشانیده آتش بهمه طرف برافروزند تا روغن
از قرع بمقابله بچکد دستور گرفتن روغن [illegible] که جهة درد مفاصل و التیام زخمها
بعد بلیت و در امور غریبه بغایت دخیل است زرد شده را که تمام خشک
نشده باشد بند بند جدا کنند و در روغن زیتون یا کنجد چند روز بگذارند تا قدری چربی

اخذ کنند پس بطریق روغن آجر با قرع تقطیر نمایند دستور گرفتن روغن حبوبات
مثل کنجد [illegible] و جوز و شونیز و حلبه و نخود و امثال آن باید بعد از کوبیدن حبوبات
بدون بهمین دستور مذکور در قرع مطین کرده منکوس نصب کنند دستور گرفتن
روغن عود و صندل و امثال آن بعد از آنکه اخشاب را ریزه کرده در گلاب و امثال آن
خیسانیده باشند بدستور روغنهائی که مقصود باشد روغن بادام و [illegible] و بان ضمانیده با در قرع
مملو و منکوس تقطیر نمایند هرگاه در آب و گلاب و امثال آن ضمانیده یکشبانه روز
کافی است و در روغنهای زیاده بر دو روز بماند بهتر است و چون روغنهای عنبر را
خواهند که سیاهی و بوی دود آن زایل کردد باز او را بر یک رطل آن صاف و یکوقیه
معرز دکان و نیم وقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند
تا آب تنصیف شود پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند و باز بدستور عمل کنند
تا رنگ تغیر زیاده بر آن دستور گرفتن روغنهای خوشبوی مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر
گلها باید بادام را مقشر نموده با بنفشه و مشک و مانند آن در کیسه کرباس کرده
بدست بمالند و بعد از جذب رطوبت بادام را باید خشک نمود و باز با تازه آن گلها
بدست بمالند و تکرار عمل کرد تا بحدی که چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ و بوی آن گلها
در جوف او ظاهر گردد و بعد از آن خشک کرده بکوبند و اندک آبی گرم کرده

بفشا

بیفشارند تا روغن جدا شود هرگاه با گل سرخ بدستور این عمل نمایند بعد از
روغن او معطر شود و همچنین با صندل و امثال او بعنوان ترتیب داده و بجای بادام مغز
مقشر و پسته و فندق و امثال آن بهمین عنوان کرده دستور گرفتن روغن عنبر و [illegible]
که [illegible] لبنی گویند و روغن جمیع مصطکی و حل جمیع صموغ و آن بقدر مضاعف
[illegible] و الغبار است از دو ساله که آب [illegible] باشد و در روی آتش تا آب در دو جوش
دیگری در [illegible] آن آب بود دوای [illegible] مقصود [illegible] باشد و در روی آتش با آب در دو جوش
و آن دوا در روغن که در آن آب است حل شود و همچنین آب حل کرده و موم یا دامار
پس عنبر و امثال او را ریزه کرده باید که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی یا بادیه
گذاشته پیاله را در آب جوش گذارند و بر هم زنند تا همه حل شود و هر گاه حل
شود مثلا عنبر و زهره و [illegible] مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف
گذارند تا مایل گردد دستور گرفتن روغن تخم مرغ بدستور کیست زرده تخم مرغ
پخته را در تابه بحدی بر هم زنند که قریب بسوختن شود پس فشرده روغن
و طریقیکه بقرع و انبیق گرفته میشود در طریق تخم مذکور است دستور گرفتن
روغن گوگرد جهت درد مفاصل و مواد بارده نافع و محلل و ملطف قوابی و صابغ
سطح ظاهر او است بلون رابع و گویند در اعمال طریق تخم خلی عظیم دارد

لوله صاف شفاف را ازهم سائیده و در قدح مطین کرده بر روی آتش گذاشته
بسیار تا ره تصفیه کنند تا دو چندان یا سه چندان او را جذب کنند پس در کفچه
آهنی لوله دار برافروزند و اندک کچ نگاه دارند تا روغن از لوله کفچه در ظرف
دیگر کرده باید بعد از برافروختن کوکرد کفچه را برابر شعله بدارند تا [illegible] تحلیل

عرق فتنه جهت تحلیل رطوبات و ریاح و تقویت اعضاء رئیسه و معده نافع و از عطریات
مشهور است بهار سنجد بهار نارنج نارنجک دواله صندل سفید [illegible]

۱۵۰ ۱۵۰ ۱۵۰ ۱۵۰ ۶ ۳۰
حسن لبه سنبل الطیب پنج سنبل سعد که طیلاو کم بند عود قماری

۳۰ ۷۵۰ ۷۵ ۷۵ ۷۵
میعه سایله بهار انگور علف هندی سو سبز پوست نافه مشک بقدر یک

۷۵ ۷۵ ۳۵ ۱۵
مثقال در باشند در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال آن بقدر ربع چهار
انگشت بر سر آید خیسانیده عرق بکشند و در دهن بخ عنبر و فایل مشک قدری
بپاشند **دستور گرفتن تیزاب فاروقی** که مستعمل صرافان است و جدا کننده طلا
از نقره که با هم مخلوط شده باشند چون که اخته در او ریزند و باید که چندان مغشوش باشد
در زجاج مطین باتش نرم تحریر نمایند پس قطعه مس در آن اندازند نقره از طلا جدا شده
بر بالا آمده بر مس ملصق میگردد و طلا خالص ته نشین میشود و در امور معالجات
بردن گوشت زیاد و جهت حک و جرب غیر متقرح و رفع آثار حکه مستعمل است

در بعضی

و در بعضی اعمال طریق تجم بغایت موثر دانسته اند زاج لاری که زاج سیاه گویند
و آن چون اشیاء را سیاه میکند از این جهت باین اسم میخوانند و الا رنگ او مایل بزردی
و سبزی و بعضی بر نسبت دو جزو او را با یک جزو شوره صاف بسیار نرم سائیده بقرع مطین
و انبیق تقطیر کنند و یا در دیگ سنگ و خاکستر با قرع غیر مطین بعمل آورند و گویند چون
در قرعی زرنیخ تجربه از این آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند [illegible] مکلس
میسازد و مجرب است **دهن الشعر** دستور گرفتن آن در غایت جلاء و انضباع و تفتیح
و محلل و بغایت سریع النفوذ و جهت روییدن موی نافع و در اصلاح معادن و [illegible]
ارواح بمعدل [illegible] دانسته اند و طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند [illegible]
که سحوق و دیگر محلول است ایراد نموده اما سحوق زاد دستور [illegible] موی
جوانان را با صابون و اشنان شسته از چرک پاک سازند و [illegible]
و بعد از خشک شدن بقراض بسیار ریزه کنند که [illegible] مقرض کرده و [illegible]
با ملح و کبریت صاف [illegible] و ملح [illegible] بلیغ [illegible] سنگ صلایه نموده
کوکرد [illegible] ساخته با قرع و انبیق تقطیر نموده مقطر را [illegible]
تقطیر نمایند تا رنگ عقیق مشاهده گردد پس مقطر و ثقل هر یک را [illegible]
بند و بعضی [illegible] **دستور دهن المغیث** که از محلول [illegible] میشود

اهک آب ندیده صد و بیست مثقال ملح القلی دو چندان او سائیده در یکهزار و
صد مثقال آب هفت دفعه بریزند و در آفتاب یا در خاکستر گرم بگذارند
و بعد از هر دوازده ساعت بحرکت علقه صاف نموده حصه دیگر را بریزند و هر حصه
بجاه و سه مثقال است و آنگاه در نهایت احتیاط آنچه علقه صاف کنند که اصلا جرم
در آن نماند و این آب مسمی بآب اکبر است پس از شعر مذکور سفوف معمول و کلس الیسف
و توتیا در صعد فا بالسویه با سیم دیگر بسایند و بوزن اشیاء ثلاثه از آن
آب اضافه کرده در شیشه جا داده سر شیشه را با گچ استحکام فرموده بسر
هفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا اجزا مع شعر حل گشته اثری از شعر نماند بعد
از آن بدستور معمول تقطیر نمایند و بعضی تکرار تقطیر را با ثقل او موثر دانسته اند
و اصل تکرار سه مرتبه است و اکثر هفت بار و ترتیب ملح القلی و اثباتا
لان در طریق پنجم مذکور است **طریق چهارم در ساختن گل حکمت و ادویه**
مصنوعه صفه گل حکمت جهة استحکام ظروف که تاب آتش آرند گل کوزه
گری که خاک رست گویند باید از ریگ پاک کرد و در آب حل کنند تا بر رقیق
القوام گردد و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه کرده تا سه چهار روز بگرد
برهم زنند آجر کوبیده سرگین بخته آب خبث الحدید بخته کاه خطمی موی بز نقراض کرده
١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠

بر شده

بر شده باشند باینک **نسخه دیگر** مولف تذکره بهترین اقسام دانسته است موی مقرض نک
طعام زقال خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ مکلس از یک جزو گل اکثره دو جزو
نسخه دیگر که و چیز و کثر الناس برا دیگر بنجر سر بسته خاک کوزه گر را با قدر کاه کوبیده و نمک
سحوق و خاکستر بخته با خمیر کرده استعمال نمایند **صاروج الحکمه** جهة شده وصل و غیره نعابت
مستحکم است و مولف کتاب هیکل که حالم بالله بالله شناسد مستحکم تر بن جز ها دانسته
خبث الحدید و گچ را بالمناصفه با خون گوسفند سرشته استعمال نمایند و جهة بجا
خون گوسفند سفیدی تخم مرغ دکاهی آب سرش کرده دکا شیر و نعاب مستحکم مناسب
نموده است در شده وصل قدحین و فرع و انبیق نمک سحوق با سفیدی تخم مرغ و گچ بخته
با آب سرش و بدستور با سفیدی تخم مرغ بسیار آزموده است و بدستور آهک
آب ندیده با زرده تخم مرغ مستحکم ترین اشیاست خصوصا اهک را با قدری کهنه
نرم کوبیده باشند و بجا سفیدی تخم مرغ و زرده آن شیر در جمیع مذکورات بدل بهتر
و سریشم نیز در جمیع القصال جسمی شکسته و غیر مذکورات از احجار و زجاج و غیرها
بهتر است که هر گاه صدمه بان چیز رسد موضع دیگر شکسته مکان موصول
بان ملکسر نمیگردد **عمل شنجرف** زیبق پاک اشجر دکو گرد دو جزو با هم سوده در شیشه
مطین بطین الحکمه که سه مرتبه مطین کرده با شد بقدر یکه نصف شیشه مملو کند باید کرد و در این

شیره الصبار روح الحکمه ده مرتبه سعد و دموده بعد از ان بگل حکمت بگیرند
و در دیگ سنگ یا خاک سر باکردن پنهان موده آتش تند بقدر دو شبانه روز و زیاده
تا پنج روز در تحت دیگ روشن بدارند و بعد از سرد شدن دیگ و کوزه بیرون آورده و این را شنجرف
مصری خوانند **شنجرف هندی** را سیاه و کوکرد سیاه و چون بسی بار زیاده از ان سحق
و اعاده آتش کنند در هر دفعه زمان آتش را بقدری بیفزایند با چهار پنج روز در سه نابت گردد دار
شنجرف رومی سیماب دوازده جزو کوکرد جشتی با هم بسایند و پنج جزو زرنیخ اضافه نمایند
دیگر دستور که مذکور شد معمول دارند **شنجرف زنگاری** سیماب را با مثل او دوا سحق
عمل نحاس اصل او از مس و سرکه است که صفایح مس را در سرکه تند گذارند و یا ملح گر
نشانند تا بند بر مس انداخته سرکه حل گردد یا صفایح را سرکه باشیده در مکان نمناک
دفن کنند **زنجار الصباغ** بگیرد براده مس را با شب یمانی و نواره زرنیخ و نمک با سنو بقدر عشر او
ـ ۳۵ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۱
بپوشند در ظرف مس با سرکه تند بسابند و هر چند خشک شود بار با سرکه تر کنند **قسم دیگر**
که الطف از است را سحق معمول را با مثل او نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از
امتزاج قطرات سرکه بسیار تند از درخت بیده سحق کنند با مثل خمیر گردد پس او را
در دیگ سر پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز بدستور سابق با سرکه تر کنند و تکرار عمل تا هفت
تا همان کار کرد **عمل زنجار سحق** که عبارت از مس سوخته است در درستنج نامند و دیگر فی فصل بکسر

احراق مذکور شد دستور دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده در دیگی
هم چیده و بقدر عشر ان کوکرد و نمک با لنا صفه بر صفایح و ما بین ان پاشند
و دهن دیگ را استحکام کرده بگهنه در تنور بگذارند تا مجموع سوخته شود و هر گاه زردی خواهند
باید سر که داخل و کبریت امثال از ابر ان پاشیده در سرکه نطفه نمود
بدستور تکرار عمل نمایند تا سوخته گردد **عمل با سفیداج** با احراق و به تعفین میباشد **اما احراق**
باید قلعی را با سرب صفایح کرده در ظرف سفالین مطین در تنور با تون احراق نمایند
دیگر دستور سرب را در ظرف سفالین گذاشته که آبگینه اهن بر سر آن بندند تا مانند خاکستر گردد پس
در دیگ یا کوزه سفال کرده بگردد آتش در تحت ان کنند تا سفید شود و هر گاه خوب
سفید نشود باید قدر سرکه کهنه بر ان پاشیده و بگهنه بگذارند **اما تعفین** باید صفایح قلعی
و سرب انگور را با دانه او کوبیده با لید و در ظرف کوبیده در مکان نمناک گذاشت
تا همه ان حل گردد یا صفحه او را سوراخ کرده با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند
و دهن خم محکم کنند که بخار سرکه دفع نگردد و هر چند یوم انچه از سطح ظاهر او
برخیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همان سفیداب گردد و در تحت قطعات او
در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از و ریخته شود در ان ظرف جمع گردد
دیگر آنکه قلعی را در ظرف سنگ سفالین گذاشته ان ظرف را در ظرف که سرکه بسیار

باشند بلند ازند و دهن ظرف را باسیار مستحکم کنند که مانع نفوذ بخار باشد قلعی
بتدریج ریزه شده از ظرف شکسته بظرف زیر ریزد پس از سر که جدا کرده در آفتاب
خشک نموده بسایند هرچه در ظرف سفال باشد و سابیده شده باز باید تکرار عمل نمود
عمل آبار وان سرب با کبریت سوخته است و در فصل احراق مذکور شد عمل دیگر وان
از سوختن رصاص و هم از اسفیداب محرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه اسفیداب
قلعی یا سرب را در تابه سفالین بر روی کوزه آتش نهاده و خاشاک که آتش قدری بر آن
پاشیده با آهن و کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ شود و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ‌تر شود
و چون بعد از اندک سرخی او را در دیگ کرده بر روی کوره گذارند و آتش در اطراف
او افروزند بغایت رنگین میگردد عمل زعفران الحدید آهن سوهان کرده را که در غایت ریزه
باشد باید چند بار با نمک شسته تا سیاهی او زایل گردد پس با آب صابون غسل داده
خشک کنند و با ربع او نوشادر سحق بلیغ کرده در دیگچه یا ظرف سفال بهین نموده
نمناک دفن کنند تا در ده دوازده روز زنگ پیدا کند و قابل سحق گردد قسم دیگر که معمول
بعضی از اهل صنایع است صد مثقال براده حدید را بدستور مذکور شسته در قرع
مساوی سرکه را فی‌الجمله در انداز در آن اندک اندک در روز بریزند و هر گاه دود از او ظاهر گردد باید
در دیگ چکانند تا جوش او فرو نشیند پس آن را وصل کرده با آتش بسیار بتقطیر مایند

وچون

وچون مجموع سرکه مقطر گردد آتش را تند کنند تا براده مکلس و زعفران رنگ گردد
عمل سلیمانی که معروف به دوا الشعث است بفارسی دار شکنه نامند زیبق پاک نموده
بسم الفار هفت مثقال و نیم مبالغه در سابیدن آن نموده بدستور شنجرف تصعید در
مطین نمایند عمل دیگر که بفارسی مرکب گویند یکجزو مازو را کوبیده در آب جوشانیده تا بجوش آید
پس صاف نموده یکجزو زاج سیاه و یکجزو دوده و دو تخم کتان و مساوی مجموع صمغ عربی
اضافه نموده بجوشانند تا یکسان گردد و بسیار بر هم بزنند تا غلیظ گردد پس بقدر احتیاج
آب کنند و اگر باز باز بجوشانند و بعد از آن که بحد لایق گردد صاف نمایند بهتر است
دوده روغن کتان و دوده روغن زیتون و امثال آن یکدیگر بند طریق گرفتن دوده‌ها
در فصل چهارم مذکور شد و باید دوده را در لته کاغذ بهین نوع بر تو کرده لته را با خمیر گرفته
در تنور یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر پخته شود و بعد نیم سوز دوده
در کاغذ نفوذ کرده خالص گردد چه با اندک چربی مفسد مداد است قسم دیگر صد مثقال
مازوی سبز را بسیار نرم سابیده در آب بجوشانند تا مهرا گردد و بقوام آید و بگذارند
تا نیم گرم شود ده مثقال زاج سیاه را کوبیده در لته بسته در آن آب بمالند و لته را
بیندازند و از صد مثقال تا دویست مثقال صمغ عربی را در آن حل و صاف کنند و بیست مثقال
دوده چرب گرفته را در ظرف کرده قطره قطره آن بتخته بر هم زنند و روز در آفتاب گذارند

و هر چند مبالغه در بر هم زدن آن کنند بهتر است و قدر صمغ دو چندان باشد و با اصبوب اگر خواهند
براق گردد دو مثقال نبات اضافه نمایند **مداد پارسی** بگیرد دوده ده درم روغن گرفته زاج دو چندان او
و مازو دو وزن مجموع آن صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و هر چند مبالغه در کوفتن آن کنند
بهتر است و در وقت احتیاج قدری را با آب جاش محلول استعمال کنند **عمل زر الملک** آنچه معمول است بگیرد
مازوی سبز پنج جزو و غوره خرما ربع جزو و پوست انار مثل غوره خرما و اگر غوره خرما نباشد
خرک بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز با آب بجوشانند و بر هم زنند تا یکسان
بگردد پس زاج سفید و صمغ هر یک ثمن جزو و عسل کف گرفته بگیرد و نیم افشار نموده
قرص ساخته زنند و عمل نمایند و انگشت بردن آنچه و چون دو دانگ مشک اضافه نمایند
مک المسک نامند **عمل زنگار** قسمی از آن را با بول اطفال قریب البلوغ زنند و بعضی
و طریق آنست که بول را در ظرف مس یا دسته مس ساعات چند آن هم زنند که منعقد
گردد و قسم دیگر آنکه بوره سرخ سه جزو و نمک طعام و نمک قلی هر یک یک جزو
نرم سائیده با شیر گاو میش بجوشانند تا منعقد گردد و در ظرف زجاج کرده در آفتاب
سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آفتاب را شرط ندانسته اند و قسم اول از آن خوب
است **عمل [illegible]** که جواهر الصنایع نامند از خواص آنست که هر چیز را با آن وصل نمایند
و یا باد و سبز شسته از آب و آتش منفصل نگردد و از اسرار مکتومه است پنیر تازه را

و قسم آخر مشهور و معمول است

ورق رشتن کرده و بر روی سنگ سطحی املس آب بدیده بخته فرش نموده اوراق را
پهلوی هم بچینند و بر روی اوراق نیز بپاشند بقدر یکمرا اوراق را
و سنگ مسطح دیگر بر روی او گذاشته ده روز در آفتاب باشد و باید سنگ اعلی
بسیار ثقیل باشد تا دهنیه او بحد کمال افشرده شود و مخلوط با نمک گردد پس تا شسته
بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کرده یک هفته در زیر سنگ بگذارند
پس شبیه بشیر و چرک که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند وجرلی
از وظاهر گردد باز با آب نمک و املس بجوشانند و بحدی برسد که اصلاح جرمی و حمرتی
در آن نماند و کمال او در عدم حرد سرخی است پس تا سنتی سرمه سائیده در شیشه ضبط
کنند و در وقت احتیاج قدری را با سفیدی تخم مرغ که در شیشه ریخته باشند کف آورده و
گرفته باشند قطرات بر روی سنگ بحته بسایند تا بحدیکه سنگ از آن بالا
نزنین بچسبد پس قطرات آب صاف بقدر رو آن [illegible] او اضافه نمایند
و قدر آب آنکه بحدی باشد که چون چیزی را با او الصاق کنند در اندک زمانی
خشک شود **عمل مرداسنگ** سرب را گداخته سرخ و یا سرب چنین سوخته بگیرند و جهند
تا هر دو ممتزج شوند و در ظرف کرده پس در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته و ممتزج
شده باشد جدا نموده با در آب کاه بجوشانند بحدیکه جو جو مهرا گردد و مشتق گردد پس

پس ازجو حل کرده با هم وزن او نمک بسایند و در آب حل سایند هر روز در سبز بند
و هر روز آب سبز آب دهند تا خوب صاف شود و اجزا خام در و نماند بعد از آن اشتیز
استعمال کنند **طریق سفید کردن مرداسنگ** باید مرداسنگ را در سیم سفید بپیچیده و تا قلی
بجوشانند تا با قلی مهرا شود و پشم سیاه گردد و دیگر بدستور تجدید پشم با قلی نمایند
تا مرداسنگ بکلی سفید رسد و این قسم سفید کرده مستعمل اطبا و در قطع رایحهٔ کریهه زیر
بغل و سایر اعضا و در منع عرق و دیگر آثار **عمل گشنیزی** که نعوظ نماید بخورد و شرب اب و مقوی دل
و دماغ و حواس و معدل هوا و باد محرک باه است گل سرخ و نوزنج صندل سفید عود هندی
حسن لبه کبابه تا دو وزن هم با قلیلی قرصها ارند **برگی** در بخور بهتر است صندل
صندل سفید هر یک یک جزو حسن لبه دو جزو و نبات قند دو جزو وزن ادویه **صفت عنبر** صندل سفید
سه جزو ریشه و الاینچ سنبل کافور سرخ سنبل الطیب پنج بوسکن کمون بهار نارنج
کافور سنجد سعد نارنجک هر یک یک جزو مشک قدر قلیلی بسیار نرم سایند
استعمال نمایند **خاتمه** در باب نیرنجات نیز همه دستور اثنا مذکور است **طریق پنجم در امور صناعت و امور غریبه**
پوشیده نماند که اکثر نزد بعضی ممتنع الوجود و از عالم قلب ماهیت میدانند و در بعضی
از متبحرین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صور نوعیه است قلب ماهیت را
تسخیر با انواع فلزات صحیح المزاج داشته اند و سایر امر بعض به جهة اصطلاح علاوه رنگ

بز

ما ابر چند سفر ساخته و تکوین موش را از کلوخ مشاهده نموده اند و تصریح کرده
که مکرر دیده ایم که نصف کلوخ را اعضای موش صورت بسته و نصف دیگر کل
خود باقی بود و شیخ الرئیس طاب ثراه در اوایل حال منکر این علم بوده در اواخر
در حقیقت آن رساله فرموده اند و بعضی را اعتقاد آنکه جز تلخیف و ترکیب صور نبود
و خالص نمیشود اند بود و این عمل را بنا بر دستور صاحبان سعر ابن بربی و طایفه
است که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زر و قناعت تا قلیل و اکثر ایصال
مستحقین و مساکین دارند شاط بقوس فیه و تخلق با خلاق اولیا الله و اکرام
مقام جلیل شاه صورت نه بندد و اگر بندد بالاخره باعث بوار و هلاک این شخص گردد
چه این علم کلید خزانه از خزاین الملوک است و بیند اگر بیگانه بارگاه عزت
بان مطلع گردد و حلم و زدی دارد که کلید را یابد و حاجت حال بسارق درگاه
چنین بعلوم دلها آگاه خواهد بود و بجز ملاحظه نسخهای منداوله بدون استاد
ناهر برامون این عمل گردیدن محض سودای خام تخمین است چه مدار در این فن
با عمال متنوعه و افعال مشکله است و جزئیات آن ممکن التصویر مسطر نیست
و فی الواقع اگر نسخه آن از تالیفات عالم با عمل باشد امکان ندارد که آن از ما
بدون رمز بیان کنند و رموز ایشان مختلف است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد

چه اگر مور جمیع اهل این علم یک نسق نموده هر آینه رمزی نبود بلکه اصطلاحی
خاص بر آن صادق می آید و اگر رسایل از تالیفات غیر عالم عامل باشد بر نهج اصطلاح
خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب این فن و تکرار
عمل در خدمت عارف آن و اینکه این صناعت با عدم اطلاع بر آن قسم
اصول کلیه نموده سبب است که اکثر اعمال اهل صناعت طلب را در بعضی از آن
ضرر می شود و بنا بر بعضی زاده به اعمال مخصوصه با حسن وجوه ممکنه و چون
در طی تالیف تحفة المومنین مطالعه اکثر رسائل معتبره این فن شده و بعضی از آن را دیده
بنا بر طریق اهل این فن نموده بود بنا علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و
آلات مخصوصه این فن کوشیده تا اخوان عالم امکان را بر دن تحصیل کتب
متعدده علم به اصول و اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر طالب اعمال
باشند تحصیل عامل آن کنند و از مطالعه این مجموعه توانند مدعی لاف را
از موده به بعزیب مغر که آرایان بساط تلبیس سرمایه معیشت جهت را ننمود است
و این طریق مشتمل بر پنج حل و سه عقد و خاتمه حل اول در بیان حجر اصطلاحی و فرق
بعضی از اصطلاحات ایشان حل دوم در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و بیان آن حل سیم
در بیان آلات مخصوصه عمل صناعت حل چهارم در قواعد گرفتن ابها و تخمیر و تبییض و ترید بر اجزاء

حل پنجم

حل پنجم در بیان بعضی از خواص فلزات و اصلاح آن و آنچه بآن متعلق است عقد اول
در قواعد تکلیس عقد دوم در قواعد تشمیس عقد سیم در قواعد عمل مروارید و اعمال متفرقه
خاتمه در خطوط مرموزه حل اول در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت حجر عبارت از جزو
اعظم اکسیر است و اختلاف بسیار در آن واقع شده چه از هر یک از مهره آن
فن چیزی را در مطلوب جزو اعظم دانسته اند بنا بر آن نموده اند تا بتجربه آن و نفوذ
و انصباغ رسیده و قائم النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت از شعر انسان است و آن اکثر
اهل صناعت در آن متفق اند و نزد برخی عبارت از زیبق و نزد جمعی کنایه از گوگرد
است و بتحقیق پیوسته که مدار این دو اصل است افعل زیبق و گوگرد را عمل اکسیر است
و شکی نیست که هر گاه اصل بارد و قائم النار و ملک دارنده گردد قبول صبغ کند
و اصل حار رافع اشتغال و سوید شود رافع عمل منتظر است لهذا اجزاء اصلاح
آن و ترتیب آثار مذکوره هر یک از اهل این فن آبی و اجزای وضع نموده اند و طرق
بنهد بیان کرده روح عبارت از اجزاء لطیفه اجسام است که حامل قوت بوده نفوذ و صعود
و عوض و غیر آثار از و آید مثل احراق و تجمید و تلیین و تطیب و مانند آن و هر چه در
لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی بروح است مانند جوهر زیبق و گوگرد و جوهر
زرنیخ و املاح و نشادر و امثال آن جسد عبارت از اجزاء کثیفه اجسام است که قابل

و وقوع آثار روح باشد در هر جسمی که اجزای ارضیه بحد افراط در او غالب باشد مسمی بجسد مانند منطرقات نفس عبارت از جسمی است که بجهت لطافت و کثافت حل و حط بوده باشد بالارتباط روح و جسد تواند شد و واسطه جریان اجزای لطیفه صابغه در اجزای کثیفه قابل جسد تواند گشت کبریت احمر عبارت از اکسیر شمسی است که در رنگ سرخ و رنگ مشابه داز علامت خاصه او است درق شجر الطور موی انسان است اصل بارد است اصل حار کبریت است و اول را ذکر و ثانی را انثی گویند قمر کنایه از نقره است و اورا اول نیز گویند عطارد عبارت از ربه نوشادر است که نسبت باو ثانی کنایه از او است و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده اند زهره نحاس است و ثالث عبارت از آن شمس ذهب است و رابع کنایه از آن مریخ حدید است و خامس گویند مشتری خارصینی قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از آن است زحل سرب است و از مراد او است عقاب نوشادر است علم زرنیخ است عروس کبریت است الملاح عبارت از اقسام نمک معدنی و صناعی و تنکار و شوره و بوره و نوشادر است نوشادر افتابی عبارت از نوشادری است که با آب سحق نموده در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفه او صعود نموده بر اطراف ظرف نشیند ارض عبارت از ماده اکسیر است که سحق و تشویه و غیره اعمال بر وجاری سازند حجر اسود موی است صراف نمک تلخ است

بلورا

بسو شوره است حل دوم در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن تقطیر عبارت است از اخراج مائیه لطیفه اشیاء و تصفیه آن اعم از آنکه بجر علقه باشد یا بسوز فرع و انبیق یا بجر عه علقه است که از ابریشم فتیله سستی ساخته یک طرف او را در ظرف با بعات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی بنهج که ظرف با بعات بالاتر از ظرف خالی باشد تا صاف او را فتیله جذب کرده بطرف خالی آرد اما دستور فرع و انبیق آنست که اجزای مسحوقه را در فرع مطین کرده انبیق را بر آن وصل و در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند و لب کوره را با فرع بگل حکمت اندوده سد نمایند تا شعله نیاید که بر اطراف فرع که خارج کوره از شعله نرسد و فرع را مایل و غیر مستقیم باید نمود و آتش در زیر فرع باید افروخت یا آنکه فرع را در دیگ خاکستر یا ریگ نصب نمایند و در تحت دیگ آتش افروزند و درین صورت اگر فرع مطین نباشد قصوری ندارد و دیگ خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن فرع اند و از شروط تقطیر است که آنچه در فرع ریزند کمتر از نصف فرع و زیاده بر دو ثلث آن نباشد و آتش را در آخر تند کنند و دیگر آنکه مادامی که رطوبتی کلی که فرع را با کوره اندوده با رفع نگردد آتش نکشند و قابله را با انبیق محکم نموده قابله را در ظرفی که آب سرد داشته باشد بگذارند تا زود تندی مقطر نشکند و علامت انتهای تقطیر رفع بخار از انبیق است و در تقطیر مایعات حاد

بایدکه مایع مذکور زیاده برربع قرع نباشد و آتش آن در غایت نرمی شرط است که بحد جوشیدن نرسد بلکه باید گلوی قرع در دست گرفته باشد که هرگاه شروع بجوشیدن کند از خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوشش بازگذاشت و طریق قرع منکوس درباب عمل روغن اجر مذکور شد **تصعید** از شروط آن توافق قدحین است اگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی جا و لب قدح اسفل باشد و در شدّ و وصل مبالغه باید نمود و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند گلوی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در اینجا که دهان آن بزرگ است جهد باید کرد و باید کوره در بلندی و پستی متوسط دوسه زواید قریب بلبّ باشد مانند میخی ناتخت قدح و اثال بر آن زواید نشینند و ثقل قدح باعث بازنشدن شدّ و وصل او نگردد و شرط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند و ابتدا افراط نشده بلکه در تصعید زرنیخ که آتش نرم زودی را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث احراق اکثر ارواح صاعده است و در تصعید زیبق شرط است که بموضع وصل قدحین شعله نرسد تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل این فن بخلاف آن ذکر کرده اند و این است که حقیر اطلاع بر آن یافته و وجه آن ظاهر است و در غیر زیبق اگر بموضع وصل آتش و شعله نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوره و قدح وصل را بگشایند و از بخار حاره آن اجتناب نمایند و شرط دیگر مبالغه حاصل کرده

اکی

در سحق ارضیت و اگر تحت ظرف اسفل سطح داعلا محرو طی باشد انسب است چنانکه شکل اثال محکی از آن است **تشویه** قسمی از آن عبارت از تحقیق است و دس نیز گویند میباید که آتش آن بحد تصعید نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه بقدر امتزاج و طبخ باشد مثل عمل شنجرف و قسمی از آن عبارت از تقلیه است که بعد از سحق ارض و سقیه با بهای مخصوصه تشویه را اهل حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبت آن بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش بحد باشد که ارض دود نکند و قسمی تشویه در تنور است و قسمی در زبل و امثال آن و در جمیع این مراتب باید نمود که بحد تصعید نرسد **تشمیع** عبارت از تدبیر اجزای اکسیر بحدیکه مانند موم بگدازد و بر روی صفحه تفته منبسط گشته دود نکند و شرط او تکرار نفوذ و تشویه و سحق بلیغ است بآتش معتدل **تکلیس** عبارت از سهولت تفریق اجزا بتدبیر مخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر آن بآتش میشود و اختلاف شروط آن باختلاف جسم مکلس است چه بعضی محتاجند بآتش تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی را احتیاج بحد افراط نیست **حل** عبارت از استیلا اجزا مائیه بر آن باشد و آن بماء و نم و هوا رطبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشادر با بهای مانند ماء الفاروق و عرق گوگرد **عقد** عبارت از جمعیت و اتصال اجزاء آن ضد حل است

به‌بوست و حرارت و باید بود و به‌بوست صورت پذیر است **تعفین** عبارت است
از تدفین اجزاء در زبل و امثال آن و شرط است که وسعت چاه تعفین بحدی باشد که اطراف
ظرف تعفین زیاده از یک شبر حایل زبل گردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل
کنند و نهایت آن تا چهل روز است و باید یک روز قبل از گذاشتن ظرف تعفین چاه
او را از زبل مملو سازند تا چاه گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر دو چاه نزدیک
بلدیگر ترتیب دهند بهتر است تا روز یکه تغییر زبل باید داد نقل بچاه دیگر کنند تا ظرف
مذکور سرد نشود **قاعده حل اکاسیر** کلی است که بتعفین محلول گردد چنانکه صاحب
هیکل و اکثر مجربین ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را در ظرف های مزجج سحق بلیغ
نموده و از ابهای مخصوص هر یک از اکاسیر اضافه کرد تا بقوام عسل غلیظ شود
و بر روی آتش خاکستر تا دو شبانه روز که گرمی خاکستر بیک قرار باشد تا سحق
نمودن و با معجون کشش نقره بر هم زد و هر چند خشک شود از آن ابها قطره قطره بر آن
ریخت تا ربع اجزاء از آن منعقد شود و در شوره و سحق خشک کرد پس مثل غبار ساییده
در عزر مطین کوچکی کرده دهان شیشه را به تمدی بندند و در چاه تعفین تا چهل بگذارند
و بعد از هر هفته و ده روز تغییر زبل دهند و علامت خوبی حل آن است که محلول
در شفافی و جرم مشاهده کرد و خلاف آن دلالت دارد بنقصان تدبیر اجزاء ام

دیگر حل بنداوت است که در شیشه مذکور را در دیگ دو طبقه گذارند که تحت دیگ اعلی
سوراخها داشته مملو از سرگین کبوتر باشد و فرع حل با اتصال کردن در آن آهن
بوده دهان او باز باشد و باید که سرگین همیشه نمی داشته باشد و هر گاه خشک شود آن را
پاشند و دیگ اسفل پر آب و لب او متصل به لب اعلی بوده انبوبه از و غیر آن
تعبیه کرده بگل حکمت شد و صل هر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل افروزند
که پیوسته بخارات از سوراخهای دیگ اعلی بسرگین کبوتر رسد هر گاه آب کم شود از سوراخ
انبوبه بریزند و دهان انبوبه را مسدود کنند تا مانع خروج بخارات باشد در این صورت بسرعت منعقد حل شود
و آنچه حقیر تجربه نموده است که اجزاء حار یابس را از هوای بارد رطب حل نمیکرد نه از هوای
حار رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرفی گذارند که رطوبت در آن تاثیر تواند نمود چنانچه در حل
نوشادر مشاهده نموده است و طریق آن است که نوشادر را با ادویه مخصوصه تا نهایت
سائیده بر روی سنگ سطح یا کاسه مزجج سطح منبسط کنند و در زیر زمین نم دار و منیر
گذارند و روی او را باید بستاری بپوشانند که چیزی داخل نشود در این صورت در اندک زمان
محلول میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرف سطح مزجج منبسط نموده مجموع ظرف را
گله قند نمود بنحو مستحکمی پوشیده در چاه تعفین یا در دیگ زبل دو طبقه یا در دیگ حمام
یا در حمام ماریه گذارند تا از منافذ بنده رطوبت و حرارت لطیفه در آن تاثیر تواند نمود **قاعده عقد**

که محلول را در قرع بلند طولی کرده بر دهن قرع پاره از شیشه که مساوی لب قرع باشد با چینی شکسته نصف کرده با یک آب بنده و نمک و گل حکمت بالسویه که با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند در دیگ خاکستر گذارند و باید خاکستر بقدر چهار انگشت خالص در تحت قرع باشد و اطراف آن بدستور و آتش زبل در تحت دیگ برافروزد که ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در طول قرع محلول ملاحظه کرده و چون عرق بر طرف گردد علامت عقد است پس شیشه را شکسته معقود شبیه به رب غلیظ ملاحظه میکردد و چون در ظرف چینی گذاشته بخیر نازکی بپوشانند و در آفتاب بگذارند باید نسیمی منجمد

میشود **عمل ششم** در بیان بعضی کارها مخصوصه اهل صناعت **صنعه حمام ماریه** دیگ عمیق برگ نصب نموده سه پایه از چوب در او گذاشته ظرف مخصوص را بر سه پاره نصب کنند و آب بقدری در دیگ بریزند که چهار انگشت فاصله از تحت آن ظرف باشد و سر پوش دیگ را با الیاف و خمیر مستحکم کنند تا بخار آن بیرون نیاید و آتش زغال از زیر آن دامن داغ برافروزند بحدی که آب را بجوش بیاورد و بخار کند و هر دو دو ساعت یکبار باید در ده دفعه سر پوش را بر داشته اگر کم بقدر بخلیل رفته باشد اضافه نمود و بدستور سر پوش را نصب نمایند و سنگ گرانی بر روی سر پوش بگذارند تا در عرض دو سه هفته حل گردد

صنعه رد باطن بر روی زمین مغاکی بقدر نصف گودی شکل بوطه حفر کنند و از خاک گل گران

عبارت از گردی است که بر روی کوزهای داغ گوره گرمی کشیده بعد از آن گرد موضع مغاک بخشک آن مالند و چنین چند مرتبه بیشتر مالند حفظ مسبوک و بیرون آید میکنند و ظرفیت مغاک باید دو چندان قدر مسبوک باشد ولب مغاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا کثافات مسبوک را با آلت آهنی توان جدا نمود و ملعقه از فولاد آهنی کج با این شکل // در کنار مغاک مذکور بر مسبوک نصب کنند دسته وسیع و طرف تنگ و سر کج باشد چهار انگشت طرف باریک انبوبه از وسط آن مرتفع و محاذی حاقو و وسط باشد و دو عدد دم جدا از برطرف وسیع انبوبه نصب باید نمود که بوسیله فاصله هوا از بالا شد بید و از وسط مغاک از فوق تواند شد و چوب بید خشک در جوانب مغاک چیده بر او دو زنند تا از خارج مغاک بسبب دمیدن داخل مغاک مذکور گردد و آنچه در مغاک ریزند گداخته شود و سربی که جهت صاف کردن نقره داخل میکنند باید سه حصه نموده یک حصه را جهت گداختن نقره باید اولا اضافه کرده و بعد از گداز و دو دفعه غلطیدن ثلث دیگر را اضافه نمایند و بعد از ساعتی همه را و امتداد ار صبر کنند که از غلطیدن و جرخ زدن باز بسند و کثافات رد او را ابدا رفع نمایند و سکون مسبوک علامت پاکی و صافی و عدم کثافت اوست و عدم امتزاج و عدم گداز نقره را با سرب تا مشتری جوهر نقره نامند **صنعه خلاص** اگر هشت جزو زاج زرد که بطریق

معسول کرده باشند صاف او را با آتش منعقد کرده باشند دو جزو کات توری که آتش بسیار دیده باشد با دو جزو گل سرشوی سور چهار جزو نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم سائیده با آب حمض سیر زنی کرده کرده کنند و کوزه را تا نصف از آن زنجبیه طلای مغشوش ریزه در آن گل فرو برده قدری از آن گل برآن ریزند و سر کوزه را با گل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه را بگل گرفته بعد از خشک شدن گل در کوزه گری یا آجرپزی یا کاشی پزی بگذارند و هر گاه ناصاف بر آن آید عمل را مکرر کنند تا بحد نرمی و رنگینی که مطلوب باشد و سلکه نکی دنا صاف رفع کرد صنعت قلب کلس المبیض را چون بسرکه حل و خمیر کرد هر نقشی که کنند زایل نگردد مگر آنکه باز در سرکه گذارند و در زبل حل کنند تکلیس ذهب مغشوش قرعی را تا نصف بسطبری انگشتی بگل حکمت بگیرند و طلای مغشوش را خورد کرده با سه وزن آن تیزاب فاروقی در قرع مذکوره کرده بر روی آتش زغال بجوشانند تا دود آن از میان برخیزد بعد بس در ظرف برنجی ریخته صفایح مس در آن افکنند در توقف اجزاء نقره با دو تحلیل نا نمیشود بر روی تیزاب آمده بر مس ملاصق میگردد و طلا صاف در تحت ظرف جمع و هرچه از سایر منطرقات باشد مخلوط باشد بتحلیل میرود و تیزاب فاروقی در دستور مذکور شد حل چهارم در گرفتن بعضی از آنها و تدبیر اجزاء و تبیض و تحمیر بعضی از آن صنعت مبادی

ازانجمله آبیست که رفع شعله کبریت کند و خالص گرداند و در عمل شنجرف جزو اعظم و باعث جریان او و ارض ها رب را عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند برگ و گل دفلی را با موبر بالسویه تقطیر کنند و بآن تنقیه شنجرف نمایند و بدستور ملح القلی و نوشادر را نیز در آن از هر یک یک جزو سرکه حل نمایند و دفلی و حنظل و مورد تازه از هر یک دو جزو با سرکه تند کور سائیده تقطیر کنند و با مقطران اجزاء ثلثه را مجددا سحق نموده اعاده تقطیر نمایند تا چند دفعه در عقد ارض ها رب و تشمیع و جریان بعدیل دانسته اند آب دیگر که تنقیه از شنجرف را حل کند و در نقل مشتری بمرتبه اعلی از مجربات شمرده اند از برادهٔ حدید و برادهٔ نحاس که ممزوج باشد مکرر نموده زعفران را با سرکه تقطیر کنند و چند بار دیگر مقطر نموده تقطیر کنند آب دیگر ناقل مس است آب دیگر آب زاج زرد در آن تزدالزر مقطر مکرر زعفران الحدید با سرکه ناقل مس نشتر بامان چندان او سرکه تقطیر کنند جهة تکمیل کبریت و زیبق و رصاص بجهة تشمیع بعد بلکت و بایدکه مکرر تنقیه و سحق نمایند آب دیگر بوره ارمنی بوره و بوره سرخ را با تنقیه تخم سیر نیشتر در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با حنظل بالسویه تقطیر کنند مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و در تنقیه او ساخ معادن و الحاق و صبغ آن تشریف از مجربات دانسته اند ایضا کبریت را با ده وزن آن از آب اثل تنقیه نموده

هفت بار تقطیر کنند اول آب البون را کج زند ایضا پوست بیخ لفاح دو جزو پوست انار
و مورد از هر یک یک جزو تقطیر نمایند عقد یابد نماید ایضا گوشت حلزون را با مثل او
نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند در عقد نوشادر نفعها
غریبه در سنگ از مجربات دانسته اند دهن البیض چون قلعی را در سرکه حل نموده پس علقه
صاف کرده بآتش عقد نمایند و معقود را با زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده باز از هر عددی مردار سنگ
نوشادر اضافه نمایند پس افسرده روغن بگیرند در تطهیر اجساد و ثقل معادن معدل و چون
اصل حار را با آن حل کنند اصل بارد را ثابت کنند و اگر نوشادر ثابت باشد و سرات
آب دیگر چون بیض النجیر را با خردل سرخ و سبز و طلق محلوب تقطیر کنند بسیار در سر انجیر
اول رسانده مجرب شمرده اند آب دیگر مسمی بماء الاحمر است و در تجمیر اکاسیر مستعمل است
سه دقیقه زاج زرد و لاجورد را از هم سائیده با دو دیگر هم سرکه بسیار تنید در شیشه مستطین
مزج کرده بر روی آتش بسیار نرم گذارند تا سرکه بسیار در بکلین ... پس با علقه صاف فتح کرده
با پنج درهم زنجار و پنج درهم زعفران الحدید و ده درهم شب یمانی و بلدر هم شنجرف در ظرف
مذکور کرده در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم بگذارند تمام کنند اکسیر انجیر
علقه صاف نموده استعمال کنند آب دیگر مسمی بماء الملح است و سقیه اش باعث سفیدی
کبریت و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق و تبدیل اندک طعام

۱۴۷

شب یمانی نوشادر بالسویه نرم سائیده تقطیر نمایند آب دیگر مسمی بماء المریخ است تسقیه آن ده بار
بادو وزن آن عید مصعد را ثابت و جاری کند و چون زیبق عبیط را با آن سنج دهند عقد نماید
یک جزو زعفران الحدید را با دو جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج زرد محلول در سرکه صاف
بآتش منعقد کرده باشند مجموع را بار گیرند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند آب دیگر مسمی بماء لا یحرق
است در تشمیع اجزاد اجساد و ثبات ارواح معدل و در عمل قمری و شمسی مستعمل است کلس البیض را
با وزن او نوشادر در مطبوخ معقود سحق بلیغ کرده در ظرف زجاج مطین کرده و وصل نموده با یک شبانه روز در آتش زبل گذارند یا بر کرم کرده در ظرفی که چون کسر کنند بپوشند فضا
در آن نماند و مصعد شود و وصل را محکم کرده بر آتش گذارند بحدی که ظرف در دو ساعت سرخ گردد
اخراج نموده بوزن درآورده هر چه کم شده باشد با نوشادر اضافه نمایند و بدستور در آتش گذارند تا سه بار
و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است بعد از آن نرم سائیده بنهند در مکان نمناک حل کنند
و محلول را تقطیر نموده ثقل او را بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده باز بآتش گذارند بدستور سحق نموده
حل کنند و تقطیر نمایند بعد از آن ثقل را با مقطر اول و ثانی سائیده باز تسیم حل و محلول را تقطیر نمایند
تا تمام مقطر گردد تدابیر خاص زاجات را چون خواهند تصفیه کنند باید در آب حل نموده و
او را بحر علقه جدا کرده بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند و بدستور املاح
نیز تصفیه بدستور مذکور کنند تدابیر نوشادر جهت عمل قمر بالسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند

دور عمل شمسی با زعفران الحدید و بازنجار و انچه او را محمر کند **تدبیر نشا** نمک طعام را ساییده
در کوزه کرده در کوزه کوزه گری گذارند و مادامی که بوزن در آرند و نقصان کند او را باید جا داده
آتش بسیار تند کنند و علامت نشا ت او آنست که نقصان در وزن او محسوس نگردد
و احراق او چنانست که چند آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد **تدبیر حل املاح**
املاح و شبوب و بوره و نمک و شوره و زنگار و زاج باید نرم ساییده در [illegible]
کرده در المکان نمناک گذارند یا در دیگ آب گرم آویخته به بخار آب حل نمایند **تدبیر نوشادر**
نوشادر پنج جزو ملح القلی را با ملح و نوشادر مصعد ساییده با آتش تشویه کنند و در حین تشویه سحق
بلیغ نمایند و به دستور ملح و نوشادر اضافه نموده اعاده تشویه تا سه بار نمایند پس ملح و نوشادر در [illegible] مخلوط
کرده پس بنهادت حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود ساییده استعمال نمایند در [illegible] حل طلق
و سایر اعمال عجیب الاثر است و چون عقاب با آب [illegible] تعلیق [illegible] **تحمیر**
نوشادر چون نوشادر صاف سفید را با مثل او زاج زرد و لاجورد و عشر آن زنگار تصعید کنند
محمر گردد **تدبیر سیماب** زیبق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه [illegible] کرده در ظرف
او را بر روی خاکستر گرم که در دیگی با [illegible] در تحت آن دیگ کرده باشند تا از گرمی
باز نماند باید گذاشت تا رطوبت سرکه رفع گردد و [illegible] حرکت دهند تا جمع گردد
پس با عشر آن شوره به دستور با سرکه بمالند [illegible] شوره شستن [illegible] و این عمل تنقیه نمایند

واین عمل

واین عمل باعث [illegible] در رفع سیاهی [illegible] پس با نصف او نوشادر در نصف آن ملح القلی سحق
بلیغ نموده از نمک مکلس فرش در آنجا نموده تصعید کنند و مصعد او را به دستور با اجزای مذکوره
ساییده اعاده تصعید نمایند تا سه بار [illegible] الماس معقود گردد و اگر تصعید تا هفت مرتبه
[illegible] اشیای مخصوصه جهت ثبات پذیر نماید **و تصعید** سه مرتبه جهت [illegible] سایر ارکان در
قمری کافیست اما تخمیر [illegible] که مصعد مرتبه ثالث را با نصف آن کبریت اصفر و ربع
زرد معقود [illegible] نوشادر در محمر سحق بلیغ نموده با فرش نمک مکلس در [illegible] سه بار
کنند و در هر تصعید که تجدید اجزای مذکوره نمایند تا [illegible] شنجرف سرخ گردد و این در [illegible]
طشت [illegible] آتش این تصعید نرم تر باید تا باعث احراق [illegible] کبریت [illegible]
است که بعد از تصعید آن در قرع [illegible] کنند و [illegible] آن [illegible]
شد [illegible] در قرع ریزند که باعث احراق [illegible]
[illegible] ظاهر گردد قطرات [illegible]
پس [illegible] بر آن [illegible] نموده [illegible] خاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر [illegible] اعاده [illegible]
و چون [illegible] تمام منقطر گردد [illegible] مکلس مشاهده کنند و این امر [illegible] تصعیدات
پس مکلس را با اجزای مخصوصه تصعید نمایند [illegible] زعفران الحدید [illegible]
است و دستور آنست که برادهٔ حدید را بعد از شستن با نمک چند مرتبه که سیاهی آن را

گردد در قرع مطین کرده بسوزن اوبتر آب مذکور اندریج ریخته دفع جوش و دود ازا
بقطرات بول کنند و بدستور تقطیر نمایند تا آب نماید بعد ازان با آتش آب اده بدان بوزر عفران
اتانیر عقد فرار آنست که آب صاف و آب لیموی تند را با آن صنعت در مغرفه آهنی کرده
بلمجز و بعد ازان اندازه بجوشانند و چهار جزو توتیا هندی را نرم سائیده سه دفعه بریزند و هر دو هر با
دو ساعت بجوشانند و چون خوب اجزا از جوشیدن بسر رود با بران بیفکنند و بعد از آتش هفت
ساعت که جوشیده باشد بنشین او را در لنه ریخته بکرر با آب بشویند و منعقد نخواهد در ظرف کرده
نوشادر را در آب حل نموده چند جوش داده ازان بقدر یک اد را بپوشند بران انگشت قفان در ار
یا در خاکستر گرم بگذارند تا هر چه از توتیا با آن مخلوط شده باشد بتدریج رفع گردد و مادی ا مسکه
آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل مجرب **عقد دیگر** فرار مصفی را در بوتیند
گرفش و لحاف آن سفوتا باشد و سر بوطه را در غایت استحکام بند و وصل نموده در آتش بگذارند
بدستور بلکه تمامی در آتش پنهان کرده در اندک وقتی معقود میگردد و مجرب است اگر بوطه آهنی باشد
انسب است خصوصا هر گاه اندرون او بگل اندوده باشند **عقد دیگر** پوست انار بنایده و بیه اورا الوند
زعفران انجدید را با آب معصور آن بیالایند تا خوب حل شود پس فرار مصفی را در بوطه آهنی کرده
ازین محلول در آن ریزند و بند و وصل نموده بآتش نرم طبخ دهند یا در تنور نرم گذارند تا معقود
گردد و از آنها که عقد فرار نماید مذکور شد و چون نقره را با کو کرد مکلس کنند بلمجز و ان کوگرد را
نقل نخ

مکلس کرده ده جزو فرار را عقد نماید مجرب دانسته اند و چون زیبق و سم الفار را بالسویه نادو چندان
هر دو چند سرخ معقشر سحق بلیغ کنند و بعد ازان اندکی ترشی الحاق نمایند فرار و زنده کرده تا عدم انعقاد
قائم النار شود **تدبیر کبریت** اما تبییض آن نهجی است که بلمجز و کبریت را با هشت جزو روغن کنجد بآتش
نرم در قدح مطین بجوشانند تا کبریت حل شده روغن سرخ گردد و نه مثل کبریت نوشادر را سوده
بر دفعات بر روی آتش لتقیه بر روغن مذکور کنند و مر بار بطریق زرنیخ تصعید نمایند **طریق دیگر** دو جزو نوشادر را
با یک جزو کبریت سحق کرده با آب تر کرده سحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین تا سه ساعت در آتش آهنی تند
مثل آتش لون که داخته پس بشویند با نوشادر جدید اعاده عمل نمایند تا جمله بر صفحه تفته دود نکند و الحجر با
دو وغ و هر چه با نمک سفید کنند عواض نماید **طریق دیگر** نوشادر را انشاء شده در جوف بادنجان ریخته در
نمناک نمناک حل کنند و باشد محلول کبریت است باشد سفید و ثابت میکند و بدستور نوشادر
محلول در بادنجان نیز همین اثر دارد **تدبیر زرنیخ** زرنیخ ورقی برا فرا با یک جزو دو بار بع ان نمک
بشوی نرم بسایند و صابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرنیخ ورق کرده در ربع ان سرکه و تموز کهنه اد
روغن کنجد با پیه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند و زرنیخ و نمک سحوق را اضافه کرده
جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه گردد و بجو بادام کف دهند تا رفع روغن و صابون شده زرنیخ
منعقد نماید و آتش او نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد را کوبیده در ظرف
کرده در آتش زبل ظرف را پنهان کنند که بتدریج ده میگردد رفع چربی او شود و باید و زرنیخ را شوینده را
ملاحظه کنند

که مصعد نگردد و بعد از رفع چربی صلایه نموده در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه چربی

زایل گردد الکفاه مثل غبار نشاده با قدح سطین یا قرع بلند کلوه سطین تصعید باتش بسیار نرمی

که دو روز دائم برقرار داشته باشد باید کرد تا جوهر او مانند برف سفید گردد و اگر در جوهر او سیاهی

باید با عشر او نمک سائیده بروغن کنجد یا بیرستنه بدستور تشویه باتش نرم کنند و بعد از تشویه

باب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم یا کتیرا تشویه کرده با ملح

طبخ داده بشویند رفع سیاهی او میشود و علامت تصفیه او دود نکردن در آتش

نموده اند که بر تنهائی یکجزو بیست جزو زهره منقی طرح میشود و از تکرار

نمی پذیرد حل نجم پنجم در خواص فلزات و اعمال آن در تنقیه قمر چیزی بهتر از نمک بلخ

و بوره باعث سرعت ذوب است و با ذهبت باطنی است خالص تکلیس او با اجزای

الکبریت یا حل و مبدل زهره و مریخ و مشترک است و بهترین اقسام تکلیس او آنست که

او را در تیزاب فاروق اندازند تا حل شود پس از تیزاب جدا کرده با اندک رطوبت تیزاب

باشد با مثل او نمک انزروت ابتا و در بوطه باتش تنفال سرخ و هر چند آتش زیاده دایم

بهتر است بشرطیکه بحد ذوب نرسد پس بآب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از جوا

خالص است که نگیرد و آنرا با مجزو فرار مخض سائیده ملغمه میشود چون ملغمه بر زهره کرده

باشند طلا کنند و باتش نرم گذارند تا رفع شود مفضض کنند و مجرب است

تکلیس او شود و مجربین تصریح نموده اند که مجز و براده شمس را چون با نه جزو منعقد شود و در سایر تقطیر نمایند
مکلس گردد و بهترین انحاء او را امر بر رفع رساند نسقیه و تشویه براده اوست با زاج و نوشادر
و ده جزو و دست و ملح هر یک جزوی که با آب بجوشانند و با بالتو به سیحق و تقطیر کرده تا بشیند دیگر ز تشویه و تسقیه
و دو میل شبانه روز در آتش شرط ست دیگر آنکه گندم با خاصیت حفظ رنگ او میکند و مکان نمک مسمی مقتد معقد براده
رنگ اوست **مریخ** چون بر صفایح رقیق او یا براده او زیبق الفار یا علم یا هر قسم شیا کشیده بگذارند
یا براده او را با ملح القلی یا زرنیخ یا زاج یا سنگ و زیت الذهب یا نندر صاص گردد و چون طرد کذا اخته
در صین که از هیله زند و زند البحر و پوست انار را اضافه نموده در روغن بید انجیر با آب تقلیه الحمقا اطفا
نمایند بغایت نرم گردد که از و نرم گردد و بر سنتور چون با مس بگذارند و سوزه بر آنکه بحران رسید با مس
آن زنگ شود در برعی قریب بکمترین شوند و گویند مریخ را باطن قمر و ظاهر شمس است و صنیع او را از سیم کوبند
دانسته اند و چون زعفران او را با بهای تند حل کنند او ل ز آنکه سابع و چون مجز و براده او را با سرکه و نمک
بگذارند و نه جزو زحل با آن ذوب نمایند در روباس تنها مریخ سرخ نماند و چون زعفران را با زنجار در انحلت
و شنجرف و مریخ در روغن خسم تخم مرو زیت الشعره و نوشادر سحق و تسقیه و تشویه بنمایند مشمع گردد و چون زاج
و نوشادر را با بالتو به یا روغن بیو با نرسه در حین ذوب او بجوشاند همه سواد شی با تمام زایل گردد
و چون در سرکه و نوشادر حل کنند ۱۲ امر بر نسقیه شنجرف معلوم کنند مشمع گردد و یا بر سیب از اول رفته و گویند
چون اب عصور کو آتان بیا میند او را حل میکنند بشرطی که مدتی در آفتاب گذارند و چون با ادویه محلول عقد

قرار نماید از طیران باز دارد و تا گرداند **مشتری** مبیض و منقی از نمک و نوشادر و زرنیخ بوده است
که بالسویه در آب حل کرده بعد آن را در آن بریزند و کلس البیض و نوشادر منقی او و بدستور زرنیخ
بازیره منقی است و بدستور طلق مطهر است چون با عمال مخصوصه آن بگذارند و چون با قمر برده
او را افعانت حل کنند و بدستور هر چه نرم باشد حل کنند و مرقشیشای ذهبی مبیض را نفع صرف و سواد دوری حل کند ۲
او طاهر فهیم و چون صاف گردد او را در دیگ سفال با ثابت آن حیده بلح ثابت و کلس البیض و کلس اسحوان
در جاج شامی تحفیف کنند بنهجی که آنقدر مملو کرده و سر توش او را استحکام نموده یک شبانه روز در
بگذارند در تنور فت بطوله و صبر برد و در کدار گردد و چون سر جزو براده حدید را با نمک و زرنیخ
بساید بگذارند و سیاهی او را با نمک زایل کنند و یک جزو او را با دو جزو مشتری مدبر مذکور بگدازند
در بیاورد رونق با قمر مشابهه نماید **زحل** مبیضا و منقا او تا مشتری است و چون مغنب بار کدا
بول حمار تطهیر کنند صاف و مستحکم گردد و چون تنکار را به روز با سفیده تخم مرغ محلول
گردد جهانسا ختن زحل را گداخته نمک طرح کنند سفید و دیر گداز گردد و بدستور زنجفر دگر مصعد
زحل را او مستحکم میکند و بدستور هر گاه عقاب بر او طرح کنند بغایت سفید شده و یا وی او قرار
و مجرب است انشاء الله آنا گمیر او جایی که ده جزو خالص منقی او را با مثل آن اسفیداج در بوطه
و سه بار تجدید قرص و الحاد بدستور بوده آن نموده باشند و چون قمر مذکور را در رو باسی بخورد دود
او قمر دهند صبغ رابع دهد **طلق** محلول او را با ثبات اول القلی و نوشادر مدبر تا که مذکور شد

با عسل و روغن تا

با عسل و روغن تازه گاوی بالسویه بقدر سرشتن خمیر کرده در بوطه با آتش تند بگدازند و بعد از گداز معقود اول
بزودی و تا صاف شود و چون او را با مثل او زیبق ذایب که عبارت از جوهر صاعدیست بگدازند
بگمیزد او با نجاه جزو مشتری منقی دهد و هر گاه محلول او را در کوزه مطین کرده در کوزه کوره که بی دود
چنانکه باید سفید گردد پس ساییده در زبل چهل روز گذاشته بعد از آن یک شبانه روز در تنور خبازی
بیاورند محلول شود و در شیشه بشیرد و صاف از سیما محلول گردد و باید در این ظرف را کافور سوده
بیاورند و گویند چون تو در مدبر را با طلق محلول بالسویه بار تصعید کنند منعقد گردد و سبب آن را با طلق
سازد **عقد اول** در قواعد فسر محربین تصریح نموده اند که جمیع اکاسیر مبیض مشمع مخصوص سر آن
مانند جوهر و کبریت مبیض و طلق محلول و فرار مصعد و فضه مکلس قاعده کلیه در امتزاج ارکان
آنست که بعد از آن وزن هر یک مجموع ابابها محصوصه تشویه و تشمیع تجدید نمایند که مشمع گردد پس مشمع حل را
و عقد نمایند و مرا حل و عقد هر چند ده باز با شد در مرتبه شرح او اقرب آیند و بر صعف بسیاری گردد و از آن جمله
سر جزو مصعد و یک جزو قمر مکلس و یک جزو جوهر سلم یا بدبا یکجزو در این حرف تا سه ساعت در ظرف تشویه بیابند
تشویه با آتش بسیار نرم نموده و چون بخار از آن ظاهر گردد از سر آتش بر دارند که باعث احراق آن شود بعد
حبلی و سر دان با ریکجزو دیگر از دهن نورا اضافه نمایند تا مساوی ارکان از دهن تشمیع تکلیس امتحان
نموده فته زهره نماید هر گاه ما شموم که لخته صفیه اسعید بسازد و دود کمال است و در نزد بعضی
ارکان بالسویه است پس بکار برده عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل خبار تا مشتری منقی را گداخته

یکجزو برین جزو الطرح نمایند و بدون حل و عقد بر ده جزو و باید در حین تشویه بلا فاصله بر سر زده
و ادات سیر لباید تا مانند تشویه تمام اجزا نشادری ذاب شده باعث تشویه و تسقیه بعضی اجزا دون بعضی نگردد
طریق دیگر ده جزو در پنج را با آب سیر بسایند مانند عمل غلیظ کرده پس شش جزو عبد با دو جزو براده مغفر کرده
اضافه نموده و با سرکه بسیار تند بسایند تا مانند کرده باشش جزو عقاب جلا داده در ظرف آهنی کرده به قطر
صمغی پوشیده شده و صلاح در قارت بالغ نموده در آتش زبل گوسفند و کاه تمام ظرف پنهان کنند و باید آتش
تضعیف نباشد بلکه بقدر امتزاج کافی و معقود مزبور را بر ... از زهره منقی دهد چون بار دیگر تخمیر نموده
در سرکه تسقیه و تشویه کنند و تکرار عمل نمایند ثابت گردد مطرح او در ... گردد و اگر عبد ثابت و نوشادر مربه
مغلس ... یا بر ... جزو طرح گند ایضا کبریت مبیض چون با نوشادر در محلول ...
نحاس منقی و شتری منقی است جزو بر پنج جز طریق ... شتری مطهر را با عبد لسوده
و نیم او ... و نیم دقیقه شوره سحق ... کرده با بیاض البیض ... بند چهار ... دهند و خشک کنند
در زهره منقی ... اخته بار ... پنج جزو ... بند ... اضافه نمایند و با جوبه بر سر زنند و ...
عقد دوم در توامیه شمس مغلس و توتیای مجمر از هر یک جزوی با شش جزو زیبق مجمر با ...
سیاه حمره تسقیه و تشویه کنند تا یک وزن آن ببرد و حل و عقد کنند و یکجزو بر صد جزو قمر ...
کنند قاعده شنجرف شنجرف هندی معلوم را با آبها که از زعفران الحدید ... اجرا القطر کرده باشند ...
و تشویه نمایند تا شمع گردد و یکی بر صد از ... نمایند قاعده دیگر حجر ... مغسول مخفف ... بقدر ...

ازان گرم روز

ازان گرم روز در تیزاب فاروقی در منفاطر زعفران الحدید مذکور بقدر حجر و کم از ان کی او را ... حل کند
باید تا حجر مضمحل گردد پس بوزن حجر کلس البیض و مثل ان نوشادر در مصعد مسحوق ... نموده در زبل ...
تقطیر کنند و نوشادری که در انبیق جمع شود ضبط نمایند و شنجرف را باید ... قدر ثلث او مقطر مذکور با ...
... سحق کنند و اگر اولا با نوشادر انبیقی نماید بعد از ان در ظرف تشویه ... قطره قطره تطعیم او
بهتر است و در ظرف مسدود المنفذ ... در آتش بسیار نرم گذارند و باز بدستور اعاده عمل کنند تا
شنجرف شمع گردد ... بر صد از قمر و صد و ده از مشتری و ... از زحل و ... طرح میدهد قاعده دیگر
عبد غلیظ با مصعد را در مغرفه آهنی بر آتش بگذارند و چون خواهد متفرق شود قطرات ازان مقطر مذکور
بریزند بتدریج او را ... تشویه نماید و منعقد گردد و شبیه بخاک سرخی گردد ازان معقود یکی بر صد از قمر یا
نحاس ... طرح کنند و اگر حل و عقد نماید بار ضعف اول و در هر حل و عقد بر ضعف ...
حل و عقد او بهفت مرتبه رسد تصریح نموده که یکی بر ... طرح ... عقد نسیم در عمل مروارید
و اعمال متفرقه عمل مروارید مروارید صدف صاف سفید را بعد از شستن کوبیده در ... کرده آب لیمو با
آب صاف بقدر ... او را با نوشادر اضافه نموده چهارده روز در ... روز در سرگین
بگذارند تا حل شود و بقوام خمیر گردد و ... مصعد از نمک و زاج یمانی ... را بقدر ... اضافه
کرده در کیسه حریر ... در کف ... حریر ... کنند ...
نقره بسیار باریک یا موی ... که حرکت کرده باشند در حین رطوبت ... کنند و بعد از خشک شدن

بیرون آورند و بعد هر دانه هزار عدد و چند دانه در لیمه کرده دانه‌ها خشک شده با تمام زرد زرد [illegible]

تا جلای بردارد پس هر عدد را انجیر آرد میده گرفته بخورد مرغی دهند و بعد از یک روز ساعت [illegible] سرغ را [illegible]

خرکرده ذبح نماید و در تنور بریان کرده حوصلهٔ او را شکافند دانه‌ها را بیرون آورند و اگر دانه‌ها

را در شکم ماهی خالی از احشا کرده باشند که در تنور بریان کنند و دانه‌ها اخراج نمایند مطلوب را

داکر بر وارید محلول را با ابریشم سبز جهانا سازند بعد از خشکی ملتصق [illegible] گویا [illegible] ساده

عمل جلای لولو چون دانه‌ها زرد شده باشد صابون در آب زیج بجوشانند و با [illegible] بمالند دانه‌ها را

دار جواهر مروارید محلول تخلیص کبریت و عقد آن در مجر **عمل ساختن عقد** ساده معقد و عنبر

با قدری دم الاخوین مثل غبار ساییده با ابریشم سبز انتقال [illegible] بعد از آن سازند و از [illegible]

عمل دانه‌ای رنگین صدف یا مهره که قسمی از حل دلان آید ساییده و شست و جهت سبز زنگار [illegible]

شنجرف و جهت زرد زرنیخ و جهت مروارید ابیض مناسب باشد اضافه صدف معقول نموده بر آن

باید کرد که در صلایه خشک کرده پس با ابریشم [illegible] رشته هر چه خواهند ترتیب دهند و بعد از [illegible]

در غایت استحکام شده با چرخ هموار کرده بر دو فن برتوان ج نمایند و با نیم دانه [illegible] کرده [illegible]

بمالند تا جلا گیرد **عمل ساختن احجار مثل یاقوت** دراجا [illegible] شش دانگ [illegible] از [illegible]

فولاد دم الاخوین بوته سازند ملح بالسویه با شکر و بول اطفال بگیرد در تمام [illegible] بعد از خشک [illegible]

در شیشه مطین و اشال الگرد با سه هفته در زبل تازه کذارند تا حل شده محلول شبیه [illegible] گون کرده

پس پاره بکر ساییده با ثلث آن زجاج مسحوق آمیخته ریزه‌های مس [illegible] و لحیف نموده با آتش

بسیار تند بگدازند **عمل تذهیب** که مطلا عبارت از آن است صفایح دو قبوغ هر [illegible] مقراض ریزه کرده

مثل آن زیبق ملغمه کنند پس مس و نقره و برنج را نمک هندی یا لیمو دو حرک او را از ایل [illegible]

کرده ملغمه را بر آن بمالند و بر روی آتش اندک زمانی بگذارند تا رفع سیماب شده رنگ ذهب ظاهر گردد

و اگر قبل از تطلیه بکرد و روی تو بنار را با زاج و سیماب ساییده ملغمه کنند در سطح [illegible] لیمو

با آتش رفع سیماب نمایند تا بمنابت تطلیه ذهب است پس اگر بعد از تطلیه ملغمه ان [illegible]

رنگین شده و چون بکرد و نقره قاط و خالص آن را در سه جزو عبد بمالند حل شود و بدستور مطلا

کنند **عمل زرنشان** که محتاج بالات شد تا باید سطح آهن و فولاد و امثال او را صیقل کرده

بشود تقلیم نقاشی هر نقشی که خواهند کنند و بعد از خشکی آن در آتش نهند تا اجزاء در آن نفوذ کند

پس جلا دهند و از اسرار مجرب است ورق طلا از نقره زعفران [illegible] بالسویه سحق بلیغ نموده با صمغ

که توان استعمال نمود مس شبه بکار برند **عمل نقاشی** طلق محلول را با نمک مثل غبار ساییده بغسل

رفع نمک نمایند و با آب صمغ عربی حل نموده نقاشی با آن کنند در نمود بهتر از ورق نقره محلول

زعفران اضافه نمایند تا بمناسبت تذهیب لون و قطلات و با زنگار زمردی و با عصفر فستقی شود **عمل**

چون سنج و سرسام مهرا انجیره با صمغ عربی استعمال کنند قایم مقام نهاد **بدل شنجرف** که در کتابت

شنجرف شستن سبز را یک شبانه روز در آب بجوشانند پس لک اضافه نموده با آتش نرم

بعد و امثال او در ... بطن کرده تا بند لور اغشته در آتش گذارند وقدری سرو ع ... نصب کنند

و چندان آتش دهند ... دستور نوشتن عقیق ملح القلی برگ درخت ... با ... بسیار ...

... هر ... بر عقیق نقش کنند و بعد از خشک ... در آتش نرم گذارند تا خوب ...

پس ... کرده ... طلا دهند انچه نقش کرده باشند دیگر زایل نگردد رنگ کردن استخوانها عاج و ...

... بسیار در ... نرم ... هر صد ده مثقال ...

... اضافه نموده بر هم زنند اقلا ده یوم و اکثر تا چهل یوم و باید در ظرف ...

... استخوان را ده روز در شیر ... تا بسیار نرم گردد پس بیرون آورده ...

بگذارند و اگر لاجوردی خواهند تا ده دوازده یوم هر روز اضافه ... کنند ...

هر روز چهار مثقال زرد چوبه اضافه ... تا چهل یوم ... کنند و چون استخوان را ...

ساعت بجوشانند لعاب ... کرده از مجربات است عمل ذهب فرنگی که در رنگ ...

سوای ... اصلاح ... نمود ...

بشویند تا رفع زرنیخ ... در بوطه گذارند و چون ...

نحاس اضافه کرده بگذارند عمل گچ دمشقی ...

... بسیار رقیق کرده ...

... بر روی سفال ... آتش ... سیاه ...

تا درد و صاف او جدا شود و آب ... در شیشه ... بهم رساند

پس صاف لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال کنند

تدبیر آهن که مانند آهن ربا آهن ربایند آهنی را در روغن کنجد اطفا

نمایند و بار دیگر تفته اطفای آن بار کنند حفظ آلات آهنی

که هرگز رنگ نگیرد باید قلعی را چرب کرده گذارند

تا رنگ بهم رساند و از آن روغن و چربی رنگ گرفته

بالات حدیدی هرگاه بمالند دیگر

رنگ نگیرد فصلی

که متعلق بارقام

است نوشته

نشد ...

تمت

... هذه الکتاب فی یوم الاثنین

... شهر رمضان فی دار السلطنه

اصفهان ۱۱۸۸